۲

الخصال

تألیف

رئیس المحدثین و محیی معالم الدین

ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی

متوفی سال ۳۸۲

با مقدمه و ترجمه و تصحیح سید احمد فهری زنجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الخصال

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

علمیه اسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

الخصال جلد۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، محمدبن علی، ۳۸۱ - ۳۱۱ق ۰

عنوان قراردادی : [الخصال. فارسی]

عنوان و نام پدیدآور : الخصال / تالیف ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه القمی؛ با مقدمه و ترجمه و تصحیح احمد فهری زنجانی

مشخصات نشر : [تهران]: علمیه اسلامیه، [۱۳۶۳؟].

مشخصات ظاهری : ۲ ج در یک مجلد

شابک : ۸۰۰ریال

یادداشت : فارسی - عربی

یادداشت : چاپ؟: ۱۳؛ ۵۰۰ ریال

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : احادیث اخلاقی

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : احادیث شیعه

شناسه افزوده : فهری زنجانی، احمد، ۱۳۰۱ - ، مترجم و مصحح

رده بندی کنگره : BP۲۴۸/الف ۲خ ۶۰۴۱ ۱۳۶۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۳-۶۴

اشاره

) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

[باب خصلتهای هفتگانه]

(بزیر خاک نمودن هفت چیز دستور داده شده است)

اشاره

۱- عایشه گوید: رسول خدا (ص): دستور میفرمود که هفت چیز از آدمی باید در خاک دفن شود: مو و ناخن و خون حیض و جفتی که بهمراه نوزاد است و دندان و علقه.

(شرح:)

علقه خون بسته را گویند که نطفه پس از چهل روز در رحم بدان صورت تبدیل میگردد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۸۰

(رسول خدا هفت چیز را غدقن فرموده است و بهفت چیز دستور فرموده است)

۲- براء بن عازب گوید: رسول خدا هفت چیز را غدقن فرموده است و بهفت چیز دستور فرمود بما غدقن فرموده که انگشتر طلا بدست کنیم و از ظرف طلا و نقره آب بیاشامیم و فرمود: که هر کس در دنیا در ظرف طلا و نقره آب بیاشامد از ظرفهای طلا و نقره عالم آخرت نخواهد نوشید و غدقن فرمود که بر زین ابریشمین سوار نشویم و جامه پرنیان و دیبا و اطلس نپوشیم و دستور فرمود که بدنبال جنازه ها و بالین بیمار حاضر شویم و عطسه کننده را دعا و ستمدیده را یاری کنیم و سلام را آشکار و دعوت بپذیریم و در سوگند راستگو باشیم خلیل بن احمد گفته است شاید بجای کلمه: (قسم) کلمه (مقسم) درست تر باشد بنا بر این معنی چنین می شود که در جای سوگند راستگو باشیم.

(خوردن هفت عضو از گوسفند حرام است)

۳- رسول خدا (ص) در ضمن وصیتش بعلی علیه السّلام فرمود: یا علی خوردن هفت عضو از گوسفند حرام است: خون و آلت تناسلی و مثانه و مغز حرام که میان مهره های پشت است و غده ها و سپرز و زهره.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۸۱

۴- امیر المؤمنین علیه السّلام بقصابها گذر کرد و فروش هفت چیز از گوسفند را بر آنان غدقن فرمود غدقنشان فرمود که خون و غده ها و گوشه های دل و سپرز و مغز حرام و خایه و آلت تناسلی گوسفند را نفروشند.

مردی از قصابها عرض کرد یا امیر المؤمنین جگر سیاه و سپرز که فرقی با هم ندارند.

فرمود: دروغ میگوئی ای دروغگو دو کاسه آب بیاور تا فرق این دو را بتو بنمایانم. آن مرد یک جگر سیاه و یک

سپرز و دو جام از آب آورد حضرت فرمود هر یک از اینها را جداگانه در کاسه آب بمال آن مرد جگر سیاه و سپرز را طبق دستور آن حضرت مالش داد جگر در هم فشرده شد و چیزی از آن بیرون نیامد ولی سپرز در هم فشرده نشد و هر چه در آن بود بیرون آمد و همه خون بود و از سپرز فقط پوست و رگش بجا ماند حضرت فرمود تفاوت میان این دو همین است که این گوشت است و آن دیگری خون.

(به پیغمبر در باره علی هفت خصلت داده شد)

اشاره

۵- رسول خدا (ص) در ضمن وصیتش بعلی (ع) فرمود: ای علی خدای تبارک و تعالی بمن در باره تو هفت خصلت عطا فرموده است تو نخستین کسی هستی که قبرش شکافته می شود و همزمان با من سر از گور بر آوری و تو نخستین کسی هستی که بهمراه من سر پل صراط بایستی و پس از آنکه من جامه بهشتی بپوشم تو نخستین کس باشی که جامه بر تن کنی و پس از زنده شدن من نخستین فردی باشی که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۸۲

زنده گردی و نخستین کسی باشی که با من در علیین جایگزین شوی و نخستین کسی باشی که با من از باده بی درد بهشتی که با مشک سر بمهر است بنوشی.

شرح-

هفت خصلت تمام نیست شاید سقط از راوی و یا از نسخه باشد.

(فرمایش پیغمبر: خوشا بحال آن کس باز خوشا بحال آن کس [تا هفت بار] که مرا ندیده بمن بگرود)

۶- رسول خدا (ص) فرمود: خوشا بحال کسی که مرا دید و بمن ایمان آورد و خوشا و دیگر بار خوشا (تا هفت بار فرمود خوشا) بحال کسی که مرا ندیده بمن گروید.

(بروز قیامت هفت صنف در سایه عرش خدا باشند)

۷- رسول خدا (ص) فرمود: خدای عز و جل هفت صنف را در سایه لطف خود جای دهد روزی که سایه ای بجز سایه لطفش نیست:

۱- پیشوای دادگر.

۲- جوانی که در عبادت و پرستش خدای عز و جل ببار آمده.

۳- مردیکه چون از مسجد بیرون رود دلش در بند آن است تا باز گردد.

۴- دو مرد خدا پرست که بمنظور خداپرستی گرد هم آیند و از هم جدا شوند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۸۳

۵- مردیکه در جای خلوت بیاد خدای عز و جل بیفتد و از ترس خدای عز و جل اشک از دیدگانش جاری شود.

۶- مردیکه زنی زیبا و آبرومند او را (بعمل جنسی) دعوت کند و مرد در پاسخ او بگوید که من از خدای عز و جل میترسم.

۷- مردیکه صدقه ای بدهد و آن را چنان به پنهانی دهد که دست چپش از آنچه بدست راست صدقه میدهد خبردار نشود.

۸- رسول خدا فرمود: هفت صنف در سایه عرش خدایند بروزی که سایه ای بجز سایه عرش نیست ۱- پیشوای دادگر. و جوانی که در پرستش خداوند ببار آید و مردیکه با دست راستش صدقه دهد بطوری که از دست چپش پنهان بدارد. و مردیکه در جای خلوت خدای عز و جل را یاد کند و از ترس او دیدگانش اشگ ریز شود و مردیکه برادر خود را ملاقات کند و باو بگوید من برای خدا تو را دوست میدارم و مردیکه

از مسجد بیرون رود و بدل تصمیم بازگشت بمسجد داشته باشد و مردیکه زن زیبائی او را بخود خواند و او بپاسخ گوید. من از خدائی که پروردگار جهانیان است میترسم.

(در کشمش هفت خاصیت است)

۹- رسول خدا (ص) فرمود: بخوردن کشمش مواظبت داشته باشید که صفرا میبرد و بلغم می برد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۸۴

و اعصاب را محکم سازد و رفع خستگی کند و خوش خلقی آورد و نفس را خوش بو کند و اندوه از دل بیرون کند.

(هفت کوهی که در روز تجلی حق بر موسی پراکنده شدند)

۱۰- رسول خدا (ص) فرمود: از کوههائی که در روز (تجلی حق بر) موسی پراکنده شدند هفت کوه است که بسرزمین حجاز و یمن پیوستند آنچه از آنها در مدینه است کوه احد و ورقان است و در مکه ثور و ثبیر و حراء است و در یمن صبر و حضور است.

(نام آسمانهای هفتگانه و رنگ شان)

اشاره

۱۱- حسین بن علی علیه السّلام فرمود: علی بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام در برابرش بپاخواست و پرسشهائی از آن حضرت نمود و از آن جمله این بود که عرض کرد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۸۵

یا امیر المؤمنین مرا از رنگهای آسمانها و نامهایشان خبر ده حضرت باو فرمود: آسمان دنیا نامش رفیع است و از آب و دود آفریده شده است و آسمان دوم نامش قیدوم است که برنگ مس است و آسمان سوم نامش ماروم است که برنگ برنج است و آسمان چهارم نامش ارقلون و برنگ نقره است و آسمان پنجم نامش هیضمون (هیفون) و برنگ طلا است و آسمان ششم نامش عروس است و آن یاقوت سبزی است و آسمان هفتم نامش عجما است و دری است سفید حدیث طولانی است مورد نیاز از آن را نقل کردیم.

شرح-

در سؤالات امتحانیه طرف سؤال ناچار است آنچه را که سائل نسبت بمورد سؤال معتقد است بیان کند و در غیر این صورت نقض غرض لازم خواهد آمد بنا بر این بفرض صحت روایت و ثبوت خلاف مضمون روایت از نظر علمی شاید این روایت نیز چنین توجیهی بشود و اللّٰه العالم.

(رسول خدا به ابی ذر هفت چیز را سفارش فرمود)

۱۲- ابی ذر گوید: رسول خدا بمن هفت سفارش فرمود بمن سفارش فرمود که بزیر دست خود نگاه کنم نه ببالا دست خود و بمن سفارش فرمود بدوستی اشخاص بی بضاعت و نزدیک شدن با آنان و بمن سفارش فرمود که حقرا هر چند ناگوار و تلخ باشد بگویم و بمن سفارش نمود که صله رحم خویش کنم هر چند او از من روگردان باشد و بمن سفارش فرمود که در راه خداوند از سرزنش کسی نترسم و

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۸۶

بمن سفارش فرمود که: ذکر شریف

لا حول و لا قوه الا باللّٰه (العلی العظیم)

را بسیار بگویم که از گنجینه های بهشتی است.

عبد اللّٰه بن صامت از ابی ذر نقل میکند که رسول خدا بمن هفت سفارش فرمود و حدیث را آنچنان که گفته شد نقل کرده است.

(هفت صفت در هر کس باشد ایمان حقیقی را بسر حد کمال رسانده است)

۱۳- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پیغمبر (ص) در ضمن وصیتی بعلی فرمود یا علی هفت صفت است که در هر کس باشد ایمان حقیقی را بسر حد کمال رسانده است و درها برویش باز است کسی که وضویش را بطور کامل بسازد و نمازش را نیکو بخواند و زکاه مال خود را بدهد و خشمش را نگهدارد و زبان اش را در بند کند و برای گناهان خود طلب آمرزش نماید و برای خاندان پیغمبرش خیر خواه باشد.

(کسی که ماه رمضان را روزه بدارد هفت خصلت برایش لازم می شود)

۱۴- علی بن ابی طالب ضمن حدیث مفصلی فرماید: رسول خدا (ص) فرمود: هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را فقط بحساب خدا روزه بگیرد مگر آنکه خدای تبارک و تعالی هفت صفت را برای او ثابت و لازم فرماید:

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۸۷

نخستین صفت آنکه هر چه حرام در پیکرش باشد گداخته شود.

دوم: برحمت خدای عز و جل نزدیک می شود.

سوم: کفاره گناه پدرش آدم را پرداخت نموده است.

چهارم: خداوند لحظات جان کندن را بر وی آسان گرداند.

پنجم: از گرسنگی و تشنگی روز قیامت در امان خواهد بود.

ششم: خدای عز و جل از خوراکهای لذیذ بهشتی او را نصیب دهد.

هفتم: خدای عز و جل بیزاری از آتش دوزخ باو عطا فرماید علی عرض کرد: ای محمد راست فرمودی.

(عذاب هفت نفر بروز قیامت از همه مردم سخت تر است)

۱۵- مردی از یاران امام صادق علیه السّلام گوید: شنیدم امام صادق میفرمود: براستی که هفت نفر بروز قیامت از همه مردم سخت تر در شکنجه خواهند بود اول آنان آن پسر آدم که برادرش را کشت و نمرودی که با حضرت ابراهیم در باره پروردگارش ستیزه جوئی نمود و دو تن از بنی اسرائیل که ملت خود را یهودی و نصرانی نمودند و فرعونی که گفت: من پروردگار بلند مرتبه شما هستم و دو نفر از این امت.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۸۸

(تکبیرات اول نماز هفت است)

۱۶- حسن بن راشد گوید: از امام رضا (ع) تکبیرهای شروع بنماز را پرسیدم فرمود هفت است گفتم روایت شده است که پیغمبر یک مرتبه تکبیر میفرمود؟

فرمود: پیغمبر یک تکبیر را بلند میفرمود و شش تکبیر را آهسته.

۱۷- زراره گوید: امام صادق را بچشم دیدم و بگوشم شنیدم که نماز را با هفت تکبیر پی در پی شروع فرمود: ۱۸- امام صادق (ع) فرمود: چون امام جماعت باشی تو را کافی است که یک تکبیر بلند بگوئی و شش تکبیر را آهسته.

۱۹- امام باقر (ع) فرمود: بهنگام نماز کمترین شماره تکبیر که کافی است همان یک تکبیر است و سه تکبیر و پنج و هفت بهتر است و من در کتاب علل الشرائع و الاحکام و الاسباب جهت اینکه چرا در آغاز نماز هفت تکبیر گفته می شود بیان کرده ام.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۸۹

(سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ در هفت مورد خوانده می شود)

اشاره

۲۰- امام صادق (ع) فرمود: خواندن سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ را در هفت جا از دست مده در دو رکعت پیش از نماز صبح و دو رکعت نافله ظهر و دو رکعت نافله پس از نماز مغرب و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز

احرام و دو رکعت نماز صبح اگر موفق بادایش بشوی و دو رکعت نماز طواف مصنف این کتاب گوید دستوری که بخواندن این دو سوره در این هفت مورد رسیده است بعنوان استحباب است نه وجوب.

(شرح-)

مقصود خواندن هر یک از این دو سوره در یک رکعت از نمازهای مذکور است و ظاهر این است که در رکعت اول خواندن قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و در رکعت دوم قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ مستحب باشد.

(دانشمندی بدنبال دانشمندی دیگر هفت صد فرسخ راه پیمود بخواطر فرا گرفتن هفت کلمه)

۲۱- امام صادق (ع) فرمود: دانشمندی بدنبال دانشمندی دیگر هفتصد فرسخ راه پیمائی نمود تا مگر هفت کلمه از او فرا بگیرد چون باو رسید گفت: دانشمندا چیست که والاتر از آسمان است؟ و پهناورتر از زمین و بی نیازتر از دریا و سخت تر از سنگ و گرمتر از آتش و سردتر از زمهریر و سنگینتر از کوههای با عظمت، دانشمند در پاسخش گفت: ای فلان، مقام حقیقت والاتر از آسمان است و دادگری پهناورتر از زمین است و

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۹۰

بی نیازی در جان آدمی از بی نیازی دریا بیشتر است و دل کافر از سنگ سختتر است و حریص آزمند از آتش گرمتر است و از رحمت خداوند ناامید شدن از زمهریر سردتر و بر پاکدامن بهتان گفتن از کوههای استوار سنگین تر است.

(هفت کس کارکردهای خود را تباه میکند)

۲۲- حلبی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که میفرمود هفت کس کارکردهای خود را تباه میکنند مرد بردباری که دارای دانش فراوانی باشد ولی کسی او را باین عنوان نشناسد و نامش بدانش برده نشود و شخص صاحب حکمتی که اندوخته های حکمت خود را در دسترس هر دروغگوئی که هر چه باو برسد باور نمیدارد قرار دهد و مردیکه شخص حیله باز و خیانت پیشه را امین خود کند و آقائی که سنگدل و بیرحم باشد و مادری که راز فرزند را پنهان نگه ندارد و آن را فاش کند و کسی که شتابزده برادران خود را سرزنش نماید و کسی که همواره با برادر خود خصمانه ستیزه نماید.

(سجده بر هفت (استخوان) واجب است)

۲۳- امام باقر (ع) فرمود: سجده بر هفت عضو واجب است پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت ابهام پا و بینی را بخاک بمال اما واجب همین هفت عضو است ولی بینی بخاک گذاشتن مستحب است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۹۱

(رسول خدا هفت کس را لعن فرموده است)

۲۴- رسول خدا (ص) فرمود: من هفت طایفه را لعن کرده ام و خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه نیز لعنشان نموده اند عرض شد آنان کیانند؟ فرمود کسی که بکتاب خدا بیفزاید و کسی که تقدیرات الهی را دروغ پندارد و کسی که با روش من مخالفت ورزد و کسی که در باره اولاد من آنچه را که خداوند حرام فرموده است روا دارد و کسی که با توسل بزور بر مردم مسلط شود تا آن را که خداوند خوارش گردانیده عزیز کند و آن را که خدا عزیز نموده خوار گرداند و کسی که بیت المال مسلمانان را صرف منافع شخصی نموده و این عمل را روا دارد و کسی که حلال خداوند را حرام شمرد.

۲۵- هفت طایفه را خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعن کرده است کسی که کتاب خدای را تغییر دهد و کسی که تقدیر خداوند را دروغ پندارد و کسی که راه و رسم رسول خدا را تبدیل کند و کسی که در باره اولاد من آنچه را که خداوند حرام فرموده است حلال شمرد و کسی که حکومت بر مردم را بزور بدست آورد تا آن را که خداوند ذلیل نموده عزیز کند و آن را که خداوند عزیز فرموده ذلیل گرداند و کسی که محرمات الهی را حلال داند و کسی

که از پرستش حق گردنکشی کند.

(مؤمن را بر مؤمن هفت حق است)

۲۶- معلی بن خنیس گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: مؤمن را بر مؤمن چه حقی است؟

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۹۲

فرمود: هفت حق واجب دارد که هر کدام بتنهائی بر او واجب است و اگر مخالفت آن کند از زیر فرمان الهی خارج شده و اطاعت او را گردن ننهاده است و خدا را در او بهره ای نیست گوید: عرض کردم فدایت شوم بمن بفرمائید که آن حقوق چیست؟

فرمود: وای بر تو ای معلی من بتو مهربانم میترسم ضایع کنی و نگهداری نکنی و بدانی و بکار نبندی عرض کردم: توانائی به جز از خدا نیست.

فرمود: آسانترین حق از آنها اینست که آنچه برای خود دوست میداری برای او هم دوست بداری و آنچه برای خودت ناخوش داری برای او هم ناخوش بداری و حق دوم اینکه در رفع نیازمندی او قدم کوشش برداری و رضایت خواطرش فراهم سازی و بر خلاف گفته اش نکنی و حق سوم اینکه با جان و مال و پا و زبان پیوستگی خود را بر او ظاهر سازی و حق چهارم اینکه دیده بان و راهنما و آئینه و پیراهن او باشی (همچون آئینه عیب نمای او باشی در نظر خودش و در عین حال همچون پیراهن عیب پوش باشی از نظر دیگران) و حق پنجم اینکه تو سیر نباشی و او گرسنه تو جامه پوش نباشی و او برهنه تو سیراب نباشی او تشنه و حق ششم اینکه اگر تو را کلفت و نوکری است و برادرت نه کلفت دارد و نه نوکر تو بایستی خدمتگزار خود را بفرستی تا جامه او

را بشوید و غذایش را فراهم سازد و رختخوابش را پهن کند که همه این کارها باید مشترکا میان تو و او انجام بگیرد و حق هفتم اینکه بسوگند او وفادار باشی و دعوتش را بپذیری و بدنبال جنازه اش باشی و در بیماری بعیادتش بروی و در موقع نیازمندیهای او بحال آماده باش در آئی که نیازی بدرخواست او نباشد بلکه پیش از درخواست او حاجتش را برآوری چون با او چنین کنی دوستی خود را بدوستی او و دوستی او را بدوستی خدای عز و جل پیوند نموده ای.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۹۳

۲۷- امام صادق (ع) فرمود: مؤمن را بر مؤمن هفت حق است که از جانب خدای عز و جل بر او واجب شده و مؤمن نسبت بانجام این حقوق در پیشگاه الهی مسئولیت دارد.

۱- بزرگداشت او در نظر خود.

۲- دوستیش در دل خود.

۳- گذشت مالی بنفع او.

۴- آنچه را که برای خود می پسندد برای او نیز همان را به پسندد ۵- بدگوئی در باره او روا ندارد.

۶- بهنگام بیماری در بالینش حاضر شود و بدنبال جنازه اش باشد.

۷- پس از مرگش جز بنیکی در باره او سخنی نگوید.

(کافر با هفت روده میخورد)

۲۸- امام صادق (ع) فرمود: کافر با هفت روده میخورد.

۲۹- رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن با یک روده میخورد و کافر با هفت روده (شرح-) عدد هفت کنایه از زیادی حرص کافر است بخوردن.

(مؤمن کسی است که مجموعه هفت خصلت باشد)

۳۰- امیر المؤمنین (ع) فرمود: مؤمن کسی است که راه کسبش حلال و خلقش نیکو و باطنش سالم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۹۴

باشد زیادی ثروتش را بدیگران به بخشد ولی زیادی سخن اش را نگاه بدارد و مردم را از شر خویشتن نگهدارد و برفتار مردم در باره خویش با دیده انصاف بنگرد.

(مؤمن بر هفت درجه است)

۳۱- مؤمنان بر هفت درجه انـد و هر درجه داری مورد عنایت بیشتری از خداوند هست ولی عنایت، او را از درجه خود بدرجه دیگری نمیرساند یک دسـته از درجه داران گواهان الهی هسـتند بر خلق و یک دسته نجابند و یک دسته آزمایش شدگانند و یک دسته دلیرانند و یک دسته شکیبایان و یک دسته پرهیزکاران و یک دسته آمرزیده شدگان:

(شیرینی ایمان بهفت دل راه ندارد)

۳۲- امام صادق (ع) فرمود: شیرینی ایمان دل سندی و زنجی و خوزستانی و کردی و بربری و مردم زمین پرنشیب و فراز زی و زنا زاده راه نمی یابد.

(هفت دسته از دانشمندان در آتشند)

۳۳- امام صادق (ع) فرمود: پاره ای از دانشمندان خواهان اندوختن دانش اند بدون اینکه بدیگران

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۹۵

بیاموزنـد چنین دانشـمندی در طبقه اول آتش جای دارد و پاره ای از دانشـمندان چون دیگری پنـدش دهد نپذیرد و چون خود پند دهد سختگیر باشد چنین دانشمندی جایگاهش در طبقه دوم آتش است.

و پاره ای از دانشـمندان معتقد است که بایستی دانش را به ثروتمندان و طبقه اشراف آموخت و تهی دستان را از دانش محروم ساخت چنین دانشمند در طبقه سوم آتش خواهد بود.

و پاره ای از دانشـمندان در بهره برداری از دانش روش زورگویان و پادشاهان را دارد که اگر بگفتارش اعتراضی بشود و یا از دستورش کوتاهی شود بخشم آید. این چنین دانشمند در طبقه چهارم از آتش است.

و پاره ای از دانشـمندان بـدنبال سـخنان یهود و نصاری در تکاپوینـد تا بـدین وسـیله بر دانش خویش بیفزاید و مطالب بیشتری فراهم آورد چنین دانشمند را در پنجمین طبقه آتش جایگاه است.

و پاره ای از دانشـمندان در مسـند فتوا می نشـیند و بمردم میگوید وظایف خود را از من بپرسـید و چه بسا یک کلمه را درست نفهمـد خداونـد افرادی را که بـدون اسـتحقاق بمقامی تکیه میزنند دوست نمیدارد چنین دانشـمندی در طبقه شـشم آتش جای دارد و پـاره ای از دانشـمندان دانش خود را وسـیله نمـایش مردانگی و خردمنـدی قرار می دهـد او را جایگاه در هفتمین طبقه دوزخ است.

(هفت چیز (جاندار) که خدا آنها را آفریده ولی از شکم مادر بیرون نیامده اند)

۳۴- امام حسن (ع) ضـمن حدیث مفصلی که امام حسن را با پادشاه روم است فرمود: از جمله سؤالات اش از حضرت این بود

كه پرسيد از هفت چيز (جاندار) يكه خداى عز و جل آنها را آفريده و از

الخصال /

شکم مادر بیرون نیامده اند فرمود: آنان آدم است و حوا و گوسفند قربانی حضرت ابراهیم و ناقه حضرت صالح و مار بهشت و کلاغی که خدای عز و جل فرستادش تا زمین را بکند (و دفن نمودن هابیل را بقابیل بیاموزد) و ابلیس لعین.

(خداوند اسلام را بهفت سهم قرار داده است) ۳۵- عمار بن ابی الاحوص گوید: بامام صادق (ع) عرض کردم: در نزد ما کسانی هستند که بخلافت امیر المؤمنین عقیده مند هستند و آن حضرت را بر همه مردم برتری می دهند ولی آن طوری که ما در باره فضیلت شماها معتقدیم معتقد نیستند آیا ما با آنان دوست صمیمی باشیم؟ فرمود آری اجمالا دوستشان داشته باشید مگر نه این است که در نزد خدای عز و جل چیزهائی است که نزد رسول خدا نیست و رسول اللّٰه را چیزهائی است که ما را نیست و در نزد چیزی است که شما آن را ندارید و شما چیزی دارید که دیگران ندارند خدای تبارک و تعالی اسلام را بر هفت سهم قرار داد بر شکیبائی و راستی و یقین و رضا و وفا و دانش و بردباری سپس آن را در میان مردم پخش فرمود پس هر کس که همه این هفت سهم را دارا شد ایمانش کامل و طاقت و تحمل دارد سپس به پاره ای از مردم یک سهم نصیب داد و پاره ای را دو سهم و پاره ای را سه سهم و پاره ای را چهار سهم و پاره ای را پنج سهم و پاره ای را شش سهم و پاره ای را هفت سهم پس شما بآن کس که یک سهم از ایمان

نصیب دارد وظیفه دو سهم بر او تحمل نکنید و آن را که دو سهم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۹۷

دارد بار سه سهم بر دوشش منهید و سه سهمی را چهار سهم تکلیف نکنید و از چهار سهمی انتظار وظیفه پنج سهم نداشته باشید و بر پنج سهمی شش سهم و بر شش سهمی هفت سهم تحمیل نکنید که بارشان را سنگین کنید و از دینشان برمانید و بجای این کار با آنان مدارا کنید و راه کار را بر آنان آسان کنید من اکنون برای تو مثلی می آورم که مایه عبرت تو باشد.

مرد مسلمانی بود که همسایه کافری داشت و با این مؤمن رفیق بود مؤمن علاقه مند شد که رفیق کافرش مسلمان گردد. لذا همواره اسلام را در نظر او جلوه میداد او را بدوستیش وامیداشت تا بالاخره اسلام آورد فردای صبح مؤمن بنزد او رفت و او را از خانه بدر آورد تا بمسجد روند و نماز بامداد را با جماعت بگذارند چون از نماز فارغ شد باو گفت: چه شود که همین جا بنشینیم و تا طلوع آفتاب مشغول ذکر خدای عز و جل باشیم او هم با مؤمن نشست پس از برآمدن آفتاب او را گفت اگر تا موقع ظهر بفراگرفتن قرآن مشغول شوی و امروزه را روزه بداری چه بهتر او هم نشست و روزه گرفت تا نماز ظهر و عصر را خواند باز باو گفت اگر تاملی کنی و یکباره نماز مغرب و عشا را بخوانی بسیار بهتر خواهد بود او هم نشست تا نماز مغرب و عشا را خواند سپس هر دو از جای برخاستند ولی تازه

مسلمان را تاب و توانی نمانده و بیش از طاقت بار بر دوش او گذاشته شده بود چون فردای رسید باز اول وقت بدر خانه او رفت تا برنامه روز گذشته را اجرا کند در را زد و گفت بفرمائید تا باتفاق هم بمسجد رویم وی در پاسخ گفت دست از من بدار که این دین سخت است و من تاب آن را ندارم.

بنا بر این شما نیز بمردم فشار نیاورید مگر نمی دانی که فرمانروائی دولت بنی امیه بزور شمشیر و فشار و ستم بود ولی فرمانروائی ما با نرمی و مهربانی و متانت و تقیه و آمیزش نیکو و پاکدامنی و کوشش است پس کاری کنید که مردم بدین شما و مسلکی که دارید رغبت پیدا کنند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۹۸

(هفت خصلتی که خداوند به پیغمبرش عطا فرموده است)

۳۶- حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ضمن حدیث مفصلی فرمود: چند نفر یهودی بحضور پیغمبر آمدند و دانشمندتر آنان مطالبی از حضرت پرسید و از جمله سؤالات اینکه ما را از هفت خصلتی که خداوند از میان پیغمبران فقط بتو عطا کرده و از میان امتها فقط بامت تو عطا فرموده آگاه فرما، پیغمبر فرمود: خداوند بمن سوره حمد و اذان و نماز جماعت در مسجد و روز جمعه و نماز بر جنازه و بلند خواندن در سه نماز و تخفیف در حال بیماریها و در سفر بامتم و شفاعت در باره گنهکارانی از امتم که بگناههای بزرگ آلوده شده اند عطا فرموده است.

یهودی گفت: راست فرمودی ای محمد اکنون بفرمائید که پاداش آنکه سوره حمد را بخواند چیست؟

رسول خدا فرمود: هر کس که سوره حمد را بخواند خداوند ثواب

خواندن همه آیاتی را که از آسمان نازل شده باو عطا خواهد فرمود.

و اما پاداش اذان این است که اذان گویان امت من با پیغمبران و راستان و شهیدان و شایستگان محشور خواهد شد و اما نماز جماعت: همانا صفهای امت من که در روی زمین برای جماعت بسته شود مانند صفهای فرشتگان است در آسمان و یک رکعت با جماعت خواندن برابر است با بیست چهار رکعتی که هر رکعتش نزد خداوند از عبادت چهل سال محبوب تر باشد، و اما روز جمعه روزی است که خداوند خلق اولین و آخرین را برای رسیدگی بحسابشان گرد می آورد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۳۹۹

و هیچ مؤمنی برای ادای نماز جماعت (در روز جمعه) قدم بر نمیدارد مگر آنکه خداوند وحشت های روز قیامت را بر او تخفیف میدهد و سپس بهشت را بپاداش عطا فرماید و اما نماز را بلند خواندن بهمان اندازه که صدایش میرسد زبانه آتش را از او دور میسازد و از صراط آسان میگذرد و دلش را شاد سازند تا به بهشت در آید و اما ششمی (تخفیف در حال بیماریهای و سفر) نمونه ای است از اینکه خداوند ترس های روز قیامت را از امت تخفیف داده است چنانچه در قرآن فرموده است و هیچ مؤمنی بر جنازه ها نماز نمیخواند مگر اینکه خداوند بهشت را بر او واجب میکند بجز آنکه منافق باشد یا عاق پدر و مادر و یا شقی و اما شفاعت من در باره آنانی است که بگناهان بزرگ مرتکب شده اند بجز مشرکان و ستمکاران یهودی عرض کرد راست فرمودی ای محمد و من گواهی میدهم که معبود بحقی بجز خداوند

نیست و تو بنده و فرستاده او هستی که خاتم پیغمبرانی و پیشوای پرهیزکاران و فرستاده پروردگار عالمیان.

و پس از آنکه یهودی اسلام را پذیرفت و نیکو مسلمانی شد و برگ سفیدی بیرون آورد که همه این فرمایشات پیغمبر در آن نوشته شده بود و عرضکرد یا رسول اللّٰه بآن خدائی که تو را بحق برانگیخته است من این مطالب را فقط از الواحی که خداوند برای موسی بن عمران نوشته بود رونویسی کرده ام و من فضیلتی را که از تو در تورات خوانده ام تا آن پایه است که مرا بشک انداخت و من چهل سال است که نام تو را از توراه محو میکنم ولی هر چه محو میکنم باز آن را ثابت میبینم و من در توراه خوانده ام که جواب این سؤالات را بجز تو کسی نتواند گفت و بهنگامی که این سؤالات از تو خواهد شد جبرئیل بر سمت راست و میکائیل بر سمت چپ تو و جانشین تو در حضور تو خواهند بود رسول خدا فرمود راست گفتی اینک جبرئیل است که بر سمت راست من است و میکائیل بر سمت چپ من و وصیم علی بن ابی طالب در حضور من است پس

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۰۰

یهودی ایمان آورد و مسلمانی نیکو گردید.

(یک گاو و یک شتر قربانی از هفت نفر کافی است)

۳۷- یونس بن یعقوب گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: گاوی که قربانی شود حکمش چیست؟

فرمود از هفت نفر کافی است.

۳۸- امام صادق (ع) فرمود: هفت نفر که با هم یک گاو و یا شتر قربانی کنند آنان را کافی است چه از یک خاندان باشند چه از خاندان دیگری

(خورشید هفت طبقه است و ماه نیز هفت طبقه)

۳۹- محمد بن مسلم گوید: بامام باقر (ع) عرضکردم چرا گرمای خورشید بیشتر از ماه است؟

فرمود: خدای تبارک و تعالی خورشید را از نور آتش و خلاصه آب آفرید یک طبقه از این و یک طبقه از آن تا آنکه هفت طبقه شد پس پوششی آتشین بر او پوشانید از این رو گرمای آن بیشتر از ماه است عرضکردم من بفدایت ماه چگونه است؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی ماه را از نور آتش و خلاصه آب آفرید یک طبقه

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۰۱

از این و یک طبقه از آن تا هفت طبقه شد پس پوششی از آب بر آن پوشانید از این رو ماه خنک تر از آفتاب است.

(دنیا هفت کشور است)

۴۰- امام صادق (ع) فرمود: دنیا هفت کشور است.

۱- یأجوج ۲- مأجوج ۳- روم ۴- چین ۵- زنگی ۶- یهود ۷- کشورهای بابل.

(هفت مورد دعای مخصوصی ندارد)

اشاره

۴۱- امام باقر (ع) فرمود: هفت مورد را دعای مخصوصی نیست.

۱- نماز میت ۲- قنوت ۳- مستجار ۴- صفا ۵- مروه ۶- وقوف در عرفات ۷- دو رکعت نماز طواف.

(شرح:)

مستجار یکی از چهار گوشه خانه کعبه است.

(هفت کس نباید قرآن بخوانند)

اشاره

۴۲- امیر المؤمنین (ع) فرمود: هفت کس نباید قرآن بخوانند: در حال رکوع و در سجده و در مستراح و در حمام و شخص جنب و زن در حال نفاس و حیض.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۰۲

(مصنف) این کتاب رضی اللّٰه عنه گوید:

غرض از نهی در این موارد کراهت است نه نهی حقیقی.

برای اینکه جنب و حائض را قرآن خواندن روا است بجز چهار سوره که عزائم نام دارند و آن چهار سوره:

الم که پس از سوره لقمان است و حم سجده و سوره النجم و سوره اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ میباشند و در روایتی نیز بمرد اجازه داده شده است که در حمام قرآن بخواند در صورتی که آوازه خوانی نکند و با لنگ باشد و اما در رکوع و سجود قرآن خواندن مکروه است برای اینکه در رکوع و سجود وظیفه تسبیح گفتن است مگر آن مقدار که در نماز حاجت رسیده است و اما مستراح، پس لازم است که از خواندن قرآن در آنجا خود داری شود و زن در حال نفاس همان حکم حال حیض را دارد.

(قرآن بر هفت حرف نازل شده است)

۴۳- حماد بن عثمان گوید: بامام صادق (ع) عرضکردم روایتهائی که از شما بما میرسد مختلف است حماد گوید: امام فرمود قرآن بر هفت حرف نازل شده است و کمترین رخصتی که برای امام هست این است که بهفت صورت فتوی بدهد سپس فرمود این است عطای ما خواهی با بخشیدن آن بدیگران منت بنه و خواهی دست باز دار که مسئولیتی متوجه تو نخواهد بود

(آیه ۳۹ سوره ص).

۴۴- رسول خدا (ص) فرمود: قاصدی از جانب خدای عز و جل نزد من آمد و گفت خداوند تو را دستور میدهد که قرآن را بیک حرف بخوانی عرضکردم: پروردگارا امتم را در گشایش قرار بده قاصد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۰۳

دگر باره گفت: خدای عز و جل مقرر فرمودند که قرآن را بهفت حرف بخوانی.

(شرح:) حرف بمعنای

جهت و سمت نیز استعمال می شود مانند إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ و ظاهرا غرض امام این است: همان طوری که قرآن را وجوه بسیاری است چنانچه در روایات از آن به حرف و بطن تعبیر شده است علم امام نیز که متخذ از مبدأ الهی است دارای وجوه متعددی است و بر طبق هر مبدئی میتواند فتوائی بدهد و حکم صادر فرماید چنانچه در روایت دوم نیز که رسول خدا دعا کرده است و از خداوند گشایش برای امت درخواست نموده است از این رواست که هر قدر حکم قابل انعطاف باشد و وجوه متعدده داشته باشد مکلف با تطبیق آنچه برای حال او مناسب تر است در وسعت بیشتری خواهد بود و بنا بر این مقصود از قرائت قرآن در روایت ۴۵ بیان احکام الهی خواهد بود و اللَّه العالم.

(از روزی که خداوند زمین را آفریده هفت عالم در روی زمین آفریده است)

۴۵- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که میفرمود: از هنگامی که خدای عز و جل زمین را آفریده است هفت طبقه دانشمند در روی زمین آفریده که از اولاد آدم نبودند بلکه همه را از روی زمین آفرید و هر طبقه را پس از طبقه دیگری در عصر خود در روی زمین جا داد.

و سپس خداوند عز و جل آدم را که پدر همین بشر فعلی است آفرید و نژاد آدم را از او آفرید نه بخدا قسم تا خداوند بهشت را آفریده از ارواح مؤمنین خالی نبوده و تا دوزخ را خدای عز و جل آفریده است از ارواح کفار و گنهکاران خالی نمانده است شاید شما چنین می پندارید که چون روز قیامت فرا رسد و خداوند پیکرهای اهل بهشت را

بـا روحشـان در بهشت جـای دهـد و پیکرهای دوزخیان را بهمراه روحشان در آتش بنشانـد دیگر خـدای عز و جل در معموره زمین پرستش نگردد و خداوند مردمی را که او را بپرستند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۰۴

و بیگانگی او را بشناسند و ببزرگی یادش کنند نخواهد آفرید؟

آری بخـدا قسم حتما خداونـد خلقی دیگر نه از رهگـذر نر و ماده خواهـد آفریـد که او را بپرسـتند و بیگانگی اش بشناسـند و زمینی جـداگانه برای آنـان بیافرینـد که آنان بر روی آن قرار گیرنـد و آسـمانی جـدا که بر سـرشان سایه افکنـد مگر خـداوند نمیفرمایـد؟ (سوره ابراهیم آیه ۴۸) روزی که زمین زمین دیگری شود و آسـمانها آسـمانهای دیگر؟ و فرموده است: مگر مـا از آفرینش نخستین عاجز ماندیم بلکه آنان نسبت به آفرینش تازه در اشتباهند (سوره ق آیه ۵۰)

(در آسمان ها و زمین چیزی وجود پیدا نمیکند مگر آنکه هفت سبب دارد)

اشاره

۴۶- امام موسـی بن جعفر علیه السّـلام فرمود: در آسـمانها و زمین چیزی بوجود نمی آید مگر بواسـطه هفت چیز: قضا و قدر و اراده و مشیت و کتاب و زمان و اذن.

(شرح:)

وقـتی آدمی بوجـدان خـود مراجعه می کنـد می یابـد که در کارهـائی که انجـام میدهـد مراتب فـوق موجود است فرض کنیم مهندسـی میخواهـد ساختمـانی بنـا کنـد اولا علم اجمالی بساختن بنائی در نفس او است که تعبیر از آن بقضا می شود و سـپس علم تفصـیلی پیـدا می شود که این بنا چقـدر مصالـح ساختمانی از آهن و آجر و گـچ و غیره لازم دارد که آن را قدر و تقدیر گوئیم یعنی انـدازه گرفتن و سـپس اراده ساختن میکند و بعد تصـمیمی جدی میگیرد که مشیت و خواسـتن است و سـپس آن اراده و مشیت در نفس او آن چنان ثابت می شود که دستور شروع بنائی را صادر میکند که تعبیر از آن بکتاب می شود و البته پس از این مراحل انجام آن عمل نیازمنـد بزمان است و صدور تدریجی که اجل و اذن تعبیر شده است بنا بر این شاید امام (ع) خواسـته است تشـریفات عالم آفرینش را برای تقریب ذهن شنونده این چنین بیان فرماید و شاید ترتیب هم منظور نظر امام (ع) نباشـد و احتمال میرود که روایت نظر باعمال آدمی داشـته باشـد که انسان هر کاری را در آسـمان و زمین (از راه مبالغه) انجام دهد لا محاله مسبوق باین مقدمات است و با اختیار کامل انجام داد و جبر و اضطراری در کار نیست و اللَّه العالم.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۰۵

(نجاشی که مرد پیغمبر هفت تکبیر بر او گفت)

۴۷- امیر المؤمنین (ع) فرمود: هنگامی که جبرئیل بخدمت رسول خدا رسـید و خبر مرگ نجاشـی را داد پیغمبر از شدت اندوه

بر مرگ نجاشی گریست و باصحاب فرمود برادر شما: اضحمه (که نام نجاشی بود) در گذشته است سپس

به جبانه (محلی بود در خارج شهر) بیرون شد و نماز بر او گذاشت و هفت تکبیر گفت و خداوند همه بلندی های زمین را برای پیغمبر پس و هموار فرمود تا جنازه نجاشی را که در حبشه بود بچشم دید.

(چون خدا بر امتی خشم کند و عذاب بر آنان فرود نفرستد به هفت بلا مبتلاشان می کند)

۴۸- رسول خدا (ص) فرمود: چون خداوند بر امتی خشم کند و عذاب بر آنان فرود نفرستد نرخهای آنان گران شود و عمرهای آنان کوتاه و بازرگانانشان بی سود و میوه هاشان بی برکت شود و نهرهاشان کم آب و باران بموقع نیاید و بدخواه ترین افراد اجتماع بر آنان حکومت کند.

(دوستی پیغمبر و خاندانش در هفت جا سودمند خواهد بود)

۴۹- رسول خدا (ص) فرمود: دوستی من و دوستی خاندان من در هفت جا که بسی هولناك است

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۰۶

سودمند است: در دم جان سپردن و در میان گور و بهنگام رستاخیز و در موقع دریافت نامه عمل و بوقت حساب و در پای میزان و در گذشتن از صراط.

(آنچه از طریق سنیان رسیده که زمین برای هفت کس آفریده شده است)

اشاره

۵۰- علی (ع) فرمود: زمین برای هفت نفر آفریده شده است دیگران باحترام آنان روزی بدست می آورند و باران بر آنان می بارد و پیروزی بر دشمنان نصیبشان میگردد ابو ذر است و سلمان و مقداد و عمار بن یاسر و حذیفه و عبد اللَّه بن مسعود و من که پیشوای آنانم و آنان افرادی هستند که بر جنازه فاطمه زهرا نماز خواندند، مصنف این کتاب (رضی الله عنه) گوید معنای فرمایش حضرت که فرمود زمین برای هفت نفر آفریده شده است نه این است که از آغاز خلقت تا انجام بخواطر آنان بوده است بلکه مقصود این است که بهره مندی از زمین در آن عصر نصیب آنانی شد که بر جنازه فاطمه زهرا نماز خواندند (و بعباره دیگر) غرض از آفرینش در این مورد نصیب و قسمت است نه اصل پیدایش زمین.

(شرح-)

بجز استبعادی که مصنف با توجیه فوق برفع آن پرداخته جهات دیگری هم در روایت هست که مورد اشکال است از جمله عبد اللَّه بن مسعود را جزو این عده شمرده و حسنین و خواص افراد بنی هاشم را بحساب نیاورده است و چون روایت از طریق عامه روایت شده است نیازی برفع اشکال نیست.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۰۷

(دوزخ را هفت در است)

اشاره

۵۱- امـام صـادق (ع) نقل فرمود: از پـدرش و او از جـدش: دوزخ را هفت در است دری که فرعون و هامان و قارون از آن در داخل میشوند و دری که مشـرکین و کفار و کسی که یک چشم بهم زدن بخداوند ایمان نیاورده است از آن در داخل میشوند و دری که بنی امیه از آن داخل میشوند که این در مخصوص بنی امیه است و کسـی با آنان مزاحمت نکند و آن در شعله ور و در آتشین و در فرو کشنده است که آنان را بمسافتی که در هفتاد خریف پیموده شود (هر خریف هشتاد سال است) بعمق خود فرو میکشـد و هر بـار که تـا عمق هفتاد خریفی فرو رفتنـد آتش آن چنان جوش میزنـد که آنان را بارتفاع هفتاد خریف ببالای دوزخ پرتاب میکنـد و باز تا عمق هفتاد خریفی فرو میکشـد و آنان بهمین منوال برای همیشه و جاویدان معذب هسـتند و دری دیگر هست که دشمنان ما و مبارزین با ما و خوارکنندگان ما از آن در داخل میشوند و این در از همه درها بزرگتر و گرمایش بیشتر است.

محمد بن فضیل رزقی گوید بامام صادق عرض کردم دری را که از پدر و از جدت نقل

فرمودی که بنی امیه از آن داخل میشوند آیا مخصوص افرادی از بنی امیه است که در حال شرک از دنیا رفته است یا کسیرا هم که زمان اسلام را درک کرده شامل است؟ فرمود: مادرت بمیرد مگر نشنیدی که جدم فرمود دوزخ را دری است که مشرکین و کفار از آن در داخل میشوند از این در همه مشرکین و همه افرادی که کافر باشند و بروز باز پسین ایمان نداشته باشند داخل خواهند شد ولی این در دیگر که بنی امیه از آن داخل می شود از این جهت است که مخصوص ابی سفیان و معاویه و آل مروان است لذا بنی امیه همگی از این در داخل میشوند و آتش دوزخ آن چنان آنان را در هم بشکند که فریادشان بگوش کسی نرسد نه زنده باشند و نه مرده.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۰۸

(شرح-)

در آغاز حدیث هفت در برای دوزخ فرموده اند ولی چهار در بیشتر بیان نفرموده اند، شاید سؤال راوی در اثنای فرمایش حضرت باعث قطع کلام و انصراف آن حضرت از بیان همه درها شده است و اللّٰه العالم.

(علی علیه السّلام با هفت خصلت که داشت بروز قیامت بر مردم حجت می آورد)

۵۲- رسول خدا (ص) بعلی فرمود: من برای تو حجت می آورم و حجتم نبوت من است و تو برای ملت خویش حجت می آوری و حجتت برای آنان هفت خصلت است:

بر پا داشتن نماز، پرداخت زکاه، به نیکی واداشتن و از بدی باز داشتن و دادپروری در میان رعایا و بطور مساوی بیت المال را تقسیم نمودن و دستور خدای عز و جل را رها نکردن.

ای علی مگر نمیدانی که روز قیامت ابراهیم به نزد ما خواهد آمد و طبق دعوتی که می شود بر جانب راست عرش بر پایش میدارند جامه ای بهشتی بر تنش کنند و با زیور بهشتی اش بیارایند ناودانی زرین از بهشت برایش روان شود که آبی شیرین تر از عسل و سفیدتر از شیر و سردتر از یخ از آن فرو میریزد و من نیز دعوت شوم و بر جانب چپ عرش بر پایم دارند و رفتاری که با ابراهیم شد با من نیز همان کنند، سپس تو ای علی خوانده شوی و با تو نیز چنین کنند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۰۹

یا علی آیا راضی نیستی که همزمان با دعوت من تو نیز دعوت شوی و چون مرا بپوشانند تو را نیز بپوشانند و چون مرا بیارایند تو را نیز بیارایند که خدای عز و جل مرا دستور فرموده است که تو را بخود نزدیک کنم و از خودم دورت نسازم و بی دریغ تو را

دانش بیاموزم و بر تو لازم است که نیکو فراگیری و بر من لازم است که فرمان پروردگارم تبارک و تعالی را گردن نهم.

۵۳- امیر المؤمنین (ع) فرمود: روز قیامت با هفت دلیل با مردم احتجاج خواهم نمود: برپاداشتن نماز و پرداختن زکاه و امر بمعروف و نهی از منکر و تقسیم عادلانه و دادگری نسبت به رعایا و برپاداشتن حدود احکام الهی.

۵۴- معاذ بن جبل گوید: رسول خدا (ص) بعلی (ع) فرمود: من مقام نبوتی را که دارم برای تو دلیل خواهم آورد که پیغمبری پس از من نخواهد بود و تو نیز برای مردم هفت دلیل داری و هیچ کس از قریش این چنین دلیل بر تو ندارد، زیرا تو نخستین کسی بودی از آنان که ایمان آوردی و بعهد الهی از همه آنان باوفاتر و در انجام دستورات الهی از همه پایدارتری و در تقسیم بیت المال از همه بیشتر مساوات را در نظر میگیری و نسبت برعیت عادلتر و در قضاوت از همه بیناتر و مقامت در نزد خداوند از همه والاتر است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۱۰

(خواهران بهشتی هفت نفراند)

۵۵- ابی بصیر گوید شنیدم از امام باقر (ع) که میفرمود: رحمت خداوند شامل حال هفت خواهر بهشتی گردد.

آنگاه آنان را چنین نام برد، اسماء دختر عمیس از قبیله خثعم که همسر جعفر بن ابی طالب بود و سلمی دختر عمیس از قبیله خثعم که همسر حمزه بود و پنج تن از طایفه بنی هلال یکی میمونه دختر حارث که همسر پیغمبر بود و دیگر ام فضل بنام هند همسر عباس و دیگر غمیصا مادر خالد بن ولید و دیگر عزت که

در طایفه ثقیف و همسر حجاج بن غلاظ بود و دیگر حمیده که فرزندی نداشت.

(گناهان بزرگ هفت است)

۵۶- امام صادق (ع) فرمود: گناهان بزرگ هفت گناه است که در باره ما از جانب خداوند رسید و همه آن گناهان را نسبت بما روا داشتند.

اولش برای خدای بزرگ شریک قرار دادن است و دیگر کشتن کسی که خداوند حرامش فرموده و خوردن مال یتیم و پدر و مادر را رنجاندن و به زنان پاک دامن نسبت ناروا دادن و از جبهه جنگ گریختن و حق خاندان را انکار نمودن.

اما شرک بخدا، خداوند در باره ما آنچه لازم بود آیاتی نازل فرمود و رسول خدا در باره ما تذکرات

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۱۱

لازم را داد ولی این مردم خدا را تکذیب کردند و فرمایشات پیغمبر را دروغ پنداشتند و مشرک شدند، و اما آدم کشی که خداوندش حرام فرموده بود اینان حسین بن علی را با یارانش کشتند و اما خوردن مال یتیم سهم خمسی را که خداوند برای ما قرار داده بود از ما گرفتند و بدست دیگران سپردند و اما رنجاندن پدر و مادر خداوند در قرآن خود فرمود پیغمبر بمؤمنین از خودشان سزاوارتر است و همسران پیغمبر مادران مؤمنین محسوبند با اینوصف نسبت بفرزندان رسول خدا (ص) مردم عاق پیغمبر شدند و نافرمانی مادرشان خدیجه را در باره فرزندان او نمودند و اما تهمت بزنان پاکدامن همانا فاطمه را بر فراز منبرهای خود ناسزا گفتند.

و اما فرار از جبهه جنگ اینان با کمال میل و بدون اینکه اجباری بر آنان شده باشد با امیر المؤمنین دست بیعت دادند سپس از گرد او پراکنده شدند

و او را خوار شمردند.

و اما حق ما را انکار کردن خودشان نیز معترفند و اختلافی در این ندارند که انکار حق ما نمودند.

۵۷- ابی هریره گوید: رسول خدا (ص) فرمود از هفت گناه که موجب هلاکت است دوری کنید عرض شد یا رسول اللّٰه آن هفت گناه چیست؟ فرمود بخدا مشرک شدن و سحر نمودن و نفس محترمی را کشتن مگر آنکه بحق کشته شود و ربا خوردن و مال یتیم خوردن و روز جنگ پشت بمیدان کردن و زنان پاکدامن بی خبر و با ایمان را تهمت ناروا زدن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۱۲

(خدای عز و جل جانشینان پیغمبران را در زمان حیات پیغمبران در هفت مقام آزمایش فرمود و پس از وفات پیغمبران در هفت مقام)

۵۸- امام باقر (ع) فرمود: چون امیر المؤمنین از جنگ نهروان بازگشت در مسجد کوفه نشسته بود که رئیس یهودیان بحضورش آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین خبرهائی را میخواهم از شما بپرسم که جز پیغمبر و یا وصی پیغمبر کسی نتواند پاسخ آنها را بدهد حال چنانچه اجازه میفرمائید بپرسم و گر نه صرف نظر نمایم. فرمود: برادر یهودی هر چه میخواهی بپرس عرض کرد: ما در کتاب خود چنین یافته ایم که خدای عز و جل چون پیغمبری برانگیزد باو وحی میفرماید که از میان افراد خاندان خود کسی را که بتواند پس از وی کار امت را بدست گیرد اختیار کند و از امت خود عهد و پیمان بگیرد که پس از او بر سر پیمان باشند و طبق عهدی که بسته اند رفتار کنند و خدای عز و جل جانشینان پیغمبر را در زمان حیات پیغمبران آزمایش میفرماید و پس از وفات پیغمبران نیز آزمایش میفرماید مرا آگاه بفرما که آزمایش جانشینان پیغمبران چند بار است

و پس از وفاتشان چند بار و اگر جانشینان پیغمبران در آزمایش مورد رضایت خداوند شدند سرانجام کارشان بکجا خواهد کشید؟

حضرت فرمود: بحق خدائی که یکتا است و دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و توراه و انجیل را بر

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۱۳

موسی و عیسی فرو فرستاد اگر جواب سؤال تو را درست گفتم اعتراف خواهی کرد که درست میگویم؟

عرض کرد: آری.

فرمود: بحق خدائی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و توراه را بر موسی فرو فرستاد اگر پاسخ پرسش تو را گفتم اسلام را خواهی پذیرفت؟

عرض کرد: بلی.

علی (ع) فرمود: خدای عز و جل جانشینان پیغمبران را تا پیغمبران زنده اند در هفت مقام آزمایش میفرماید تا فرمانبرداری آنان را بیازماید و چون اطاعتشان و نتیجه آزمایش شان رضایت بخش شد به پیغمبران دستور میدهد که تا زنده اند آنان را دوست خود گیرند و پس از مرگ هم جانشین خود قرار دهند و همه امتهائی را که اطاعت پیغمبر را لازم میشمرند بر اطاعت جانشینان الزام کنند.

سپس جانشینان را پس از آنکه پیغمبران بدرود حیات گفتند در هفت مقام آزمایش میفرماید تا پایه شکیبائی آنان را بیازماید و چون آزمایش رضایت بخش شد سرانجام آنان را سعادت و نیک بختی قرار دهد تا با کمال خوشبختی به پیغمبران ملحقشان سازد.

رئیس یهودیان گفت: ای امیر مؤمنان درست فرمودی اکنون بفرما تا بدانم خداوند تو را در زمان حیات پیغمبر چند بار آزمایش فرمود و پس از وفات آن حضرت چند بار و سرانجام کار تو چه خواهد شد؟

علی (ع) دست یهودی را گرفته و فرمود: برخیز با هم برویم تا ترا از این

موضوع آگاه کنم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۱۴

جمعی از یاران علی نیز برخاستند و عرض کردند یا امیر المؤمنین ما را نیز در این افتخار با یهودی شریک فرمائید.

فرمود: میترسم که دلهای شما تاب تحمل آن را نداشته باشد، عرض کردند: برای چه یا امیر المؤمنین؟ فرمود: بخواطر کارهائی که از بیشتر شماها سر زده است.

مالک اشتر برخاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین ما را نیز آگاه بفرمائید که بخدا قسم ما بطور محقق میدانیم که در روی زمین بجز تو وصی پیغمبری وجود ندارد و ما را مسلم است که خداوند پس از پیغمبر پیغمبری دیگر نخواهد فرستاد و گردنهای ما برای فرمان تو و فرمان پیغمبر ما محمد بیک ریسمان اطاعت بسته شده است.

علی (ع) نشست و رو بیهودی کرده و فرمود: ای برادر یهود همانا خدای عز و جل در زمان حیات پیغمبر مرا در هفت مورد آزمایش فرمود: نه از باب خودستائی میگویم بلکه نعمتی از خداوند بود که در همه این موارد مرا فرمانبردار یافت، عرض کرد در کدام و کدام مورد یا امیر المؤمنین؟ فرمود:

اما نخستین مورد آن بود که خداوند عز و جل پیغمبر ما را بمقام وحی آشنا فرمود و بار رسالت بر دوش او نهاد و من در آن وقت کم سن ترین افراد خانواده ام بودم که در خانه پیغمبر بخدمتش می پرداختم و کارهای آن حضرت را انجام میدادم پیغمبر کوچک و بزرگ خاندان عبد المطلب را خواست که بیگانگی خداوند و رسالت پیغمبر گواهی دهند همه از این گواهی خودداری نموده و پیشنهادش را انکار کردند و از او کناره گرفتند و او

را رها نموده و ترکش نمودند و از وی دوری جستند و دیگر مردم نیز از آن حضرت دوری نموده و بر مخالفتش برخاستند که پیشنهاد حضرتش را چون تاب نمی آوردند و عقلهایشان درک نمیکرد بزرگ شمردند تنها من بودم که دعوت رسول خدا را شتابانه اطاعت کردم و بدون اینکه شک و تردیدی بدل راه دهم یقین بر حق بودنش داشتم سه سال بهمین منوال بودیم و در روی زمین مخلوقی نبود که نماز بگذارد و احکام الهی را که به رسول خدا رسیده بود به پذیرد بجز من و دختر خویلد که خدایش

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۱۵

رحمت کند و حتما مشمول رحمت الهی است سپس رو بیاران فرموده پرسید مگر چنین نبود؟ همه عرض کردند چرا یا امیر المؤمنین چنین بود آنگاه فرمود:

اما مورد دوم ای برادر یهود قریش همیشه برای کشتن پیغمبر رأیها میدادند و حیله ها بکار میبردند تا آنکه در یوم الدار در آخرین جلسه ای که در دار الندوه نمودند و ابلیس ملعون که در قیافه مردی یک چشم از ثقیف:

(مغیره بن شعبه) در آن مجلس شرکت کرده بود پشت و روی کار را بدقت ملاحظه میکردند تا آنکه باتفاق آراء تصمیم گرفتند که از هر تیره ای از قریش یک نفر نماینده دعوت شود و همگی با شمشیرهای کشیده بیک بار بر پیغمبر حمله کنند و خونش را بریزند و چون چنین کنند قریش بحمایت نمایندگان خود قاتلین را تسلیم اولیاء مقتول کنند و در نتیجه خون پیغمبر پایمال شود چون این تصمیم را گرفتند جبرئیل فرود آمد و پیغمبر را از جریان آگاه کرد و شبی را که

بنـا بر اجتمـاع بود و سـاعتی را که تصـمیم داشـتند بر بستر خواب پیغمبر حمله کننـد خبر داد و دسـتور داد که در ساعت معینی بیرون شود و در غار پنهان گردد رسول خدا مرا در جریان گذاشت و دستور فرمود که من در بستر او بخوابم و با این فداکاری جان او را نگهداری کنم من شـتاب زده از فرمانش اطاعت نمودم و شاد و خرسـند بودم که بجای پیغمبر کشته شوم پیغمبر براه خویش رفت و من در بستر او خوابیدم مردان قریش در حالی که پیش خود یقین داشـتند که پیغمبر کشته خواهد شد روی بمن آوردند همین که بخانه من رسـیدند با شمشـیرم در برابر آنان مقاومت نمودم و آنان را از خود دور ساختم چنانچه خدا و مردم میدانند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۱۶

سپس روی بیاران کرده و فرمود: مگر نه چنین است؟ عرض کردند چرا، یا امیر المؤمنین سپس فرمود:

و اما سومین مورد ای برادر یهود آن بود که دو فرزنـد ربیعه و پسـر عتبه که پهلوان قریش بودنـد در روز جنگ بـدر برای خود مبارز طلبیدنـد و هیـچ کس از قریش بمیـدان مبارزه آنان قـدم نگـذاشت رسول خـدا (ص) مرا و دو رفیقم (حمزه و عبیـده) را بجنـگ آنـان روانه کرد این مـأموریت را هنگـامی بمن ارجـاع فرمود که من از همه رفقـایم در سن کوچکـتر و در جنـگ کم تجربه تر بودم خـدای عز و جل بـدست من ولید و شـیبه را بکشت غیر از افسـران درجه دار قریش که آن روز نتیجه کار من از همه رفقایم بیشتر بود و پسر عمویم (عبیده بن حرث) در همان

روز کشته شد خدایش رحمت کند.

سپس رو باصحاب خود کرده و فرمود: آیا این طور نبود؟ همه گفتند: چرا؟ یا امیر المؤمنین، سپس فرمود:

و اما چهارمین مورد، ای برادر یهود آن بود که مردم مکه تا آخرین نفر بر ما هجوم آورده و همگی قبائل عرب و قریش را که بفرمان شان بود بر ما شورانیدند تا خون مشرکین قریش را که بروز بدر کشته شده بودند از ما بازستانند.

جبرئیل بر پیغمبر فرود آمد و از جریان آگاهش نمود، پیغمبر بافراد نظامی خود دره احد را سنگر ساخت.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۱۷

مشرکین پیش آمدند و یکباره بر ما تاختند افرادی از مسلمانان کشته شد و آنان که زنده ماندند با شکست مواجه شدند، تنها من با رسول خدا (ص) ماندم و مهاجر و انصار همه بخانه های خود در مدینه باز گشتند و هر کس میگفت پیغمبر و یارانش همگی کشته شدند.

سپس خدای عز و جل جلوی پیشرفت مشرکین را گرفت و من که در پیشاپیش رسول خدا بودم هفتاد و چند زخم برداشتم که از جمله اینهاست:

در این موقع امیر المؤمنین ردای خود را بیفکند و دست بر جای زخمها کشیده و آنها را نشان داد و فرمود آن روز خدمتی از من سر زد که ان شاء اللّٰه پاداش خدمتم بر خدا است سپس روی باصحاب کرده و فرمود: چنین نبود؟ عرض کردند: چرا یا امیر المؤمنین. سپس فرمود:

و اما مورد پنجم ای برادر یهود آن بود که قریش و عرب گرد هم آمده و با یک دیگر قرار داد و پیمان بستند که باز نگردند تا آنکه رسول خدا را با همه

افراد خاندان عبد المطلب که در خدمتش بودند بکشند.

سپس با شدت و ساز و برگ جنگ خود آمدند تا در مدینه نزدیک ما بار گرفتند و پیش خود اطمینان داشتند که بهدف خویش خواهند رسید.

جبرئیل علیه السّلام فرود آمد و حضرتش را از جریان آگاه گردانید حضرت برگرد خود و مهاجر و انصار که در خدمتش بودند خندقی زد قریش پیش آمده و گرداگرد خندق را اردو ساخته و ما را محاصره نمودند او خود را نیرومند و ما را ناتوان میدید رعد آسا میغرید و برق آسا میدرخشید رسول خدا (ص) آنان را بسوی خدا می خواند و بخویشاوندی و رحم سوگندشان میداد و آنان از تسلیم شدن خودداری می نمودند و بیش از پیش سرکشی مینمودند قهرمان عرب و قریش آن روز عمرو بن عبد ودّ بود که مانند شتر مست فریاد میکشید و مبارز می طلبید و رجز می خواند یک بار با نیزه خود اعلام خطر میکرد و بار دیگر با

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۱۸

شمشیرش هیچ کس را نه جراتی بود که بمبارزه اش اقدام کند یا در وی طمعی به بندد و نه غیرتی که او را برانگیزد و نه بینشی که دل را قوی دارد رسول خدا مرا برای مبارزه اش از جا بلند کرد و با دست مبارک خود عمامه بر سرم بست (این هنگام امیر المؤمنین دست بذوالفقار گرفته و فرمود) همین شمشیر را که تعلق بآن حضرت داشت بمن عطا فرمود من برای نبرد با عمرو بیرون شدم در حالی که زنان مدینه را از نبرد با عمرو بر من دل می سوخت و اشک میریختند خدای عز و جل او

را بدست من کشت با اینکه عرب را عقیده این بود که هیچ پهلوانی با عمرو برابری نتواند کرد در این وقت علی علیه السّلام با دست بفرق سر اشاره نموده و فرمود این ضربت را عمرو بر سر من زد خداوند در اثر این مبارزه و پیروزی من قریش و عرب را شکست داد.

سپس روی بیاران کرده و فرمود، چنین نبود؟ گفتند: چرا، چنین بود یا امیر المؤمنین.

و اما در مورد ششم ای برادر یهود ما در رکاب رسول خدا به خیبر (شهرستان رفیقان تو) بر مردانی از یهود و پهلوانانی که از قریش و دیگران آنجا بودند تاختیم افراد دشمن از سواره نظام و پیاده که همه با ساز و برگ کامل مجهز بودند مانند کوههای محکم در برابر ما ایستادند دشمن با افراد زیادی که داشت در محکمترین جایگاهها سنگر گرفته بود هر یک از آنان فریاد میزد و مبارز می خواست و بر جنگ پیشدستی میکرد هیچ کس از همراهان من به نبرد آنان نرفت مگر اینکه او را کشتند تا آنکه چشمها چون کاسه خون شده و فریاد جنگ برخاست و هر کس بفکر جان خود بود همراهان من بیکدیگر متوجه شده و همه بیک زبان روی بمن کرده و میگفتند ای ابا الحسن برخیز تا آنکه رسول خدا مرا فرمان داد که برخیزم و بر سنگر دشمن حمله کنم پس از صدور فرمان حمله هر کس

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۱۹

با من روبرو شد او را کشتم و هر پهلوانی بر من حمله کرد خردش کردم سپس همچون شیری که شکار خود را بدرد آنان را

از هم شکافتم و با فشار حمله مجبورشان کردم تا داخل شهر عقب نشینی کنند پس در قلعه آنان را با دست خود از جای برکندم و یکّه و تنها بمیان قلعه رفتم هر مردی که بیرون می آمد او را می کشتم و هر زنی را که میدیدم اسیرش میکردم تا آنکه به تنهائی فاتح و پیروز شدم و جز تنها خداوند کسی با من کمک نکرد.

سپس رو باصحابش کرده و فرمود: مگر چنین نبود؟ عرض کردند: چرا، یا امیر المؤمنین.

و اما مورد هفتم ای برادر یهود هنگامی که رسول خدا متوجه فتح مکه شد خواست که جای عذری برای آنان باقی نگذارد و برای آخرین بار آنان را بخدای عز و جل دعوت فرماید هم چنان که از روز نخست دعوت میفرمود نامه ای برای آنان نوشت و در نامه آنان را از مخالفت تهدید نموده و از عذاب الهی ترسانید وعده گذشت بآنان داد و بآمرزش خداوند امیدوارشان کرد و در پایان نامه سوره برائت را برای آنان نوشت تا کسی برای آنان بخواند سپس بردن نامه را بهمه اصحاب پیشنهاد کرد همگی سر سنگین بودند رسول خدا چون چنین دید مردی را فراخواند و نامه را بوسیله او فرستاد جبرئیل بخدمتش رسید و عرض کرد یا محمد جز خودت یا کسی که از خاندان تو باشد این مأموریت را انجام نتواند داد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مرا از این وحی آگاه فرمود و مرا با نامه و پیام بسوی مردم مکه روانه ساخت من بمکه رسیدم مردم مکه را شما خوب میشناسید یک نفر از آنان نبود مگر اینکه اگر میتوانست هر

پاره از گوشت

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۲۰

مرا بالای کوهی بگذارد میکرد گر چه این کار بقیمت از دست رفتن جان و خانـدان و اولاد و مالش باشد من پیام رسول خدا را بر آنان رسانیـدم و نامه اش را بر آنان خوانـدم همگی با تهدیـد و وعده های سـخت بمن جواب دادند و خشم و کینه بر من ابراز میکردند و دیدید که من چه کردم سپس روی باصحاب کرده و فرمود: چنین نبود؟ همه گفتند: چرا یا امیر المؤمنین.

پس فرمود ای برادر یهود اینهـا مواردی بود که پروردگـار من در آنهـا مرا با پیغمبر خود آزمایش فرمود و در همه آن موارد با منتی که بر من دارد فرمانبردارم یافت و افتخاراتی که در این مواقع مرا نصیب گردید هیچ کس را نصیب نشد.

اگر میخواستم آن افتخارات را باز گو کنم میکردم ولی خدای عز و جل از خودستائی نهی فرموده است همه گفتند: بخدا قسم راست فرمودید زیرا خداوند عز و جل فضیلت خویش با پیغمبر ما را بتو عطا فرموده است و با برادری آن حضرت سعادتمندت فرمود همچون هرون به برادری موسـی و در این موقعیت ها که تو قرار داشتی و هراس هائی که بجان خویش خریـدی خداوند تـو را برتری داد و بیش از آنکه خـود بفرمـائی خداونـد در بـاره تـو فرموده است که هیـچ کس از مسـلمانان چنین فضـیلتی را ندارنـد آنان که تو را با پیغمبر ما و پس از وفات آن حضـرت دیده اند همگی در باره تو بر این عقیدت اند اکنون بفرما بدانیم آزمایش هائی را که خداوند عز و جل پس از رحلت پیغمبر ما از تو کرد

و تو تحمل نموده و شکیبا بودی و اگر بخواهیم ما خود توانیم شرحش دهیم که میدانیم و شاهد جریان بودیم ولی دوست داریم که همین را نیز از زبان خود شما بشنویم همان طور که آزمایش های دوران حیات رسول خدا را شنیدیم و فرمانبرداری شما را دانستیم.

فرمود: ای برادر یهود خدای عز و جل پس از رحمت پیغمبرش در هفت مورد مرا آزمایش نمود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۲۱

و بدون آنکه خودستائی نموده باشم از منت و نعمتی که بر من روا داشت مرا شکیبا یافت.

اما مورد اول ای برادر یهود من از عموم مسلمانان با هیچ کس بطور خصوصی نه انسی داشتم و نه مورد اعتمادم بود و نه مستقیما همرازم بود و نه نزدیکش میرفتم جز رسول خدا که از کودکی مرا در دامن خود پروراند و در دورانی که بزرگ شدم مرا منزل و مأوا داد و مصارف مرا متحمل گردید و از یتیمی نجاتم بخشید با وجود حضرتش من از اینکه پی کاری گیرم و یا کسی نمایم بی نیاز بودم هزینه زندگی خودم و اولادم بعهده آن حضرت بود اینها بهره هائی بود که من از جهت دنیا از آن حضرت بهره مند شدم علاوه بر استفاده های معنوی که در جوار حضرتش مخصوص خودم بود و درجاتی نصیبم شد که بمقامات بلندی در درگاه خداوندی نائل آمدم چون رسول خدا وفات کرد آن چنان غم و اندوه بر دل من فرو ریخت که اگر کوهها آن بار غم را بر دوش میگذاشتند گمان ندارم که میتوانستند کشید خانواده من که در این مصیبت سخت بی تابی میکردند و طاقت از دست داده بودند

و خودداری نمیتوانستند و تاب کشیدن این بار گران را نداشتند دامن صبر از دست شان رفته و هوش از سرشان رمیده بود نه خود چیزی میفهمیدند و نه از دیگری سخنی می شنیدند و دیگران که از خانواده عبد المطلب نبودند یا مصیبت زدگان را تسلیت میدادند و امر بصبر مینمودند و یا با هم ناله بودن و بی تابی کردن خاندان مصیبت زده را یاری میکردند تنها من بودم که در برابر فاجعه فوت پیغمبر عنان صبر از دست ندادم و راه خویش در پیش گرفته بمأموریتی که داشتم پرداختم جنازه حضرتش را برداشتم و غسل دادم و حنوط کردم و کفن نموده

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۲۲

و نماز بر آن خواندم و پیکرش را بخاك سپردم و به جمع نمودن قرآن و دستورات الهی نسبت بخلق سرگرم بودم نه ریزش اشک مرا از انجام این وظیفه بازداشت و نه ناله جان سوز و نه سوزش دل و نه بزرگی مصیبت تا آنکه حقی را که از خدای عز و جل و رسول اش بر خود لازم میدیدم ادا کردم و مأموریتم را انجام دادم و با بردباری و دور اندیشی کامل متحمل وظیفه خود شدم.

سپس رو باصحاب کرده و فرمود: این طور نبود؟ هم گفتند: چرا یا امیر المؤمنین پس فرمود:

و اما مورد دوم ای برادر یهود رسول خدا هنگامی که هنوز زنده بود ریاست همه امت را بمن واگذار نموده و از همه آنان که حضور داشتند بیعت گرفت که بدستورات من گوش فرا دهند و اوامر مرا گردن نهند و دستور داد که حاضرین بغایبین برسانند من بودم که تا در حضور رسول خدا

بودم دستورات آن حضرت را بدیگران ابلاغ مینمودم و چون بسفر میرفتم فرمانده افرادی بودم که در رکاب من بودند هرگز بخواطرم خطور نمیکرد که در دوران حیات رسول خدا و پس از وفات آن حضرت کسی را در کوچکترین کاری یارای مخالفت با من باشد با این همه رسول خدا دستور فرمود لشکری در رکاب اسامه بن زید ترتیب داده شود با اینکه بیماری مرگ گریبان آن حضرت را گرفته بود از عرب زادگان و طائفه اوس و خزرج و دیگران که بیم آن میرفت بیعت مرا بشکنند و با من به ستیزه برخیزند و یا بخواطر اینکه من پدر و یا فرزند و یا فامیل و یا دوستش را کشته بودم با دیده دشمنی بمن نگاه میکرد کسی نماند مگر اینکه بهمراه این لشکر کرد حتی از مهاجرین و انصار و مسلمانان دیگر که سست عقیده بودند و منافقین همه را بزیر پرچم اسامه کرد تا مگر یک دسته مردمان پاکدل در حضور آن حضرت بمانند و از کسی سخنی ناهنجار شنیده نشود و در خلافت و زمامداری رعیت پس از پیغمبر کسی را با من سر مخالفت نباشد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۲۳

سپس آخرین کلامی که در باره کار امت فرمود این بود که دستور داد لشکر اسامه حرکت کند و هیچ کس از افراد زیر پرچم حق باز گشت ندارد و دستور اکید در این باره صادر فرمود و تا آنجا که ممکن بود نسبت باجرای این دستور تأکید فرمود.

ولی همین که رسول خدا وفات فرمود من ناگهان دیدم که عده ای از افراد زیر پرچم اسامه بن زید پادگان نظامی خود

را ترک گفته و از محل خدمت سر باز زده و دستور رسول خدا را که فرموده بود در رکاب فرمانده خودشان باشند و با پرچم او بهر جا که برود همراه باشند تا بمقصدی که در پیش دارند برسند زیر پا گذاشته اند فرمانده لشکر را در اردوگاه تنها گذاشته و سواره و شتابان بازگشته اند تا رشته بیعتی را که خدا و رسولش بگردن آنان بسته باز کنند و باز گردند و تا پیمانی را که با خدا و رسولش داشتند بشکنند و شکستند و با هو و جنجال و آراء خصوصی پیمانی برای خود بستند بدون اینکه با یک نفر از ما بنی عبد المطلب مشورتی بکنند و یا یک نفر از ما رأی موافق داشته باشد و یا از من بخواهند تا بیعتی را که در گردن آنان دارم پردازم من که سرگرم تجهیز جنازه رسول خدا بودم و از همه جا غافل، زیرا مهمتر از هر کاری در نظر من تجهیز رسول خدا بود و زودتر از هر چیزی می بایست انجام پذیرد.

اینان از این فرصت استفاده نموده و نقشه خود را عملی نمودند ای برادر یهود در چنین موقعی که من بزیر بار مصیبتی بآن سنگینی و فاجعه ای بآن عظمت قرار داشتم و کسیرا از دست داده بودم که بجز خداوند هیچ چیز تسلی بخش دل غمدیده من نبود.

این گونه رفتار با من نمکی بود که بر زخم دل من پاشیده شد ولی من دامن صبر از دست ندادم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۲۴

و بر این مصیبتی که بلافاصله و بدنبال گرفتاری پیش رسید شکیبا شدم.

سپس روی باصحاب کرده فرمود: مگر

چنین نبود؟ عرضکردند، چرا؟ یا امیر المؤمنین.

(و اما مورد سوم:) ای برادر یهود کسی که پس از پیغمبر برای خلافت بپا خواست همه روزه که مرا میدید از من عذر خواهی میکرد و بر خلاف آنچه حق مرا غصب کرده و بیعت مرا شکسته با من رفتار میکرد و از من حلالیت میخواست که او را بحل سازم من با خود میگفتم خلافت چند روزه او میگذرد و سپس حقی که خداوند برای من قرار داده است بآسانی بمن باز میگردد بدون اینکه در اسلام نو بنیاد و نزدیک بزمان جاهلیت حادثه ایجاد نموده و در مطالبه حق خویش نزاعی براه اندازم تا یکی بصدای من جواب مثبت دهد و دیگری پاسخ منفی و در نتیجه کار منازعه از گفتگو گذشته و بمرحله عمل درآید و مخصوصا که جمعی از خواص اصحاب پیغمبر را که بخوبی میشناختم و خیر خواه خدا و رسول و قرآن و اسلام بودند پنهان و آشکار بنزد من در رفت و آمد بودند و مرا دعوت میکردند که حق خود را باز پس بگیرم و آمادگی خود را برای فداکاری در راه ادای بیعتی که از من بگردن آنان بود اعلام می کردند من میگفتم آرام باشید و اندکی صبر کنید شاید خداوند بدون جنگ و خون ریزی و بآسانی حق از دست رفته مرا بمن باز گرداند که پس از وفات پیغمبر بسیاری از مردم بشک افتادند و افراد نااهلی بخلافت طمع بستند و هر قبیله ای میگفت که باید فرماندار از ما انتخاب شود و هدف مشترک همه این بود که زمام امر بدست من نباشد چون عمر زمامداری اولی بآخر

رسید و مرگش فرا رسید زمام کار را پس از خود بدست رفیقش سپرد.

این هم مانند گذشته گرفتاری دیگری برای من شد و دوباره حقی که خداوند برای من قرار داده

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۲۵

بود از من گرفته شد.

باز از اصحاب پیغمبر که بعضی از آنان هم اکنون زنده اند و بعضی مرده اند گرد من جمع شدند و همان را گفتند که در جریان مشابه قبلی گفته بودند و من نیز از گفتار پیشین خود تعدی نکردم و آنان را بصبر و آرامش و یقین دعوت کردم که میترسیدم مبادا اجتماعی تباه شود که رسول خدا با سیاستی عمیق آن را تشکیل داده گاهی بنرمی و گاهی بدرشتی و گاهی به بخشش و گاهی با شمشیر تا آنجا که مردم در حال حمله و گریز بودند و شکمهاشان سیر و سیرآب بودند همگی لباس و فرش و رو انداز داشتند ولی با خانواده پیغمبر در اطاقهای بی سقف زندگی میکردیم و در و پیکر خانه های ما از شاخه های خرما و مانند آن بود نه فرشی داشتیم و نه رو اندازی بیشتر افراد خانواده فقط یک جامه داشتند که بنوبت از آن استفاده میکردند و غالبا شبها و روزها را با گرسنگی بسر می بردند و گاهی هم که از غنائم جنگی آنچه را خداوند مخصوص ما قرار داده بود و دیگری حق استفاده از آن را نداشت بدست ما رسید.

رسول خدا ثروتمندان و ارباب نعمت را بمنظور دلجوئی از آنان بر ما مقدم میداشت و خمسش را بآنان میداد یک چنین اجتماعی را که رسول خدا با این خون دل فراهم آورد من از همه سزاوارتر

بودم که نگـذارم از هم بپاشـد و براهی نکشانم که روی نجات نه بیننـد و تا پایان عمر گرفتار باشـند و من اگر آن روز خود را کاندیـد خلافت میکردم و مردم را بیـاری خـویش نمیخوانـدم مردم در بـاره مـن یکی از دو کـار را میکردنـد یـا پیروی از من میکردنـد و با مخالفین میجنگیدنـد و اگر عـده شان کم بود طبعا کشـته میشدنـد و یا مردمی از یاری من سـرباز میزد و بواسـطه سرباز زدن و تقصـیر در یاری من و خودداری از اطاعت من کافر می شدنـد زیرا میـدانست که موقعیت او و منماننـد موقعیت هرون است و قوم موسی و چنانچه با من مخالفت بورزد و

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۲۶

از یاری من خودداری کند با جان خود همان خواهد کرد که قوم موسی در اثر مخالفت با هرون و ترک اطاعت او بر خود روا داشـتند دیدم چاره ای نیست بجز اینکه جام های غم و اندوه سـرکشم و آه های سـرد را در قفس سینه نگهدارم و دامن صبر و شکیب از دست ندهم تا موقعی که خداوند گشایشـی عطا فرماید و یا هر طور که صـلاح میداند دادرسی فرماید که هم بهره و نصـیب من در آن فزون تر و هم برای جامعه ای که توصـیف حالشان را نمودم آسانتر و سـهل تر باشـد و کاری را که خـداوند مقدر فرماید همان خواهد شد.

ای برادر یهـود اگر مـن ملاـحظه این حالاـت را نمیکردم و حق خـود را مطـالبه مینمـودم از دیگران شایسـته تر بـودم زیرا همه اصحاب رسول خدا از گذشته گان و موجودین میدانند که مرا هم افراد بیشتر بود و هم طایفه ای عزیزتر و هم

مردان هوادار زیادتر داشتم و هم دستوراتم بهتر اجرا میشد و هم دلیلم برای خلافت روشنتر و مناقب و آثارم در دین فزونتر از دیگران بود زیرا من خودداری سوابقی درخشان بودم و با رسول خدا خویشاوندی نزدیک داشتم که بحکم وراثت شایسته گی این مقام را داشتم گذشته از اینکه بموجب وصیتی که هیچ کسی را قدرت مخالفت آن نیست و بیعتی که از من بگردن متصدیان خلافت بود تنها من مستحق جانشینی پیغمبر بودم.

روزی که پیغمبر از دنیا رفت زمام ولایت امت بدست او و در خاندان او بود نه بدست آنان که بدست گرفتند و نه در خاندانشان و بحقیقت خاندان پیغمبر که خداوند پلیدی را از آنان دور فرموده و پاک و پاکیزشان شناخته است پس از پیغمبر بهر مقامی از دیگران شایسته تر بودند.

سپس روی باصحاب کرده و فرموده: چنین نبود؟ همه گفتند! چرا یا امیر المؤمنین.

(و اما مورد چهارم:) ای برادر یهود. کسی که پس از ابو بکر زمامدار شد در ورود و خروج همه کارها با من مشورت میکرد و طبق دستور من کارها را انجام میداد و در کارهای سخت از من نظر

میخواست و بنظر من رفتار میکرد نه من کسی را سراغ دارم و نه اصحابم که بجز من در کارها با او مشورت کرده باشد و کسی هم جز من در خلافت پس او طعمی نداشت چون مرگ ناگهانی او فرا رسید و بدون بیماری قبلی که بتواند تصمیمی در حال صحت بگیرد از دنیا رفت مرا یقین شد که حق خود را چنانچه دلم میخواست و در محیط آرام و

بـدون خونریزی بـدست می آورم و دیگر پس از این خداوند بهترین امید و بالاترین ایده مرا پیش خواهد آورد ولی نتیجه کار دومی این شد که پرونده زندگانیش موقعی بسته شد که عده ای را کاندید و نامزد خلافت کرد که من ششـمین آن ها بودم و مرا با هیـچ کـدام شان برابر نـدانست و همه حالات مرا از وراثت رسول خدا و خویشاوندی و نسب و دامادی بدست فراموشـی سپرد در صورتی که هیـچ یـک از آنـان را نه یکی از سوابق من بود و نه اثری از آثار مرا داشـتند خلافت را در میان ما بشوری واگـذار نمود و فرزنـد خود را بر همه حـاکم کرد و دسـتور داد که اگر طبق دسـتور او عمـل نکردیم و مجلس شوری تشـکیل ندادیم گردن هر شش نفر ما را بزنند.

ای برادر یهود دانی که برای همین پیش آمد ناگوار چه اندازه صبر و تحمل لازم است؟

آنان چند روزی که بودند هر کس بنفع خویش شروع بفعالیت و سخنرانی نمودند.

ولی من دست روی دست گذاشـته و ساکت بودم و چون از من پرسـیدند گذشته آنان و خودم را یاد آورشان شدم آثار خودم و آنـان را گفتم و بـا اینکه خودشـان میدانسـتند باز کاملا روشن ساختم که من اسـتحقاق خلافت را دارم نه آنان به پیمانی که رسول خدا از آنان گرفته بود و رشـته بیعتی را که بدست رسول خدا در گردن آنان محکم بسـته شده بود بیادشان آوردم ولی حب ریاست و تحصـیل قـدرت در امر و نهی و دنیاطلبی و اقتـداء بگذشـتگان پیشـین آنان را واداشت تا حقی را که خـدا برای آنان ننهاده بود بدست

گیرند و چون

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۲۸

با یکی از آنان تنها میشدم روز بازپرسی خداوند را بیادش میاوردم و از انجام کاری که در دست اقدام داشت و سرنوشتی که برای خود تعیین میکرد بر حذر میداشتم او برای موافقت با من یک شرط میکرد و آن اینکه پس از خود خلافت را باو واگذار کنم چون دیدند که من جز در شاهراه هدایت قدم نمیزنم و بجز عمل کردن بکتاب خدای عز و جل و وصیت رسول حق و حقی را که خداوند برای هر فردی معین کرده بدست صاحبش سپردن و از حق دیگران بازش داشتن کاری از من ساخته نیست یکی از خود رأی ها و سرسخت های هیئت شش نفری تندی کرد و کار را از دست من گرفت و بطمع شرکت در بهره برداری از خلافت بدست ابن عفان سپرد و ابن عفان کسی بود که نه با او و نه با هیچ یک از حاضرین شوری از نظر اخلاقی مساوی نبود چه رسد به کمتر از آنان.

نه در سرآمد فضیلت آنان که غزوه بدر بود و نه دیگر فضایل اخلاقی که خداوند پیغمبر و مخصوصین و خاندان پیغمبرش را بآن فضائل محترم و گرامی داشته بود و پس از همه این حرفها گمان ندارم که اصحاب شوری همان روز را بشب رساندند مگر اینکه از انتخابشان پشیمان شدند و عقب زدند و هر یک گناه را بگردن دیگری میگذاشت و در عین حال خود و دیگران را ملامت مینمود.

سپس طولی نکشید که همان سرسختها در انتخاب ابن عفان او را کافر شمردند و از او بیزاری جستند عثمان بنزد

دوستان صمیمی خود رفت و بدیگر اصحاب رسول خدا مراجعه کرد و درخواست استعفا از بیعت خود نمود و از آشوبی که بپا کرده بود اظهار پشیمانی می نمود.

ای برادر یهود این پیش آمد از پیش آمد قبلی سخت تر و دلخراش تر بود و بر بی تابی سزاوارتر من

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۲۹

از این جریان آنچنان ناراحت شدم که قابل توصیف نیست و اندازه ای ندارد ولی چاره ای جز صبر نداشتم که بگذارم و بگذرم.

همان روز بیعت عثمان بقیه افراد هیئت شش نفری بمن مراجعه نمودند و از کاری که کرده بودند عذر خواستند و درخواست کردند که عثمان را خلع کنیم و علیه او قیام کنیم تا حق خود را بگیرم و در این باره دست بیعت بمن دادند که تا پای جان دادن در زیر پرچم من پایداری کنند یا کشته شوند و یا خدای عز و جل دوباره حق مرا بمن باز گرداند من آنان را برنگهای مختلف آزمایش مینمودم گاهی میگفتم باید سرها تراشیده شود و گاهی بجلسات سری دعوتشان میکردم و گاهی در محلهای مخصوص قرار ملاقات میگذاشتیم و در همه این موارد آنان بوعده خود وفا مینمودند ولی بخدا قسم ای برادر یهود مرا از شورش علیه عثمان همان جلوگیری کرد که از قیام علیه حکومت قبلی جلوگیری کرده بود و دیدم همین عده ای را که باقیمانده اند اگر نگهداری کنم بهتر است و آرامش خاطرم را بیشتر فراهم خواهد نمود با اینکه میدانستم اگر آنان را بمرگ دعوت میکردم دعوتم پذیرفته میشد و خودم هم که همه اصحاب پیغمبر از حاضرین و غائبین سابقه بحالم داشتند و میدانستند که مرگ در

نزد من مانند آب سرد گوارائی است در روز بسیار گرم در کام تشنه جگر سوخته.

من همـانم که عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمویم عبیـده بـا خـدا و رسولش بر سر کاری عهـدی بستیم که همه وفادار بودیم رفیقـان من پیش افتادنـد و من بخواست خـدای عز و جل عقب مانـدم و خـدای تعالی در باره ما نازل فرمود آیه شـریفه: رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضـى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (مردانی که براستی با خدا عهد بسـتند بعضـی از آنان در گـذشت و بعضـی در انتظار است ولی هیچ تغییر و تبدیلی در خود ندادند آنکه در گذشت حمزه و جعفر و عبیده بودند و من بخدا قسم همانم که منتظر هستم.

ای برادر یهود هیچ تغییری در تصمیم خود راه نداده ام و جهت اینکه در برابر ابن عفان ساکت ماندم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۳۰

و آنچه مرا واداشت که از اقدام علیه او دست نگهدارم این بود که من در نتیجه آزمایشی که از او کرده بودم میدانستم اخلاقی که او را است او را رها نخواهـد کرد تا مردمان دور را بکشـتن و خلعش بکشانـد تا چه رسد به نزدیکان و من در این جریانات برکناری باشم من صبر نمودم تا همین پیش بینی من واقع شـد و من یک کلمه نفی و اثباتی در باره او نگفته بودم مردم پس از آنکه از کشـتن او فارغ شدند بر من هجوم آوردند و خدا میداند که من مایل بخلافت نبودم چون میدانسـتم آنان طمع بسته اند که ثروت ها را در نزد خودشان متمرکز

کنند و به خوشگذرانی عمری بگذرانند و با اینکه میدانستند هدف آنان از من تأمین نخواهد شد و بآنان سخت گیری خواهم کرد ولی عادت بشتاب کرده بودند و نمیتوانستند آرام باشند و چون مطامع خود را در نزد من ندیدند پس از بیعت شروع باشکال تراشی و بهانه جوئی نمودند سپس روی باصحاب نموده و فرمود مگر چنین نبود؟ عرض کردند: چرا یا امیر المؤمنین.

و اما مورد پنجم ای برادر یهود کسانی که با من بیعت کرده بودند چون دیدند مقاصد شخصی آنان بدست من انجام نمیشود بوسیله آن زن (عایشه) بر من شوریدند با اینکه از طرف پیغمبر کار آن زن بدست من سپرده شده بود و من وصی بر او بودم او را بر شتری سوار کردند و بر جهازش بستند و او را در بیابانهای بی آب و علف گرداندند سگهای حوأب (نام آبی است در راه مکه ببصره) بر او زوزه میکشیدند هر ساعتی که میگذشت و هر قدمی که بر میداشتند آثار و علائم پشیمانی بر آنان از خود نشان میداد در میان مردمی که پس از بیعت اولی که در زمان حیوه رسول خدا با من کرده بودند و دوباره نیز با من بیعت کردند و او هم چنان بر مخالفت خود با من ادامه داد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۳۱

تا آنکه بر مردم شهرستانی وارد شد که دستهای کوتاه و ریشهای بلند و عقلهای کم و رأیهای فاسد داشتند بیابان گرد و دریا نورد بودند این یک زن آنان را از شهر بیرون کشید ندانسته و دیوانه وار شمشیر آختند و نفهمیده تیرها پرتاب نمودند من در کار آنان

میان دو مشکل قرار گرفتم که هیچ یک را دوست نداشتم اگر دست نگه می داشتم آنان از شورش باز نمیگشتند و بحکم عقل تسلیم نمی شدند و اگر ایستادگی میکردم کار بجائی میکشید که نمیخواستم.

لذا پیش از هر چیز حجت را بر آنان تمام کردم و آنان را تهدید نمودم و وعده دادم که عذرشان بپذیرم و بآن زن پیشنهاد کردم که بخانه اش باز گردد و مردمی را که در اطرافش بودند دعوت نمودم تا بیعتی را که با من دارند بپایان برسانند و پیمانی را که از خداوند در گردن آنان است نشکنند و تمام قدرت خود را بنفع آنان در اختیارشان گذاشتم با بعضی از آنان که گفتگو کردم برگشت و حق را بیادش آوردم و متذکر شد (مقصود زبیر است).

سپس رو بمردم نموده و همان تذکرات را دادم ولی جز بر نادانی و سرکشی و گمراهی نیافزودند چون دیدم جز جنگ هیچ پیشنهادی را نمی پذیرند بر مرکب جنگ سوار شدم و گردش جنگ بزیان آنان بود شکست خوردند و حسرت بردند تلفات سنگین بر آنان وارد شد من بناچار بر این جنگ تن دادم زیرا اگر جنگ نمیکردم کاری را که در پایان جنگ نمودم و عفو و اغماضی که از خود نشان دادم پیش از جنگ نمیتوانستم بنمایم که اگر پیش از جنگ از آنان عفو و اغماض مینمودم در برنامه ای که داشتند (از گسترش شورش در نواحی کشور و ریختن خونها و کشتن رعایا و مانند رومیان و مردم یمن و ملت های منقرض شده حکومت را بدست زنان کم عقل و از هر جهت کم نصیب سپردن) من نیز در اجرای

این برنـامه بر آنـان یـاری نموده بودم و بجنگی که در ابتـدا مایـل نبودم عاقبت الامر دچار آن میشـدم با این تفاوت که در این صورت زنی را با لشکرش باختیار خودش رها کرده بودم تا هر چه میخواهند از برنامه ای که گفتم در میان مردم اجراء کنند.

در عین حال باز من بی مقـدمه دست بجنگ نزدم قبلا اتمام حجت نمودم و تا آنجا که ممکن بود کار جنگ را بتاخیر انداختم و مراجعـاتی نمـودم واسـطه هـا فرسـتادم و بسوی آنـان سـفر نمودم و عـذرشان پـذیرفتم تهدیـدشان نمودم هر چه را که از من میخواستند متعهد شدم و هر چه را هم که نمیخواستند خودم پیشنهاد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۳۲

نمودم ولی چون به جز جنگ هوای دیگری در سر نداشتند بناچار جنگ کردم و خداوند آنچنان که میخواست کار من و آنان را پایان داد و بر آنچه میان من و آنان رفت خداوند شاهد و گواه بود.

سپس روی باصحاب کرده و فرمود مگر چنین نبود؟ عرض کردند چرا یا امیر المؤمنین.

و اما مورد شـشم ای برادر یهود انتخاب حکمین و نبرد با پسـر هند جگر خوار بود این آزاد شده از روزی که خداوند محمد را به پیغمبری برانگیخت با خدا و رسولش و مؤمنین دشـمن سرسخت بود تا آنکه خداوند مکه را بزور شمشیر مسلمانان فتح کرد همان روز از او و پـدرش برای من بیعت گرفته شد و در سه مورد دیگر پس از آن روز و پدرش دیروز گذشـته نخستین کسـی بود که بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام داد و مرا ترغیب میکرد که قیام کنم و حق خود را

از خلفـا گذشـته بسـتانم هر وقت که نزد من می آمـد تجدیـد بیعت میکرد و از همه شـگفت آورتر اینکه چون معاویه دیـد که خـدای من تبارک و تعالی حق از دست رفته مرا بمن باز گردانید و در جای خود قرار داد و از اینکه در دین خدا خلیفه چهارم شود و در امانتی که حمل آن بعهـده ما است او حکومت کند طمعش برید بعمر و بن عاص روی آورد و از او دلجوئی کرد تا دل او متوجه معاویه شـد و سـپس بدستیاری او (پس از اینکه مصـر را تیول او کرد در صورتی که اگر یک درهم بیش از سـیم خـود از بیت المـال مسـلمانها را برداشت میکرد بر او حرام بود و متصـدی اموال حق نـداشت یـک درهم بیش از حق او را بـاو برساند) شهرهای اسلامی را لگد مال ستم کرد و پای مال بیدادگری هر کس دست بیعت باو داد او را از خود راضی کرد و هر کس مخالفت نمود تبعیدش کرد.

سپس با پیمان شکسـته متوجه بمن شـد در شـرق و غرب و راست و چپ کشور آشوب بپا کرد اخبار بمن میرسـید و گزارشات دریافت میکردم تا آنکه مرد یک چشم ثقفی (مغیره بن شـعبه) نزد من آمد و پیشنهاد کرد که معاویه را بر شهرستانهائی که در دست دارد اسـتاندارش کنم و از نظر دنیا داری نظریه خوبی بود اگر پیش خداونـد میتوانسـتم عـذری بیاورم و خود را از مظالم استانداری او تبرئه کنم ولی در عین حال پیشنهاد مغیره را بدیگران

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۳۳

اعلام نمودم و بافرادی که اطمینان داشتم نسبت بخدای

عز و جل و پیغمبرش و نسبت بمن و مؤمنین خیرخواه اند مشورت نمودم و نظرشان را در باره پسر هند جگر خوار خواستار شدم آنان نیز مرا از استاندار نمودن معاویه نهی کردند و با من در این جهت هم رأی بودند و مرا بر حذر میداشتند که مبادا دست او را در کار مسلمانان دخالت دهم و خداوند به بیند که من افراد گمراه کننده ای را برای خودیار و یاور گرفته ام یک بار برادر بجلی (جریر) را و بار دیگر برادر اشعری (ابو موسی) را نزد او فرستادم هر دو بدنیا دل بستند و تابع هوای نفس او شدند و او را از خود راضی نمودند.

و چون دیدم که هتک حرمت های الهی را بیش از پیش مرتکب می شود با افرادی که از اصحاب پیغمبر با من بودند مشورت نمودم همان افرادی که در بدر حضور داشتند و خداوند کارشان را پسندید و در بیعت رضوان شرکت کرده بودند و نیز با دیگر افراد شایسته مسلمان مشورت نمودم همگی با من هم رأی بودند که بایستی با معاویه جنگید و دستش را از حکومت کوتاه کرد من با یارانم برای جنگ با او قیام کردم و از همه جا باو نامه نوشتم و نماینده ها از جانب خود فرستادم و دعوتش کردم تا دست از کاری که میکند بردارد و مانند دیگر مردم با من بیعت کند.

در پاسخ نامه های من نامه هائی تحکم آمیز نوشت و آرزوهائی در باره من کرده و شروطی پیشنهاد کرده بود که نه خدا راضی بود و نه پیغمبرش و نه مسلمانان و در یکی از نامه ها پیشنهاد کرده بود که جمعی

ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۳۴

از نیکوترین اصحاب پیغمبر را که عمار بن یاسر جزو آنان بود (و کجا مانند عمار را توان یافت) بدست او بسپارم.

بخدا قسم هر وقت که ماها پنج نفر گرد پیغمبر بودیم عمار نفر ششم بود و اگر چهار نفر بودیم عمار نفر پنجم بود معاویه در نامه اش بمن پیشنهاد کرده بود که چنین افرادی را باو بسپارم تا آنان را با دعای خون عثمان بکشد و بدار بزند در صورتی که بجان حق قسم مردم را بر عثمان جز معاویه کسی نشورانید و معاویه و همکارانش از خاندان بنی امیه یعنی شاخه های درختی که خداوند در قرآنش آن را درخت ملعون نامیده است بودند که مردم را بر کشتن عثمان فراخواندند.

بهر حال چون معاویه دید که من بشروط او جواب مثبت ندادم بر من هجوم آورد و در پیش وجدان خود باین سرکشی و ستمگری خویش می بالید و عده ای از مردم حیوان صفت را که نه عقل داشتند و نه دیده حق بین بدور خود جمع کرد و آنان را باشتباه انداخت تا از او پیروی کردند از مال دنیا آنقدر بآنان داد که بسوی او گرائیدند.

تا برای جلوگیری از او مبارزه کردیم و بحکمیت خداوند تن دادیم و جای عذری برای آنان باقی نگذاشتیم و آنان را از عذاب الهی ترسانیدیم.

ولی او در مقابل این رفتار ما جز بر ستمگری خویش نیفزود با او جنگیدیم و خداوند مانند همیشه که ما را بر پیروزی بر دشمنان او و ما عادت داده بوده پیروزی نصیب ما کرد پرچم رسول خدا که همیشه خداوند حزب شیطان را بوسیله آن پرچم نابود

کرده بود بدست ما بود ولی معاویه پرچم های پدر خود را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۳۵

که من همیشه در رکاب رسول خدا با آن پرچمها در همه جا جنگیده بودم بدست داشت مرگ گریبانش را گرفته بود و چاره ای جز فرار نداشت اسب خود را سوار شد و پرچم خود را سرنگون کرد و در کار خود درمانده بود که چه حیله ای بکار زند از رأی پسر عاص کمک خواست عمرو عاص نظر داد که قرآن را بیرون آورند و بر فراز پرچمها بزنند و مردم را بحکمی که قرآن کند دعوت نمایند و گفت فرزند ابو طالب و پیروانش دیندار و باقیمانده خاندان نبوتند اینان روز اول تو را بحکم قرآن دعوت نمودند و امروز نیز که آخر کار است حکمیت قرآن را از تو پذیرا خواهند بود.

معاویه که میدید جز کشته شدن و یا فرار چاره دیگری ندارد این رای عمرو عاص را بکار بست و قرآن را بر فراز پرچمها زد و بگمان خود بحکم قرآن دعوت نمود یاران من که نیکانشان در این جنگ دشمنان خدا شربت شهادت نوشیده بودند بحکم قرآن مایل شدند و گمان کردند که پسر هند جگرخوار بآنچه دعوت میکند وفا خواهد کرد لذا بدعوتش گوش فرا دادند و همگی پیشنهاد او را پذیرفتند من بآنان اعلام نمودم که این کار حیله ای است که معاویه و عمر و عاص بکار بسته اند و بعهد خود وفا نخواهند کرد گفته مرا نپذیرفتند و دستور مرا بکار نه بستند و اصرار داشتند که پیشنهاد او را بپذیرند چه مرا خوش آید چه نیاید من بخواهم یا نخواهم تا آنجا

که بعضـی از آنان بدیگری می گفت اگر علی با ما همکاری نکرد یا او را مانند عثمان بکشـید و یا خود و خاندانش را بدست معاویه بسپارید.

خـدا میداند که نهایت کوشـش را کردم و هر راهی که بخواطرم میرسـید پیمودم تا مگر بگذارند من برأی خود عمل کنم ولی نگذاشـتند تا آنجا که از آنان بمقدار دوشیدن یک شتر و یا دویدن یک اسب مهلت خواستم ولی آنان نپذیرفتند مگر این شیخ و (با دست اشاره بمالک اشتر فرمود) و گروهی از

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۳۶

خانواده خودم بخدا قسم از اجرای برنامه روشن خودم هیچ مانعی نداشـتم جز اینکه ترسـیدم این دو نفر گشته شوند (و با دست اشـاره به حسن و حسـین فرمود) که اگر این دو کشـته می شدنـد نسـل رسول خـدا و نژاد آن حضـرت از پیروانش از امت قطع میشد و باز ترسیدم که این و این (و با دست اشاره به عبد اللّٰه بن جعفر و محمد بن حنفیه فرمود) کشته شوند زیرا من میدانستم که این دو فقط بخواطر من در این جنگ شـرکت کردنـد و اگر ملاحظه من نبود خود را در این خطر نمی انداختند باین جهت بخواسته مردم تن دادم و خدا نیز چنین خواسته بود.

همین که ما شمشیرهای خود را از آنان باز گرفتیم و جنگ متارکه شـد بدلخواه خود در کارها قضاوت کردند و هر حکمی و نظریه ای که خواستند اختیار نمودند و قرآنها را پشت سر انداختند و از دعوتی که بحکم قرآن میکردند دست برداشتند.

من هرگز کسی را در دین خدای عز و جل حکم قرار نمیدادم زیرا بدون هیچ شک و

تردیـدی در این مورد حکم قرار دادن خطای محض بود ولی این مردم جز بر حکمیت راضـی نبودنـد بناچار خواسـتم مردی از خانـدان خودم و یا فردی را که از جهت هوش و عقل مورد رضایت من بود و از هر حیث خیرخواهی و دوستی و دینداری اش مورد اعتماد من باشـد حکم قرار دهم هر کس را نام بردم زاده هند نپذیرفت و هر حقی را پیشـنهاد کردم او از آن روی گردان شد و به پشتیبانی اصحاب من ما را بیراهه میبرد.

چـون هیـچ راهی جز قبـول نمـودن حکمیـت برای من نگذاشـتند بخـدای عز و جـل از آنـان بیزاری جسـتم و انتخـاب حکـم را بخودشـان واگذاشـتم مردی را انتخـاب کردنـد و عمرو عـاص آن چنـان او را با نیرنگ فریب داد که خاور و باختر از نیرنگش خبردار شدند و آنکه فریب خورده بود از پذیرفتن این حکمیت اظهار پشیمانی نمود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۳۷

سپس رو باصحاب نموده و فرمود: مگر چنین نبود؟ گفتند: چرا یا امیر المؤمنین.

و امـا مورد هفتم ای برادر یهود رسول خـدا از من پیمـان گرفته بود که در روزهای آخر عمرم با جمعی از اصـحابم بجنگم که روزها روزه دار و شـبها شب زنـده دارنـد و همگی قرآن خوان ولی بجهت مخالفتی که با من می کنند مانند تیری که از کمان میجهـد از دین بیرون خواهنـد رفت (و ذو الثـدیه) در میـان آنـان خواهـد بود و با کشـتن آنان سـرانجام کار من بسـعادت ختم خواهد شد چون پس از خاتمه کار حکمین بدینجا باز گشتم خود این مردم یک دیگر را بباد ملامت گرفتند که چرا کار را

بحکمین واگذار نمودند.

ولی دیگر راه چاره ای نداشتند جز اینکه بگویند: امیر ما را نمی بایست که پیروی از کار خطای ما کند بلکه لازم بود که بر طبق رأی واقعی خود عمل نماید چه خود در این مبارزه کشته شود و چه مخالفینش و چون چنین نکرده و تابع ما شده و از ما که خطای ما مسلم اش بود پیروی کرده است کافر گردیده و اکنون کشتن او و ریختن خونش برای ما حلال است همه باتفاق رأی بر این دادند و با سرعت هر چه بیشتر از لشکر من بیرون رفتند و با صدای بلند فریاد می کشیدند (لا ـ حکم الا للّٰه): (قضاوت فقط مخصوص خداوند است) سپس دسته دسته بهر سو پراکنده شدند یک دسته آنان در نخیله و دسته دیگر در حروراء علم مخالفت افراشتند و دسته دیگر بهمان سرعت که بسوی مشرق میرفت از دجله گذشت بهر مسلمانی که رسیدند او را آزمایش نمودند اگر پیرو آنان شد از کشتن او و صرف نظر نمودند و اگر مخالفت آنان

کرد او را کشتند و خونش را ریختند.

من به نزد دو دسته اول رفتم و یکی را پس از دیگری باطاعت خداوند و پیروی از حق و بازگشت بحق دعوت نمودم جز بجنگ بهیچ راضی نشدند و جز شمشیر هیچ بحالشان سودمند نبود چون راه چاره بر من بسته شد هر دو دسته را بحکم خداوند تسلیم نمودم و خداوند هر دو را نابود کرد.

ای برادر یهود اگر این کار نمیکردند و خود را نابود نمی نمودند چه پشتیبان نیرومند و چه سد محکمی از برای اسلام بودند ولی خداوند سرنوشتی

جز این برای آنان نخواست.

سپس بدسته سوم نـامه نوشـتم و پی در پی نماینـده هـای خود را بسوی آنـان فرسـتادم نماینـده هـائی: از یـاران خود و افرادی خداپرست و زاهد ولی این دسـته نیز راهی بجز راه آن دو دسته نه پیمود و بدنبال آنان رفته شتابزده مسلمانانی را که مخالفشان بودنـد می کشـتند گزارش این قتلهـا و جنایتهـا پی در پی بمن میرسـید لـذا من بر آنان تاختم و راه عبور از دجله را بروی آنان بسـتم بـاز هم نماینـدگانی خیر خواه بسوی آنـان فرسـتادم و یـک بار بتوسط این و بار دیگر بتوسط این (با دست اشاره بمالک اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارحبی و اشعث بن قیس کندی فرمود) عذرپذیرشان شدم.

ولی چون غیر از جنگ چیزی نپذیرفتنـد با آنان جنگیـدم تا آنکه همگی آنان را که چهار هزار بلکه بیشتر بودند تا نفر آخر ای برادر یهود خداونـد کشت و یـک نفر خبرگزار نیز جـان بسـلامت نبرد سـپس جنـازه ذو الثـدیه را (که پیغمبر خبر داده بود) در حضور همین اشخاص بیرون کشیدم که پستانی همچون پستان زن داشت.

سپس روی باصـحاب کرده فرمود مگر چنین نبود؟ گفتند چرا یا امیر المؤمنین پس آن حضرت فرمود: ای برادر یهود این هفت مورد و هفت موردی که من بعهد خود وفا نمودم و یک مورد دیگر مانده است و نزدیک

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۳۹

است که وقت آن نیز فرا رسـد اصـحاب امیر المـؤمنین و رأس الجـالوت گریه کنـان عرض کردنـد آن یـک مـورد را نیز بیـان فرمائید فرمود: آن یک مورد این است که این (با دست اشاره به ریش مبارک

فرمود) از خون این (با دست اشاره بفرق سر فرمود) رنگین شود.

راوی گوید صدای مردم در مسجد جامع بگریه و شیون بلند شد بطوری که از وحشت تمام مردم کوفه از میان خانه ها بیرون شتافتند و رأس الجالوت همان دم بدست علی علیه السّلام مسلمان شد و در شهر کوفه هم چنان میزیست تا آنگاه که امیر المؤمنین کشته شد و ابن ملجم ملعون دستگیر گردید رأس الجالوت آمد تا در حضور امام حسن ایستاد و مردم آن حضرت را احاطه نموده و ابن ملجم را در مقابل امام حسن نگاه داشته بودند راس الجالوت بامام حسن عرض کرد ای ابا محمد او را بکش که خدایش بکشد که من در کتابهائی که بحضرت موسی نازل شده دیده ام که گناه این مرد در پیشگاه خداوند از گناه پسر آدم که برادرش را کشت و از گناه قدار که ناقه ثمود را پی کرد بیشتر است.

(آنچه در باره روزهای هفته: یک شنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه رسیده است)

۵۹- رسول خدا (ص) فرمود: روز جمعه روز پرستش خدا است تا خدای عز و جل را در آن روز عبادت کنید و روز شنبه از آن خاندان پیغمبر است و روز یک شنبه از آن شیعیان آل محمد است و روز دوشنبه روز بنی امیه است و روز سه شنبه روزی است آسان و روز چهار شنبه از آن بنی عباسی و روز پیروزی آنان است و روز پنجشنبه روزی است که صبح آن از برای امت من فرخنده است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۴۰

(آنچه در باره روز یک شنبه و روزهای پس از آن رسیده است)

۶۰- امام صادق علیه السّلام را بر چند کس که حجامت میکردند گذر افتاد فرمود: چه میشد اگر حجامت را تا عصر یک شنبه بتأخیر می انداختید؟ که این کار درد را زودتر فرو می نشاند.

۶۱- عمرو بن سفیان جرجانی حدیث را بامام ششم رسانده که بیکی از دوستانش فرمود: فلانی چرا بیرون نرفته ای؟ عرض کرد: قربانت شوم امروز یک شنبه است فرمود: مگر یک شنبه چه عیبی دارد؟

عرض کرد: برای روایتی که از پیغمبر رسیده است که فرمود: از روز یک شنبه بترسید که دمی همچون دم شمشیر دارد فرمود: دروغ گفتند رسول خدا چنین حدیثی نفرموده است زیرا احد نامی است از نامهای خدای عز و جل گوید: عرض کردم قربانت شوم دوشنبه چطور؟ فرمود: بنام آن دو نفر نامیده شده است عرض کرد: پیش از آن دو نفر بنام آنان نامیده شده است؟ امام صادق فرمود: حال که حدیثی برایت گفته شد درست بفهم چون خدای تبارک و تعالی روزی را که پیغمبرش در آن روز رحلت خواهد فرمود و وصی پیغمبر در آن روز مظلوم خواهد شد

میـدانست لـذا آن را بنام آن دو نامید گوید: گفتم: سه شـنبه چطور؟ فرمود روز سه شـنبه دوزخ آفریده شده است و این اسـت گفته خدای عز و جل (در سوره و المرسلات آیه ۲۹- ۳۱) بروید بسوی آنچه دروغ اش می پنداشتید بروید در پناه سایه ای که سه شعبه دارد نه سایه گاه است و نه از زبانه آتش جلوگیری میکند گوید: گفتم: چهارشنبه چطور؟ فرمود: چهار رکن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۴۱

دوزخ در روز چهارشنبه بنا گذاشته شد گوید گفتم: پنجشنبه چطور؟ فرمود خداوند بهشت را روز پنجشنبه آفرید گوید گفتم: جمعه چطور؟ فرمود: خـدای عز و جـل در روز جمعه جهـان آفرینش را برای اعتراف بولایت ما جمع کرد گویـد: گفتم: شـنبه چطور؟ فرمود فرشتگان در روز شنبه متوجه شدند که خداوند همیشه یکتا بوده است.

۶۲- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: روز شنبه روز نیرنگ و فریب است و روز یک شنبه روز عروسی و ساختمان است و روز دوشنبه روز مسافرت و دنبال کاری رفتن است و روز سه شنبه روز جنگ و خونریزی است و روز چهارشنبه روز شومی است و مردم در آن روز فـال بـد میزننـد و روز پنجشـنبه روز رفتـن نزد فرمانـداران و برآمـدن نیازمنـدیها اسـت و روز جمعـه روز خواستگاری و عقد زناشوئی بستن است.

(مصنف) این کتاب گوید: روز دوشنبه روز مسافرت بمحل نماز استسقاء و طلب باران است.

(آنچه در باره روز دوشنبه رسیده است)

۶۳- یونس بن یعقوب گوید: شنیدم از امام صادق که میفرمود رسول خدا در روز دوشنبه حجامت

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۴۲

کرد و بشخص حجامت کننده گندم عطا فرمود: ۶۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا حجامت را روز دوشنبه پس

از عصر میکرد.

۶۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: در آخر وقت روز دوشنبه حجامت کردن درد را کاملا از بدن بیرون میکشد.

۶۶- عقبه بن بشیر گوید: روز دوشنبه ای بخدمت امام باقر علیه السّلام رسیدم (آن حضرت طعامی میل میفرمود بمن نیز پیشنهاد شرکت در غذا کرده) و فرمود: بخور عرض کردم من روزه دارم فرمود: چرا روزه گرفته ای؟ عرض کردم برای اینکه رسول خدا در چنین روزی متولد شده است فرمود: شما روز ولادت آن حضرت را نمیدانید و روزی را میدانید که در آن روز وفات کرده است سپس فرمود در آن روز نه روزه بگیر و نه مسافرت کن.

۶۷- علی بن جعفر گوید: مردی بخدمت برادرم موسی بن جعفر علیه السّلام رسید و عرض کرد قربانت شوم قصد مسافرتی دارم و استدعا دارم که برای من دعا بفرمائید فرمود مسافرتت چه روزی است عرض

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۴۳

کرد روز دوشنبه، فرمود روز دوشنبه چرا؟ عرض کرد چون روز ولادت رسول خدا است میخواهم برکت داشته باشد فرمود: دروغ میگویند رسول خدا در روز جمعه متولد شده است و هیچ روزی شومتر از روز دوشنبه نیست روزی است که رسول خدا در آن روز از دنیا رفته است و صدای وحی از خاندان ما بریده شده است و حق ما را در آن روز از ما غصب کرده اند.

اگر میخواهی تو را بروز سهل و نرمی راهنمائی کنم؟ که خداوند در آن روز آهن را برای داود نرم کرد عرض کرد چرا قربانت شوم فرمود: سه شنبه مسافرت کن.

(آنچه در باره روز سه شنبه رسیده است)

۶۸- رسول خدا (ص) فرمود: هر کس روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و

یکم ماه حجامت کند از همه بیماریهای آن سال شفا می یابد ولی در بقیه سه شنبه ها حجامت نمودن درمان درد سر و درد دندان و دیوانگی و پیسی و بیماری خوره میباشد.

۶۹- امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس بخواهد سفر کند روز شنبه بمسافرت برود که اگر روز شنبه سنگی از سنگی کنده شود خداوند آن را بجای اولی خود باز میگرداند و هر کس که نیازمندیهایش

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۴۴

با مشکلاتی برخورد کند روز سه شنبه بدنبال حاجتش رود زیرا روز سه شنبه همان روزی است که خداوند آهن را برای داود نرم کرد.

(آنچه در باره روز چهارشنبه رسیده است)

۷۰- یعقوب بن یزید از یکی از اصحاب ما نقل میکند که گفت: روز چهارشنبه ای بحضور امام حسن عسگری رسیدم آن حضرت حجامت میکرد عرض کردم اهل حرمین (مکه و مدینه) از رسول خدا روایت میکنند که فرموده است هر کس روز چهارشنبه حجامت کند و به بیماری پیسی مبتلا شود کسی را به جز خویشتن ملامت ننماید فرمود دروغ گفته اند به بیماری پیسی کسی مبتلا گردد که نطفه اش در أیام حیض مادرش بسته شده باشد.

۷۱- عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم گوید: امام موسی بن جعفر علیه السّلام را دیدم که تب دار بود و روز چهارشنبه حجامت کرد ولی تب قطع نشد تا اینکه روز جمعه حجامت کرد و تب حضرت برید.

۷۲- محمد بن أحمد بن دقاق بغدادی گوید: نامه ای به حضور امام ابی الحسن رضا علیه السّلام نوشتم که از مسافرت در روز چهارشنبه آخر ماه در نامه سؤال نموده بودم حضرت در پاسخ نامه مرقوم فرمود: بعکس آنچه مردمان فال بد زن گمان کنند هر کس روز

چهارشنبه آخر ماه مسافرت کند از هر

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۴۵

بلائی محفوظ و از هر بیماری و ناراحتی در امان خواهد بود و خداوند نیازمندی او را برآورد.

و بار دیگر ضمن نامه ای بحضورش از حجامت نمودن در روز چهارشنبه آخر ماه پرسیدم مرقوم فرمود: بعکس آنچه مردمان فال بد زن برآنند هر کس روز چهارشنبه حجامت کند از هر گونه آفتی سالم و از هر ناراحتی محفوظ می ماند و محل حجامت اش زودتر بهبودی میبابد.

۷۳- رسول خدا (ص) فرمود: چهارشنبه آخر ماه روز نحسی است.

۷۴- بشار بن یسار گوید: امام صادق (ع) را عرض کردم در روز چهارشنبه چرا باید روزه گرفت فرمود: برای اینکه آتش در روز چهارشنبه آفریده شده است.

۷۵- حذیفه بن منصور گوید: دیدم امام صادق (ع) را که روز چهارشنبه بعد از عصر حجامت فرمود: ۷۶- امیر المؤمنین (ع) فرمود: از حجامت کردن و نوره کشیدن روز چهارشنبه خودداری کنید

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۴۶

که روز چهارشنبه روز نحس پایداری است و دوزخ در آن روز آفریده شده است.

۷۷- امیر المؤمنین (ع) فرمود سزاوار است که مرد از نوره کشیدن در روز چهارشنبه خودداری نماید که آن روز نحس پایداری است.

۷۸- امیر المؤمنین (ع) در مسجد کوفه بود که مردی بپا خواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا آگاه فرما که چرا روز چهارشنبه بفال بد گرفته می شود و آن را روز سنگینی میدانند و مقصود کدام چهارشنبه است؟

فرمود: چهارشنبه آخر ماه که محاق باشد (یعنی شبها ماه پیدا نباشد) و در چنین روزی قابیل برادر خود هابیل را کشت و روز چهارشنبه ابراهیم در آتش افکنده شد

و در روز چهارشنبه منجنیق را نصب کردند و روز چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد و روز چهارشنبه خداوند شهر قوم لوط را زیر و زبر کرد و در روز چهارشنبه خداوند باد سوزناک را بر قوم عاد فرستاد و در روز چهارشنبه باغهای مردم صنعاء مانند درختی که خشکیده و بر زمین ریخته شده باشد خشک گردید و در روز چهارشنبه فرعون دستور داد که اگر موسی را بدست آوردند او را بکشند و روز چهارشنبه سقف بر سر آنان فرود آمد و روز چهارشنبه فرعون دستور داد که نوزادهای پسر را بکشند و روز چهارشنبه بیت المقدس ویران گردید و روز چهارشنبه

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۴۷

مسجد سلیمان بن داود که در استخر از شهرستانهای استان فارس بود سوخت و روز چهارشنبه یحیی بن زکریا شهید شد و روز چهارشنبه اولین مرحله عذاب بر قوم فرعون سایه افکند و روز چهارشنبه خداوند قارون را بزمین فرو برد و روز چهارشنبه خداوند ایوب را بتلف شدن مال و فرزندان اش گرفتار کرد و روز چهارشنبه یوسف زندانی شد و روز چهارشنبه را خداوند فرموده است که ما آنان (قوم صالح) را همگی سرنگون کردیم و روز چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند و روز چهارشنبه سنگ آسمانی از گل پخته بر سر آنان بارید و روز چهارشنبه پیشانی پیغمبر مجروح شد و دندان های جلوی آن حضرت شکست و روز چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند.

(مصنف) این کتاب گوید کسی که ناگزیر است از مسافرت در روز چهارشنبه و یا روز چهارشنبه خونش بجوش آمده برای او رواست که مسافرت و یا

حجامت کنـد و شومی از برای او ندارد مخصوصا هر گاه بقصد مخالفت با آنان که فال بد میزنند انجام بگیرد ولی آن کس از مسافرت در روز چهارشـنبه و یا خون گرفتن بی نیاز است بهتر آن است که خودداری نموده و در آن روز نه مسافرت کند و نه حجامت.

(آنچه در باره روز پنجشنبه رسیده است)

۷۹- معتب بن مبارك گويد: روز پنجشنبه ای بود که بخدمت امام صادق (ع) رسیدم و حضرتش

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۴۸

حجامت میکرد. عرض کردم یا ابن رسول اللّٰه روز پنجشـنبه حجامت میکنی؟ فرمود آری هر کس از شـما که بخواهد حجامت کند بهتر است که روز پنجشـنبه حجامت کند زیرا که در عصـر هر جمعه خون بدن از ترس قیامت می جهد و تا صبح پنجشنبه بجایگاه خود باز نمیگردد.

سپس رو بغلامش ذبیح کرده و فرمود ای ذبیح شاخ حجامت را محکم بچسبان و بآرامی بمک و تیغ را بچابکی بزن.

و امام صادق (ع) فرمود: هر کس در پنجشنبه آخر ماه اول روز حجامت کند ریشه بیماریها از تن او کنده می شود.

۸۰- امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) در آغاز بعثت چندان روزه میگرفت که در باره اش گفته میشد که افطار نخواهد کرد و افطار میفرمود چندان که گفته میشد دیگر روزه نخواهد گرفت.

سپس این شیوه را ترک فرمود و یک روز در میان روزه گرفت که روزه داری داود چنین بود سپس این را نیز ترک فرمود و تا پایـان زنـدگی دو پنجشــنبه را روزه میگرفـت بـا چهارشـنبه میـان آن دو (شـرح:) مقصـود پنجشـنبه اول و پنجشـنبه آخر مـاه و چهارشنبه وسط ماه است چنانچه در روایات دیگر تصریح شده است.

۸۱- امام

صادق (ع) فرمود: از رسول خدا (ص) سؤال شد از روزه دو پنجشنبه با چهارشنبه وسط فرمود: اما روز پنجشنبه روزی است که عملها در آن عرضه می شود و اما روز چهارشنبه روزی است که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۴۹

آتش در آن روز آفریده شده است و اما روزه پس آن سپر است از آتش.

۸۲- امام صادق (ع) فرمود هر کس روز پنجشنبه ناخنهایش را بگیرد و یک ناخن برای روز جمعه بگذارد خداوند فقر را از او دور فرماید.

(آنچه در باره روز جمعه رسیده است)

۸۳- محمد بن رباح قلاء گوید: موسی بن جعفر (ع) را دیدم که روز جمعه حجامت میکرد، عرض کردم: فدایت شوم روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود: من آیه الکرسی را میخوانم و تو نیز هر وقت که فشار خونت بالا رفت چه روز باشد و چه شب آیه الکرسی بخوان و حجامت کن ۸۴- رسول خدا (ص) فرمود: رستاخیز در روز جمعه میان نماز ظهر و عصر برپا خواهد شد.

۸۵- علی (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: در هر جمعه برای خانواده خود از میوه و گوشت چیزی تحفه ببرید تا بآمدن روز جمعه شادمان گردند و پیغمبر (ص) چون در تابستان از اطاق بیرون می آمد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۵۰

روز پنجشنبه بیرون می آمد و چون میخواست که در زمستان از سرما باطاق برگردد روز جمعه برمیگشت و روایت شده که بیرون شدن حضرت و باز گشتنش در روز جمعه بوده است.

(شرح:) در بعضی از نسخه ها بجای (اطرفوا) اطرقوا آمده است و بنا بر آن معنای روایت چنین می شود که هر شب جمعه برای خانواده از میوه و گوشت چیزی ببرید.

۸۶- ابی کهمس

گویـد: بامـام صـادق (ع) عرض کردم دعـائی مرا بیـاموز که بـدان روزی فراخوانم بمن فرمود از زیـادی سبیلت و ناخنهایت را بچنین و این در روز جمعه باید باشد.

۸۷- امـام صـادق (ع) فرمود: روز جمعه ناخنهـا را چیـدن از بیماری خوره و پیسـی و کوری ایمنی بخشـد و اگر نیازی بچیـدن نباشد بنحوی آن را بخراشد و امام صادق (ع) فرمود: هر کس که هر روز جمعه ناخنهایش را بچیند و شاربش را بزند و سـپس بگوید:

بسم اللَّه و باللَّه و علی سنه محمد و آل محمد

(یعنی بنام خـدا و بیاری خدا و براه و رسم محمد و آل محمد این کار را کردم) بهر ریزه ناخن و مو ثواب آزادکردن یک بنده از فرزندان اسماعیل باو داده می شود.

۸۸- امام صادق (ع) از پدرش: رسول خدا (ص) فرمود: کسـی که ناخنهایش را روز جمعه بچیند خداوند درد را از انگشتان او بیرون میکنـد و درمـان بجـای درد در آورد و روایت شـده است که چنین کس به دیـوانگی و بیمـاری خـوره و پیسـی گرفتـار نگردد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۵۱

۸۹- جعفری گوید: شـنیدم موسـی بن جعفر (ع) میفرمود ناخنهایتان را روز سه شـنبه بچینید و بر روز چهارشـنبه بحمام بروید و اگر نیازی به حجامت دارید روز پنجشنبه حجامت کنید و با خوشبوترین عطرهای خود روز جمعه معطر شوید.

۹۰- امام رضا علیه السّـلام فرمود: برای مرد سـزاوار نیست که هر روز عطر نزند و اگر هر روز نتوانست یک روز در میان و اگر باز نتوانست در هر روز جمعه عطر بزند و آن را ترک نکند.

۹۱- سکن خزاز گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام

میفرمود: خدا را بر هر مرد بالغ حقی است که در هر روز جمعه شارب و ناخنهایش را بچیند و مقداری عطر استعمال کند.

(شرح-) در بعض از نسخه های کافی بجای (محتلم) مسلم است ۹۲- رسول خدا (ص) فرمود: شب و روز جمعه ۲۴ ساعت است و خدا در هر ساعتی ششصد هزار نفر از آتش آزاد میفرماید.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۵۲

۹۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: در باره کسی که بخواهد کار نیکی از قبیل صدقه دادن و روزه گرفتن و مانند اینها انجام دهد فرمود مستحب است که این کار نیک در روز جمعه انجام بگیرد زیرا پاداش کار در روز جمعه چند برابر است.

۹۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که یک سطر شعر در روز جمعه بخواند بهره اش از آن روز همان خواهد بود و رسول خدا فرمود: چون شیخی را دیدید که در روز جمعه سخنان زمان جاهلیت را نقل میکند سرش را بکوبید اگر چه با سنگریزه باشد.

۹۵- امام صادق فرمود: کسی که در سجده آخر نافله مغرب شب جمعه هفت بار بگوید و اگر هر شب بگوید بهتر است (بار الها باحترام وجه کریم و نام بزرگت از تو درخواست میکنم که بر محمد و خاندانش درود بفرستی و گناه بزرگ مرا بیامرزی) تا نماز را تمام کند گناهش آمرزیده شده است راوی گوید: امام صادق فرمود: چون عصر پنجشنبه و شب جمعه فرا میرسد فرشتگانی از آسمان فرود می آیند که قلمهای طلا و صفحه های نقره بهمراه دارند و در عصر پنجشنبه و شب جمعه و روز جمعه تا غروب آفتاب نمی نویسند مگر صلوات بر پیغمبر

را و سفر کردن و از پی کاری رفتن در روز جمعه خوب

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۵۳

نیست، و خوب نبودنش بخاطر نماز جمعه است اما پس از خواندن نماز جائز است و مبارک.

۹۶- ابی ایوب ابراهیم خزاز گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که مقصود از گفته خدای عز و جل که میفرماید (چون نماز پایان یافت در زمین پراکنده شوید و از فضل خداوندی بدست آورید) چیست؟ فرمود: نماز در روز جمعه است و پراکنده شدن در روز شنبه و امام صادق علیه السّلام فرمود بر مرد مسلمان ناپسند است که در هفته یک روز جمعه خود را برای کار دینش آماده نکند تا مسائل دینی فرا بگیرد.

(آنچه در باره روز شنبه رسیده است)

۹۷- امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که قصد سفر دارد روز شنبه سفر کند که اگر سنگی در روز شنبه از کوهی کنده شود خداوند آن را بجای خودش بر میگرداند.

۹۸- رسول خدا (ص) فرمود: بار الها صبحهای شنبه و پنجشنبه را بر امت من مبارک فرما.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۵۴

۹۹- رسول خدا (ص) فرمود: بدنبال نیازمندی های خود بامدادان بروید که آسان تر بدست می- آید و نامه را خاک آلودش کنید که حاجت بهتر روا می شود و خیر را در نزد خوبرویان بجوئید.

(شرح:) بعضی گفته است که مقصود از خاک پاشیدن برنامه این است که نوشته خشک شود و سیاه نشود زیرا در آن دوره خشک کن اختراع نشده بود. مترجم گوید ممکن است مقصود از این عمل تقویت جانب توکل و عدم اعتماد باسباب ظاهری باشد.

۱۰۰- رسول خدا (ص) فرمود: هر که روز شنبه و روز پنجشنبه ناخنهایش را

بگیرد و از سبیلش بچیند از درد دندان و درد چشم بسلامت ماند.

۱۰۱- امام صادق علیه السّلام فرمود: علیه السّلام فرمود: شنبه از آن ما است و یک شنبه از آن شیعیان ما و دوشنبه از آن دشمنان ما و سه شنبه از آن بنی امیه و چهارشنبه روز آشامیدن دارو است و در روز پنجشنبه حاجت ها برآورده می شود و جمعه برای پاکیزه شدن و عطر زدن است و آن عید مسلمانان است و از عید فطر و قربان بهتر است و بهترین عیدها روز غدیر است که هیجدهم ماه ذی الحجه است (و اولین عید غدیر) با روز جمعه مصادف بود و قائم ما خاندان روز جمعه ظهور میکند و رستاخیز در روز جمعه بپا خواهد شد و هیچ کاری در روز جمعه بهتر از درود فرستادن بر محمد و آل او نیست.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۵۵

(معنای حدیثی که از پیغمبر روایت شده است که فرمود روزها را دشمن مدارید که روزها شما را دشمن خواهند داشت)

اشاره

۱۰۲- صقر بن ابی دلف کرخی گوید: هنگامی که متوکل عباسی امام هادی علیه السّلام را از مدینه برد من آمدم تا خبری از حال حضرت بگیرم گوید: رازقی که دربان متوکل بود نگاهی بمن کرد و دستور داد تا مرا بنزد او ببرند همین که بردندم بمن گفت: ای صقر چه کار داری؟ گفتم: ای استاد خیر است گفت: بنشین، من در گذشته و آینده ام بفکر فرو رفتم و بخود گفتم در این آمدنم اشتباه کردم گوید: او مردم را از خود دور کرد سپس بمن گفت: چه کار داری؟ و برای چه آمده ای؟ گفتم برای کار خیر مختصری گفت: شاید میخواهی از آقایت خبری بگیری، گفتمش: آقای من کیست؟

آقای من امیر المؤمنین است گفت:

خاموش باش که آقای تو همان است که حقا آقا است از من مترس که من با تو هم عقیده ام گفتم: خدا را شکر، گفت: مایلی او را به بینی؟ گفتم: آری گفت: بنشین تا مأمور پست از نزد او بیرون آید، گوید: نشستم چون مأمور پست بیرون رفت بغلامی که داشت گفت دست صقر را بگیر و ببر به اطاقی که علوی زندانی در آنجا است و او را با وی تنها بگذار گوید مرا بآن حجره برد و باطاقی اشاره کرد من داخل شدم دیدم حضرت بر بوریائی نشسته و در برابر او گوری کنده شده است گوید: سلام دادم حضرت جواب فرمود و دستور داد که بنشینم سپس بمن فرمود: ای صقر برای چه آمده ای؟ عرض کردم آقای من آمدم تا خبری از تو بدست آورم گوید سپس نگاهم بقبر افتاد و گریستم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۵۶

حضرت متوجه شد و فرمود: ای صقر نگران مباش اکنون با ما بدی نتوانند کرد.

گفتم: خدا را شکر سپس گفتم: ای آقای من حدیثی از پیغمبر روایت می شود که معنایش را نمی فهمم فرمود: کدام است؟

عرض کردم: فرمایش آن حضرت: که روزها را دشمن مدارید که روزها هم شما را دشمن خواهند داشت چه معنا دارد؟ فرمود: آری تا آسمان و زمین بر پا است مقصود از روزها ما هستیم پس شنبه نام رسول خدا است و یک شنبه کنایه از امیر المؤمنین علیه السّلام است و دوشنبه حسن و حسین است و سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است و چهارشنبه، موسی بن جعفر و علی بن

موسـی و محمد بن علی و منم و پنجشـنبه فرزندم حسن بن علی است و جمعه فرزندزاده ام میباشد که جمعیت حق خواه برگرد او گرد آینـد و او است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنان که از ظلم و سـتم پر شده باشد این است معنی روزها با آنان در دنیا دشمنی نورزید که در آخرت با شما دشمن بشوند سپس فرمود: وداع کن و بیرون برو که در امانت نمی بینم.

(مصنف) این کتاب رضی اللَّه عنه گوید:

معنای حقیقی روزها امامان نیست بلکه بطور کنایه گفته شـده است تا نااهلان بمعنایش متوجه نشونـد هم چنان که خدای عز و جـل از پیغمـبر و علی و حسـن و حســین بـه تیـن و زیتـون و طـور سـینین و بلـد امیـن بطـور کنـایه نـامبرده و از زنـان بـه نعـاج (گوسفندان) تعبیر فرموده

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۵۷

بنا بر گفته آنکه در داستان داود و دو نفر خصم این روایت را نموده است و هم چنان که از دقت کردن در قرآن به سیر کردن در زمین کنـایه آورده است که از امام صادق علیه السّـلام سؤال شـد از معنای آیه أَ فَلَمْ یَسِـیرُوا فِی الْأَرْضِ (مگر در زمین سـیر نمیکنند؟) فرمود معنایش این است که مگر در قرآن دقت نمیکنند و هم چنان که خداوند عز و جل از زناشوئی به (سـر) کنایه آورده است آنجـا که فرمایـد (وَ لکِنْ لا تُواعِـدُوهُنَّ سِـرًّا) یعنی با زنانی که در عـده هسـتند و عـده پنهانی مگذاریـد و چنانچه خدای عز و جل از نشستن بقضای حاجت به اکل طعام کنایه آورده و در باره عیسی و مادرش فرموده کانا یَأْکُلانِ

الطَّعامَ : (آنان غذا میخوردند) که معنایش این است که بقضای حاجت می نشستند و چنانچه از رسول خدا به نحل (زنبور عسل) کنایه آورده آنجا که فرموده است وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد و مانند این بسیار است.

(آدم و حواء در بهشت هفت ساعت بودند تا آنکه خداوند آنان را بیرون کرد)

۱۰۳- رسول خدا (ص) فرمود: مدت اقامت آدم و حواء در بهشت تا آنگاه که بیرون رانده شدند فقط ۷ ساعت از روزهای دنیا بود که خداوند در همان روز اول آنان را بزمین فرود آورد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۵۸

(در شیعه هفت خصلت هست)

اشاره

۱۰۴- امام باقر (ع) فرمود: تنها شیعه علی است که در دوستی ما بیکدیگر بذل و بخشش دارند و در محبت ما همدیگر را دوست دارند و برای زنده ساختن امر ولایت بدیدن هم میروند اگر خشمناك شوند ستم نورزند و اگر راضی باشند زیاده روی نکنند با هر کس همسایه باشند اسباب برکت اویند و همزیستی مسالمت آمیز دارند.

[کلام مصنف]

ابن بابویه، محمد بن علی - فهری زنجانی، احمد، الخصال / ترجمه فهری، ۲جلد، علمیه اسلامیه - تهران، چاپ: اول، بی تا.

الخصال / ترجمه فهری ؛ ج ۲ ؛ ص۴۵۸

من روایاتی که بهمین مضمون است در کتاب صفات الشیعه نقل کرده ام.

(رسول خدا در هفت مورد ابا سفیان را لعن کرد)

اشاره

۱۰۵- عامر بن واثله گوید: همانا رسول خدا در هفت مورد ابا سفیان را لعن کرد که در همه آنها چاره ای جز لعن او نداشت.

نخستین بار روزی بود که خدا و رسولش او را لعن کرد، رسول خدا از مکه بقصد هجرت بمدینه بیرون شده بود ابو سفیان از شام باز میگشت ابو سفیان بآن حضرت دشنام دادن گرفت و وعده های ترس آور میداد و خواست که بحضرتش حمله کند خداوند او را از پیغمبر خود باز داشت.

دومین بار روزی بود که میخواست کاروانی را با راندنش از رسول خدا (ص) بازستاند که خدا و رسولش او را لعن کردند.

سومین مورد روز احد بود که ابو سفیان گفت: بت هبل سر فراز باد پس رسول خدا فرمود خداوند بالاتر و والاتر است، ابو سفیان گفت: ما را بت عزی هست و شما عزی ندارید.

رسول خدا (ص) فرمود: خداوند آقای ما است و شما آقا ندارید.

چهارمین بار، روز خندق بود روزی که ابو سفیان با انبوهی از قریش آمد و خداوند آنان را خشمناك باز گردانید و به چیزی نایل نشدند و خداوند عز و جل دو آیه در سوره احزاب فرو فرستاد که ابا سفیان و یارانش را کفار نامید و معاویه مشرکی بود دشمن خدا و رسول.

و پنجمین بار روز حدیبیه بود که شتران قربانی را نگذاشتند بجایگاه

خویش برسند و مشرکین قریش رسول خدا را از وارد شدن بمسجد الحرام مانع شدند و از ورود شتران قربانی بکشتارگاه جلوگیری کردند رسول خدا (ص) طواف کعبه نکرده و اعمال حج را انجام نداده بازگشت آن روز ابو سفیان را خدا و رسولش لعن کرد.

ششمین بار روز احزاب بود روزی که ابو سفیان قریش را جمع میکرد و عامر بن طفیل قبیله هوازن را و عیینه بن حفص طایفه غطفان را و قبیله های قریظه و نضیر هم و عده یاری شان داده بودند آن روز رسول خدا امراء لشکر و نظامیان را لعن کرد و فرمود اما از نظامیان هر که ایمان بیاورد لعنت من او را فرا نخواهد گرفت و اما فرماندهان نه مؤمنی در میانشان هست و نه فرد نجیب و نه رستگار.

و هفتمین بار روزی بود که در عقبه برسول خدا حمله کردند و آنان دوازده تن از بنی امیه بودند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۶۰

و پنج تن از دیگران و رسول خدا هر که را که در عقبه بود لعن کرد بجز شتر خود و راننده شتر و جلودارش را

(مصنف) این کتاب گوید

در این خبر چنین آمده است ولی صحیحش آن است که اصحاب عقبه چهارده تن بودند.

(صندوق های هفتگانه ای که در دوزخ است)

۱۰۶- امام موسی بن جعفر علیه السّلام ضمن روایت مفصلی که اسحق بن عمار از آن حضرت نقل میکند میفرماید: ای اسحاق در دوزخ بیابانی است که آن را سقر گویند از روزی که خدایش آفریده نفس نکشیده اگر خداوند اجازه اش فرماید که باندازه سوزنی نفس بکشد آنچه را که در روی زمین است میسوزاند و دوزخیان از گرما و گند و کثافت این بیابان و عذابی که خداوند برای اهل آن بیابان آماده کرده پناهنده میشوند و در آن بیابان کوهی است که همه مردم این بیابان از گرما و گند و کثافت آن کوه و آنچه خداوند برای اهل آن کوه آماده کرده پناهنده میشوند و در آن کوه دره ای است که اهل آن کوه از حرارت و گند و کثافت آن دره و آنچه خداوند برای اهل آن آماده نموده است پناهنده میشوند و در آن دره چاهی است که اهل آن دره از سوزش و گند و کثافت آن چاه و آنچه خداوند برای اهل آن آماده کرده پناهنده میشوند و در آن چاه ماری است که همه اهل آن چاه از بدی و گند و کثافت آن مار و از زهری که خداوند برای اهل آن چاه در دندانهای آن مار آماده نموده است پناهنده میشوند و در شکم آن مار هفت صندوق

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۶۱

است که پنج نفر از امتهای گذشته و دو نفر از این امت در میان آن صندوقها جای دارند.

راوی گوید: گفتم: قربانت شوم آن پنج نفر

کیانند؟ و این دو کدام؟ فرمود: اما آن پنج تن قابیل است همان که هابیل را کشت و نمرود است همان که ابراهیم در باره پروردگارش محاجه نمود و گفت: منم که زنده میکنم و میمیرانم و فرعون است همان که گفت پروردگار برتر شما منم و یهود است همان که ملت یهود را بمذهب خود کشاند و یونس است همان که ملت مسیح را نصرانی کرد و از این امت دو تن عرب.

(ایوب علیه السّلام هفت سال مبتلا شد و گناهی نداشت)

۱۰۷- امام صادق علیه السّلام فرمود: ایوب هفت سال بلا کشید و گناهی نداشت.

۱۰۸- امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل فرمود: که ایوب بی گناه بود و هفت سال مبتلا گردید، که پیغمبران گناه نکنند زیرا آنان معصوم اند و پاک نه گناه کنند و نه کجروی و پیرامون گناه نمیگردند چه گناه کوچک و چه بزرگ.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۶۲

و فرمود: ایوب با آن همه گرفتاری که داشت بوی بد در او پیدا نشد و زشت روی نگردید و یک نوک قلم خون و چرک از او بیرون نیامد و هر که او را دید کثیفش نیافت و هر کس بنزدش رفت از او وحشت نکرد و هیچ جای بدنش کرم نگذاشت و خدای عز و جل با همه پیغمبران و دوستان عزیز خود که گرفتارشان فرماید این چنین کند و مردم که از ایوب کناره گرفتند فقط برای فقر و ناتوانائی اش بود که بظاهر چنین مینمود و نمیدانستند که او در نزد پروردگارش که یادش بلند باد چه کمک و گشایشی نصیب دارد همانا که پیغمبر فرمود: بلاکش ترین مردم پیمبرانند و سپس هر کس که به آنان شبیه تر

و شبیه تر باشد و خدای عز و جل که ایوب را بآن گرفتاری بزرگ گرفتار فرمود تا در چشم همه مردم خوار شد فقط برای این بود که چون از نعمت های بزرگ خدا که بخواست خداوند در دست او بود از او مشاهده کنند خدایش نه پندارند و متوجه شوند که گرفتاری ایوب دلیل آن است که پاداش خداوندی (که یادش بلند باد) بر دو قسم است یکی بطور استحقاق و دیگر از راه اختصاص و تفضل و نیز بدانند که هیچ ناتوانی را چون ناتوان است و هیچ بینوائی را چون بینوا است و هیچ بیماری را چون بیمار است نباید کوچک و ناچیز شمرد و بدانند که خداوند هر کس را که بخواهد بیمار کند و هر کس را هر وقت و بهر کیفیت و بهر سببی که بخواهد شفا بخشد و این پیش آمدها را برای هر که بخواهد باعث عبرت و برای هر که بخواهد سبب نیک بختی قرار دهد و خدا در همه این موارد قضاوتش عادلانه و کارهایش حکیمانه است و بجز آنچه بصلاح حال بندگانش نزدیکتر است انجام ندهد و بندگان حضرتش هیچ توانائی مگر از جانب او ندارند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۶۳

(فرشتگان بر هفت صنفند و حجاب ها هفتند)

اشاره

۱۰۹- زید بن وهب گوید: از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال شد که در باره توانائی خداوند عز و جل (که عظمتش پرشکوهتر باد) بیانی بفرمایند حضرت بسخن رانی ایستاد و خدای را سپاس گفت و او را ستایش کرد سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی است که اگر فرشته ای از آنان بزمین فرود آید زمین گنجایش او را ندارد که

مخلوقی است بس بزرگ و پر بال و پر و بعضی از آن فرشتگان را اگر به جن و انس تکلیف کنند تا بتوصیفش پردازند نتوانند از بس بزرگ اندام و خوش ترکیب است و چگونه توصیف توان کرد از فرشتگان فرشته ای را که فاصله میان دو شانه او و نرمی دو گوشش هفتصد سال راه است و از فرشتگان هستند که نه با اندام بزرگش بلکه با یک بال از بالهایش همه افق را میپوشاند و بعضی از آنان چنان است که آسمانها تا بالای ران او است و بعضی از آنان هست که پایش بدون پایگاه در عمق هوای زیرین است و همه طبقات زمین تا زانوی او است و بعضی از آنان هست که اگر همه آب ها را بگودی پشت انگشت ابهامش بریزند گنجایش دارد و بعضی از آنان هست که اگر کشتیها را در اشگ دیدگانش بیندازند سالهای دراز سیر میکنند پس مبارک است خداوندی که بهترین آفریننده ها ها است و از آن حضرت سؤال شد که در باره حجابها بیان فرمایند فرمود: حجابها هفتند که غلیظی هر حجاب پانصد سال راه است و فاصله میان هر دو حجاب پانصد سال راه است و حجاب دوم هفتاد حجاب است که میان

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۶۴

هر دو حجاب پانصد سال راه است و طول هر حجاب پانصد سال راه است هر حجابی را هفتاد هزار فرشته پرده دار است که نیروی هر فرشته ای از آنان بقدر نیروی جن و انس است بعضی از حجابها تاریکی است و پاره ای نور و بعضی آتش است و بعضی دود و بعضی ابر است

و بعضـی برق و بعضـی باران است و بعضـی رعد و بعضـی روشـنائی است و بعضـی ریگ و بعضـی کوه است و بعضی غبار و بعضـی آب است و بعضی نهرها و آنها حجابهای گوناگونی هستند که درشتی هر حجابی هفتاد هزار سال راه است، سپس سرا پرده های جلال است و آنها شصت سرا پرده است که در هر سرا پرده ای هفتاد هزار فرشته است فاصله میان هر سرا پرده و سرا پرده دیگر پانصد سال راه است سـپس سـرا پرده عزت است سپس سرا پرده کبریا است سپس سرا پرده عظمت است سپس سرا پرده قدس است سـپس سـرا پرده جبروت است سپس سرا پرده فخر است سپس سرا پرده نور سفید سپس سرا پرده یگانگی که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال راه است سـپس حجاب اعلی است در اینجا سـخن حضـرت بپایان رسید و خاموش شد عمر بآن حضرت عرض کرد ای ابا الحسن یک روز بی دیدار تو زنده نباشم.

(مصنف) این کتاب گوید:

این حجابها بر ذات خدای عز و جل زده نشده است که خداوند برتر از این است و خداوند را مکانی نیست و لیکن این حجابها بر بزرگترین مخلوق خداوندی زده شده است که اندازه عظمت آن مخلوق را بجز حضرت اش تبارک و تعالی کس نمیداند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۶۵

(امیر المؤمنین علی (ع) هفت سال پیش از مردم نماز خواند)

۱۱۰- علی (ع) فرمود: منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم بزرگترین تصدیق کننده پیغمبر هیچ کس پس از من چنین سخن نگوید جز آنکه دروغ باشد من هفت سال پیش از مردم نماز خواندم.

(شیطان بر هفت تن از غالیان فرود آید)

۱۱۱- امام صادق علیه السّلام فرمود در بیان آیه شـریفه ۲۲۲- ۲۲۳ سوره شـعراء: (شـما را آگاه کنم که شیطان ها بر چه کسی فرود می آیند؟ بر هر کس که بهتان زیاد بزند و بسـیار مرتکب گناه گردد فرود می آیند) فرمود: آنان هفت نفر بودند: مغیره و بنان و صائد و حمزه بن عماره بربری و حارث شامی و عبد اللّه بن حارث و ابو الخطاب.

(جبرئیل از طرف خداوند جل جلاله خبر آورد که به پیروان علی (ع) و دوستانش هفت خصلت داده شده است)

۱۱۲- جابر بن عبد اللّه انصاری گوید: روزی نزد پیغمبر بودم که روی خود بعلی بن ابی طالب

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۶۶

کرد و فرمود: ای ابـا الحسن مژده ات نـدهم؟ عرض کرد: بفرمائیـد یـا رسول اللّه، فرمود: اینـک جبرئیل است که بمن از جانب خداونـد جـل جلاله خبر آورده است که پیروان و دوسـتان تو را هفت خصـلت داده شـده است: خوش رفتاری و نرمش بهنگام مرگ و آرامش دل بهنگـام وحشت و نـور در تـاریکی و ایمنی در موقع ترس و برابری در میزان عمـل و گذشـتن از صـراط و پیش از مردم به بهشت داخل شدن در حالی که نور آنان در پیشاپیش و در سمت راست آنان میشتابد.

(کسی که روایت کرده است که اهل بیتی که آیه تطهیر در باره آنان فرود آمد هفت نفرند)

اشاره

۱۱۳- عمره دختر افعی گوید: از ام سلمه رضی اللَّه عنها شنیدم که میگفت: این آیه در خانه من فرود آمد: (خداوند میخواهد که پلیدی را فقط از شما که اهل این خانه اید بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند) گفت: هنگام فرود آمدن این آیه هفت نفر در میان خانه بودند: رسول خدا و جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات اللَّه علیهم ام السلمه گفت: من بر در خانه بودم که عرض کردم یا رسول اللَّه مگر من از اهل این خانه نیستم؟ فرمود: تو از همسران پیغمبری و نفرمود که تو از اهل این خانه ای

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۶۷

[کلام مصنف]

مصنف این کتاب رضی اللَّه عنه گوید. این حدیث غریبی است و جز باین سند آن را ندیده ایم و معروف این است که اهل بیتی که آیه تطهیر در باره شان فرود آمد پنج نفرند و ششمین نفرشان جبرئیل است.

(هفت کس نباید نماز را شکسته بخوانند)

۱۱۴- امام باقر علیه السّلام فرمود: هفت کس نباید نماز را شکسته بخوانند: آنکه برای جمع آوری زکاه میرود و فرماندهی که در حوزه فرماندهی خود در گشت است و بازرگانی که برای تجارتش از بازاری ببازاری میرود و دوره گردی میکند و چوپان و بیابان گردی که بدنبال آب و گیاه در گردش است و مردیکه برای بازی و تفریح بشکار میرود و راهزن خونخوار.

(هر حق بر هفت عضو پخش شده است)

اشاره

زبان و روح و نفس و خرد و معرفت و باطن و قلب و هر یک از اینها باستقامت و درستی نیازمند است درستی زبان باین است که براستی اقرار کند و درستی روح با راستی در استغفار است و درستی قلب با راستی در پوزش طلبیدن است و درستی خرد با راستی در عبرت گرفتن است و درستی معرفت با راستی در سرافرازی است و درستی باطن با شادی بجهان اسرار است و درستی قلب با راستی در یقین و شناسائی خدای جبار است

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۶۸

پس ذکر زبان سپاس و ستایش است و ذکر نفس کوشش نمودن و رنج کشیدن است و ذکر روح بیم و امید است و ذکر دل راستی و صفا است و ذکر خرد بزرگداشت خدا و شرم کردن از اوست و ذکر معرفت سر سپردن و راضی بودن است و ذکر باطن بر مشاهده لقای حق است این روایت را ابو محمد عبد اللَّه حامد با حذف سند از یکی از صالحین نقل کرده است.

[سخن مترجم]

مترجم گوید روایت فوق از جهت سند و متن مورد اعتراض و اشکال است.

(رسول خدا را هفت فرزند بود)

۱۱۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: فرزندان رسول خدا از خدیجه قاسم بود و طاهر که همان عبد اللَّه است و ام کلثوم و رقیه و زینب و فاطمه، که علی بن ابی طالب علیه السّلام فاطمه را بهمسری گرفت و ابو العاص بن ربیع که مردی از بنی امیه بود زینب را تزویج نمود و عثمان بن عفان ام کلثوم را بزنی گرفت ولی پیش از زناشوئی ام کلثوم وفات نمود و چون بجنگ بدر رفتند رسول خدا رقیه را بعثمان تزویج فرمود و فرزندی هم از رسول خدا بنام ابراهیم بود که مادرش ماریه قبطیه ام ولد بود.

۱۱۶- امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا بخانه خود وارد شد دید عایشه بروی فاطمه زهرا فریاد میکشد و میگوید: بخدا قسم ای دختر خدیجه تو چنین می پنداری که مادرت را بر ما برتری بود؟

چه برتری بر ما داشت جز اینکه او هم مانند یکی از ما بود فاطمه علیه السّلام که این سخنان می شنید چون

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۶۹

چشمش برسول خدا افتاد گریه کرد رسول خدا بفاطمه فرمود ای دختر محمد چرا گریه میکنی؟ عرض کرد: عایشه نام مادرم را برد و نکوهش اش کرد و من از این رو گریه میکنم.

رسول خدا خشمناک شد و فرمود:

ای حمیرا خاموش باش که خدای تبارک و تعالی زن زاینده و مهربان را مبارک گردانیده است خدیجه که خدایش رحمت کند از من فرزندانی آورد یکی طاهر که نام دیگرش عبد اللَّه بود و مطهر و فرزندان دیگرش از من قاسم بود

و فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب ولی تو از زنهائی هستی که خداوند نازایش فرموده و فرزندی نیاورده ای.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۷۰

(باب خصلت های هشتگانه)

(شایسته است که هشت خصلت در مؤمن باشد)

۱- امام صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن را شاید که دارای هشت خصلت باشد در گرفتاریهای تکان دهنده با وقار و سنگین باشد و در بلا شکیبا و در خوشی سپاسگزار و بآنچه خداوند روزی اش فرماید قناعت کند و بدشمنان ستم نکند و سربار دوستان نگردد.

تن خویش را برنج اندازد و مردم از او در آسایش باشند همانا که دانش دوست مؤمن است و بردباری وزیر اوست و شکیبائی فرمانده لشکر وجود او و مدارا کردن برادر او و نرمش پدر او است.

۲- رسول خدا (ص) ضمن سفارشی که بعلی علیه السّلام میفرمود فرمود: ای علی سزاوار است که در مؤمن هشت خصلت باشد سنگینی بهنگام پیش آمدهای سخت و لرزاننده، و شکیبائی در بلا و سپاسگزاری در خوشی و بآنچه خدایش نصیب فرماید قانع باشد و بدشمنان اش ستم نکند و سربار دوستانش نگردد تن خود را برنج اندازد و مردم او در آسایش باشند.

(شرح-) ممکن است معنای

لا یتحامل للاصدقاء

این باشد که بخواطر دوستان خود بدیگران تحمیل و تعدی نمیکند و یا اینکه مقصود این باشد که بخواطر دوستان متحمل وزر و وبال نگردد مانند اینکه

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۷۱

شهادت بر خلافی بخواطر دوستی بنفع دوست بدهد.

(نماز هشت طایفه پذیرفته نمیشود)

۳- رسول خدا (ص) فرمود: هشت طایفه اند که خداوند نماز آنان را نمی پذیرد بنده ای که گریخته باشد تا نزد آقای خود باز گردد و زنی که بشوهر خود تمکین نکند و شوهر از او ناراضی باشد و کسی که زکاه نپردازد و آنکه وضو نسازد و دختر بالغی که بی روپوش نماز بخواند و امام جماعتی که مأمومینش امامت او را ناخوش بدارند و زبین، عرض کردند

یا رسول اللَّه زبین چیست؟

فرمود: کسی که احتیاج بدفع بول و غایط داشته باشد و خودداری نماید و دیگر مست که از این هشت طایفه نماز پذیرفته نمیشود.

(حاملین عرش هشتند)

۴- حفص بن غیاث نخعی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود حاملین عرش هشت اند و هر یک را هشت چشم است و هر چشمی برابر دنیا است.

۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا حاملین عرش هشت اند یکی بصورت آدمیزاد است که از

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۷۲

خداوند برای فرزندان آدم روزی در خواست میکند و دومی بشکل خروس است و از خداوند برای پرندگان روزی درخواست میکند و سومی مانند شیر است که برای درندگان از خدا روزی میخواهد و چهارمی هم چون گاو است که برای چهار پایان از خدا روزی میطلبد و از روزی که بنی اسرائیل گوساله پرست شدند این گاو سر بزیر و خجلت زده است و چون روز قیامت فرا رسد حاملین عرش هشت می شوند.

(بهشت را هشت در است)

۶- علی علیه السّلام فرمود: همانا که از برای بهشت هشت در است از یک درش پیغمبران و صدیقان داخل شوند و از یکدر شهیدان و افراد شایسته داخل شوند و از پنج درش شیعیان و دوستان ما داخل شوند و من هم چنان بر پل صراط ایستاده ام و درخواست میکنم و میگویم پروردگارا شیعه من و دوست من و یاران من و هر که را که در دار دنیا مرا بولایت پذیرفته است سالم بدار که ناگاه آوازی از مرکز عرش میرسد که درخواست تو باجابت رسید و شفاعت تو در باره شیعه ات پذیرفته شد و از شیعیان من کسی که مرا بولایت شناخته و یاری من نموده و با دشمنان جنگنده من جنگیده چه برفتار و چه بگفتار هر یک نفر از آنان در باره هفتاد هزار نفر از

همسایگـان و خویشاونـدان خود شـفاعت میکنـد و از یک در سایر مسـلمانان که شـهادت بر یگانگی خـدای یکتا بدهنـد و در دلشان ذره از دشمنی ما خاندان نباشد داخل میشوند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۷۳

۷- امام باقر (ع) فرمود: بخداوند خوشبین باشید و بدانید که بهشت را هشت در است که پهنای هر در چهل سال راه است.

(سقف خانه نباید از هشت ذراع بیشتر باشد)

۸- ابان بن عثمان گوید: مردی بخدمت امام صادق (ع) شکایت آورد که جنیان با خانواده و عیالات من بازی میکنند، حضرت فرمود سـقف اطاقت چه انـدازه است؟ گفت: ده ذراع، فرمود اطاق را بارتفاع هشت ذراع انـدازه بگیر و آیه الکرسـی را بر دور آن بنویس زیرا هر اطاقی که سقفش از ذراع بیشتر باشد محل حضور جنیان و نشیمنگاه آنان می شود.

(هشت جفت)

اشاره

داود رقی گویـد از خـوارج از مـن پرسـید کـه تفسـیر ایـن آیـه از قرآن چیسـت که خـدای عز و جـل میفرمایـد هشت جفت از گوسـفند از میش دو تـا و از بز دو تـا بگو آیا دو نر را حرام کرده و یا دو ماده را و از شتر دو تا و از گاو دو تا، مورد سؤال این بود که خدا چه از اینها حلال کرده و چه حرام من چیزی در این باره نمیدانستم، در سفر حج حضور امام صادق رسیدم جریان را خدمتش عرضه داشتم فرمود:

خدای تبارک و تعالی در قربانی منی میش و بز اهلی را حلال کرده و قربانی کردن میش و بز کوهی را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۷۴

حرام نموده و امـا آنچه فرموده از شتر دو تـا پس خـدای تعـالی در قربـانی منی شتر عربی را حلاـل کرده و شتر نجـاتی را حرام فرموده و قربانی گاو اهلی را حلال فرموده و گاو وحشی را حرام فرموده من باز گشتم و همین پاسخ را بآن مرد گفتم او گفت این چیزی است که از حجاز آمده است.

(مترجم گوید:)

در پاورقی خصالی که اخیرا بتصـحیح یکی از فضـلاء متتبع بطبع رسیده متن این روایت را با یک سطر سقط نقل کرده و آنگاه گویـد: در نسـخه های اصـلی که نزد من بود و هم در کتابهائی که از خصال نقل کرده مانند وسایل و غیره این روایت نیست و فقـط در نسـخه مطبوعه خصـالی که بفارسـی ترجمه شـده این روایت را نقل کرده است و آن نسـخه هم در نهایت تصـحیف و تشویش است و جدا قابل اعتماد نیست بلی

صدوق روایت را در فقیه بسند خود از داود و کلینی در کافی از علی بن ابراهیم و او از پدرش و او از ابراهیم بن محمد مسلی و او از داود نقل نموده اند

(هشت طایفه است که از مردم نیستند)

۹- راوی بامام صادق (ع) عرض کرد: شما همه این خلق را از مردم می پندارید؟ فرمود: (هشت طایفه) از اینان را دور بینداز از آنکه مسواک نکند و آنکه در مجلس تنگ چهار زانو بشیند و آنکه در کار بیهوده دخالت کند و آنکه در باره چیزی که نمیداند اظهار فضل و دانش نماید و آنکه بدون بیماری خود را بیمار نشان دهد و آنکه مصیبت ندیده عزا دار گردد و آنکه با یاران خود در مطلب حقی که مورد اتفاق آنان است مخالفت ورزد و آنکه بپدران خود ببالد با اینکه از کارهای شایسته آنان بی بهره باشد چنین کس هم چون گیاه خلنج است که پوستهای روئین اش کنده شود و عاقبت جوهر ذاتش آشکار گردد و او همان است که خدای عز و جل فرموده است آنان چهار پایانی بیش نیستند بلکه گمراه تراند.

۱۰- اصبغ بن نباته گوید: امیر المؤمنین (ع) میفرماید کسی که به مسجدها رفت و آمد داشته باشد بیکی از هشت خصلت میرسد بهره مندی از برادری دینی و یا دانشی نیکو و یا نشانه محکمی از نشانه های

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۷۵

حق و یا رحمتی که بانتظار وی بوده و یا سخنی که او را از هلاکتی نجات بخشد و یا مطلبی که او را براه نجات رهبری کند و یا گناهی را ترک نماید از ترس خدا و یا از روی شرم و حیا.

۱۱- عمیر بن

مأمون گوید: شنیدم از امام حسن (ع) که میفرمود شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود کسی که همواره بمسجدها رفت و آمد داشته باشد هشت بهره را خواهد برد.

بهره مندی از برادر دینی یا دانشی مورد پسند یا سخنی که او را بنجات رهبری کند و یا سخن دیگری که او را از هلاکت باز دارد و یا رحمتی که بانتظارش بوده است و یا ترک گناهی از روی شرم و یا ترس.

(شرح-:) دو فایده از فایده های رفت و آمد مسجد در این روایت گفته نشده است و شاید از راوی فراموش شده و یا از قلم نویسنده افتاده است.

(هشت طایفه اند که اگر توهین بآنان شد نباید بجز خود دیگری را ملامت کنند)

۱۲- رسول خدا (ص) ضمن سفارشی بعلی (ع) فرمود: ای علی هشت فرقه اند که اگر مورد توهین شدند بجز خود دیگری را نباید ملامت کنند کسی که بر سر سفره ای ناخوانده بنشیند و مهمانی که بصاحبخانه دستور بدهد و کسی که از دشمنان خود امید خیری داشته باشد و کسی که از افراد پست فطرت بخششی خواستار شود و کسی که ناخوانده بر از میان دو کس مداخله نماید و کسی که پادشاه را سبک شمارد و کسی که در جایگاهی که شایستگی آن را ندارد بنشیند و کسی که سخن بگوید با آن کس که گوش شنوائی از او را ندارد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۷۶

(مسجدها را از هشت چیز باید دور داشت)

۱۳- امام صادق (ع) فرمود: مسجدهای خود را دور بدارید از خرید و فروش و دیوانگان و کودکان و جستن گمشده و قضاوت و اجراء حدود و فریاد کشیدن.

(ایمان هشت خصلت است)

۱۴- ابی بصیر گوید: حضور امام باقر (ع) بودم که مردی بحضرتش عرضکرد اصلحک اللّٰه در کوفه مردمی هستند و سخنی دارند که از زبان شما نقل میکنند فرمود: چه میگویند؟ عرضکرد: میگویند:

که ایمان غیر از اسلام است امام باقر (ع) فرمود: آری چنین است آن مرد عرضکرد: از برای من بیان بفرمائید فرمود: کسی که گواهی دهد بر اینکه خدائی بجز اللّٰه تبارک و تعالی نیست و محمد فرستاده او است و بآنچه پیغمبر از طرف خداوند آورده است اقرار و اعتراف داشته باشد و نماز بگذارد و زکاه بپردازد و ماه رمضان را روزه بدارد و بحج خانه خدا برود چنین کسی مسلمان است من عرض کردم: پس ایمان چیست؟

فرمود: کسی که گواهی دهد که خدائی بجز ذات خداوندی نیست و محمد فرستاده خدا است و بآنچه پیغمبر از جانب خداوند آورده اقرار داشته باشد و نماز گذارد و زکاه به پردازد و ماه رمضان را روزه بدارد و به حج خانه خدا برود و خدای را

ملاقات نکند با گناهی که خداوند بیم آتش دوزخ بآن گناه داده باشد چنین کس مؤمن است.

ابو بصیر عرضکرد: قربانت شوم کدامیک از ما با گناهی که بیم آتش بآن داده نشده باشد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۷۷

خداوند را ملاقات نکرده ایم؟ فرمود؛ آنچنان نیست که تو خیال کردی مقصود این است که خداوند را ملاقات نکند با گناهی که خدا وعده آتش بآن گناه داده و

در حالی که این شخص از آن گناه که مرتکب شده است توبه نکرده باشد.

(گناهان بزرگ هشت است)

۱۵- محمـد بن مسـلم گویـد: بامـام صـادق (ع) عرضـکردم: قربـانت شوم چرا در بـاره مخـالفین خود گواهی میـدهیم که آنان کافرنـد و اهل آتش ولی در باره خود و هم کیشان خود گواهی نمیـدهیم که اهل بهشتیم؟ فرمود: از ضـعف ایمان شـما اسـت اگر شـما هیـچ یـک از گناهـان کبیره را مرتکب نشـده باشـید گواهی بدهیـد که اهل بهشتیـد عرضـکردم قربانت شوم گناهان بزرگ کدامنـد؟ فرمود از همه آنهـا بزرگتر شـرک است و ناراضـی کردن پـدر و مـادر، و پس از هجرت بمـدینه عرب بیابانی شـدن و بزن پاکـدامن نسبت زنا دادن و از جبهه جنگ فرار کردن و مال یتیم را بسـتم خوردن و دانسـته ربا خوردن و مؤمن را کشتن بحضرت عرضکردم زنا و دزدی چطور؟ فرمود: از این گروه گناهان نیستند.

(مصنف) این کتاب گوید: اخباری که گناهان کبیره را شمرده گرچه در بعضی پنج گناه و در بعضی هفت و در پاره ای هشت و در پاره ای بیشتر گفته شـده است ولی در حقیقت اختلافی با هم ندارنـد زیرا پس از شـرک بخـدا هر گناهی را که معصـیت کبیره گفته شـده است نسـبت بگنـاهی است که از آن کوچکتر است و بنا بر این معصـیت صـغیره نیز نسـبت بکوچکتر از خود کبیره است و هر معصیت کبیره نسبت بشرک صغیره است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۷۸

(شـرح:) نظریه مصـنف در باره اخباری که متعرض شماره گناهان کبیره است گرچه ممکن است فی حد نفسه مطلب صحیحی باشد ولی برای رفع اختلاف اخبار کافی نیست زیرا مرجع این نظریه

بانکـار معصـیت کبیره است بجز شـرک و یا انکار معصـیت صـغیره و بنا بر این وجهی برای شـمارش آن ها در اخبار باقی نمی مانـد و حق این است که بگوئیم میزان در کبیره بودن معصـیت و ترتیب آثار خاصه بآن این است که در قرآن کریم و یا سـنت قطعی پیغمبر وعـده آتش بمرتکب آن داده شـده باشـد چنـانچه در همین روایت اشـاره بـآن شـده است و در عین حـال خـود معاصـی کـبیره دارای مراتـبی است که اگر در روایـتی پـاره از آن ذکر نشـده بـدین منظـور بـوده است که اهمیت اش بانـدازه گناهان کبیره دیگر نبوده و یا اثر خاصـی که در آن روایت بیان شده مترتب بر آن گناه نبوده چنانچه در همین روایت که زنا و دزدی را در ردیف معاصـی کبیره ذکر نفرموده اند شاید از این جهت باشد که جزو اکبر کبائر نیسـتند و روایت در مقام شماره بزرگترین گناهان کبیره است و یا اینکه در شهادت بدخول بهشت تاثیری ندارند و اللّٰه العالم.

۱۶- ابو ایوب انصـاری گویـد: رسول خـدا را مرضـی روی داد فاطمه (ع) به نزدش بعیادت آمـد حال رسول خـدا سـنگین بود فاطمه (ع) که سختی بیماری و ناتوانی رسول خدا را دید گریه گلوگیرش شد و اشک بر صورت اش روان گشت پیغمبر (ص) بفـاطمه فرمود: ای فـاطمه خداونـد جـل ذکره اطلاع کامل بر زمین یافت و از روی زمین پـدر تو را برگزیـد و دومین بار اطلاع یافت و شوهر تو را از آن برگزیـد پس از آن بمن وحی فرمود و من تو را بهمسـری علی در آوردم ای فاطمه مگر نمیـدانی که چون تو در نزد خدا

گرامی بودی خداوند تو را با کسی همسر کرد که پیش از همه مسلمان شد و بردباری اش از همه بزرگتر و دانش اش از همه فزونتر بود راوی گوید: فاطمه باین سخن شاد شد و اثر شادی از فرمایش رسول خدا

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۷۹

در چهره اش نمایان شد رسول خدا (ص) خواست فاطمه را از خیر فراوانی که خداوند بعلی و بمحمد و آل محمد نصیب فرموده است بیشتر آگاه فرماید لذا فرمود فاطمه جان علی را هشت خصلت است ایمانش بخدا و رسول او و علم و دانش و حکمتش و همسرش و دو فرزندش حسن و حسین و امر بمعروفش و نهی از منکرش و قضاوتش از روی کتاب خدا ای فاطمه ما خاندانی هستیم که هفت خصلت بما داده شده و بهیچ کس از آنان که پیش از ما بودند داده نشده و یک نفر از آنان که پس از ما خواهند آمد بدانها نخواهد رسید: پیغمبر ما بهترین پیمبران است که پدر تو است و وصی ما نیکوترین اوصیا است که شوهر تو است و شهید ما سرور شهیدان است که حمزه عموی پدر تو است و از ما است کسی که دو بال دارد و با آن دو در بهشت پرواز میکند که جعفر است و از ما است دو سبط این امت که آنان فرزندان تو میباشند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۸۰

(باب خصلت های نه گانه)

(نه خصلتی که خداوند به پیغمبر خود محمد عطا فرموده است)

۱- رسول خدا (ص) فرمود: خدای تبارک و تعالی اسلام را بدست من آشکار فرمود و قرآن را بر من فرود فرستاد و کعبه را بدست من گشود و مرا بر همه آفریدگان برتری بخشید

و مرا در دنیـا سـرور فرزنـدان آدم کرد و در آخرت زینت بخش عرصه قیـامت و داخـل شـدن به بهشت را بر پیغمـبران قـدغن فرمود تـا هنگامی که من داخل شوم و بهشت را بر امتهای پیغمبران قـدغن فرمود تا هنگامی که امت من داخل بهشت بشونـد و جانشـینی مرا پس از من تا هنگام دمیـدن صور در خانـدان من قرار داد، پس هر کس بآنچه میگویم کافر گردد بخدای بزرگ کافر شده است.

(به شیعیان و دوستان علی نه چیز داده شده است)

اشاره

۲- جـابر بن عبـد اللَّه انصـاری گویـد: روزی در حضـور پیغمـبر بودم که روی مبـارک بعلی بن ابی طـالب کرد و فرمود: یـا ابا الحسن مژده ات ندهم؟ عرض کرد: بفرمائید یا رسول اللَّه فرمود: اینک جبرئیل

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۸۱

از جانب خـدای جل جلاله مرا خبر میدهد که خداوند به شـیعیان و دوسـتان تو نه چیز عطا فرموده است آسانی بهنگام مرگ و آرامش خاطر بهنگام وحشـتناکی و روشـنی در تاریکی و ایمنی در وقت هراس و برابری در سنجش اعمال و گذشتن از صراط و پیش از دیگر مردم به بهشت داخل شدن در حالی که نورشان در پیشاپیش و سمت راست آنان میشتابد.

(شرح:)

در این روایت هفت چیز بیان شده است و در باب خصلتهای هفتگانه همین روایت گذشت.

(فاطمه را در نزد خداوند نه نام است)

۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: فاطمه را در نزد خدا نه نام است.

فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیـه و مرضیه و محدثه و زهرا سپس فرمود: میدانی تفسیر فاطمه چیست؟ عرض کردم: آقای من بفرمائید فرمود: از بدی باز گرفته شده است راوی گوید:

سپس فرمود: اگر امیر المؤمنین اش بهمسـری نگرفته بود در روی زمین تـا روز قیامت از آدم و دیگران همسـری برای او وجود نداشت.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۸۲

(خدای عز و جل بامیر المؤمنین نه چیز عطا فرموده است که پیش از او بجز بمحمد (ص) بهیچ کس عطا نفرموده است)

۴- یزداد بن ابراهیم از یکی از شیعیان نقل میکند: که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود:

امیر المؤمنین (ع) فرمود: بخدا قسم که خدای تبارك و تعالی نه چیز بمن عطا فرموده است که پیش از من جز به پیغمبر بهیچ کس عطا نفرموده است راهها بروی من باز است و نژادها را میدانم حرکت ابرها بدست من است آمار مرگ ها و گرفتاریها و حکمهای قطعی در نزد من است و با اجازه پروردگارم بباطن جهان دست یافتم و هر چه پیش از من بوده است و آنچه پس از من خواهد آمد از دیده من پنهان نیست و با دوستی و ولایت من خداوند دین این امت را کامل کرد و نعمت ها را بر آنان تمام و اسلام شان را پسندید زیرا که بروز غدیر بمحمد فرمود: ای محمد بایشان خبر بده که من امروز دین شان را برای آنان کامل نمودم و اسلام را برای آنان دین پسندیدم و نعمتم را بر آنان تمام کردم همه این ها منتی است که خداوند بر من نهاده است و ستایش او را سزا است و بس.

(به پیغمبر در باره علی نه چیز داده شد)

۵- رسول خدا (ص) بعلی (ع) فرمود: یا علی در باره تو نه خصلت بمن داده شده است سه در دنیا و سه در آخرت و دو بسود تو و یکی از آن را بر تو بیمناکم اما آن سه که در دنیا است این است که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۸۳

تو وصی منی و جانشین منی در خاندان من و پرداخت کننده وام منی و اما آن سه که در آخرت است این است که پرچم حمد بمن داده می شود و من

آن را بدست تو میسپارم که آدم و همه فرزندان او بزیر همان پرچم من خواهند بود و تو در کلیدهای بهشت مرا یاری خواهی نمود و شفاعت خودم را بتو واگذار خواهم نمود که هر که را خواسته باشی شفاعت کنی و اما آن دو که بسود تو است این است که پس از من تو نه کافر خواهی شد و نه گمراه و اما آن چه بر تو بیمناکم این است که پس از من قریش نیرنگی با تو کنند.

۶- رسول خدا (ص) فرمود: در باره علی (ع) سه چیز بمن داده شد سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا که امیدوارم بآن دو نائل شود و یکی که بر او بیمناکم اما آن سه که در دنیا است نگهدار آبروی من است و کارهای خاندان من بعهده او است و در میان خاندان من وصی من است و اما آن سه که در آخرت است: پرچم حمد بمن داده می شود و من باو میدهم تا پرچمداری کند و بهنگام شفاعت نقطه اتکاء من او است و در کلیدهای بهشتی بمن یاری میکند و اما آن دو که امیدوارم بآن دو نائل شود علی (ع) پس از من کافر و گمراه نگردد و اما آن یک که بر او بیمناکم نیرنگی است که قریش پس از من با وی خواهد نمود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۸۴

(نه چیز است که هر یک آفتی دارد)

۷- رسول خدا (ص) فرمود: گفتار را دروغ آفت است و دانش را فراموشی و بردباری را سفاهت و عبادت را خستگی و زیرکی را خود نمائی و دلیری را ستم کردن و

بخشش را منت نهادن و زیبائی را خودپرستی و مقام را بخود بالیدن.

(در خرمای برنی نه خاصیت است)

۸- امیر المؤمنین (ع) فرمود: در آن میان که نزد رسول خدا بودیم بناگاه نمایندگان عبد القیس وارد شدند و سلام عرضکردند و سپس یک جلد خرما خدمت حضرت نهادند: رسول خدا فرمود: زکاه است یا هدیه؟ عرضکردند هدیه است یا رسول اللّٰه فرمود: این خرما از چه نوع خرماهای شما است؟

عرضکردند برنی: فرمود: در این نوع خرما نه خاصیت است اینک جبرئیل که مرا خبر میدهد که در آن نه خاصیت است دهن را خوش بو میکند و معده را پاک میسازد و غذا را تحلیل میبرد شنوائی و بینائی را میفزاید کمر را نیرو می بخشد و شیطان را از اندوه دیوانه میکند و موجب قرب بارگاه الهی است و باعث دوری از شیطان است

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۸۵

(نه چیز از این امت برداشته شده است)

اشاره

۹- رسول خدا (ص) فرمود: نه چیز از امت من برداشته شده است خطا و فراموشی و آنچه با اکراه انجام دهند و آنچه ندانسته بکنند و آنچه طاقت فرسا است و آنچه بدان ناچارند و حسد و فال بد و افکاری که ناشی از وسوسه در جهان آفرینش است تا بزبان نیاورده است.

(شرح-:)

مقصود این است که در شش مورد اول اگر کاری از کسی سرزد مسئولیتی متوجه و نیست و این روایت را حدیث رفع گویند و دانشمندان شیعه در شرح آن داد سخن داده اند و فقهاء رضوان اللّٰه علیهم در ابواب مختلفه فقه بیک یک از فقرات آن استناد فرموده اند.

(از نه چیز نهی شده است)

۱۰- حسین بن علی (ع) فرمود: رسول خدا (ص) که خیبر را گشود کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه کرد سپس حمد خدای را نمود و ستایش اش فرمود و این فتح و پیروزی را که خداوند نصیبش فرموده بود یادآوری نمود و از نه چیز نهی فرمود. از مزد زنان آلوده دامان و از راه جفت گیری چهارپایان کاسبی نمودن یعنی بابت جهانیدن نر بر ماده ای مزد گرفتن و از انگشتر طلا و از بهای سگ و از زینهای رنگین (و ابو عروبه گفته است): از بالش های سرخ رنگ که بر زین اسب نهند و از جامه های قیمتی و آن جامه هائی بوده که در شام بافته میشده است و از خوردن گوشت درندگان و از فروش طلا به طلا و نقره به نقره که یکی

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۸۶

از دیگری زیادتر باشد و از ستاره شناسی.

(به گناهکار نه ساعت مهلت داده می شود)

۱۱- امام صادق علیه السّلام فرمود: بنده ای که قصد انجام کار نیک کند یک حسنه در نامه عمل او نوشته می شود و اگر انجامش داد ده حسنه برایش نوشته می شود و اگر قصد کار بد کند گناهی بر او ننویسند و اگر آن گناه را انجام داد نه ساعت مهلت دارد که اگر پشیمان شد و استغفار کرد و بازگشت نمود نوشته نمیشود و اگر پشیمان نشد و از گناهش توبه نکرد (فقط) یک گناه بر او نوشته می شود.

(امامان از فرزندان حسین (ع) نه نفراند)

۱۲- امام باقر (ع) فرمود: پس از حسین نه امام خواهد بود که نهمین شان قائم آنان است.

(پیغمبر در حال وفات نه زن داشت)

۱۳- ابی عبد اللّه جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) پانزده همسر اختیار فرمود و با سیزده تن از آنان همبستر شد و در حال وفات نه زن داشت اما آن دو زن که با آنان همبستر نشده عمره بود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۸۷

و سنی و اما آن سیزده زن که با آنان هم بستر شد نخستین زن خدیجه دختر خویلد بود سپس سوره دختر زمعه سپس ام سلمه که نامش هند بود دختر ابی امیه سپس ام عبد اللّه عایشه دختر ابی بکر سپس حفصه دختر عمر سپس زینب دختر خزیمه بن حارث ام المساکین سپس زینب دختر جحش سپس ام حبیبه رمله دختر ابی سفیان سپس میمونه دختر حارث سپس زینب دختر عمیس سپس جویریه دختر حارث سپس صفیه دختر حی بن اخطب و زنی که خودش را به پیغمبر بخشید بنام خوله دختر حارث و پیغمبر دو کنیز هم داشت که با زنهای خود آن دو را هم قسمت کرده بود: ماریه و ریحانه خندفیه و آن نه زنی که در حال وفات پیغمبر بودند عایشه بود و حفصه و ام سلمه و زینب دختر جحش و میمونه دختر حارث و ام حبیبه دختر ابی سفیان و صفیه دختر حی بن اخطب و جویریه دختر حارث و سوره دختر زمعه و از همه زنان برتر خدیجه دختر خویلد بود سپس ام سلمه دختر حارث.

(نه کلمه ای که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:)

۱۴- عامر شعبی گوید: امیر المؤمنین بدون هیچ پیش بینی قبلی نه جمله فرمود که چشمهای بلاغت را از خیره گی کور کرد و جواهر حکمت را یتیم کرده و دست همه مردم را

از اینکه بتوانند یکی از این جمله ها را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۸۸

ادا کنند کوتاه کرده است سه جمله از آنها در راز و نیاز است و سه جمله در حکمت و سه جمله در ادب معاشرت اما آن سه جمله که در مناجات است این است که عرضکرد: خدای من مرا همین عزت بس که تو را بنده باشم و همین سربلندی ام بس که تو پروردگار من باشی تو آن چنانی که من دوست دارم مرا نیز آنچنان کن که تو دوست داری.

و اما آن سه جمله که در حکمت است این است که فرمود: ارزش هر کس بهمان است که آن را نیکو بسازد و آنکه قدر خویش بدانست از هلاکت برست و مرد در زیر زبان خود نهفته است.

و اما آن سه که در ادب معاشرت است این است که فرمود: بهر کس که میخواهی (با احسان و نیکی) منت بگذار تا سرورش باشی، و بهر کس که خواهی نیازمند باش تا به اسیری اش در آئی و از هر کس که خواهی بی نیاز باش تا با او هم تراز گردی. ترجمه شماره ۱۵ در صفحه ۷۹۷ میباشد

(اندازه بالغ شدن زن نه سال است)

۱۶- امام صادق (ع) فرمود: آن کس که با همسر خود پیش از نه سالگی عمل جنسی انجام دهد و از این کار عیبی در او پدید آید ضامن است.

۱۷- امام صادق (ع) فرمود: اندازه بالغ شدن زن نه سال است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۸۹

(زنی که از شوهر خود نه بار طلاق عده دار گرفته باشد برای همیشه بآن شوهر حرام می شود)

اشاره

۱۸- ابی بصیر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از حکم زنی که طلاق داده شود و سپس رجوع شود سپس طلاق و سپس رجوع و سپس طلاق داده شود فرمود برای شوهرش حلال نیست تا شوهر دیگری اختیاری کند و زنی را که سه بار مردی طلاقش دهد و مرد دیگری با او ازدواج میکند و طبق دستور شرع پیغمبر طلاقش میدهد سپس بشوهر اولی خود باز میگردد و شوهر اولی او را سه بار دیگر طلاق میدهد و با شوهر دیگر زناشوئی میکند و طلاقش میدهد سپس بشوهر اولی خود باز میگردد و شوهر اولی سه بار دیگر طبق سنت پیغمبر طلاقش میدهد هر کس با آن زن ازدواج کند برای شوهر اولی خود هرگز حلال نخواهد شد و زنی هم که با او ملاعنه شده باشد برای شوهرش هرگز حلال نیست.

(شرح:)

شرط حرمت ابدی، وقوع نهمین طلاق است نه ازدواج بعد از آن چنانچه ظاهر روایت است.

(زکاه بر نه چیز است)

۱۹- امام صادق فرمود: رسول خدا (ص) زکاه را بر نه چیز قرار داد و هر چه را جز نه چیز بود بخشید: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر. سائل عرض کرد پس ذرت چطور؟ حضرت خشمناک شد سپس فرمود: بخدا که در زمان پیغمبر کنجد و ذرت و ارزن و همه

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۹۰

اینها بوده است عرض شد که آنان میگویند: در زمان پیغمبر این چیزها نبود و چون بجز همان نه چیز چیز دیگری نبود رسول خدا زکاه را بر آنها قرار داد حضرت خشمناک شد و فرمود دروغ میگویند مگر بخشودگی بجز از چیزی است که موجود باشد؟ نه بخدا من بجز اینها چیزی را نمیشناسم که زکاه بر آن باشد هر کس میخواهد بپذیرد و هر که میخواهد کافر شود.

۲۰- جمیل گوید از امام صادق (ع) پرسیدم: زکاه در چند چیز است؟ فرمود: در نه چیز رسول خدا (ص) زکاه قرار داد و از غیر آن نه چیز عفو فرمود، طیار عرض کرد در سرزمین های ما دانه ای کاشته می شود که برنجش مینامند امام صادق فرمود: در زمینهای ما نیز دانه های بسیاری کشاورزی می شود عرض کرد بر آن دانه ها زکاتی هست؟ فرمود: مگر نگفتمت که رسول خدا از غیر این نه چیز عفو فرموده است طلا و نقره از آن نه چیز است و سه نوع از حیوانات است شتر و گوسفند و گاو و از روئیدنیهای زمین گندم و جو و

کشمش و خرما است.

(حکم نماز جمعه از نه نفر برداشته شده است)

۲۱- امام باقر (ع) فرمود: خدای عز و جل از هر جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز واجب فرموده است و در میان این سی و پنج نماز یک نماز هست که خداوند واجب فرموده است با جماعت خوانده

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۹۱

شود و آن نماز جمعه است و از چند نفر ساقط است از طفل نابالغ و شخص سالخورده و دیوانه و مسافر و بنده و زن و بیمار و کور و آنکه اقلا در دو فرسخی از محل نماز جمعه باشد و در نماز جمعه حمد و سوره بایستی بلند خوانده شود و غسل هم در آن واجب است و بر امام است که در نماز جمعه دو قنوت بگیرد یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم پس از رکوع.

(نه چیز فراموشی آورد)

۲۴- امام موسی بن جعفر (ع) فرمود: نه چیز است که فراموشی آورد: خوردن سیب و مقصود حضرت سیب ترش بوده و گشنیز و پنیر و خوردن نیمخورده موش و در آبی که جریان ندارد بول نمودن و نوشته سنگهای قبر را خواندن و در میان دو زن راه رفتن و شپش را نکشته دور انداختن و از گودی پس گردن حجامت نمودن.

۲۳- رسول خدا (ص) ضمن وصیتی بعلی (ع) فرمود: یا علی نه چیز است که فراموشی آورند خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و نیم خورده موش و خواندن نوشته های گورستان و میان دو زن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۹۲

راه رفتن و شپش را دور انداختن و از گودی پس گردن حجامت گرفتن و در آبی که روان نباشد بول

نمودن.

(بیان نه معجزه ای که که خدای عز و جل بموسی عطا کرد)

۲۴- هارون بن حمزه غنوی صیرفی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از نه معجزه ای که بموسی داده شد فرمود: ملخ و شپش و قورباغه و خون (که از آسمان باریـد) و طوفان و دریا (که شکافته شـد) و سنگ (که عصایش را بر آن زد و دوازده چشمه از آن جوشید) و عصا (که اژدها شد و دستش (که همچون ماه میدرخشید).

۲۵- امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه مبارکه که خداوند عز و جل میفرماید (ما بموسی نه معجزه روشن و آشکار دادیم فرمود: طوفان بود و ملخ و شپش و قورباغه و خون و سنگ و دریا و عصا و دستش.

(آنانی که در خدمت امام قائم خواهند بود تا شماره ای که معین است همگی گرد آیند از نه قبیله اند)

اشاره

۲۶- امام صادق علیه السّلام فرمود: امام قائم با چهل و پنج نفر از نه قبیله تشریف می آورد از قبیله ای

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۹۳

یک مرد و از قبیله ای دو مرد و از قبیله ای سه مرد و از قبیله ای چهار مرد و از قبیله ای پنج مرد و از قبیله ای شش مرد و از قبیله ای هفت مرد و از قبیله ای هشت مرد و از قبیله ای نه مرد و بهمین ترتیب می آیند تا شماره لازم گرد آیند.

(شرح:)

ظاهرا جمله (و بهمین ترتیب می آینـد) از راوی باشـد و زاید است زیرا عدد چهل و پنج در جمله (و از قبیله ای نه مرد) تکمیل می شود.

و ممکن است جمله و لا یزال کـذلک بمعنـای (بهمین حـال هسـتند) ترجمه شود و بنـا بر این مقصود از اجتمـاع عـدد اجتماع شماره سیصد و سیزده می شود که در اخبار دیگر است و پیش تکمیل این عدد دست باقدامی نمیزنند و اللَّه العالم.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۹۴

باب دهگانه

[اسامی پیامبر صلی اللّه علیه و آله]

۱- رسول خدا (ص) فرمود: من از همه کس بآدم شبیه ترم و ابراهیم از نظر قیافه و اخلاق از همه کس بیشتر بمن شبیه است و خدای عز و جل از عالم بالاتر از عرش مراده نام گذاشته است و هر پیغمبری را که بقومش فرستاده بزبان او توصیف مرا

فرموده و مژده آن مرا داده است و مرا بنام یاد فرموده و در توریه نام مرا منتشر ساخته.

و در میـان اهـل توریه و انجیـل یـاد مرا پراکنـده نموده است و کتـاب خود را بمن آموخته و مرا بآسـمانش بالا برده و از ریشـه نامهـای خود نامی برای من باز گرفته است که مرا محمـد نامیـده و او محمود است و مرا در بهترین زمانهای امتم بـدنیا آورد و مرا در تـوریه احیـد نامیـد (که از توحیـد ریشه میگیرد) و بتوحیـد بـدنهای امت مرا به آتش دوزخ حرام فرمـود و مرا در انجیل احمـد نامیـد پس منم محمود در میان اهل آسـمانها و امتم را حامدان قرار داد و نام مرا در زبور (ماح) قرار داد که خدای عز و جل بواسطه من پرستش بت ها را از روی زمین بزدود

و نام مرا در قرآن، محمد قرار داد پس منم محمود در مجمع قیامت آنجا که حکم نهائی صادر شود که کسی بجز من شفاعت نکند و مرا در قیامت حاشر نامید که پس از قدم نهادن من بعرصه محشر مردم محشور شوند و مرا موقف نامید که من مردم را در پیشگاه الهی جل جلاله بپا دارم و مرا عاقب نامید که بعد از همه پیغمبران آمدم و پس از من پیغمبری نخواهد بود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۹۵

و مرا پیغمبر رحمت و پیغمبر توبه و پیغمبر مزد قرار داد و نام دیگرم مقفی است که به پیرو همه پیغمبران آمدم و منم قیم کامل جامع که پروردگار من بر من منت نهاد و فرمود ای محمد رحمت خدا بر تو باد من همه پیغمبران را بر امتی که همزبانش بود فرستادم ولی تو را بر همه مخلوق خودم از سرخ و سیاه مبعوث کردم و با رعبی تو را یاری کردم که هیچ کس را این چنین یاری نکرده بودم و فرآورده های جنگی را بر تو حلال نمودم و برای هیچ کس پیش از تو حلال نبود.

و سوره فاتحه الکتاب و آیات آخر سوره بقره را که گنجی از گنجهای عرشم بود بتو و امت تو دادم و همه روی زمین را سجده گاه تو و امتت و خاک آن را بجای آب قرار دادم و یاد تو را قرین یاد خود نمودم تا آنجا که هیچ کس از امت تو مرا یاد نکند مگر آنکه یاد تو بهمراه یاد من باشد ای محمد خوشا بر حال تو و بر حال امتت، ۲-

امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا را ده نام است پنج نام از آنها در قرآن است و پنج دیگر در قرآن نیست اما نامهائی که در قرآن است محمـد و احمـد و عبد الله و یس و نون است و اما نامهائی که در قرآن نیست فاتح است و خاتم و کافی و مقفی و حاشر.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۹۶

(رفت و آمد بدر خانه ها بخواطر ده چیز شایسته است)

۳- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود حکیمان در روزگاران گذشته میگفتند که رفت و آمد بدر خانه ها برای ده چیز شایسته است.

اولش خانه خدای عز و جل است که باید برای ادای مناسک حج و قیام بحق الهی و بجای آوردن فریضه دینی باشد.

دوم در باره پادشاهانی که فرمانبرداریشان بفرمانبرداری خدا پیوند است و حقشان واجب و سودشان بزرگ و زیان شان سخت است.

سوم در خانه دانشمندانی که دانش دین و دنیا از آنان استفاده می شود.

چهارم در خانه اهل جود و بخشش که اموال خود را برای نیکنامی و امید پاداش در عالم آخرت بدیگران میدهند.

پنجم در خانه کم خردانی که در پیش آمدها نیاز بآنان افتد و در نیازمندیها بآنان پناه برده شود.

ششم در خانه اشرافی که مرد مرا بآنان راه است تا از بخشش و مردانگی. و رفع نیازشان برخوردار شوند.

هفتم در خانه آنان که امیـد میرود که رأی و مشورت آنان سودمنـد باشـد و هوش آدمی را نیرومند نموده و ساز و برگ مورد نیاز بدست آید.

هشتم در خانه برادران دینی تا پیوستی را که با آنان واجب است انجام داده و حقی را که از آنان لازم است ادا نماید.

نهم در خانه دشمنانی که با مدارا نمودن ناراحتی های آنان

آرامش یافته و با تدبیر و مهربانی و

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۹۷

ملاطفت و رفت و آمد دشمنی شان برطرف میگردد.

دهم در خانه کسانی که همنشینی آنان سودمند بوده و ادب نیکو استفاده گردد و گفتگو با ایشان دلنشین باشد.

(خدای تبارک و تعالی خرد را با ده چیز نیرو بخشید)

۴- رسول خدا (ص) فرمود: براستی که خدای عز و جل عقل را از نوری که در گنجینه علم پیشین اش نهان بود و هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقرّبی از آن آگاه نبود بیافرید و دانش را نفس او قرار داد و فهم را روان او و زهد را سر او و حیاء را دو چشمان او و حکمت را زبان او و مهربانی را همت او و دلسوزی را قلب او و سپس میان او را آکنده از ده چیز نمود و بآنان نیرومندش را ساخت با یقین و ایمان و راستی و آرامش و اخلاص و سازش و بخشش و قناعت و سر سپردگی و سپاسگزاری و سپس خدای عز و جل او را فرمود: پس برو پس رفت سپس او را فرمود پیش بیا پیش آمد سپس باو فرمود سخن بگو گفت: ستایش خدای را که نه ضدی دارد و نه همتائی و نه مانندی و نه هم سری و نه هم ترازی و نه مثلی خدائی که همه چیز در برابر بزرگواری اش سرافکنده و خوار است.

پس پروردگار تبارک و تعالی فرمود بعزت و جلالم سوگند که زیباتر و فرمانبردارتر و والاتر و شریف تر و عزیزتر از تو آفریده ای را نیافریده ام بواسطه تو مؤاخذه کنم و عطا نمایم و بیگانگی شناخته

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۹۸

شوم و پرستیده گردم و خوانده شوم

و مورد امیدواری باشم و خواسته شوم و بواسطه تو از من بترسند و برحذر باشند و پاداش و شکنجه بواسطه تو باشد.

در این هنگام عقل بسجده در افتاد و هزار سال در سجده بود پس خدای تبارک و تعالی فرمود:

سر خویش بردار و هر چه خواهی سؤال کن تا بتو داده شود و شفاعت کن تا پذیرفته گردد عقل سرش را برداشت و عرض کرد بار الها از تو سؤال میکنم که شفاعت مرا در باره خردمندان بپذیری پس خدای جل جلاله بفرشتگان اش فرمود شما را گواه میگیرم که من شفاعت او را در باره هر کس که عقل را در او آفریده ام پذیرفتم.

(باید امام ده خصلت داشته باشد)

اشاره

۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: ده خصلت است که امام علیه السّلام دارا است.

۱- از خطا و گناه معصوم بودن.

۲- تصریح بنام او از پیغمبر رسیدن.

۳- باید از همه مردم دانشمندتر باشد.

۴- و از همه کس پرهیزکارتر باشد.

۵- باید به تفسیر قرآن از همه داناتر باشد.

۶- امام پیشین آشکارا او را وصی خود قرار داده باشد.

۷- معجزه و دلیل داشته باشد.

۸- چشمش میخوابد ولی دلش بیدار است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۴۹۹

۹- سایه ندارد.

۱۰- از پشت سرش مانند پیش رومی بیند.

(مصنف) این کتاب گوید:

معجزه و دلیل امام همان دانش و مستجاب شدن دعای او است و اما از پیش آمدها که پیش از وقوع خبر میدهد بواسطه

اخباری است که از رسول خدا باو رسیده است و اینکه سایه ندارد چون از نور خدای عز و جل آفریده شده است «۱».

و اما از پشت سر مانند پیش رو دیدن بواسطه هوش و فراستی است که در درک اشیاء دارد خداوند عز و جل میفرماید: براستی که در این خبر برای هوشمندان نشانه هائی است (سوره حجر آیه ۷۵). «۲»

(علی را از رسول خدا ده خصلت نصیب بود)

۶- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: مرا از رسول خدا ده خصلت نصیب گردید که دوست ندارم بجای

---

(۱) توجیهی که مصنف فرموده مفهوم صحیحی ندارد و معنای روایت را در صورت صحت روایت خود ائمه دین میدانند و نامی از تمیم بن بهلول که در سند این روایت است در کتاب های رجال نیست و برای ما مجهول الحال است.

(۲) ظاهرا مقصود از دیدن از پشت سر مانند پیش رو غیر از فراست است زیرا آن بمعنای درک صورت است و این بمعنای درک معنا بکمک حس و علاوه بر این علوم ائمه منحصر بهمان اخباری که از پیغمبر دریافت کرده اند نبوده است چنانچه از امام موسی بن جعفر علیه السّلام روایت است که فرمود: همانا دانش ائمه دین گاهی از راه الهام و افتادن در دل است و گاهی بشنیدن از راه گوش و در روایات زیادی وارد شده است که ائمه محدثون هستند و فرشتگان بآنان خبر میدهند و شاید مراد مصنف از اینکه فرمود معجزه ائمه در علم آنان است این نوع از علم باشد که نه از

راه کسب است و گر نه بصحیفه نگاه کردن و خبر دادن را معجزه نگویند.

یکی از آنها آنچه آفتاب بر آن میتابد از آن من می بود.

۱ و ۲- مرا فرمود که تو در دنیا و آخرت برادر منی.

۳- در روز قیامت از همه مردم بمن نزدیکتری.

۴ و ۵- تو وزیر و وصی منی.

۶- نسبت بخاندان و دارائی من جانشین منی.

۷ و- در دنیا و آخرت پرچم من بدست تو است.

۹- دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا است.

۱۰- دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خدا است.

۷- علی علیه السّلام فرمود: مرا از رسول خدا ده چیز است که بهیچ کس پیش از من و نه بعد از من آنها داده نشده است.

بمن فرموده: یا علی برادر من در دنیا و آخرت توئی و تو در روز قیامت از همه بمن نزدیکتری خانه من و تو در بهشت مانند خانه دو برادر روبروی هم است توئی وصی توئی ولی توئی وزیر دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خدا است دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا است «۱».

۸- علی علیه السّلام فرمود: مرا از رسول خدا ده خصلت نصیب است که اگر آنچه آفتاب بر او طلوع

---

(۱) خصال مذکور در روایت نه خصلت است و ظاهرا یک خصلت ساقط شده است.

و غروب میکند بجای یکی از آنها بودی خوشحال نمیشدم یکی از اصحابش عرض کرد آن ده چیز را برای ما بیان بفرما فرمود: شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود:

یا علی توئی وصی و توئی وزیر و

تـوئی جانشـین در خانـدان و دارائی مـن و دوسـت تـو دوسـت من است و دشـمن تـو دشـمن من است و تـو پس از من سـرور مسلمانانی و تو برادر منی و در قیامت از همه خلائق بمن نزدیکتری و تو در دنیا و آخرت پرچمدار منی.

۹- امیر المؤمنین فرمود: مرا از رسول خـدا ده چیز است که اگر آنچه آفتـاب بر آن میتابـد بجـای یکی از آنهـا از آن من بودی خوشحال نبودم که فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی، ایستگاه تو در روز قیامت از همه مردم بمن نزدیکتر است منزل تو در بهشـت روبروی منزل من است همچنـان که برادران الهی روبروی هم خواهنـد بـود و تـو در دنیـا و آخرت پرچمـدار منی و تو وصـی منی و وارث منی و نسـبت بخاندان و ثروت من و همه مسـلمانان آنگاه که من نباشم تو جانشین منی شفاعت تو شفاعت من است و دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا است و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خدا است.

(مژده بر شیعیان و یاران علی بده خصلت)

۱۰- رسول خدا (ص) فرمود: یا علی شیعیان و یارانت را بده خصلت مژده بده:

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۰۲

اولش حلال زادگی، دوم اش نیکوئی ایمانشان بخدا.

سوم اش دوستی خداوند عز و جل آنان را.

چهارم اش گشایش در قبر آنان.

پنجم اش روشنی در برابر چشمهایشان بر صراط.

ششم اش ریشه کن شدن نیازمندی از پیش چشمشان و بی نیازی دلهایشان.

هفتم اش دشمنی خدا با دشمنانشان.

هشتم اش ایمنی از بیماری خوره و پیسی و دیوانگی.

یا علی نهم اش ریزش گناهان و بدیها از آنان.

دهم اش آنان در بهشت با من هستند و من با آنان.

(ده خصلت از اخلاق ستوده)

۱۱- امـام صادق علیه السّـلام فرمود: اخلاق سـتوده ده تا است اگر توانی که آنها را در خود فراهم آوری بایـد چنین باشـی که آنها گاهی در خود مرد هست و در فرزندش نیست و در فرزندش هست و در پدر

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۰۳

همین فرزند نیست و در بنده باشد و در آزاد نباشد و آن ده خصلت شجاعت واقعی است و راستی زبان و ادای امانت و پیوستگی با خویشان و مهمان نوازی و غذا دادن بگدا و پاداش کارهای نیک دیگران و حمایت از همسایه و حمایت از رفیق و سرآمد همه آنها حیا است.

۱۲- امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود را باخلاق ستوده مخصوص فرمود: شما خود را بیازمائید اگر آن اخلاق در شما بود خدای عز و جل را بستائید و از خداوند بخواهید که آن اخلاق در شما فزون تر گردد سپس آنها را ده شمرد یقین و قناعت و بردباری و سپاس گزاری و رضا و خوش رفتاری و دست بخشنده و غیرت و شجاعت و جوانمردی.

(قیامت بر پا نشود تا ده نشانه بوجود آید)

۱۳- حذیفه بن اسید گوید: رسول خدا از غرفه خود بر ما سر کشید و ما در باره قیامت گفتگو میکردیم رسول خدا فرمود قیامت برپا نشود تا ده نشانه بوجود آید: دجال و دود و سر برآوردن آفتاب از مغرب و پیدایش جنبنده ای مخصوص در زمین و یأجوج و مأجوج و سه حادثه فرو رفتن زمین یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در جزیره العرب و آتشی که از دل عدن سرکشد و مردم را به صحرای قیامت براند هر جا فرود

آیند آن نیز بهمراهشان فرود آید و هر جا در میان روز استراحت کنند آن نیز با آنان استراحت کند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۰۴

(ده خصلت است که خداوند آنها را برای پیغمبرش و خاندان او فراهم آورده)

۱۴- عبد اللَّه بن عباس گوید: رسول خدا در میان ما برای سخنرانی بپا خواست و در پایان سخنرانی اش فرمود: خدای عز و جل ده خصلت را برای ما فراهم آورده که نه پیش از ما برای کسی فراهم آورده و نه در کسی بجز ما فراهم آیند ویژه ما است قضاوت و بردباری و دانش و پیغمبری و گذشت و شجاعت و میانه روی و راستی و پاکیزگی و عفت و مائیم نمونه پرهیزگاری و راه هدایت و برترین نمونه الهی و بزرگترین حجت خداوندی و دست آویز مورد اطمینان و ریسمان محکم و مائیم کسانی که خداوند بدوستی ما دستور فرموده است.

پس گذشته از حق بجز گمراهی چه میماند؟ پس بکجا رو میکنید؟

(هر کس با ده خصلت خدا را ملاقات کند به بهشت داخل می شود)

۱۵- امام باقر علیه السّلام فرمود: ده چیز است که هر کس با آنها خدا را ملاقات کند به بهشت داخل می شود گواهی بر اینکه خدائی بجز خداوند نیست و اینکه محمد (ص) فرستاده خدا است و اقرار بر آنچه از نزد خدای عز و جل آورده است و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکاه و روزه ماه رمضان

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۰۵

و حج خانه خدا و دوستی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا و کناره گیری از هر چه که مستی آورد.

۱۶- امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: ده چیز است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند به بهشت میرود .. عین مضمون روایت ۱۵.

(مؤمن خردمند نگردد تا ده خصلت در او نباشد)

۱۷- رسول خدا (ص) فرمود: خدای عز و جل بچیزی که نیکوتر از عقل باشد پرستش نشده است و مؤمن خردمند نگردد تا آنگاه که ده خصلت در او گرد آید: به نیکی او امیدواری باشد و از شر او ایمنی کمترین خوبی دیگران را بسیار شمارد و خوبی فراوان خود را اندك بیند در همه عمر خود از دانش جوئی خسته نگردد و از مراجعه نیازمندان بنزد او سنگین دل نشود خواری را از سربلندی و و تنگدستی را از ثروتمندی دوست تر دارد و بهره اش از دنیا همان خوراك روزانه باشد و دهم چه دهمی؟:

کسی را نه بیند مگر آنکه با خود گوید: که از من بهتر و پرهیزکارتر است که مردم دو قسم بیشتر نیستند مردمی که واقعا از او بهتر و پرهیزکارتر است و قسم دیگری که از او بدتر و پست تر است پس چون کسی را بیند که از

او بهتر است و پرهیزکارتر برای او فروتنی کند تا مگر بمقام او برسد و چون کسی را

که بدتر و پست تر از او است ملاقات کند گوید: نیکی این شخص در نهان است و بدی اش در عیان و شاید فرجام کارش خیر باشد پس چون چنین کرد بزرگواری اش والاتر شود و بر اهل زمان خود سرور گردد.

(ده چیز از گوسفند را نباید خورد)

۱۸- امام صادق علیه السّلام فرمود: ده چیز از گوسفند را نباید خورد: سرگین و خون و سپرز و مغز حرام (که میان استخوان پشت است) و غده ها و آلت نری و خایه ها و تخمدان و فرج و شاه رگها و یا فرمود: رگها.

(ده چیز از مردار پاک است)

۱۹- امام صادق علیه السّلام فرمود: ده چیز از مردار پاک است: استخوان و مو و پشم و پر و شاخ و سم و تخم و شیردان و شیر و دندان.

(طمع ده کس در ده خصلت بی جا است)

۲۰- یحیی بن عمران حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که میفرمود: خود فروش نباید

طمع در خوشنامی بندد و نه شخص نیرنگ باز در فراوانی دوستان و نه بی ادب در شرافت و نه بخیل در پیوند خویشاوندی و نه مسخره گو در دوستی درست و نه کم اطلاع از احکام دین در قضاوت و نه غیبت کننده در سالم ماندن از تعرض مردم و نه حسود در آسایش خاطر و نه کسی که بگناه کوچك کیفر میدهد در آقائی و نه کم تجربه ای که رأی خود را می پسندد در ریاست.

(ده جا نباید نماز خواند)

اشاره

۲۱- امام صادق علیه السّلام فرمود: ده جا هست که نباید در آنها نماز خواند: گل و آب و حمام و جاده عمومی و بر لانه مورچه و در خوابگاه شتران و در مجرای آب و در شوره زار و برف و در بیابان ضجنان.

(مصنف) این کتاب گوید:

در این جاها انسان در حال اختیار نباید نماز بخواند ولی اگر ناچار شد که در آب و گل نماز بخواند باید با اشاره سر نماز

بخواند و اشاره اش در رکوع کمتر از سجودش باشد و اما جاده اشکال ندارد که بر کناره آن نماز بخواند. و اما در خود جاده نباید نماز خوانده شود.

و اما در حمام هیچ وقت نباید نماز خواند ولی در رخت کن آن عیبی ندارد زیرا آن جا حمام نیست.

و اما بر لانه مورچه نباید نماز خواند زیرا از بس مورچه آنجا در حرکت است و نمازگزار را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۰۸

آزار رسانده و از نماز بازش میدارند نمیشود آنجا نماز خواند و اما در خوابگاه شتر نباید نماز خواند مگر هنگامی که از متاع و جنس خود بترسد که از دست برود که در این صورت عیبی ندارد همان جا نماز بخواند.

و اما در آغل گوسفندان نماز خواندن عیبی ندارد و اما در مجرای آب نباید هیچ وقت نماز خواند زیرا احتمال میرود در حالی که نمازگزار در نماز است آب بیاید و او را فراگیرد.

و اما در شوره زار فقط پیغمبر و جانشین آن نباید نماز بخواند و اما دیگران اگر سجده گاه را بکوبند که همه پیشانی در سجده بر زمین باشد عیبی ندارد.

و اما برف هر گاه آدمی ناچار شد که بر

آن نماز بخواند سجده گاه را میکوبد که پیشانی بر آن قرار گیرد و اما در بیابان ضجنان و همه بیابانها نماز خواندن جایز نیست زیرا جای مارها و شیطان ها است.

(ده کس به بهشت نمیروند)

۲۲- رسول خدا (ص) فرمود: خدای عز و جل بهشت را که آفرید از دو نوع خشت آفرید یک خشت طلا و یک خشت نقره و دیوارهایش را یاقوت و طاقش را از زبرجد و سنگریزه اش را لؤلؤ و خاکش را زعفران و مشک خوشبو قرار داد سپس بآن فرمود که سخن بگوی عرض کرد خدائی نیست بجز تو خدای زنده و پایدار و سعادتمند آن کس که در من جای دارد پس خدای عز و جل فرمود: بعزت و بزرگی

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۰۹

و شکوه و بلندی مقامم سوگند که به بهشت داخل نمیشود دائم الخمر و نه خود فروش و نه سخن چین و نه بی غیرت در باره همسر و نه مأمور شهربانی و نه خنثی و نه کفن دزد و نه مأمور وصول عوارض و مالیات و نه کسی که پیوند خویشاوندی را بریده و نه آنکه بکیش قدریه باشد.

۲۳- رسول خدا (ص) فرمود: به بهشت نمیرود دائم الخمر و نه خود فروش و نه حق ناشناس پدر و مادر و نه سخت سیاه رنگ و نه بی غیرت در باره همسر و نه مأمور شهربانی و نه خنثی و نه کفن دزد و نه گمرکچی و قاطع رحم و نه قدری.

(مصنف) این کتاب گوید: مقصود از سخت سیاه رنگ کسی است که هیچ از سر و مویش سفید نگردد هر چند پیر شود و چنین کسی را غرایب نامند.

(شرح:) ظاهرا

مقصود از خنثی مخنث است یعنی مردیکه با او عمل جنسی انجام داده شود.

(سلامتی ده جزء است)

۲۴- علی بن مهزیار بسند خود نقل میکند که فرمود: روزگاری برای مردم پیش آید که سلامتی در آن روز ده جزء باشد نه جزء آن در کناره گیری از مردم و یک جزء در خاموشی می باشد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۱۰

(ده طائفه خود و دیگران را گرفتار می سازند)

۲۵- امیر المؤمنین (ع) فرمود: ده طائفه خود و دیگران را گرفتار می سازند آنکه اندک دانشی دارد و میخواهد بمردم دانش فراوان بیاموزد و مرد بردباری که دانش اش بسیار است ولی باهوش نیست و آنکه بدنبال چیزی میرود که بدستش نخواهد رسید و شایستگی آن را نیز ندارد و زحمت کش بی حوصله و پر حوصله بی دانش و دانشمندی که نظر اصلاحی ندارد و صلاح اندیشی که دانش ندارد و دانشمند دنیا دوست و آنکه بمردم دلسوز است ولی از آنچه خود دارد بخل میورزد و از کیسه دیگران می بخشد و دانش آموزی که با دانشمندتر از خود ستیزه کند و چون مطلبی او را بیاموزد از او نپذیرد.

(بیرغبتی بدنیا ده جزء دارد)

۲۶- مردی بنزد امام زین العابدین (ع) آمد و پرسشی نمود، عرض کرد: حقیقت زهد چیست؟ فرمود زهد ده جزء دارد بالاترین درجات زهد کمترین درجات پرهیزکاری است و بالاترین درجات پرهیزکاری کمترین درجات یقین است و بالاترین درجات یقین کمترین درجات رضا است و همانا حقیقت زهد در یک آیه از قرآن بیان شده است سوره حدید آیه ۲۳: تا بر آنچه از دست شما رفته است تأسف نخورید و بآنچه بدست شما رسید دل شاد نباشید.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۱۱

(ده قسم کنیز بر آقای خود حرام است)

۲۷- امام صادق علیه السّلام فرمود: ده قسم کنیز حرام است: با مادر و دختر با هم نمیتوانی ازدواج کنی و نه با دو خواهر و نه با کنیزی که از دیگری بار دارد تا آنگاه که بزاید و نه با کنیز خودت که شوهر دارد و با کنیزت که خواهر رضاعی تو است و نه با کنیزت که عمه رضاعی تو است و نه با کنیزت که در حال حیض است تا پاک شود و نه با کنیزت که خواهر شیرخواره تو است و همسرت باو شیر داده است و نه با کنیزت که در آن شریک داشته باشی.

(میل زناشوئی ده جزء است)

۲۸- امام صادق (ع) فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی میل زناشوئی را ده سهم قرار داده است که ۹ سهم آن در زن است و یک سهم در مردان و اگر نبود آن مقدار حیا که خدای عز و جل بمقدار شهوت در زنان قرار داده بهر مردی نه زن در می

آویخت.

(حیاء ده جزء است)

۲۹- امام صادق (ع) فرمود: حیاء ده سهم است ۹ سهم در زنان است و یک سهم در مردان و چون دوشیزه خون حیض دید یک سهم از حیای او میرود و چون شوهر کند یک سهم برود و چون بکارت اش از

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۱۲

از دست رفت یک سهم حیا از او برود.

و چون فرزند آورد یک سهم برود و پنج سهم برای او باقی می ماند پس اگر دامن بناپاکی آلود همه حیایش از دست برود و اگر عفت ورزید پنج سهم از حیا برایش میماند.

(خوابگاه پسر بچه ها را در ده سالگی باید از زنان جدا کرد)

۳۰- امام صادق (ع) از زبان پدرانش نقل فرمود: که بستر خواب بچه ها که بده سال رسیده اند می بایست از زنان جدا شود.

(یک زن بردباری ده مرد را دارد)

۳۱- امام باقر (ع) فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی در یک زن بردباری ده مرد را قرار داده است و چون باردار شود نیروی بردباری ده مرد دیگر را بر او بیفزاید.

۳۲- اسحاق بن عمار گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: که خدای عز و جل برای زن بردباری ده مرد را قرار داده است و چون بهیجان آید نیروی ده مرد را دارا می شود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۱۳

(ده چیز است که یکی از دیگری سخت تر است)

۳۳- امام باقر (ع) فرمود: در آن میان که امیر المؤمنین در رحبه بود و مردم گرداگرد او را گرفته بودند بعضی فتوی می پرسید و بعضی دادرسی میخواست مردی برخاست و عرض کرد سلام بر تو ای امیر المؤمنین و رحمت و برکات خدا بر تو باد امیر المؤمنین با همان دو چشمان درشت اش نگاهی باو کرد و سپس فرمود:

و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته تو کیستی؟ عرض کرد من مردی از رعیت و افراد کشور تو هستم فرمود: تو از رعیت من و افراد کشور من نیستی، که اگر یک روز هم بمن سلام داده بودی از نظر من پنهان نمیماند عرض کرد یا امیر المؤمنین از حضرتت خواستار امانم امیر المؤمنین فرمود: مگر از هنگامی که باین شهر آمده ای کار تازه ای انجام داده ای؟ عرض کرد نه، فرمود: شاید از افرادی هستی که با ما سر جنگ دارند عرض کرد: بلی: فرمود: آنگاه که آتش جنگ فرو نشیند عیب ندارد

عرض کرد:

من مردی هستم که معاویه مرا بطور ناشناس به نزد شما فرستاده است تا مطلبی را که (ابن الاصفر) پادشاه روم «۱» نزد معاویه فرستاده است از شما بپرسم.

و

باو گفته است که اگر پس از محمد برای زمامداری و جانشینی تو شایسته تری باید بآنچه از تو می پرسم

---

(۱) رومیان را بدین جهت بنو الاصفر گویند که نخستین پدرشان زرد پوست بوده است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۱۴

پاسخ بگوئی و اگر چنین کنی و پاسخ بگوئی من پیرو تو خواهم شد و جایزه ای برای تو خواهم فرستاد و چون معاویه جوابی نداشت و از این بابت پریشان خاطر بود مرا نزد تو فرستاد تا از تو بپرسم.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خدا فرزند هند جگر خوار را بکشد تا چه قدر خود و همراهانش گمراه و کورند بخدا قسم کنیزی را آزاد کرد و درست نمیدانست چگونه با او ازدواج بکند خداوند میان من و این امت حکم فرماید که رابطه خویشاوندی مرا بریدند و روزهای پر افتخار مرا از میان بردند و حق مرا از من باز داشتند و مقام والای مرا کوچک شمردند و همگی با من بستیزه برخاستند حسن و حسین و محمد را نزد من حاضر کنید آنان حاضر شدند.

پس فرمود: ای مرد شامی اینان دو فرزند رسول خدا هستند و این یکی فرزند من است از هر یک که دوست میداری بپرس عرض کرد از این پسر که گیسوان بلند دارد میپرسم و مقصودش حسن علیه السّلام بود که آن هنگام پسر بچه ای بود «۱» حسن علیه السّلام باو فرمود: هر چه خواهی بپرس. شامی گفت میان حق و باطل چه قدر فاصله است؟

و فاصله میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ و میان مشرق و مغرب چه اندازه است؟ و قوس و قزح چیست؟

و چشمه ای که ارواح مشرکین

در آن منزل گزینند کدام است؟ و چشمه ای که ارواح مؤمنین در آن مأوی گیرند کدام؟ و مؤنث چیست؟ و ده چیزی که یکی از دیگری سخت تر است چیست؟ حسن بن علی (ع) فرمود:

---

(۱) امام حسن در زمان خلافت معاویه متجاوز از سی سال داشت و این خود یکی از نقاط ضعف این روایت است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۱۵

میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است پس آنچه با چشمت دیدی حق است ولی گاهی با دو گوشت بسیار باطل میشنوی شامی گفت: راست فرمودی.

حضرت علیه السّلام فرمود: فاصله میان آسمان و زمین باندازه یک دعای ستمدیده است و یک چشم انداز و هر کس جز این تو را گوید دروغش پندارد.

عرض کرد: درست فرمودی ای فرزند رسول خدا فرمود: میان خاور و باختر باندازه گردش یک روزه آفتاب است از آنجا که بهنگام سرزدن آفتاب می بینی تا آنجا که بهنگام غروب.

شامی گفت: راست فرمودی قوس قزح چیست؟

حضرت فرمود: وای بر تو قوس قزح مگو که قزح نام شیطان است آن قوس اللّه است و نشانه فراوانی نعمت و ایمنی مردم آن سرزمین از غرق شدن است و اما چشمه ای که ارواح مشرکان در آن جای دارند چشمه ای است که به آن برهوت گفته می شود و چشمه ای که روان های مؤمنان را جایگاه است چشمه ای است که سلمی نام دارد و اما مؤنث آن است که معلوم نباشد نر است یا ماده (خنثی) انتظارش میدارند تا بالغ شود اگر مرد باشد محتلم خواهد شد و اگر زن باشد خون حیض می بیند و پستانهایش برآمدگی پیدا میکند و اگر این علامتها پدید نیامد دستورش میدهند

تا بر دیواری بول کند اگر ادرارش بر دیوار رسید نر است و اگر مانند ادرار شتر واپس ریخت زن است.

و اما ده چیزی که بعضی از بعض دیگر سخت تر است، سختر چیزی که خداوندش آفریده است سنگ است و سخت تر از سنگ آهن است که با آن سنگ بریده می شود و از آهن سخت تر آتش است که آهن را می گدازد و از آتش سخت تر آب است که آتش را خاموش میکند و از آب سخت تر ابر است که آب را با خود میکشد و سخت تر از ابر باد است که ابر را بهر طرف می برد و سخت تر از باد فرشته ای است که باد را میفرستد و سخت تر از فرشته عزرائیل است که فرشته را میمیراند و سخت تر از فرشته مرگ

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۱۶

خود مرگ است که ملك الموت را میکشد و سخت تر از مرگ فرمان پروردگار عالمیان است که مرگ را هم نابود میسازد.

شامی گفت: گواهی میدهم که تو بحقیقت فرزند رسول خدائی و علی (ع) بخلافت از معاویه سزاوارتر است.

سپس همین جوابها را نوشته و بنزد معاویه برد و معاویه هم برای پادشاه روم فرستاد پادشاه روم بمعاویه نوشت ای معاویه چرا با سخن دیگران با من سخن میگوئی و پاسخی که از خودت نیست بمن میدهی؟

بعیسی مسیح سوگند که این پاسخ از تو نیست و بجز از کان نبوت و خاندان رسالت بیرون نیامده است و تو اگر از من یک درهم تقاضا کنی بتو نمیدهم.

۳۴- رسول خدا (ص) فرمود: خدای عز و جل آفریده ای را نیافرید مگر اینکه دیگری را بر آن فرمانروائی بخشید تا آن را سرکوب

کنـد و این چنـان بود که خـدای تبارک و تعالی چون دریاها را آفریـد بخود بالیـد و جوشـید و گفت: چه چیز بر من چیره می شود؟ خدای عز و جل چرخ را آفرید و بر گرداگرد آن کشید و دریاها را زبون ساخت.

سپس زمین بر خود بالیـد و گفت: چه چیزی بر من پیروز میگردد؟ خداوند کوهها را آفرید و بر پشت زمین مانند میخ کوبید و نگذاشت آنچه را که بر پشت خود دارد بلرزاند پس زمین زبون شد و آرام گرفت.

سپس کوهها بر زمین بالید و سرکشید و گردن فرازی کرد و گفت: چه چیز بر من پیروز میگردد؟

خداوند آهن را آفرید که کوه را برید پس کوهها قرار گرفتند و زبون شدند.

سپس آهن بر کوهها بالید و گفت: چه چیز بر من پیروز می شود؟ پس خداوند آتش را آفرید که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۱۷

آهن را گداخت و زبون شد.

سپس آتش شـعله گرفت و زبانه کشید و بر خود بالید و گفت: چه چیز بر من چیره می شود؟ خداوند آب را آفرید تا آتش را خاموش کرد و زبون شد.

سپس آب بالیـد و خروشـید و گفت چه چیز بر من پیروز میگردد؟ پس خداونـد باد را آفریـد تا موجهای آب را حرکت داد و آنچه در تک آن بود پراکند و از جریانش بازداشت پس آب زبون گشت.

سپس باد بالید و وزید و دامن بگسترد و گفت: چه چیز بر من پیروز می شود؟ پس انسان را آفرید تا چاره ای اندیشید و چیزی بر خود گرفت که از باد و جز آن خود را پوشانید پس باد زبون شد.

سپس انسان سرکشی کرد

و گفت: چه کسی از من تواناتر است پس خداوند مرگ را آفرید که بر انسان چیره شد و انسان زبون گشت.

سپس مرگ بر خویشتن بالید خدای جل جلاله فرمود: بر خود مبال که من در میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان تو را سر خواهم برید و سپس هرگز زنده ات نخواهم کرد پس مرگ زبون شد و ترسید.

(در خربزه ده خاصیت فراهم آمده است)

۳۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: خربزه بخورید که در آن ده خاصیت فراهم آمده است پیه زمین است نه درد دارد و نه زیان هم خوراک است و هم نوشیدنی (هم غذاست و هم آب) هم میوه است و هم گیاه خوشبو

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۱۸

و پاک کننده چرک و خورش نان است و نیروی جنسی را زیاد میکند و مثانه را شستشو میدهد و ادرار را روان میسازد.

۳۶- در روایت دیگر است که خربزه سنگ مثانه را آب میکند و رسول خدا خربزه را با رطب میل میفرمود و در روایت دیگر است که آن حضرت خربزه را با شکر میخورد و امام صادق علیه السّلام فرمود: ناشتا خربزه خوردن فلج می آورد و خرمای برنی را ناشتا خوردن باعث فلج شدن است.

(نشاط در ده چیز است)

۳۷- امام صادق (ع) فرمود: نشاط در ده چیز است: راه رفتن. سواری. غوطه خوردن در آب بسبزه نگاه کردن. خوردن و آشامیدن. بزن زیبا نگاه کردن. عمل جنسی. مسواک کردن. همصحبتی با مردان.

۳۸- امام صادق (ع) فرمود: نشاط در ده چیز است. راه رفتن سواری و غوطه خوردن در آب و نگاه کردن به سبزه. خوردن و آشامیدن. عمل جنسی. مسواک کردن سر را با خطمی شستن، بزن زیبا نگاه کردن. با مردان هم صحبت شدن.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۱۹

(نماز بر ده قسم است)

اشاره

۳۹- امام باقر (ع) فرمود: خدای عز و جل نماز را واجب کرد و رسول خدا (ص) آن را ده قسم فرمود نماز حضر نماز سفر نماز خوف بر سه وجه و نماز گرفتن آفتاب و ماه و نماز عید فطر و عید قربان و نماز طلب باران و نماز میت.

(شرح:)

متن روایت مغشوش است زیرا اگر مورد سنت را فریضه اللّه بدانیم نماز استسقاء که مستحب است زاید است و اگر اعم بدانیم

وجهی برای اختصاص نماز استسقاء از بقیه نمازهای مستحبی نیست علاوه بر اینکه تصویر ده وجه تکلف زیادی لازم دارد.

(شیعه دارای ده خصلت است)

۴۰- ابی مقدام گوید: امام باقر مرا فرمود: ای ابا مقدام شیعه علی (ع) فقط افرادی هستند که رنگ رخسارشان دگرگون شده و اندامشان لاغر گشته و خشکیده و لبهایشان خشک و شکمهایشان خالی است و رنگشان پریده و صورتشان زرد است چون تاریکی شب آنان را فرا گیرد زمین را بستر گیرند و پیشانی بر زمین نهند سجده ها کنند و اشگها بریزند بسیار دعا کنند و بسیار بگریند مردم شادی کنند و آنان غمگینند.

(رسول خدا در باره می ده کس را لعن کرد)

۴۱- امام باقر (ع) فرمود: رسول خدا (ص) در باره می ده کس را لعن کرد آنکه درخت آن را

بکارد و آنکه نگهبانش باشد و آنکه انگورش را بفشرد و آنکه بیاشامد و آنکه ساقی گردد و آنکه تحویل بدهد و آنکه تحویل گیرد و آنکه بفروشد و آنکه بخرد و آنکه بهایش را تصرف کند.

(پاداش کسی که ده ماه رمضان روزه بگیرد)

۴۲- محمد بن حسین کرخی گوید: شنیدم امام حسن عسگری در خانه خود بمردی میفرمود:

ای ابا هرون کسی که ده ماه رمضان پی در پی (ده سال) روزه بگیرد ببهشت میرود.

۴۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که ده بار عمل حج بجا آورد خداوند هرگز بحساب او رسیدگی نفرماید.

(برکت ده جزء است)

۴۴- رسول خدا (ص) فرمود: برکت ده جزء است نه دهم آن در بازرگانی است و یک دهم باقیمانده در پوستها.

(مصنف) این کتاب رضی اللّه عنه گوید: مقصود حضرت از پوستها گوسفند است و گواه این سخن روایتی است از پیغمبر (ص) که فرمود: نه دهم روزی در بازرگانی است و یک جزء باقیمانده در گوسفند است.

(شرح-) مجلسی ره فرموده است شاید مقصود از پوست ها در روایت اولی حیواناتی باشند که پوست شان مورد استفاده است.

۴۵- رسول خدا (ص) فرمود: نه دهم روزی در بازرگانی است و یک جزء باقیمانده در سابیاء است یعنی گوسفند.

(نزدیک شدن رستاخیز را ده علامت است)

۴۶- حذیفه بن اسید گوید: شنیدم پیغمبر (ص) میفرمود: ده علامت است که در نزدیکی رستاخیز است پنج علامت در خاور و پنج در باختر پس این آیات را بیان فرمود: جنبنده مخصوصی در روی زمین، دجال، سرزدن آفتاب از باختر و (فرود آمدن) عیسی بن مریم و یأجوج و مأجوج که عیسی بر یأجوج مأجوج پیروز گردد و آنان را در دریا غرق کند و همه ده علامت را بیان نفرمود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۲۲

(سازمان اسلام بر ده بخش است)

۴۷- رسول خدا (ص) فرمود: سازمان اسلام بر ده بخش است بر گواهی دادن بیگانگی خداوند که اصل ملیت مسلمانان است و نماز که فریضه است و روزه که سپر است و زکاه که پاکیزگی جان است و حج که راه بندگی است و جهاد که پیکار با دشمن است و امر بمعروف که شرط وفا در دوستی است و نهی از منکر که اتمام حجت بر دیگری است و جماعت که موجب دوستی است و خویشتن داری از گناه که پایه فرمانبرداری است.

(ایمان ده درجه است)

۴۸- عبد العزیز قراطیسی گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: ای عبد العزیز براستی که ایمان ده درجه است بمانند نردبان که می بایست پله پله از آن بالا رفت پس کسی که دارای یک درجه از ایمان است به آنکه دارای دو درجه است نباید بگوید تو را ایمانی نیست و همین طور (دومی بسومی) تا بدهمی برسد و آن را که در درجه پائین از تو است نباید ساقط از ایمانش پنداری (که اگر چنین باشد) آنکه در درجه بالاتر از تو است می بایست تو را ساقط پندارد.

بلکه پائین تر از خود را که دیدی با مهربانی بدرجه خودت برسان و آنچه را که توانائیش را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۲۳

ندارد بر او بار مکن که کمرش خواهد شکست و حقا کسی که دل مؤمنی را بشکند بر او لازم است که جبران اش کند و بهبودش سازد «۱» و مقدار در درجه هشتم بود و ابو ذر در نهم و سلمان در دهم.

۴۹- عبد العزیز قراطیسی گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم و پاره ای از کار و گفتار شیعیان بعرض

رساندم فرمود:

ای عبـد العزیز ایمان ماننـد نردبانی که ده پله داشـته باشد ده درجه دارد که می بایست پله پله از آن بالا روی پس آنکه دارای یـک درجه است نبایست به آنکه در درجه دوم است بگویـد تو ایمان درستی نـداری و آنکه در دومی است بآن که در سومی است نباید بگوید تو ایمان نداری و همین طور تا برسد بدهمی و فرمود: که سـلمان در درجه دهم بود و ابو ذر در درجه نهم و مقداد در هشتم.

ای عبـد العزیز آنکه را که از تو پـائین تر است ساقط مپنـدار که (اگر چنین باشـد) آنکه در درجه بالاـتر از تو است بایـد تو را ساقط از ایمان پندارد هر گاه کسی را که از تو پائین تر است دیدی و توانستی او را با نرمی بدرجه خویش بالا ببری همین کار بکن و (مراقب باش) که چیز طاقت فرسائی بر او بار نکنی که (کمرش را) خواهی شکست.

و براستی کسی که دل مؤمنی را بشکند بر او لازم است که جبرانش کند زیرا اگر تو بار شتر نه ساله را به شتری که تازه از شیر باز گرفته شده بنهی کمرش را خواهی شکست.

---

(۱) روایت کافی تا همین جا است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۲۴

(پاداش کسی که ده سال برای رضای خدا اذان بگوید)

۵۰- امـام بـاقر (ع) فرمود: کسـی که ده سـال برای رضـای خـدا اذان بگویـد خداونـد تا آنجا که چشـمش در فضا دیـد دارد و آوازش بآنجا میرسـد او را می آمرزد و هر خشگ و تری که آوازش را بشـنود او را تصـدیق می کند و از هر کس که با او در مسجدش نماز بخواند سهمی دارد و از هر

کس که بآواز اذان او نماز بخواند یک حسنه پاداش دارد.

(در مسواک ده فایده است)

۵۱- رسول خدا (ص) فرمود: در مسواک ده فایده است: پاک کننده دهان است و موجب رضای پروردگار و پاداش های نیک را هفتاد برابر کند و از سنت پیغمبر است و زردی دندان را بزداید و دندانها را سفید کند و لثه را محکم سازد و بلغم را ببرد و تاریکی را از چشم بردارد و اشتهای خوراک آورد.

(نشانه های قیامت ده است)

۵۲- حذیفه بن اسید غفاری گوید: بسایه دیواری در مدینه نشسته بودیم و رسول خدا در غرفه ای

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۲۵

تشریف داشت نظرش بما افتاد و فرمود: در چه کارید؟

عرض کردیم صحبت میکنیم فرمود: از چه؟ عرض کردیم از قیامت فرمود: شما قیامت را نخواهید دید تا آنکه پیش از آن ده نشانه به بینید سرزدن آفتاب را از مغربش و دجال را و جنبنده مخصوصی را بر روی زمین و سه فرو رفتن را در زمین:

یکی در خاور و یکی در باختر و یکی در جزیره العرب و خروج عیسی بن مریم و خروج یأجوج و مأجوج را و در پایان عمر دنیا آتشی از درون زمین در یمن بیرون می آید که هیچ کس را پشت سر خود نمیگذارد و مردم را بصحرای محشر میراند هر جا که از رفتار بایستند آتش هم می ایستد و آنان را به محشر میراند.

(رسول خدا در شبانه روزی ده طواف هفت شوطی بجا می آورد)

۵۳- ابی فرج گوید: ابان از امام صادق (ع) پرسید: رسول خدا را طواف مخصوصی بود؟

فرمود: رسول خدا در شبانه روزی ده طواف هفت شوطی بجا می آورد سه طواف در اول روز و سه طواف در آخر شب و دو طواف در بامداد و دو طواف بعد از ظهر و در این میانه استراحت میفرمود.

(در باره کسی که با زنی در یک روز ماه رمضان ده بار عمل جنسی انجام دهد)

۵۴- فتح بن یزید جرجانی نامه ای بحضرت موسی بن جعفر (ع) نوشت در نامه پرسیده بود از

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۲۶

حکم مردیکه با زنی در ماه رمضان چه حلال و چه حرام ده بار عمل جنسی انجام داده است حضرت فرمود: ده کفاره بر او لازم می آید برای هر بار یک کفاره و فرمود: اگر (چند بار در یک روز) بخورد یا بیاشامد فقط کفاره یک روز بر او لازم

است.

(ده سخن پند آمیز)

۵۵- ابان بن عثمان گوید: مردی بخدمت امام صادق علیه السّلام آمد و عرض کرد پدر و مادرم بقربانت مرا پندی ده حضرت فرمود: اگر خدای تبارک و تعالی عهده دار روزی است پس برای چه غم روزی می خورند؟ و اگر روزی قسمت شده است چرا باید حرص ورزید؟ و اگر حساب حق است جمع مال چرا؟ و اگر عوض آنچه در راه خدا داده شود حق است بخل ورزیدن برای چه؟ و اگر کیفری از آتش هست گناه چرا؟ و اگر مرگ حق است شادی برای چه؟ و اگر نمایان بودن کارها بر خداوند حق است حیله و مکر برای چیست؟ و اگر گذشتن بر صراط حق است بخود بالیدن برای چه؟ و اگر همه چیز بقضا و قدر الهی است اندوه برای چیست؟ و اگر دنیا فانی است دلبستگی بآن برای چیست؟

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۲۷

(ده طایفه از این امت بخدای بزرگ کافر هستند)

۵۶- رسول خدا (ص) ضمن وصیتی بعلی علیه السّلام فرمود: ای علی از این امت ده طایفه بخدای بزرگ کافر هستند: آدم کش و جادوگر و دیوث و کسی که با زنی بحرام عمل جنسی را از پس انجام دهد و کسی که حیوانی را وطی کند و کسی که با محرم فامیلی خود هم بستر گردد و کسی که فتنه انگیزد و کسی که بدشمنان محارب مسلمانان اسلحه بفروشد و کسی که زکاه ندهد و کسی که وسعت مالی داشته باشد و حج نکرده بمیرد.

(تیرهای قمار که مردم دوران جاهلیت با آنها تقسیم میکردند ده بود)

اشاره

۵۷- امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه مبارکه که خداوند میفرماید مردار و خون و گوشت خوک بر شما حرام شده است فرمود: مردار و خون و گوشت خوک که معروف است و اما آنچه برای غیر خدا کشته شود حیوانی است که برای بتها قربانی شود و اما منخنقه: آن است که مجوس را عادت بر این بود که حیوان سربریده نمیخوردند و مردار میخوردند و گاو و گوسفند را خفه میکردند و چون خفه میشد و میمرد آن را میخوردند و معنای (متردیه) اینکه مجوس چشمهای حیوان را میبستند و از پشت بام اش می افکندند و چون باین ترتیب میمرد آن را می خوردند و معنای (نطیحه) اینکه گوسفندها را شاخ بشاخ هم می انداختند و چون یکی در این میان میمرد آن را می خوردند و معنای (ما أَکَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَکَّیْتُمْ) اینکه آنچه را که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۲۸

گرگ و شیرشان میکشت میخوردند و خداوند حرامش کرد و معنای (ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ) اینکه مجوس برای آتشکده ها قربانی میکردند و قریش هم که درخت و

سنگ می پرستیدند برای آن دو قربانی میکردند و معنای (وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ) این است که شتری را می کشتند و آن را ده بخش می کردند سپس گرد هم آمده و تیرها را بیرون آورده و هر یک از تیرها را بیکی میدادند عدد تیرها ده بود که هفت عدد از آن ها سهم بربود و سه عدد بی سهم تیرهائی که سهم بر بودند بنام فذ و توأم و مسبل و نافس و حلس و رقیب و معلی بودند که فذ یک سهم داشت و توأم دو سهم و مسبل سه سهم و نافس چهار سهم و حلس پنج سهم و رقیب شش سهم و معلی هفت سهم و تیرهائی که سهم بر نبود بنام سفیح و منیح و وغد بودند و بهای شتر بعهده کسی بود که از تیرهای سهم بر بنام او در نیامده باشد و این نحو تقسیم قماری بود که خدای عز و جل آن را حرام فرمود.

(شرح:)

بنا بر این روایت ده جزء کردن شتر چنانچه در اول روایت است وجهی ندارد بلکه می بایست به بیست و هشت جزء قسمت شود.

(آنچه بر هر مسلمانی لازم است که همه روزه پیش از سرزدن آفتاب ده بار بخواند و پیش از غروب هم ده بار)

اشاره

۵۸- اسماعیل بن فضل گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از معنای آیه مبارکه که خدای عز

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۲۹

و جل میفرماید: «بستایش پروردگارت تسبیح گو باش پیش از سرزدن آفتاب و پیش از غروب کردنش» فرمود:

لازم است بر هر فرد مسلمان که پیش از سرزدن آفتاب ده بار و پیش از غروبش ده بار بگوید

لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر.

گوید: من گفتم لا اله الا اللَّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی فرمود: ای فلانی در اینکه خدای تعالی زنده میکند و میمیراند و میمیراند و زنده میکند شکی نیست ولی چنانچه من میگویم بگو.

شرح-:

مقصود حضرت تعبد بدستوراتی است که از شرع مقدس میرسد و می بایست بدون دخل و تصرف در آنها عمل کرد.

(پسران عبد المطلب ده تن بودند و عباس)

اشاره

۵۹- ابان بن عثمان احمر گوید شنیدم که امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل میفرمود: و آن حضرت از جابر بن عبد اللَّه

انصاری که میگفت از رسول خدا پرسیدند عبد المطلب را چند پسر بود فرمود: ده تن بود و عباس.

(مصنف) این کتاب (رضی الله عنه) گوید:

آنان عبد اللّٰه و ابو طالب و زبیر و حمزه و حارث که از همه بزرگتر

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۳۰

بود و غیداق و مقوم و حجل و عبد العزی که همان ابو لهب است و ضرار و عباس بودند و بعضی از مردم برآنند که مقوم همان حجل است «۱» و عبد المطلب را ده نام بود که عرب و پادشاان روم و پادشاان عجم و پادشاان حبشه او را بآن نامها می شناختند و از جمله نامهای او عامر بود: آبادکننده و شیبه الحمد: چون مویی سپید بر پیشانی داشت و نیکو خصال بود و سید البطحاء: آقا و بزرگ مکه و ساقی الحجیج: ساقی حاجیان و ساقی المغیث: ساقی پناه آورنده و غیث الوری فی العام الجدب: پناه مردم در خشکسالی و ابو الساده العشره: پدر ده آقا و عبد المطلب، و حافر زمزم: احداث کننده چاه زمزم و این چنین نام ها برای هیچ یک از پیشینیانش نبود.

---

(۱) ابن قتیبه در معارف پس از اینکه فرزندان عبد المطلب همچنان که در متن هست گفته است گوید: غیداق بن عبد المطلب نامش حجل بود و نیز گفته است که عبد المطلب را شش دختر بود عاتکه و امیمه و بیضاء که همان ام حکیم است و بره و صفیه واروی و گوید: همه این فرزندان دختر و پسر از شش مادر

بودند.

۱- فاطمه دختر عمرو که فرزندان اش عبد اللّٰه پدر پیغمبر (ص) و زبیر و ابو طالب و عاتکه و امیمه و بیضاء و بره بودند. ۲- (نمریه) نتیله که فرزندانش عباس و ضرار بودند. ۳- هاله که فرزندانش حمزه و مقوم و صفیه بودند. ۴- لبنی که تنها ابو لهب فرزندش بود. ۵- صفیه که فرزندانش حارث واروی بودند. ۶- زنی از قبیله خزاعه که نامش ضبط نشده است و مادر غیداق بود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۳۱

(باب های یازده گانه)

(نامهای یازده ستاره ای که یوسف آنها را در خواب دید که با خورشید و ماه باو سجده میکنند)

۱- جابر بن عبد اللّٰه انصاری در معنی آیه مبارکه که خدای عز و جل از زبان یوسف بیان میفرماید:

که من یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم که بمن سجده میکنند گوید: نام آن ستاره گان: طارق بود و جریان و ذیال و ذو الکنفان و ذو القرع و قابس و وثاب و عمودان و فیلق و مصبح و ضروح (و ضیاء و نور) یعنی خورشید و ماه و همه این ستاره گان را دید که اطراف آسمان را فرا گرفته اند.

۲- جابر بن عبد اللّٰه گوید: مردی از یهود که او را بستان یهودی میگفتند خدمت پیغمبر آمد و عرض کرد: ای محمد بگو بدانم ستارگانی که یوسف آنها را دید که سجده میکنند نامشان چیست آن روز رسول خدا هیچ پاسخی باو نداد و بعد جبرئیل فرود آمد و پیغمبر را از نامهای ستارگان آگاه کرد.

جابر گوید پیغمبر خدا پیام فرستاد و بستان آمد و فرمود اگر من نامهای ستارگان را برای تو بگویم اسلام را خواهی پذیرفت؟ عرض کرد: آری پیغمبر باو فرمود: جریان است و طارق و ذیال و ذو الکنفان

الخصال / ترجمه

فهری، ج ۲، ص: ۵۳۲

و قابس و وثاب و عمودان و فیلق و مصبح و ضروح و ذو القرع و ضیاء و نور که یوسف دید این ستارگان در اطراف آسمان او را سجده میکنند و چون جریان را برای یعقوب نقل کرد یعقوب گفت این کار پراکنده ای است که خداوند پس از مدتی آن را جمع خواهد فرمود.

جابر گوید: بستان گفت: بخدا نامهای آن ستارگان همین است.

(نامهای زمزم یازده است)

۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: نامهای زمزم چنین است: رکضه جبرئیل: (جای پای جبرئیل) حفیره اسماعیل: (چاه کوچک اسماعیل) حفیره عبد المطلب: (چاه کوچک عبد المطلب) زمزم: (چون در موقع پیدایش آن مادر اسماعیل خاک در اطراف آب جمع کرد و بزبان عربی گفت زمزم یعنی بایست بایست) و بره: (نیکی دهنده) و مضمونه: (خدا نگهدار آن است) و رواء: (سیراب کننده) و شبعه (سیرکننده) و طعام: (خوراک) و مطعم: (حاجیان در کنار آن غذا میخورند) و شفاء سقم: (درمان درد).

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۳۳

(بابهای دوازده گانه)

(باب یکم تا دوازدهم)

۱- طاوس گوید: جمعی از یهود ایام حکومت عمر بن خطاب نزد او آمدند و گفتند: پس از پیغمبر شما تو زمام این کار را بدست گرفته ای و ما آمده ایم بنزد تو تا چیزهائی از تو بپرسیم که اگر به سؤالات ما پاسخ صحیح دادی ایمان آورده و تصدیق نموده و پیرو تو باشیم عمر گفت: هر چه میخواهید بپرسید گفتند: از قفلهای هفت آسمان و کلیدهایش ما را خبر ده و از قبری که با صاحب اش گردش میکرد ما را آگاه کن و از کسی که بطایفه خود اعلام خطر کرد ولی نه از جن بود و نه از بشر ما را آگاه کن و از جایی که آفتاب بجز یک بار بآن نتابیده ما را آگاه کن و از پنج جانداری که در رحم آفریده نشده اند ما را آگاه کن و از یک و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و از هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده

تا.

گوید: عمر مدتی سر بزیر افکند سپس چشمهای خود را گشود و سپس گفت: از عمر بن الخطاب چیزی پرسیدید که نمیداند ولی پسر عموی رسول خدا پاسخ شما را بسؤالاتی که از من کردید خواهد داد.

پس آنگاه کس بنزد علی علیه السّلام فرستاد و او را دعوت کرد چون تشریف آورد عرضکرد ای ابا الحسن گروه یهودیان از من چیزهائی پرسیده اند که من بهیچ یک نتوانسته ام پاسخ بدهم و برای من بعهده گرفتند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۳۴

که اگر بسؤالاتشان پاسخ دهم به پیغمبر ایمان بیاورند.

پس علی علیه السّلام بآنان فرمود: بجز آنچه از عمر پرسیده اید سؤال دیگری هم دارید؟ عرضکردند نه ای پدر شیر و شبیر.

پس علی علیه السّلام بآنان فرمود: اما قفل آسمانها پس شریک برای خداوند قرار دادن است و کلیدهایش گفتن

لا اله الا اللَّه

و اما قبری که با صاحبش گردش میکرد ماهی ای بود که یونس را در شکم خود در هفت دریا گردش داد.

و اما آنکه بقوم خود اعلام خطر کرد و نه از جن بود و نه از بشر همان مورچه سلیمان بن داود بود و اما آنجائی که آفتاب یک بار بآن تابید همان دریائی بود که خدای عز و جل موسی را از آن نجات بخشید و فرعون و یارانش را در آن غرق کرد.

و اما پنج جانداری که در رحم ها آفریده نشده اند آدم است و حوا و عصای موسی و شتر صالح پیغمبر و گوسفند حضرت ابراهیم.

و اما یکتا خدای یکتای بی انباز است و اما دو تا آدم و حوا است و اما سه تا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است و اما چهار تا

توریه و انجیل و زبور و قرآن است و اما پنج تا پنج نماز شبانه روزی است که بر پیغمبر واجب شده است و اما شش تا فرموده خدای عز و جل است که ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنها است در شش روز آفریدیم و اما هفت تا فرموده خدای عز و جل است که ما بالای سر شما هفت آسمان استوار

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۳۵

ساخته ایم و اما هشت تا، فرموده خدای عز و جل است که فرمود: در این روز (روز قیامت) عرش پروردگارت را هشت تن حمل میکنند و اما نه تا معجزه هائی بود که بموسی بن عمران داده شده بود و اما ده تا فرموده خدای عز و جل است که ما سی شب بموسی وعده دادیم و بده شب تمامترش نمودیم و اما یازده تا گفتار یوسف است به پدرش که من یازده ستاره بخواب دیدم و اما دوازده تا فرموده خدای عز و جل است بموسی که عصای خود را بر سنگ بزن پس از آن دوازده چشمه آب شکافته شد.

راوی گوید: یهودیان شروع کردند و گفتند که گواهی میدهیم که خدائی بجز اللّٰه نیست و محمد رسول خدا است و تو پسر عموی رسول خدائی سپس رو بعمر کرده و گفتند گواهی میدهیم که این شخص برادر رسول خدا است و بخدا قسم که او باین مقام خلافت از تو سزاوارتر است و هر کس که بهمراه آنان بود اسلام آورد و همگی مسلمانان شایسته ای شدند.

(بدترین خلق اولین و آخرین دوازده نفرند)

۲- مالک بن حمزه رؤاسی گوید: هنگام تبعید ابو ذر (خدای رحمتش کند) او و

علی بن ابی طالب علیه السّلام و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان و عبد اللّه بن مسعود گرد هم آمدند ابو ذر گفت:

حدیثی بگوئید که بیاد رسول خدا باشیم و برسالتش گواهی دهیم و دعایش کنیم و بیگانگی خداوند تصدیقش نمائیم.

علی علیه السّلام فرمود: هنگام حدیث گفتن من که نیست همه گفتند: راست میگوئی بحذیفه گفت:

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۳۶

تو از برای ما حدیث بگو گفت: شما میدانید که من همواره از کارهای پیچیده و مشکل پرسش شده ام و خبر داده ام و بجزء آنها را نباید از من پرسید بابن مسعود گفت: تو برای ما حدیث بگو گفت: میدانید که من قاری قرآنم و جز آن را نباید از من پرسید اصحاب حدیث شما هستید گفتند: راست گفتی گفت: مقداد تو حدیث بگو گفت: شما میدانید که من شمشیر زن هستم و از جز آن پرسش نشوم و لیکن شما هستید که حدیث ها دانید گفتند: راست گفتی گفت: عمار تو حدیث بگو گفت: شما میدانید که من مردی هستم فراموشکار تا چیزی بیادم نیاورند بیادش نمی افتم (ابو ذر خدایش رحمت کند) گفت من خود حدیثی برای شما بگویم که شما آن را شنیده اید و دیگران هم از شما شنیده اند که از پیغمبر نقل کرده اید مگر شما گواهی نمیدهید که خدائی بجز خدای یکتا نیست و محمد (ص) فرستاده او است و روز قیامت بدون تردید فرا خواهد رسید و خداوند مردگان را زنده خواهد کرد و زنده شدن مردگان حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است همه گفتند بر همه اینها گواهی میدهیم ابو

ذر گفت: من هم با شـما گواهی میدهم سپس گفت: مگر شما گواهی نمیدهید که رسول خدا (ص) فرمود: بدترین خلق اولین و آخرین دوازده نفرند شـش نفر از اولین و شـش نفر از آخرین سـپس شـش نفر از پیشینیان را نام برد: پسر آدم که برادرش را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال که نامش در ردیف پیشـینیان است ولی در آخر الزمان بیرون خواهد آمد و اما آن شـش نفر که از آخرین انـد گوساله که نعثل است (عثمان)، و فرعون که معاویه باشـد و هامان این امت که زیاد است و قـارون این امت که سـعید بن عـاص است و سامری که ابو موسـی اشـعری عبـد اللَّه بن قیس است زیرا او نیز ماننـد سامری قوم موسی گفت لا مساس

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۳۷

یعنی نبایـد جنگیـد و ابتر است (دم بریـده) که عمرو عاص باشد. آیا شـما باین که گفتم گواهی میدهید گفتند آری گفت من نیز بر آن گواهم. سـپس گفت آیا شـما گواهی نمیدهد که رسول خدا فرمود امت من با پنج پرچم در کنار حوض کوثر بر من وارد میشونـد. اولین پرچم، پرچم همـان گوسـاله است که من از جا بر خیزم و دست او را میگیرم و همین که دسـتش را گرفتم چهره اش سـیاه شده قدم هایش بلرزد و دلش تپیدن گیرد و هر که با او همکاری داشته نیز چنین گردد پس میگویم پس از من بـا دو امـانت گرانبهـایم چه کردیـد؟. میگوینـد امـانت بزرگتر را (قرآن) دروغ پنـداشتیم و پاره پاره کردیم و کوچکتر را (اهل بیت) خانه نشین نموده و حقش

را غصب کردیم، میگویم راه چپ را بپیمائید تشنه و رو سیاه بدون اینکه یک قطره از آب بچشند باز میگردند سپس پرچم فرعون این امت بر من وارد می شود و اکثریت مردم زیر آن پرچم اند، و افرادی که مهمل و به هدر شده اند با این پرچمند. عرض شد یا رسول اللّٰه به هدرشدگان کیانند، آیا در مسافرتی راه بهدر رفته اند؟ فرمود نه، بلکه دینشان را بهدر داده اند آنان کسانی هستند که بخاطر دنیا خشمناک میشوند و بخاطر همان شادان، پس من بر می خیزم و دست پرچمدارشان را می گیرم همین که دستش را گرفتم چهره اش سیاه می شود و پاهایش می لرزد و اندرونش می طپد و همکارانش نیز چنین میشوند پس میگویم پس از من

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۳۸

با ثقلین چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و پاره پاره اش نمودیم و با کوچکترین جنگیدیم و او را کشتیم من میگویم از راه رفیقان خود بروید پس تشنه و رو سیاه باز میگردند و قطره ای از آن نمی چشند. فرمود:

سپس پرچم هامان امت من بر من وارد می شود من بر می خیزم و دستش را می گیرم همین که دستش را گرفتم چهره اش سیاه و پاهایش می لرزد و دلش طپیدن گیرد و همکارانش نیز چنین شوند من میگویم پس از من باد و امانت گرانبهای من چه کردید؟ میگویند بزرگتر را دروغ شمردیم و پاره کردیم و کوچکتر را خوار کردیم و فرمانشان نبردیم پس من میگویم راه رفیقان خود را در پیش گیرید تشنه و خسته و رو سیاه باز می کردند و قطره ای از آن آب نمی چشند.

سپس پرچم عبد اللّٰه بن قیس که پیشوای پنجاه هزار

از امت من است بر من وارد می شود پس بر خیزم و دستش را بگیرم همین که دستش را گرفتم چهره اش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بطپد و پیروانش نیز این چنین شوند من میگویم پس از من با دو امانت گرانبهای من چه کردید؟

می گویند: بزرگتر را تکذیب کردیم و فرمانش نبردیم و کوچکتر را یاری نکردیم و دیگری بجای او برگزیدیم من می گویم راه رفیقان خود در پیش گیرید پس خسته و تشنه با روی سیاه بر می گردند در حالی که یک قطره از آن نچشیده باشند.

سپس آن شل با پرچم خود بر من وارد می شود پس دستش را می گیرم چون دستش را گرفتم چهره اش سیاه و قدمهایش لرزان و دلش می طپد و پیروانش نیز این چنین شوند پس گویم با دو امانت گرانبهای من

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۳۹

پس از من چه کردید؟ می گویند بزرگتر را دروغ شمردیم و فرمانش نبردیم و با کوچکتر جنگیدیم و او را کشتیم من می گویم راه رفیقان خود در پیش گیرید پس تشنه و خسته با روی سیاه بازمی گردند و یک قطره از آن آب نمی چشند.

سپس پرچم امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران و زمامدار دست و رو سفیدان بر من وارد می شود من بپاخیزم و دستش را بگیرم همین که دستش را گرفتم چهره خود و یارانش سفید شود من می گویم پس از من با دو امانت گرانبها چه کردید؟ می گویند از بزرگتر پیروی کردیم و تصدیقش نمودیم و کوچکتر را مددکار و یاور بودیم و همراه او جنگیدیم من گویم سیراب و شاداب باز گردید پس بیاشامند آنچنان که هرگز تشنه نشوند و

چهره پیشوایشان مانند آفتاب تابان و چهره های یارانش مانند ماه شب چهارده و ستاره های فروزان آسمان باشد.

سپس فرمود شما به (این گفتار من گواهی می دهید؟ گفتند آری فرمود من هم بر این از گواهانم یحیی و عباد هر یک گفت نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این حدیث را برای ما گفت و ابو عبد الرحمن گفت نزد خدا بر من گواه باشید که حارث بن حصیره این حدیث را برای من گفت و حارث گفت نزد خدا بر من گواه باشید که صخر ابن حکم این حدیث را برای من گفت صخر ابن حکم گفت نزد خدا بر من گواه باشید که حیان این حدیث را برای من گفت و حیان گفت نزد خدا بر من گواه باشید که ربیع ابن جمیل این حدیث را برای من گفت و ربیع گفت نزد خدا بر من گواه باشید که مالک ابن ضمره این حدیث را برای من گفت و مالک ابن ضمره گفت نزد خدا این گواهی را بدهید که ابا ذر غفاری

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۴۰

این حدیث را برای من گفت و ابو ذر هم مانند این سخن بگفت و اضافه کرد که رسول خدا فرمود: این حدیث را جبرئیل برای من از خدای تبارک و تعالی بیان کرد.

(راه شناختن نیم روز در هر ماه از ماههای دوازده گانه رومی) ۳- عبد اللّٰه بن سنان گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام می فرمود: در نیمه ماه حزیران نیم قدم که سایه افتاد نیم روز می شود و در نیمه ماه تموز یک قدم و نیم و نیمه ماه آب دو قدم و نیم

و در نیمه ماه ایلول سه قدم و نیم و در نیمه تشرین اول پنج پا و نیم و در نیمه تشرین دوم هفت قدم و نیم و در نیمه کانون اول نه پا و نیم و در نیمه کانون دوم هفت پا و نیم و در نیمه ماه شباط پنج پا و نیم و در نیمه ماه آذار سه پا و نیم و در نیمه نیسان دو قدم و نیم و در نیمه ایار یک قدم و نیم و در نیمه حزیران نیم پا.

شرح: برای اطلاع از شرح مفصل این حدیث شریف بحاشیه وافی ج ۲ جزء اول ص ۴۵ چاپ مکتبه اسلامیه مراجعه شود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۴۱

(دوازده نفر بودند که نشستن ابی بکر را بر مسند خلافت و پیش افتادنش را از علی بن ابی طالب نپذیرفتند)

۴- زید بن وهب گوید: آنان که با نشستن ابی بکر در مسند خلافت و پیش افتادنش از علی بن ابی طالب مخالفت کردند از مهاجرین و انصار دوازده مرد بودند، از مهاجرین خالد بن سعید بن العاص بود و مقداد بن الاسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و عبد اللّه بن مسعود و بریده اسلمی، و از انصار خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین بود و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن التیهان و دیگران نیز بودند همین که ابو بکر بر منبر شد اینان با یک دیگر مشورت کردند بعضیشان گفت چرا نرویم تا از منبر رسول خدایش فرود آوریم؟ و دیگران گفتند اگر چنین کنید خود را بزحمت می اندازید و خدای عز و جل می فرماید خود را با دست خود بهلاکت نیندازید بهتر اینکه همگی بنزد

علی بن ابی طالب برویم و در این باره با او مشورت نموده و دستور از او بگیریم همگی بخدمت علی علیه السّلام آمدند و عرضکردند یا امیر المؤمنین خود را ضایع فرمودی و حق را که تو سزاوارتر بآن بودی رها کردی ما تصمیم داشتیم که نزد این مرد: (ابو بکر) برویم و او را از منبر رسول خدا پائین بکشیم که این حق متعلق بتو است و تو بخلافت سزاوارتر از اوئی و خوش نداشتیم که بی مشورت شما او را از منبر پائین بکشیم.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۴۲

علی علیه السّلام بآنان فرمود: اگر این کار کرده بودید چاره از جنگ با آنان نداشتید و آنگاه از سرمه ای در چشم و نمکی در توشه راه بیش نبودید زیرا این مردمی که گفتار پیغمبر خود را رها کرده و بر پروردگار خود دروغ بسته اند همگی در اطراف او هستند و من خود در این باره با افراد خانـدان خودم مشورت کردم بجز سکوت چاره ای ندیدند زیرا میدانید که سینه های این مردم از کینه و بغض خدای عز و جل و خانـدان پیغمبرش آکنده است و هنوز خونهائی را که در دوران جاهلیت ریخته شده مطالبه می کنند بخدا اگر این کار کرده بودید شمشیرهایشان را از نیام می کشیدند و آماده جنگ و کشتار بودند همچنان که با من همین کار کردند و بزور و قلدری بر من چیره شدند و گریبان مرا گرفته و کشیدند و بمن گفتند بیعت کن و گر نه تو را خواهیم کشت و مرا چاره ای نبود بجز اینکه این مردم را از خود دور برانم زیرا بیاد فرمایش رسول

خـدا افتادم که فرمود یا علی این مردم کار تو را در هم شکسـتند و خلافت را از تو بردنـد و نافرمانی مرا در باره تو نمودنـد تو بایـد دامن شـکیب از دست نـدهی تا امر خداونـد نازل گردد بهوش باش که اینان بطور حتم با تو مکر بکار برند تو نباید برای خـواری خـود و ریخته شـدن خـونت راهی جلـوی پـای آنـان بگـذاری که امت پس از من بـا تو مکر خواهنـد کرد جبرئیـل از پروردگـار من مرا این چنین خـبر داده است ولی شـماها به نزد این مرد برویـد و آنچه را که از پیغمـبر خودتـان شـنیده ایـد بـاو بگوئیـد و نگذاریـد راه شـبهه ای در کـارش بمانـد در این کـار هم حجت بر او تمامتر است و هم بهنگام ملاقات پروردگارش بکیفر کردار خود هر چه زودتر میرسد که پیغمبرش را نافرمانی نموده و مخالف دستور او رفتار نموده است.

راوی گویـد: از خـدمت امیر المؤمنین آمدنـد و روز جمعه همگی در اطراف منبر پیغمبر نشسـتند آنگـاه بمهـاجرین گفتنـد که خداوند عز و جل در قرآن نام شما را جلوتر آورده و فرموده است که: مسلماً خداوند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۴۳

توبه پیغمبر و مهـاجرین و انصـار را پـذیرفت پس نام شـما را پیش از انصار آورده است (بنا بر این حق تقـدم در سـخن با شـما است).

نخستین کسـی که برخاست و آغاز سـخن کرد خالـد بن سـعید بن عاص بود که بطایفه خود: بنی امیه می نازید و گفت ای ابا بکر از خداوند بپرهیز که مسلماً از آنچه رسول خدا در باره علی علیه السّلام پیش از این فرموده است نیکو آگاهی آیا

نمیـدانی که در روز جنگ با بنی قریظه آنگاه که همه ما اطراف آن حضـرت را گرفته بودیم آن حضـرت بعـده ای از مردان با شخصـیت ما متوجه شـده و فرمود: ای گروه مهاجرین و انصار سفارشـی بشـما دارم در نگهـداریش بکوشـید و دسـتوری بشـما میـدهم که آن را بپذیرید آگاه باشـید که علی پس از من فرمانده شـما است و جانشـین من در میان شـما است این سـفارش را پروردگـار من بمن فرموده است و اگر شـما این سـفارش مرا در بـاره علی نگهـداری نکنیـد و او را پشتیبانی و یاری نکنیـد در احکام خود اختلاف خواهید نمود و کار دین شـما بر شـما آشفته شود و بدترین شما زمام کار شما را بدست گیرد آگاه باشید که تنها خانـدان من وارث کار منند که کار امت مرا بیان خواهند نمود بار الها هر کس که سـفارش مرا در باره آنان نگهداری کند او را با گروه من محشورش فرما و از رفاقت من آنچنان نصـیبی عطایش فرما که خیر آخرت را دریابد بار الها هر کس در باره جانشینی من با خاندان من بد رفتاری کرد او را از بهشتی که پهنایش به وسعت آسمانها و زمین است بی نصیب گردان.

عمر بن خطاب بخالد گفت: ساکت باش ای خالد که تو نه صـلاحتی صـلاح اندیشـی داری و نه سـخنت را کسـی خوش دارد خالد گفت خودت خاموش باش ای پسر خطاب بخدا قسم تو خود بهتر میدانی که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۴۴

از زبان دیگری سخن میگوئی و دست بدامان دیگران زده ای بخدا قسم که قریش میداند که من از همه با شخصیت تر و

پرادب تر و خوشنامترم و بخدا و رسولش از همه نیازمندترم ولی تو از لحاظ شخصیت از همه پست تری و افراد فامیلت از همه کمتر و از همه بی نام و نشان تر و در پیشگاه خدای عز و جل و پیغمبرش از همه کمتر و تو هستی که در جنگ ترسوئی و در خشکک سالی بخیل و پست فطرتی و در میان طایفه قریش هیچ وسیله افتخاری نداری راوی گوید: خالد که عمر را خاموش ساخت برجای خود نشست.

سپس ابو ذر بپا خواست- خدایش رحمت کند- و پس از حمد و ستایش خدا گفت اما بعد ای گروه مهاجرین و انصار شما خوب میدانید و نیکان شما هم میدانند که رسول خدا (ص) فرمود کار خلافت پس از من تعلق بعلی دارد و سپس متعلق بحسن و حسین است و سپس در خاندان من که از اولاد حسین باشند خواهد بود ولی شما فرمایش پیغمبر خود را دور انداختید و فرمانی را که بشما داده بود فراموش شده انگاشتید و پیرو دنیا شدید و نعمت های باقی آخرت را که اساس اش ویرانی ندارد و نعمت اش را زوالی نیست و اهلش را حزنی بدل راه ندارد و ساکنین اش را مرگ گریبان نمیگیرد از دست دادید.

آری امت هائی که پس از پیامبرانشان کافر شدند این چنین بود که تبدیل و تغییر دادند و شما نیز با آنان گوش بگوش و پا بپا برابری گردید بهمین زودی گرانی کار و بار خود را احساس خواهید کرد و خداوند ببندگانش هرگز ستم روا ندارد.

راوی گفت: سپس سلمان فارسی بپا خواست (خدایش رحمت کند) و گفت ای ابا بکر اگر قضاوتی برای تو

پیش آید کار خود را به پشت گرمی که انجام خواهی داد؟ و اگر از چیزی که نمیدانی مورد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۴۵

سؤال شوی بکه پناه خواهی برد؟ با اینکه در میان مردم کسی هست که از تو داناتر و نشانه های خوبی در او بیشتر و ستودگی هایش از تو فزونتر است و خویشاوندیش با رسول خدا نزدیکتر و سابقه زندگی اش با رسول خدا بیشتر است و رسول خدا (در باره او) فرمانی بشما داد که فرمانش نبردید و سفارشش را فراموش شده انگاشتید بهمین زودی کار شما تصفیه می شود هنگامی که بگورستان بروید با پشت های سنگین از بار گناه آنگاه که بگورت برند بر کرداری که از پیش فرستاده ای وارد خواهی شد اگر بسوی حق باز میگشتی و با اهل حق بانصاف رفتار مینمودی برای روزی که نیازمند کردار خودت خواهی بود و در گودال قبرت با گناهانی که از تو سرزده تنها بسر خواهی برد راه نجاتی داشتی با اینکه تو نیز هم چنان که ما شنیده ایم شنیده ای و همچنان که ما دیده ایم دیده ای ولی با این همه آنچه شنیده ای و دیده ای تو را از کاری که میکنی باز نمیدارد خدا را خدا را بفکر خود باش که هر آن کس که دیگری را (از کاری که میکند) ترساند راه عذر را بر او بسته است.

سپس مقداد بن اسود خدایش رحمت کند بپا خواست و گفت: ای ابا بکر بجای خودت بنشین و وجبت را با فاصله میان ابهام و سبابه بسنج و در خانه خود بنشین و بر گناه خود گریه کن که این کار در زندگی و مرگت برای تو

سـالم تر است و این کـار خلافت را بجـائی که خـدای عز و جل و پیغمبرش قرار داده است باز گردان و بـدنیا دل مبنـد و مردم احمق و پست دنیا تو را نفریبد که بهمین زودی دنیایت نابود می شود و سپس بنزد پروردگارت میروی و بر کاری که کرده ای پـاداشت می دهـد تـو خـود میـدانی که این کـار مخصوص علی است و او است که پس از پیغمـبر صـاحب خلافت است اگر نصیحت مرا بپذیری من حق نصیحت بجای آوردم.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۴۶

سپس بریده اسـلمی بپا خواست و گفت: ای ابا بکر فراموش کرده ای یا خود را بفراموشـی زده ای! یا نفست با تو از راه نیرنگ در آمده؟ بیاد نداری که رسول خدا ما را دستور فرمود و ما بعلی بعنوان امیر المؤمنین سلام دادیم؟ این موقعی بود که پیغمبر ما در میـان مـا بـود حـال از پروردگـارت بـترس و خـودت را دریـاب پیش از آنکه نتوانی اش دریـابی و جـان خود را از گرداب هلاکت بیرون آر پیش از آنکه هلاک شود و دست از این کار بردار و بآن کس که از تو سـزاوارتر است واگـذار کن و بیش از این در راه گمراهی خود گام بر مدار و تا میتوانی بازگردی باز گرد که من پند خود را بتو دادم و از آنچه در نزدم بود از تو دریغ نداشتم اگر بپذیری توفیق شامل حالت گشته و راه رستگاری را پیموده ای.

سپس عبد اللّه بن مسـعود بپا خواست و گفت ای گروه خاندان قریش شـما میدانید و نیکان شـما هم میدانند که خاندان پیغمبر شما برسول خدا از شما نزدیک ترند اگر شما

این کار خلافت را ببهانه خویشاوندی با پیغمبر مدعی هستید و میگوئید ما پیش از دیگران به پیغمبر گرویدیم خاندان پیغمبر شما که برسول خدا نزدیک تر و پیش از شما باو گرویده اند و علی بن ابی طالب پس از پیغمبر شما صاحب این کار است کاری را که خداوند برای او قرار داده بدست او بسپارید و بآئین عقب مانده خود بر نگردید که زیانکارانه باز خواهید گشت.

سپس عمار بن یاسر بپا خواست و گفت: ای ابا بکر حقی را که خداوند برای دیگری قرار داده بخودت اختصاص مده و نخستین کس مباش که با رسول خدا در باره خانواده اش مخالفت کند و عصیان بورزد و حق را باهلش بازگردان تا پشتت از بار سبکتر و گناهت را کمتر کنی و رسول خدا را ملاقات کنی

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۴۷

در حالی که از تو راضی باشد و سپس گزارش کارت به پیشگاه خدای رحمان برود و خداوند بحساب کارت رسیدگی فرماید و از آنچه کرده ای بپرسد.

سپس خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین بپا خواست و گفت: ای ابا بکر مگر نمیدانی که رسول خدا گواهی مرا بتنهائیم پذیرفت گفت: آری گفت: خدا را گواه میگیرم که خودم از رسول خدا شنیدم فرمود:

خاندان من حق و باطل را از هم جدا میکنند و آنانند پیشوایانی که باید از آنان پیروی نمود.

سپس ابو الهیثم بن التیهان بپا خواست و گفت: ای ابا بکر من بر پیغمبر گواهی میدهم که او علی را بپا کرد و انصار گفتند بپایش بلند نکرد مگر برای خلافت و بعضی گفتند برای این بپایش بلند کرد که بمردم بفهماند که هر

کسی را که پیغمبر سرپرستش بود سرپرستی او با علی نماید پس رسول خدا فرمود:

خاندان من ستارگان فروزان روی زمینند آنان را به پیش اندازید و از آنان پیش نیفتید.

سپس سهل بن حنیف بپاخواست و گفت: گواهی میدهم که از رسول خدا بر فراز منبر شنیدم که فرمود پیشوای شما پس از من علی بن ابی طالب است و او خیرخواهترین مردم است برای امت من.

سپس ابو ایوب انصاری بپا خواست و گفت: در باره خاندان پیغمبرتان از خدا بپرهیزید و این کار خلافت را بآنان باز پس دهید که در حقیقت بارها از پیغمبر خدا شنیدید چنان که ما شنیدیم که آنان بخلافت از شما سزاوارترند این بگفت و بنشست.

سپس زید بن وهب بپا خواست و سخن گفت و عده ای هم پس از او بپا خواستند و بهمین گونه سخن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۴۸

گفتند. از اصحاب رسول خدا کسی که مورد اعتماد بود نقل کرد که ابی بکر سه روز در خانه نشست و چون روز سوم شد عمر بن الخطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح هر یک با ده نفر از فامیل خود با شمشیرهای برهنه نزد ابو بکر آمدند و او را از خانه اش بیرون کشیدند و بر فراز منبرش کردند و یکی از آنان گفت: بخدا قسم اگر یکنفر از شما برگردد و همان گونه سخنان که گفته شد باز گوید او را طعمه شمشیرهای خود خواهیم نمود آنان نیز در خانه های خود نشستند و دیگر یکنفر از آنان حرفی نزد،

(خدای عز و جل از نسل بنی اسرائیل دوازده گروه بیرون آورد و از حسن و حسین علیهما السلام دوازده نواده فرزند منتشر فرمود)

-۵

عبیـد اللّٰه نواده امـام حسن مجتبی میگویـد: از امام علی بن موسـی الرضا از آنچه در باره بنی افطس گفته میشـد پرسـیدم فرمود خـدای عز و جـل از فرزنـدان اسـرائیل که یعقـوب بن اسـحاق بن ابراهیم بود دوازده خـانواده بیرون آورد و منصب پیغمـبری و داشـتن کتـاب را در آنـان قرار داد و از حسن و حسـین که دو فرزنـدان امیر المؤمنین از فاطمه دختر رسول خـدا بودنـد دوازده نواده فرزند منتشر فرمود سپس حضرت دوازده فرزند اسرائیل را شماره کرد و فرمود روبیل بن یعقوب بود و شمعون بن یعقوب و یهود بن یعقوب

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۴۹

و یشاجر بن یعقوب و زیلون «۱» بن یعقوب و یوسف بن یعقوب و بنیـامین بن یعقوب و نفتالی بن یعقوب و دان ابن یعقوب (و ابـو الحسن نسـابه که دومین نفر سـند این حـدیث است) نـام سه نفر از این دوازده نفر را نگفته سـپس دوازده نفر از نواده هـای حسن و حسـین را بر شمرد و فرمود اما نواده های حسن علیه السّلام از شش خانواده منتشر شد و اینان عبارتند از اولاد حسن بن زیـد بن حسن بن علی و فرزنـدان عبـد اللّٰه بن حسن بن حسن بن علی و فرزنـدان ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی و فرزندان حسـن بـن حسـن بن حسن بن علی و اولاـد داود بن حسن بن حسن بن علی و اولاـد جعفر بن حسن بن حسن بن علی که نسـل حسن بن علی علیه السّـلام از این شش خانواده میباشند سپس فرزندان حسین را شمرد و فرمود فرزندان محمد بن علی امام باقر فرزند علی بن الحسین

يك خاندان و فرزندان عبد اللّٰه بن الباهر بن على و فرزندان زيد بن على بن الحسين و فرزندان حسين بن على بن الحسين بن على و فرزندان عمر بن على بن الحسين بن على و فرزندان على بن على بن الحسين بن على اين شش خانواده را خداى عز و جل از حسين بن على عليهما السلام منتشر فرمود.

(جانشينان و امام پس از پيغمبر دوازده نفر بودند)

۶- مسروق گويد: در آن ميان كه ما نزد عبد اللّٰه بن مسعود بوديم و قرآن هاى خود را باو عرضه ميكرديم

---

(۱) زبولون درست تر است.

ناگاه جوان نورسى باو گفت: آيا پيغمبر شما بشما عهدى سپرد كه پس از او جانشين آن حضرت چند نفر خواهند بود؟ عبد اللّٰه بن مسعود گفت: تو با اين سن و سال كم پرسشى از من نمودى كه پيش از تو كسى چنين سؤالى از من نكرده است آرى پيغمبر ما بما عهدى سپرده است كه پس از آن حضرت دوازده خليفه بشماره نقباى بنى اسرائيل خواهند بود ۷- قيس بن عبد گويد: در حلقه صحبت عبد اللّٰه بن مسعود نشسته بوديم كه عربى بيابانى آمد و گفت عبد اللّٰه بن مسعود كدام يك از شما است؟ عبد اللّٰه گفت عبد اللّٰه بن مسعود منم، گفت:

پيغمبر شما بشما خبر داد كه پس از او جانشينان او چند نفر خواهند بود؟ گفت: آرى دوازده نفر بشماره نقباى بنى اسرائيل.

۸- شعبى از عمويش قيس بن عبد روايت ميكند (و ابو القاسم عتاب گفته است كه اين روايت تازه گى دارد) ما در مسجد نشسته بوديم و عبد اللّٰه بن مسعود نيز با ما بود كه عربى بيابانى آمد

و گفت: عبد اللَّه بن مسعود میان شما است؟ گفت: آری من عبد اللَّه هستم چکار داری؟ گفت: ای عبد اللَّه پیغمبر شما بشما

خبر داد که در میان شما چند نفر خلیفه و جانشین خواهد بود؟ گفت: پرسشی از من کردی که از وقتی که بعراق آمده ام کسی از من چنین سؤالی نکرده بود آری دوازده نفر بشماره نقبای بنی اسرائیل و ابو عروبه همین روایت را نقل کرده و او چنین روایت نموده است: (آری بشماره نقیبهای بنی اسرائیل) و جریر از اشعث بن مسعود و او از پیغمبر روایت کرده که فرمود: جانشینان من پس از من دوازده نفراند مانند شماره نقیبان بنی اسرائیل.

۹- مسروق گوید: مردی بنزد ابن مسعود آمد و گفت: آیا پیغمبر شما بشما خبر داده است که خلیفه بعد از او چند نفراند؟ گفت: آری کسی پیش از تو از من چنین پرسشی نکرده بود با اینکه تو از همه این مردم نورس تری آن حضرت فرمود: پس از من بشماره نقیبان موسی میباشند.

۱۰- مسروق گوید: مردی بنزد عبد اللَّه بن مسعود آمد و گفت ای ابا عبد الرحمن آیا پیغمبر شما بشما خبر داد که جانشینان بعد از او چند نفرند؟ گفت آری و کسی پیش از تو از من در این

باره سؤال نکرده است با اینکه تو از همه این مردم جوانتری آری فرمود: پس از من بشماره نقیبان موسی خواهد بود.

۱۱- عین مضمون روایت دهم است و فقط کلمه (در این باره) ندارد.

۱۲- جابر بن سمره گوید: با پدرم خدمت پیغمبر بودم شنیدم که

میفرمود پس از من دوازده فرماندار خواهد بود و سپس صدایش آهسته شد بپدرم گفتم چه بود که رسول خدا آهسته فرمود؟ گفت:

فرمود: همه آن فرمانداران از خاندان قریشند.

۱۴- جابر بن سمره گوید: شنیدم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله میفرمود: (مضمون روایت ۱۲)

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۵۳

۱۵- جابر بن سمره گوید: شنیدم پیغمبر میفرمود: پس از من دوازده فرماندار خواهد بود و کلمه ای گفت که من نشنیدم مردم گفتند فرمود: همه آنان از خاندان قریش اند.

۱۶- جابر بن سمره گوید: بخدمت پیغمبر رسیدم و شنیدم میفرمود: این کار بپایان نمیرسد تا آنکه دوازده تن جانشین مالك گردند و همه آنان ... سپس کلمه آهسته ای گفت که من نفهمیدم بپدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریشند.

۱۷- جابر بن سمره گوید: رسول خدا فرمود: این دین همواره عزیز و استوار خواهد بود و بر هر کس که آهنگ زیان بر آنان کند پیروز میشوند تا دوازده جانشین و کلمه ای گفت که مردم نگذاشتند بشنوم بپدرم گفتم: کلمه ای که مردم نگذاشتند بشنوم چه بود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریشند.

۱۸- جابر بن سمره گوید: پیغمبر فرمود: همواره کار این امت روبراه است و بر دشمنشان پیروزاند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۵۴

تا دوازده جانشین بگذرند که همه آنان از قریش باشند سپس در خانه حضرت بخدمتش رسیدم و عرضکردم:

ابن بابویه، محمد بن علی - فهری زنجانی، احمد، الخصال / ترجمه فهری، ۲جلد، علمیه اسلامیه - تهران، چاپ: اول، بی تا.

الخصال / ترجمه فهری ؛ ج ۲ ؛ ص۵۵۴

از آن چه می شود؟ فرمود: آشوب.

۱۹- جابر بن سمره گوید: بهمراه پدرم بخدمت رسول خدا (ص)

رسیدم فرمود: کار این امت همیشه رو بصلاح است و بر دشمنش پیروز است تا دوران دوازده پادشاه یا فرمود دوازده خلیفه بگذرد سپس کلمه ای فرمود که بر من مخفی ماند از پدرم پرسیدم گفت: فرمود: همگی از قریشند.

۲۰- جابر بن سمره گوید: با پدرم در محضر پیغمبر بودم و شنیدم که میفرمود پس از من دوازده امیر خواهد بود سپس صدایش را آهسته کرد از پدرم پرسیدم گفت فرمود همگی آنان از قریشند.

۲۱- جابر سمره گوید: رسول خدا فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود جز اینکه در حدیث اش گفته: سپس چیزی فرمود که من نفهمیدم و بعضی در حدیثی که از او کرده است گفته است که جابر گفت از پدرم پرسیدم و بعضی گفته است که گفت از مردم پرسیدم گفتند: فرمود: همگی آنان از قریشند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۵۵

۲۲- جابر بن سمره گوید: شنیدم پیغمبر میفرمود کار این امت همیشه بر کسی که آهنگ زیانی بر او کند برتری دارد تا آنکه دوازده جانشین حکومت نمایند سپس کلمه آهسته ای فرمود که من آن را نفهمیدم از کسی که بپیغمبر از من نزدیکتر بود پرسیدم گفت: فرمود: همه آنان از قریشند.

۲۳- جابر بن سمره گوید: با پدرم بودم که رسول خدا فرمود این دین همیشه عزیز و پایه بلند و درخشنده است و بر کسی که آهنگ زیانی بر آن داشته باشد پیروزند تا دوران دوازده خلیفه، سپس کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند آن را بشنوم به پدرم گفتم چه کلمه ای بود که مردم نگذاشتند آن را بشنوم گفت:

فرمود: همه آنان از قریشند.

۲۴- جابر بن سمره سوائی گوید: با

پـدرم در مسـجد بودم و رسول خـدا خطبه میخوانـد شـنیدم که میفرمود: پس از من دوازده امیر خواهـد بود سـپس صدایش را آهسته کرد و نفهمیدم چه میفرماید بپدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت فرمود: همه آنان از قریشند.

۲۵- جابر بن سمره گوید با پدرم در مسجد بودم و رسول خدا خطبه میخواند شنیدم که میفرمود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۵۶

دوازده خلیفه سپس صدایش آهسته شد و نفهمیدم چه میفرمود بپدرم گفتم چه می فرماید؟ گفت فرمود:

همه آنان از قریشند.

۲۶- جابر بن سمره گوید: شنیدم پیغمبر میفرمود: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود که همگی از قریشند چون حضرت بخانه اش بازگشت بخدمتش رسـیدم و در خانه من بودم و ایشان و عرض کردم سـپس چه می شود؟ فرمود سـپس فتنه و آشوب می شود.

۲۷- جابر بن سـمره گوید: رسول خدا فرمود: کار مردم همیشه در پیشرفت است تا دوازده مرد زمام کار آنان را بدست بگیرند سپس کلمه ای فرمود که بر من پوشیده ماند بپدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت فرمود: همه آنان از قریشند.

۲۸- جابر بن سمره از پیغمبر روایت کند که فرمود: این دین همواره رو بصلاح و شایستگی است دشمن یا هر کس که آهنگ زیان بخشی داشته باشد نتواند زیانی بآن برساند تا دوازده نفر فرمانروائی کنند که همه آنان از قریشند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۵۷

۲۹- جابر بن سـمره سوائی گوید: نزد پیغمبر بودم فرمود: این کار را دوازده نفر بدست گیرند گوید: مردم فریاد کشیدند و من نشـنیدم چه فرمود بپدرم که از من پیغمبر نزدیکتر بود گفتم رسول خدا چه فرمود؟ گفت فرمود: همه آنان از قریشـند و همگی بی مانند‌اند.

۳۰-

عامر بن سعد گوید: بوسیله غلامم نافع بجابر بن سمره نوشتم چیزی را که از رسول خدا شنیده ای بمن خبر ده او نوشت: شنیدم رسول خدا روز جمعه عصر همان روزی که اسلمی سنگ باران شد میفرمود این دین تا قیامت برپا شود برپا خواهد بود و دوازده خلیفه بر شما خواهد بود که همگی از قریشند.

۳۱- سرح برمکی گوید: در کتاب است که در میان این امت دوازده تن هستند که جدشان پیغمبرشان است و چون این عده تمام شود امت طغیان کند و در روی زمین ستم کنند و بجنگ داخلی گرفتار آیند.

۳۲- ابی نجران گوید: که ابا خالد بقید قسم برای من نقل کرد که این امت نابود نشود تا آنکه دوازده خلیفه در آن باشد که همه براه راست رهبری کنند و بدین حق رفتار نمایند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۵۸

۳۳- برد گوید: که بمکحول گفته شد که پیغمبر فرموده است پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ گفت آری و بلفظ دیگری هم روایت کرد ۳۴- معمر از کسی که از وهب بن منبه شنیده است نقل میکند که میگفت: پس از من (مقصود پیغمبر است) دوازده خلیفه خواهد بود و سپس آشوب بر پا شود و سپس چنین شود و سپس چنین و چنان شود.

۳۵- کعب الاحبار در باره خلفاء گوید: آنان دوازده نفر میباشند همین که بپایان رسیدند و طبقه شایسته ای روی کار آمد خداوند عمر آنان را طولانی کند که خداوند باین امت این چنین وعده فرموده است سپس خواند (آیه ۲۴ سوره نور را):

(خداوند بآنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام میدهند وعده فرموده

است که حتما و بطور مسلم آنان را خلیفه روی زمین قرار دهد همچنان که خلیفه قرار داد کسانی را که پیش از آنان بودند) و کعب گفت: خداوند با بنی اسرائیل این چنین کرد و کار دشواری نیست که این امت روزی را و یا نصف روزی را گرد هم آیند و با هم اتفاق داشته باشند و یک روز بنزد پروردگارت مانند هزار سال از سالهائی است که شماره میکنید.

۳۶- سماك گوید: شنیدم: از جابر بن سمره سوائی که میگفت: شنیدم رسول خدا را که میفرمود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۵۹

پس از من دوازده تن فرماندار بپا خیزد و سپس کلمه ای بر زبان آورد که من آن را نفهمیدم از مردم پرسیدم گفتند: فرمود: همه آنان از قریشند.

۳۷- جابر گوید: رسول خدا فرمود کار امت من همیشه در پیشرفت است تا دوران دوازده جانشین بگذرد که همه آنان از قریش باشند ۳۸- سلمان فارسی گوید: بخدمت پیغمبر رسیدم در حالی که حسین علیه السّلام بر دامنش بود و آن حضرت دیدگان او را میبوسید و دهانش را بوسه میداد و میفرمود تو آقائی و فرزند آقائی تو پیشوا و فرزند پیشوا و پدر پیشوایانی تو حجت و فرزند حجت و پدر حجتهای نه گانه هستی که از پشت تو بیرون آیند و نهم آنان قائم آنان است.

۳۹- رسول خدا (ص) فرمود: مژده باد شما را مژده باد شما را (تا سه بار) مثل امت من مثل بارانی است که معلوم نیست آغازش بهتر است یا پایانش مثل امت من مثل باغی است دسته ای یک سال از آن باغ میوه خورند و دسته ای سال

دیگر و شاید دریای بهره برداری دسته آخرین از دیگر دسته ها پهناورتر و

طول و فرعش عمیق تر باشد و میوه ای که از باغ بچینند بهتر باشد و چگونه هلاک می شود امتی که من آغازش باشم.

و دوازده نفر پس از من از نیک بختان و خردمندان و مسیح عیسی بن مریم پایانش باشند ولی میان آغاز و انجام افرادی که نتیجه فتنه و آشوب هستند هلاک خواهند شد آنان از من نیستند و من از آنان نیستم.

۴۰- امام صادق علیه السّلام فرمود: چون ابو بکر مرد و عمر را جانشین خود نمود عمر بمسجد باز گشت و نشست مردی بر او در آمد و گفت یا امیر المؤمنین من مردی از یهود و دانشمند آنانم خواستم سؤالاتی از تو بکنم چنانچه پاسخ آنها را دادی اسلام آورم.

عمر گفت سؤالاتت چیست؟ گفت سه سؤال و سه سؤال و یک سؤال اگر میخواهی بپرسم و اگر در میان این مردم کسی هست که از تو داناتر است مرا باو راهنمائی کن عمر گفت: این جوان را داشته باش و مقصودش علی بن ابی طالب بود آن مرد نزد علی آمد علی از او پرسید چرا گفتی سه سؤال و سه سؤال و یک سؤال دارم و چرا نگفتی هفت سؤال دارم گفت:

من که نمیدانم اگر سه پرسش اول را پاسخ ندادی بهمان اکتفا میکنم فرمود اگر پاسخت را دادم اسلام خواهی آورد؟ گفت: آری فرمود: بپرس، گفت: از تو میپرسم نخستین سنگی که بر روی زمین گذاشته

شد کدام سنگ بود و نخستین چشمه ای که از زمین جوشید

کـدام و نخستین درختی که از زمین روئیـد کدام؟ فرمود: ای یهودی شـما میگوئید که اولین سـنگی که بر روی زمین گذاشـته شـد در بیت المقـدس بود و دروغ پنداشـته ایـد نخستین سـنگ همـان است که آدم بـا خود از بهشت آورد گفت: بخـدا قسـم درست گفتی این سخن با خط هارون و املاء موسی ثبت شده است.

فرمود: شـما میگوئیـد نخسـتین چشـمه ای که بر روی زمین جوشـید همـان چشـمه ای است که در بیت المقـدس است و دروغ پنداشـته اید نخستین چشمه همان چشمه زندگی است که یوشع بن نون ماهی را در آن شستشو داد و همان چشمه ای است که خضـر از آن آشامیـد و کسـی از آن نمیخورد مگر اینکه زنـده میماند گفت: درست گفتی بخدا قسم این سـخن بخط هارون و املاء موسـی ثبت است و فرمود شـما میگوئیـد نخستین درختی که بر روی زمین روئید زیتون بود و دروغ پنداشـته اید نخستین درخت، درخت خرمای عجوه است که آدم آن را با خود از بهشت آورد گفت درست گفتی بخـدا قسم که این بخط هارون و املاء موسی است.

یهودی گفت: آن سه سؤال دیگر: برای این امت چند نفر پیشوای هدایت هست که اگر کسی آنان را یاری نکند زیانی بر آنان نیست؟

فرمـود: دوازده پیشوا گفت راست فرمودی بخـدا که همین بـا خـط هرون و املاء موسـی ثبت است گفت: پیغمـبر شـما در چه مقـامی از بهشت مسـکن خواهـد گرفت؟ فرمود در بالاترین درجه بهشت و شـریفترین جای آن در بهشت عـدن گفت درسـت فرمودی بخدا که این سخن با خط هرون و املاء موسی ثبت است.

سپس گفت: پس از اینکه پیغمبر بجایگاه خود در

بهشت درآمد دیگر چه کسی در آن جایگاه خواهد بود؟ فرمود دوازده امام گفت: درست فرمودی بخدا که همین با خط هرون و املاء موسی ثبت است گفت سؤال هفتم و پس از این سؤال اسلام را خواهم پذیرفت: وصی پیغمبر چند سال زندگی خواهد کرد؟ فرمود: سی سال گفت پس از سی سال چه؟ میمیرد یا کشته می شود؟ فرمود: کشته می شود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۶۲

و ضربتی بر فرق سر او زده می شود که محاسنش با خون رنگین گردد گفت درست فرمودی بخدا که این با خط هرون و املاء موسی ثبت است و من این حدیث را به چند طریق در کتاب الاوائل نقل کرده ام.

۴۱- سلیم بن قیس هلالی گوید: شنیدم عبد اللّٰه بن جعفر طیار میگفت من و حسن و حسین و عبد اللّٰه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید در نزد معاویه بودیم میان من و معاویه گفتگوئی درگرفت من بمعاویه گفتم از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود من بمؤمنین از خودشان اولیترم سپس برادر من علی بن ابی طالب بمؤمنین از خود آنان سزاوارتر است و چون علی بدرجه شهادت برسد حسن بن علی بمؤمنین از خودشان اولیتر است.

سپس فرزند علی: حسین پس از حسن بمؤمنین از خودشان اولیتر است و چون حسین شهید گردد فرزندش علی بن الحسین بزرگترین فرزند حسین بمؤمنین از خودشان اولی تر است سپس فرزند من محمد بن علی باقر بمؤمنین از خودشان اولی تر است ای حسین تو او را درک خواهی کرد سپس دوازده امام که نه نفر از فرزندان حسین میباشند امر امامت را کامل خواهند کرد

عبـد اللّٰه بن جعفر گويد: پس از اين گفتار حسن و حسـين و عبد اللّٰه بن عباس و عمر بن ابى سـلمه و اسامه بن زيد را بگواهى خواسـتم و همه در نزد معاويه بسـخن من گواهى دادنـد سـليم بن قيس هلالى گويـد من همين روايت را از سـلمان و ابى ذر و مقداد شنيدم كه آنان نيز از رسول خدا شنيده بودند.

الخصال / ترجمه فهرى، ج ۲، ص: ۵۶۳

۴۲- جـابر بن عبـد اللّٰه انصـارى گويـد: بخـدمت فاطمه عليها السـلام رسـيدم صـفحه اى در مقابل آن حضـرت بود كه نامهاى اوصـياء در آن بود شـمردم دوازده نفر بودنـد كه يكى از آنـان بنـام قائم بود و سه نفر از آنان بنام محمـد و سه نفر از آنان بنام على ۴۳- امام باقر (ع) فرمود: خـداى عز و جل محمـد را بپيغمبرى براى جن و انس فرسـتاد و پس از او دوازده وصـى قرار داد كه بعضـى از آنـان از پيش گذشـته انـد و بعضـى ديگر بـاقى است تـا بياينـد و هر وصـيى روشـى را در ميـان مردم گـذاشت و جانشـينانى كه پس از محمد بودند بروش جانشـينان عيسى بودند كه دوازده نفر بودند و امير المؤمنين عليه السّلام بروش مسيح عليه السّلام بود.

(شرح:) ظاهرا مقصود از روش مسيح، شيوه زهد و اعراض آن حضرت از دنيا باشد.

۴۴- زراره بن اعين گويـد: شـنيدم امـام بـاقر عليه السّـلام ميفرمود: دوازده پيشوا هستيم كه حسن و حسـين از آن دوازده انـد و سپس امامان از فرزندان حسين اند ۴۵- سـماعه بن مهران گويد: من و ابو بصير و محمد بن عمران غلام آزادشده حضرت باقر در منزل او بوديم كه محمد بن عمران

گفت: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود ما دوازده تنیم که فرشته ما را خبر میدهد ابو بصیر

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۶۴

او را گفت تو را بخدا تو این مطلب را از امام صادق شنیدی؟ یک بار و یاد و بار او را سوگند داد و او نیز سوگند یاد کرد که از امام صادق شنیده است پس ابو بصیر گفت: ولی من این مطلب را از امام باقر شنیده ام.

۴۶- تمیم بن بهلول گوید: از عبد الله بن ابی الهذیل پرسیدم که امامت در چه کسی ثابت است؟ و نشانه کسی که امامت برای او واجب است چیست؟ گفت کسی که دلیل و راهنما بر این راه است و برای مؤمنین حجت است و بکارهای مسلمانان قیام کرد و گفتارش از قرآن بود و دانا باحکام الهی بود همان برادر پیغمبر خدا و جانشین او بر امتش و وصیش بر آنان و ولی او بود همان کسی که از پیغمبر بجای هرون از موسی بود و فرمان برای او بر همه لازم بود بنا بگفته خدای عز و جل: ای آنان که ایمان آورده اید خدا را فرمان برید و رسول را و زمامداران خود را فرمان برید و زمامدار را چنین توصیف فرموده: ولی شما فقط خدا است و پیغمبرش و آنان که ایمان آورده اند آنان که نماز را برپا میدارند و زکاه میدهند در حالی که رکوع میکننند یعنی همان کسی که در روز غدیر خم مردم بولایت او دعوت شدند و امامت از برای او ثابت گردید بگفته رسول از خدای عز و جل که فرموده آیا من بشما سزاوارتر از

خودتان نیستم؟ گفتند: چرا: فرمود بهر که مولا منم علی است مولای او بار الها دوست بدار آن را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن بدارد و یاری فرما آن را که علی را یاری کند و رها کن کسی را که علی را رها کند و کمک فرما کسی را که علی را کمک کند او علی بن ابی طالب است که امیر مؤمنان است و پیشرو دست و رو سفیدان و برترین جانشینان و پس از پیغمبر بهترین همه

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۶۵

آفریدگان و پس از او حسن بن علی است و سپس حسین است که دو نواده رسول خدا و دو فرزندان بهترین همه زنان هستند و سپس علی بن الحسین است و سپس محمد بن علی است و سپس جعفر بن محمد است و سپس موسی بن جعفر است و سپس علی بن موسی است و سپس محمد بن علی است و سپس علی بن محمد است و سپس حسن بن علی است و سپس فرزند امام حسن است تا بامروز یکی پس از دیگری است و آنان خاندان رسول اند که بوصایت و امامت شناخته شده اند.

در هیچ عصر و زمان و هیچ وقت و هنگام زمین از حجتی که از اینان است خالی نمی ماند و آنانند دست آویز محکم و پیشوایان راه حق و حجه بر مردم دنیا آنگاه که خداوند زمین و هر که را بر روی آن است وارث شود و هر کس با آنان مخالفت ورزد گمراه است و گمراه کننده و حق و راه حق را رها کرده

است و آنانند که از قرآن سخن گویند و از زبان پیغمبر حرف میزنند و هر کس بمیرد و آنان را نشناخته باشد بمرگ دوران جاهلیت مرده است دین آنان پرهیزگاری است و عفت و راستی و صلاح و کوشش و امانت را بر نیکوکار و بد کردار رد کردن و سجده های طولانی و شب زنده داری نمودن و از محرمات دوری گزیدن و با بردباری بانتظار فرج بودن و همنشین خوب و همسایه نیکو بودن.

سپس تمیم بن بهلول گفت: ابو معاویه از اعمش و او از امام صادق علیه السّلام در باره امامت همین مطلب را بی کم و زیاد برای من نقل کرد.

۴۷- امام جواد علیه السّلام فرمود: که امیر المؤمنین بابن عباس فرمود. شب قدر در هر سالی هست و در آن شب دستور سالیانه فرود می آید و برای این دستور والیانی هستند که پس از رسول خدا آن را دریافت

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۶۶

میدارند ابن عباس گفت: آنان کیانند؟ فرمود منم و یازده نفر از نژاد من که امامانند و محدثان (شرح:) محدث کسی است که بوسیله فرشته الهی از وقایع و اخبار آگاه شود.

۴۸- رسول خدا فرمود: بشب قدر ایمان داشته باشید که آن پس از من بعلی بن ابی طالب و یازده فرزندان او اختصاص دارد.

۴۹- زراره بن اعین گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود دوازده تن از آل محمد همگی پس از پیغمبر محدث بودند که علی بن ابی طالب یکی از آنان بود.

۵۰- امام باقر علیه السّلام فرمود: پس از حسین بن علی علیه السّلام نه تن امام خواهد بود که نهمیشان قائم آنان است.

۵۱- زراره گوید:

شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود دوازده تن امامند که علی و حسن و حسین از آنان هستند و سپس امامان از فرزندان حسین و من آنچه را که در این معنا روایت بمن رسیده است

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۶۷

در کتاب کمال الدین و تمام النعمه که در اثبات غیبت و کشف حیرت تألیف نموده ام نقل کرده ام.

(در مسواک دوازده خاصیت است)

۵۲- رسول خدا (ص) فرمود: در مسواک کردن دوازده خاصیت است: پاک کننده دهان است و موجب رضای خداوند و دندانها را سفید میکند و چرک دندان را میبرد و بلغم را میکاهد و خوراک را گوارا سازد و پاداش کارهای نیک را چند برابر نماید و به سنت پیغمبر رفتار شده است و فرشتگان بهنگام مسواک کردن حاضر شوند و لثه را محکم سازد و گذرگاهش از رهگذر قرآن است و دو رکعت با مسواک نماز گزاردن خدا را خوشتر آید از هفتاد رکعت بدون مسواک.

۵۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: در مسواک کردن دوازده خاصیت است: از روش پیغمبر است و پاک کننده دهان و روشنی بخش چشم و خدای رحمان را خوشنود سازد و دندانها را سفید کند و چرک دندان را ببرد و لثه را محکم کند و خوراک را گوارا مینماید و بلغم را میبرد و حافظه را زیاد کند و بکارهای نیک بخاطر مسواک چند برابر پاداش داده شود و فرشتگان با آن خوشحال شوند.

۵۴- رسول خدا در وصیتی بعلی بن ابی طالب فرمود: یا علی مسواک کردن از شیوه من است و آن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۶۸

پاک کننده دهان است تا آخر روایت ۵۳ بیک مضمون است.

(روایتی که حجابها دوازده است)

اشاره

۵۵- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: خدای تبارک و تعالی پیش از آنکه آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و آتش را بیافرینند و پیش از آنکه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و هر کس را که در آیه مبارکه میفرماید

(ما بابراهیم، اسحاق و یعقوب را دادیم تا آنجا که فرماید آنان را براه راست رهبری نمودیم) و چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه همه پیغمبران را بیافرینند نور محمد را آفرید و خدای عز و جل با او دوازده حجاب آفرید حجاب قدره و حجاب عظمت و حجاب منت و حجاب رحمت و حجاب سعادت و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب نبوت و حجاب رفعت و حجاب هیبت و حجاب شفاعت.

سپس نور محمد را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگاه داشت که همی گفت منزه است پروردگار والا مقام من و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگهداشت که همی گفت منزه و پاک است دانای راز نهان و ده هزار سال در حجاب منت نگهداشت که میگفت پاک و منزه است خدائی که پاینده است و غفلت باو راه ندارد و در حجاب رحمت نه هزار سال نگهداشت که میگفت پاک و منزه است خدای بلند پایه والا مقام و هشت هزار

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۶۹

سال در حجاب سعادت نگهداشت که همی گفت: پاک و منزه است خدائی که پاینده است و اشتباهی برای او نیست و هفت هزار سال در حجاب کرامت نگهداشت که همی گفت: پاک و منزه است خدائی که بی نیاز است و نیازمند نگردد و شش هزار سال در حجاب منزلت نگاه داشت که همی گفت: پاک و منزه است پروردگار من که برتر است و بخشنده و پنج هزار سال در حجاب هدایت نگاه داشت که همی گفت: پاک و منزه است پروردگار عرش بزرگ

و چهار هزار سال در حجاب نبوت نگاهداشت که همی گفت: پروردگار عزت از آنچه توصیفش میکنند منزه است و سه هزار سال در حجاب رفعت نگاه داشت که همی گفت پاک و منزه است خدائی که صاحب ملك و ملکوت است و دو هزار سال در حجاب هیبت نگاه داشت که همی گفت پاك و منزه است اللّٰه و من بستایش او مشغولم و هزار سال در حجاب شفاعت نگاه داشت که همی گفت پاك و منزه است پروردگار بزرگ من و من بستایش او مشغولم.

سپس خدای عز و جل نام او را بر لوح آشکار نمود و چهار هزار سال بر لوح میدرخشید و سپس آن را بر عرش آشکار نمود که هفت هزار سال بر پایه عرش استوار بود تا آنکه خدای عز و جل آن را در پشت آدم قرار داد و سپس از پشت آدم به پشت نوح منتقلش فرمود و سپس هم چنان از پشتی به پشت دیگری بدر می آورد تا آنکه از پشت عبد اللّٰه بن عبد المطلب اش بدر آورد پس با شش کرامت اکرامش فرمود: پیراهن رضا بر او

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۷۰

پوشانید و ردای هیبت بر دوشش افکند و افسر هدایت بر سرش نهاد و شلوارهای معرفت بر او پوشانید و بند آن را بند محبت قرار داد که هر چه محکمتر بسته شود و نعلین اش را خوف قرار داد و عصای منزلت بدستش داد.

سپس خدای عز و جل باو فرمود بسوی مردم برو و بآنان بگو که بگوئید: خدائی بجز خداوند نیست و محمد فرستاده او است و مواد اصلی این پیراهن

از شش چیز بود بدنه اش از یاقوت بود و دو آستینش از لؤلؤ و لبه اش از بلور زرد و دو زیر بغلش از زبرجد و گریبانش از مرجان سرخ و یقه اش از نور پروردگار جل جلاله پس خداوند توبه آدم را بخاطر این پیراهن پذیرفت و انگشتر سلیمان را بخاطر آن بازش گردانید و یوسف را بیعقوب بخاطر آن باز گردانید و یونس را از شکم ماهی بخاطر آن نجات بخشید.

هم چنین دیگر پیمبران را از گرفتاریها بخاطر آن نجات داد و این پیراهن نبود مگر پیراهن محمد (ص)

[کلام مصنف]

مصنف این کتاب گوید: روان همه امامان و مؤمنین با روان محمد علیه السّلام آفریده شده اند.

(مترجم گوید:)

سند این روایت تا عبد اللّٰه مبارک همگی مجهول اند و ناشناس و روایت قابل اعتماد نیست.

(پرهیزکاران را دوازده نشانه است)

۵۶- امام باقر علیه السّلام فرمود امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمود که پرهیزکاران را نشانه هائی است که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۷۱

با آنها شناخته می شوند: راستگوئی و امانت را پس دادن و پیمان را به پایان رساندن و کمتر فخر کردن و کمتر بخل ورزیدن و با خویشان پیوند نگسستن و بر ناتوان دلسوزی نمودن و از زنان کمتر فرمان بردن و در کار نیک دست باز بودن و خوش خلقی و بسیار حلم ورزیدن و از دانستن آنچه بخدای عز و جل نزدیک میکند پیروی کردن طوبی از آن آنها است و سرانجام کارشان به نیکی است و طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه رسول خدا است و هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه یک شاخه از شاخهای آن در خانه او است هر چه از دلش بگذراند آن شاخه همان بر را باو میدهد.

و چنانچه سواری تندرو دو سال در سایه آن راه پیماید از سایه اش بدر نخواهد رفت و چنانچه کلاغی از پایه او پرواز کند بر فراز آن نخواهد رسید تا آنکه از پیری سخت سفید گردد هان که بر چنین چیزی رغبت کنید براستی که مؤمن به خویشتن مشغول است و مردم از او در آسایش اند و چون تاریکی شب او را فرا گیرد روی خود بر زمین نهد و با عزیزترین اعضای بدنش خدای تعالی ذکره را سجده کند و با آن کسی که او را آفریده مناجات نماید، تا مگر او را از آتش آزاد فرماید هان که این چنین باشید.

(به

دوازده نفر نباید سلام کرد)

۵۷- امام باقر علیه السّلام فرمود: سلام نکنید بر یهودی و نه بر نصرانی و نه بر آتش پرست و نه بر بت پرستان و نه بر سر سفره شراب نشینان و نه بر شطرنج باز و نردباز و نه بر کسی که با او عمل لواط

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۷۲

انجام میدهند و نه بر شاعری که زنهای پاکدامن را متهم می سازند و نه بر نمازگزار و این بخاطر آن است که نمی تواند پاسخ سلام را بگوید زیرا اسلام دادن از سلام دهنده مستحب است و پاسخش بر نماز گذار واجب و سلام نکنید به رباخوار و نه بر کسی که بر قضای حاجت نشسته و به بر آنکه در حمام است و نه بر کسی که آشکارا گناه میکند.

(جعفر بن ابی طالب که از حبشه بازگشت پیغمبر (ص) دوازده گام به پیشواز او رفت)

۵۸- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: جعفر بن ابی طالب که از حبشه بخدمت پیغمبر رسید پیغمبر برخاست و دوازده گام پیشوازش نمود و دست بگردنش انداخت و میان دو دیدگانش را بوسید و گریه کرد و فرمود ندانم بکدام یک این دو بیشتر شاد باشم بآمدنت ای جعفر یا بگشایش خیبر که خداوند بدست برادرت علی فتح فرمود و گریه حضرت از شادی دیدار جعفر بود.

(دوازده کس در تابوت ته دوزخ جا دارند)

۵۹- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در تابوت ته دوزخ شش نفر از امتهای پیشین جا دارند و شش نفر

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۷۳

از امت آخر زمان اما آن شش نفر که از پیشینیان اند فرزند آدم است که برادرش را کشت و فرعون فرعونها است و سامری است و دجال است که نامش در زمره پیشینیان است ولی در آخر الزمان خروج خواهد کرد و هامان است و قارون و شش نفر از امت آخر الزمان نعثل است (عثمان) و معاویه و عمرو بن العاص و ابو موسی اشعری است راوی این حدیث نام دو کس دیگر را فراموش کرده است.

(در سفره دوازده خاصیت است)

۶۰- امام حسن علیه السّلام فرمود: در سفره دوازده خاصیت است که بر هر فرد مسلمان لازم است که آنها را بشناسد شناسائی چهار خاصیت واجب است و چهار خاصیت مستحب و چهار دیگر از ادب اما واجب معرفت است (که نعمت دهنده را بشناسد) و راضی بودن به نعمتی که عطا فرموده است و بنام خدا شروع کردن و سپاسگزاری نمودن و اما مستحب پیش از خوراک دست شستن و بران چپ نشستن و با سه انگشت غذا خوردن و انگشتان را لیسیدن است و اما ادب سفره، خوردن از آنچه در جلو تو است (و بجای دیگر سفره دست درازی نکردن) و لقمه را کوچک برداشتن و لقمه را کاملا جویدن و بروی

دیگران کمتر نگاه کردن.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۷۴

۶۱- رسول خدا (ص) ضمن وصیتی بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا علی دوازده خصلت است که برای مرد مسلمان سزاوار است آنها را برای سر سفره بیاموزد

چهار خصلت از آنها واجب است و چهار خصلت مستحب و چهار خصلت ادب اما واجب شناسائی بنعمتی است که میخورد و نام خدا بردن و سپاس او بجای آوردن و بر آنچه عطا فرموده راضی بودن است و اما مستحب بر پای چپ نشستن و با سه انگشت غذا خوردن و از مقابل خودش خوردن و انگشتان را لیسیدن است و اما ادب، لقمه را کوچک گرفتن و کاملا جویدن و کمتر بروی مردم نگاه کردن و دستها را شستن است

(ماه ها دوازده ماه است)

۶۲- امام باقر علیه السّلام فرمود: همانا که خدای عز و جل ماهها را دوازده ماه آفرید که سیصد و شصت روز باشد و شش روز از آنها را کنار گذاشت و در آن آسمانها و زمین ها را آفرید و از این رو ماهها از سی کم میشوند.

۶۳- عبد اللَّه بن عمر گوید: این سوره إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ در وسط روزهای تشریق (سیزدهم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۷۵

ماه) بر رسول خدا فرود آمد حضرت دانست که آخرین حج او است پس بر شتر عضبایش سوار شد و حمد خدا را بجا آورد و او را ستایش کرد و سپس فرمود ای مردم هر خونی که در دوران جاهلیت ریخته شده است بی ارزش است و اولین خون بی ارزش خون حارث بن ربیعه بن حارث است که در جستجوی دایه میان قبیله هذیل بود و قبیله بنو لیث (یا فرمود در جستجوی دایه میان قبیله بنی لیث بود و قبیله هذیل) او را گشت و هر ربائی که در دوران جاهلیت بر ذمه مردم بود از ذمه آنان برداشته شد و

نخستین ربائی که برداشته شد سود پول عباس بن عبد المطلب است ای مردم روزگار دوران خود را بپایان رسانیده و امروز مانند همان روزی است که خداوند آسمانهای و زمین ها را آفرید و همانا که شماره ماهها در نزد خداوند دوازده ماه است که در کتاب الهی همان روزی که آسمانها و زمین را آفرید ثبت است چهار ماه از آنها ماه حرام است (که نباید در آنها جنگید) یکی رجب مضر است که میان جمادی و شعبان واقع است «۱» و دیگر ذو القعده و ذو الحجه و محرم میباشد.

در این ماه ها بر جان خود ستم روا مدارید که از یاد بردن ماه های حرام پیشروی در کفر است که کافران بدین وسیله گمراهی ایجاد میکنند یک سال جنگ در ماه حرام را حلال میشمرند و یک سال حرام تا از این رهگذر ارزش شماره ماههائی را که خداوند حرام فرموده از میان ببرند آنان یک سال جنگ در ماه محرم را حرام میدانستند و جنگ در ماه صفر را حلال و یک سال جنگ در ماه صفر را حرام میدانستند و جنگ در ماه محرم را حلال ای مردم همانا که شیطان از اینکه در شهرهای شما پرستش شود تا پایان عمر دنیا ناامید شده است و از شما بکارهای کوچک (گناهان کوچک) دلخوش است ای مردم

---

(۱) باین جهت رجب مضر فرمود که قبیله ربیعه ماه رمضان را ماه حرام میگرفت و آن را رجب می نامید لذا حضرت توضیح داد که ماه حرام همان رجب است که مضر در آن ماه نمیجنگند و میان جمادی و شعبان واقع است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲،

نزد هر کس امانتی باشد آن را بکسی که امینش دانسته باز گرداند ای مردم زنها در دست شما اسیرانی هستند که سود و زیانی را برای خویشتن مالک نیستند شما آنان را بعنوان یک امانت الهی دریافت نموده اید و بدستور الهی هم بستری با آنان را حلال کرده اید شما را بر آنان حقی است و آنان را بر شما حقی و از جمله حق های شما بر آنان این است که دیگری را به بستر شما راه ندهند و در کار خوب نافرمانی شما را نکنند و چون چنین کنند حق خوراک و پوشش متعارف خود را از شما بستانکارند و آنان را نزنید ای مردم من در میان شما چیزی بجا گذاشتم که اگر دست بر آن زنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب خدا است چنگ بر آن بزنید ای مردم امروز چه روزی است؟ عرض کردند:

روز حرام سپس فرمود: ای مردم این ماه چه ماهی است؟ عرض کردند: ماه حرام فرمود: ای مردم این شهر چه شهری است؟ عرض کردند: شهر حرام فرمود: همانا خداوند ریختن خون های شما و بردن مال های شما و هتک آبروی شما را بر همدیگر حرام فرموده مانند حرمت امروز در این ماه شما و در این شهر شما تا روزی که او را ملاقات کنید هان که حاضرین شما می بایست بغائبین برسانند پس از من دیگر پیغمبری نیست و پس از شما امتی نخواهد بود سپس هر دو دست خود را آنقدر بلند کرد که سفیدی هر دو زیر بغل اش دیده شد و سپس فرمود: بار الها تو گواه باش که من مأموریت خود را

ابلاغ کردم.

(شرح:) مردم دوران جاهلیت را عادت چنین بود که هر سالی یازده روز حج را بتأخیر میانداختند که پس از گذشت سی و سه سال مجددا ایام حج بماه ذی الحجه می افتاد و سالی که رسول خدا (ص) بحج تشریف بردند ایام حج در ماه ذی الحجه بود و لذا فرمود:

ان الزمان قد استدار فهو الیوم ....

السیره الحلبیه ج ۳ ص ۲۸۹

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۷۷

یوم خلق السموات و الارض

(شماره ماهها در نزد خداوند دوازده ماه است و در کتاب الهی از روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفریده ثبت است).

فرمود: محرم است و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاولی و جمادی الآخره و رجب و شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی القعده و ذی الحجه چهار ماه از اینها حرام است: بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی.

(شرح:) این روایت گرچه مرفوعه است یعنی سند روایت از آخر بامام متصل نیست ولی چون از محمد بن ابی عمیر است و مرفوعه های ابن ابی عمیر مورد پذیرش علماء حدیث است لذا از لحاظ سند معتبر است ولی متن روایت شاذ است و بر خلاف مشهور، و مشهور در ماههای حرام همان است که در خطبه رسول خدا (ص) نیز اشاره شده است یعنی ذی القعده- و ذی الحجه و محرم و رجب.

(شب دوازده ساعت است و هم چنین روز)

۶۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: ساعتهای شب دوازده ساعت است و ساعتهای روز دوازده ساعت و بهترین ساعتهای شبانه روز وقتهای نماز است سپس فرمود: چون ظهر شود درهای آسمان

گشوده گردد و بادها وزیدن گیرد و خدای عز و جل به آفریدگان خود نظر عنایت فرماید و من دوست دارم که در این هنگام کار شایسته ای برای من بآسمان بالا رود سپس فرمود: بر شما باد که بدنباله نمازها دعا کنید که مستجاب خواهد بود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۷۸

۶۶- ابی هاشم گوید: بامام علی النقی علیه السّلام عرض کردم: چرا نمازهای واجبی و مستحبی شبانه روز پنجاه رکعت شد که نه بر آنها زیاد توان کرد و نه از آنها کم، فرمود: همانا ساعتهای شبانه دوازده ساعت است و از طلوع سفیده صبح تا سر زدن آفتاب هم یک ساعت است و ساعتهای روزانه هم دوازده ساعت است از این جهت برای هر ساعت دو رکعت نماز قرار داده شده است و از غروب آفتاب در افق تا فرو رفتن قرص آن غسق نامیده می شود.

۶۷- ابو اسحاق گوید: ثعلب (یکی از دانشمندان لغت) ساعتهای شبانه را باین نامها برای ما بیان کرد: غسق و فحمه و عشوه و هدأه و جنح و هزیع و فقد و عقر و زلفه و سحره و بهره و ساعتهای روزانه را راد و شروق و متوع و ترحل و دلوك و جنوح و هجیر و ظهیره و اصیل و طفل.

(برجهای فلک دوازده است و بیابانها دوازده است و دریاها دوازده است و جهانها دوازده است)

اشاره

۶۸- ابان بن تغلب گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام بودم که مردی از اهل یمن وارد شد و بآن حضرت سلام کرد و حضرت جواب سلام داد و فرمود: خوش آمدی ای سعد آن مرد بحضرت عرض کرد مادرم مرا باین نام نامیده است و کمتر کسی مرا باین نام می شناسد ابی عبد اللَّه علیه

السّلام باو فرمود: راست میگوئی

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۷۹

ای سعد مولا آن مرد عرض کرد فدایت شوم لقب من هم همین است.

ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود: لقب گذاشتن هیچ خوبی ندارد که خدای تبارک و تعالی در قرآنش میفرماید: بهمدیگر لقب مگذارید که پس از ایمان فاسق شدن بدنامی است.

ای سعد چه حرفه ای داری؟ عرض کرد فدایت شوم من از خاندانی هستم که ستاره شناسیم و عقیده نداریم که در یمن کسی باشد که بستاره شناسی از ما داناتر باشد امام علیه السّلام باو فرمود: پس میتوانم از تو سؤال کنم؟ یمانی عرض کرد: در باره ستارگان هر چه دوست داری بپرس که پاسخ تو را دانسته خواهم گفت.

ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود: آفتاب چند درجه بیش از ماه روشنی دارد یمانی عرض کرد! نمیدانم ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی، روشنی ماه چند درجه بیش از زهره است؟ یمانی عرض کرد: نمیدانم ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی، روشنی زهره چند درجه بیشتر از مشتری است؟ یمانی عرض کرد نمیدانم ابو عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی، نام آن ستاره ای که چون طلوع کند شهوت جنسی گاو تحریک می شود چیست؟ یمانی گفت نمیدانم ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی: نام آن ستاره ای که چون برآید شهوت جنسی شتران تحریک می شود چیست؟ یمانی گفت نمیدانم ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی نام آن ستاره ای که چون برآید سگها تحریک شوند چیست؟ یمانی گفت نمیدانم ابی عبد اللَّه علیه السّلام باو فرمود راست گفتی که نمیدانم زحل در

نزد شما چگونه ستاره ای است؟ یمانی عرض کرد ستاره نحسی است.

ابی عبـد اللَّه علیه السّلام بـاو فرمود آرام باش و چنین مگو که آن ستاره امیر المؤمنین است و ستاره اوصیا است و همان نجم ثاقبی است که خدای عز و جل در کتابش فرموده است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۸۰

یمانی بحضرت عرض کرد: معنای ثاقب چیست؟ فرمود: در آسمان هفتم طلوع میکند و نورش فضا را میشکافد تا آنکه در آسمان دنیا روشنی میدهد و از این رو خدای عز و جل ثاقبش نامید ای برادر یمنی در میان شما دانشمندان هستند؟ یمانی عرض کرد: آری فدایت شوم در یمن عده ای هستند که با هیچ کس در دانش برابری نکنند ابی عبد اللَّه علیه السّلام فرمود: دانشمندان تا چه پایه میدانند؟ یمانی عرض کرد:

دانشمند یمن پرندگان را پرواز میدهد و در اثر آن به یک ساعت پیش آمد سوار تند روی را تا یکماه پیش بینی میکند ابی عبد اللَّه (ع) فرمود: دانشمند مدینه را دانش بیش از دانشمند یمن است یمانی عرض کرد دانش دانشمند مدینه تا کجا است؟ ابی عبد اللَّه (ع) فرمود: دانش دانشمند مدینه تا آنجاست که پرنده ای نمی پراند و باثر آن توجهی ندارد ولی در یک لحظه گردش آفتاب را در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالم میداند راوی گوید یمانی بحضرت عرض کرد: من بفدایت گمان ندارم که کسی این چنین دانشی داشته باشد و حقیقت آنچه را که میفرمائی درک نماید سپس یمانی برخاست و از مجلس آن حضرت بیرون شد.

(شرح:)

در میان اعراب علمی رواج داشت که از حرکت حیوانات

و پرش پرنـدگان پیش بینی هائی میکردنـد و تطیر که بمعنای فال بـد زدن است از آن ریشه میگیرد مثلا چنانچه پرنده از طرف راست انسانی می پرید بطوری که بال چپ او محاذی دست راست آن شخص میشد آن را بارح میگفتند و بفال بد میگرفتند و اگر از طرف چپ انسانی می پرسید بطوری که بال راست وی محاذی دست چپ آدمی قرار میگرفت آن را سانـح میگفتنـد و بفال نیک اش می گرفتند و عرب را در باره این علم اشعاری است و از جمله شعر کمیت است

و لا انا ممن یزجر الطیر همه أ صاح غراب أم تعرض ثعلب

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۸۱

(حدیث دوازده درهمی که برای رسول خدا هدیه آورده شد)

۶۹- امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی بخـدمت رسول خـدا رسـید و جامه حضـرت را کهنه دیـد دوازده درهـم خدمت آن حضـرت آورد حضـرت بـامیر المؤمنین فرمود یـا علی این پولها را دریافت کن و جامه ای از بهر من با آن پولها بخر که بپوشـم علی علیه السّلام فرماید به بازار آمدم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم بخدمت رسول خدا (ص) آوردم حضـرت نگاهی بآن کرد و فرمود یا علی علیه السّلام جامه غیر از این را دوست تر دارم به نظرت صاحبش پس میگیرد؟ عرض کردم نمیدانم فرمود ببین، من نزد صاحبش آمدم و گفتم رسول خدا را این جامه خوش آیند نیست و جامه دیگری می خواهد این معامله ما را فسخ کن او پولها را بمن پس داد من آنها را بخدمت رسول خدا باز آوردم حضـرت بهمراه آن مرد ببازار رفت تا پیراهنی خریداری کند کنیزی را دید در کنار راه نشسته می گرید رسول خدا باو فرمود ترا چه

شده است؟

عرض کرد یا رسول اللَّه خانواده ام چهار درهم بمن دادنـد تا چیزی که مورد نیازشان بود برای آنان خریـداری کنم و گم شـد دیگر جرات بازگشـتن بسوی آنان را نـدارم رسول خدا چهار درهم به کنیز داد و فرمود به خانواده خود برگرد و رسول خدا به بازار رفت پیراهنی به چهار درهم خریـد و آن را پوشـید و خدای عز و جل را حمد گفت پس مرد برهنه ئی را دید که میگوید هر کس که مرا بپوشاند خدا از جامه های بهشتی باو بپوشاند رسول خدا پیراهنی را که خریده بود از تن درآورد و به آن سائل پوشانید سپس

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۸۲

ببـازار بـازگشت و با چهار درهم باقیمانـده پیراهن دیگری خریـد و آن را پوشـید و حمـد خـدای عز و جل را بجای آورد و به سوی خانه اش بازگشت به همان کنیز برخورد که در کنار راه نشسـته و گریه میکنـد رسول خـدا به او فرمود ترا چه شـد که به خـانواده خود نمی روی؟ عرض کرد یا رسول اللَّه مرا دیر شـده است و میترسم مرا به زننـد رسول خـدا فرمود: پیشاپیش من راه برو و مرا به خـانواده خود راهنمـائی کن رسول خـدا آمـد تـا بر در خانه آنان ایسـتاد سـپس فرمود: سـلام بر شـما ای اهل خانه پاسـخش ندادند دوباره سـلام داد پاسـخش ندادند با رسوم سـلام کرد گفتند؟ سـلام بر تو باد یا رسول اللَّه با رحمت و برکات خدا حضرت فرمود:

چرا در بار اول و دوم پاسخ مرا نگفتید عرض کردند: یا رسول اللَّه سـخن شما را شنیدیم دوست داشتیم که هر چه بیشتر شنویم رسول

خدا فرمود: این کنیز دیر کرده است آزارش نکنید عرض کردند: یا رسول اللَّه به احترام تشریف فرمائی شما آن کنیز را آزاد کردیم رسول خدا فرمود: حمد خدا را که هیچ دوازده درهمی پر برکت تر از این درهم ها ندیده ام که خداوند دو برهنه را با آن پوشانید و یک بنده را آزاد کرد.

(نقیبان دوازده نفراند)

اشاره

۷۰- جماعتی از مشایخ گفته اند: رسول خدا از میان امتش دوازده نقیب برگزید که جبرئیل آنان را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۸۳

تعیین کرده و دستور انتخابشان را داده بود بشماره نقیبان موسی نه تن از طایفه خزرج بودند اسعد بن زراره بود و براء بن معرور و عبد اللَّه بن عمر و بن حرام پدر جابر بن عبد اللَّه و رافع بن مالک و سعد بن عباده و منذر بن عمرو و عبد اللَّه بن رواحه و سعد بن ربیع و ابن القوافل عباده بن صامت و معنای قوافل این است که چون مردی از عرب بمدینه وارد میشد بنزدیکی از اشراف خزرج می آمد و باو می گفت تا مدتی که من در این شهرم تو مرا پناه بده تا ستمی بر من نرود و او در جواب میگفت هر جا که میخواهی بار بینداز که تو در پناه من خواهی بود و دیگر کسی متعرض او نمیشد.

و از اوس ابو الهیثم بن التیهان بود و اسید بن حضیر و سعد بن خیثمه و من داستان آنان را در کتاب نبوت آورده ام.

(مصنف)

این کتاب رضی اللَّه عنه گوید: نقیب، رئیس آمارگیران را گویند و گفته شده است که بمعنای ضامن است و گفته شده است که بمعنای امین است و گفته شده است که کسی است که بر قوم خود گواه باشد و ریشه نقیب در لغت از نقب است که بمعنای سوراخ گشاد است و بدان جهت کسی را نقیب قومی می نامند که حالات آنان را مو شکافی میکند همچنان که از رازها و خاطرات نهفته مو شکافی می شود و معنای آیه شریفه که

میفرماید (دوازده نقیب از آنان برانگیختیم) این است که خداوند از هر سبطی نسبت به پیمانی که در باره دین بسته بودند یک ضامن گرفت و گفته شده است که آنان بسوی ستمگران فرستاده شدند تا حالات آنان را بررسی نموده و به نزد پیغمبرشان موسی باز گردند و گزارش دهند آنان

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۸۴

رفتند و باز گشتند و قوم خود را از جنگ با آنان باز میداشتند که نیرومندی و قهرمانی آنان را دیده بودند و داستانشان معروف است و مقصود ما گفتن معنای لغوی نقیب بود، خدا است که توفیق رسیدن بحقیقت را عنایت میفرماید).

(شرح:)

آنچه میان پرانتز نوشته شد در بعض نسخه ها نیست:

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۸۵

(باب های سیزده گانه)

(سیزده صنف حیوان نخست بصورت انسان بوده اند)

۱- امام صادق علیه السّلام از پدرش و او از جدش نقل میفرماید: که حیواناتی که از صورت آدمیزاده برگشته اند سیزده صنفند و از جمله آنها میمون و خوک و شب پره و سوسمار و خرس و فیل و دعموص «۱» و سگ ماهی و عقرب و سهیل و خارپشت و زهره و عنکبوت میباشد.

اما میمون جمعی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا منزل داشتند و در روز شنبه تعدی کردند و ماهیان را بدام افکندند و خداوند آنان را بصورت میمون مسخ نمود و اما خوکها جمعی از بنی اسرائیل بودند که عیسی بن مریم در باره آنان نفرین کرد و خدا آنان را بصورت خوکها مسخ نمود و اما شب پره زنی بود که دایه خود را به بیگاری گرفت و خداوند او را بشکل شب پره درآورد.

و اما سوسمار عربی بود بیابانی که از کشتن هیچ رهگذری خودداری نمیکرد خدا او را بصورت سوسمار درآورد.

---

(۱) دعموص بضم جانوریست یا کرمی است سیاه که در پارگین ها وقت فرو رفتن آب آن پیدا می شود و آن را بفارسی کفچلیز نامند: منتهی الارب.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۸۶

و اما خرس مردی بود که از حاجیان میدزدید و خداوند او را بصورت خرس مسخ کرد.

و اما فیل مردی بود که با چهارپایان عمل جنسی انجام میداد خدا بشکل فیل مسخش نمود.

و اما دعموص مردی بود زناکار که از هیچ نمیگذشت خدا او را بصورت دعموص درآورد.

و اما مار ماهی مردی بود سخن چین که خدا بصورت مار ماهیش

کرد.

و اما عقرب مردی بود عیب بین و بد زبان که خدا بصورت عقربش درآورد.

و اما سهیل مردی بود باجگیر که باجگاه داشت و خدایش بصورت ستاره ای مسخش کرد.

و اما زهره زنی بود که هاروت و ماروت را بفریفت و خدا مسخش نمود.

و اما عنکبوت زنی بود بد اخلاق که شوهرش را نافرمانی میکرد و از او روگردان بود و خدا بصورت عنکبوتش درآورد.

و اما خارپشت مردی بود بد اخلاق و خدا بصورت خارپشتش مسخ نمود.

۲- امیر المؤمنین علیه السّلام فرماید: از رسول خدا مسخ شده گان را پرسیدم فرمود: آنان سیزده اند:

فیل و خرس و خوک و میمون و مار ماهی و سوسمار و شب پره و دعموص و عقرب و عنکبوت و خرگوش و سهیل و زهره عرض شد یا رسول اللّٰه سبب مسخ شدن اینان چه بوده؟ فرمود:

اما فیل مردی بود که لواط بسیار میکرد و هیچ تر و خشکی را رها نمیکرد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۸۷

اما خرس مردی بود که شهوت زنانه در او بود و مردها را برای انجام شهوت جنسی بخود دعوت میکرد.

و اما خوکها جمعی از نصاری بودند که از پروردگار خود درخواست نمودند تا مائده آسمانی بر آنان فرو فرستاد و چون فرود آمد در کفر و تکذیبی که داشتند بیشتر پافشاری نمودند.

و اما میمونها جمعی بودند که در روز شنبه تعدی کردند.

و اما مار ماهی مرد دیوثی بود که مردان را به بستر همسر خود دعوت میکرد.

و اما سوسمار عربی بود بیابانی که با عصای سر کج خود از حاجیان دزدی میکرد.

و اما دعموص سخن چینی بود که دوستان را از هم جدا میکرد.

و اما عقرب مردی

بود که زبان زننده ای داشت و هیچ کس از زبان او سالم نمی ماند.

و اما عنکبوت زنی بود که بشوهر خود خیانت میکرد.

و اما خرگوش زنی بود که از حیض و غیر آن خود را پاک نمیکرد.

و اما سهیل باج گیری بود در یمن.

و اما زهره زنی بود نصرانی که از آن یکی از پادشاهان بنی اسرائیل بود و همان زنی بود که هاروت و ماروت فریفته او شدند و نامش ناهیل بود و مردم ناهیدش گویند.

(مصنف) این کتاب گوید: مردم در باره زهره و سهیل بغلط میروند و میگویند که آن دو دو ستاره هستند و چنین نیست که میگویند بلکه حیوانی از حیوانات دریائی هستند که بنام دو ستاره آسمانی نامیده

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۸۸

شده اند هم چنان که برجهای آسمان بنام حیوانات زمینی نامیده شده اند مانند حمل (بره) و ثور (گاو نر) و جوزاء و سرطان (خرچنگ) و عقرب (کژدم) و حوت (ماهی) و جدی (بزغاله) و زهره و سهیل هم این چنینند و مردم از این رو در باره این دو حیوان باشتباه رفته اند که دیدن این دو برای مردم مشکل است و در اقیانوس محیط میباشند نه کشتی بآنها میرسد و نه تدبیری در بدست آوردن آنها بکار می آید و خدای عز و جل هرگز گناهکاران را بصورت نورهای درخشان مسخ نمیکند تا در بیابان و دریا وسیله راهنمائی شوند و سپس تا آسمان و زمین باقی است آن دو ستاره نیز باقی بمانند در صورتی که مسخ شده گان از سه روز بیشتر نمی مانند و پس از سه روز می میرند و نسلی از آنان باقی نمی ماند و این حیواناتی که مسخ شده گان نامیده

میشوند این نام برای آنان نامی عاریه ای و مجازی است و اینها شبیه اند به آن حیواناتی که خدای عز و جل جمعی را که گناه کردند بصورت آنها مسخ کرد و در نتیجه گناه سزاوار شدند که نعمت شان تغییر یابد و گوشت شان را خدای تبارك حرام فرماید تا مورد استفاده واقع نشوند و کیفرشان سبک شمرده نشود این حکایت از ابی الحسین محمد بن جعفر اسدی رضی اللّه عنه برای من حکایت شده است.

(شرح:) توجیه مزبور بر خلاف ظاهر روایت است و مخصوصا در روایت اول تصریح شده است که خداوند سهیل را بصورت ستاره ای مسخ کرد.

(اندازه بالغ شدن پسر از سیزده سال است تا چهارده سال)

۳- عبد اللّه بن سنان گوید: من حاضر بودم که پدرم از امام صادق علیه السّلام پرسید که چه وقت یتیم میتواند کاری را از نظر شرع انجام دهد؟ فرمود: تا بحد قوت و توانائی برسد عرضکرد توانائی اش چیست؟

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۸۹

فرمود احتلام یعنی منی از او خارج شدن. گوید عرض کردم گاهی می شود که پسر تا هیجده سالگی یا کمتر و یا بیشتر محتلم نمیشود فرمود: وقتی بالغ شود و گناه و ثواب او نوشته شود کاری که میکند (معامله ای که انجام میدهد) شرعا جایز است مگر اینکه سفیه و یا از جنبه فکری ناتوان باشد.

۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: چون پسر بسر حد توانائی برسد که سیزده سال است و داخل در چهارده بشود آنچه بر اشخاصی که محتلم میشوند واجب است بر او نیز واجب است چه محتلم بشود و چه نشود و گناهانش نوشته می شود و کارهای نیکش ثبت می شود و در مالش هر گونه تصرف بکند جایز است مگر

اینکه از جنبه فکری ناتوان باشد و یا سفیه.

(شرح:) مشهور در میان اصحاب این است که پسر با تمام شدن پانزده سال تمام بالغ می شود و بعضی گفته است با تمام شدن چهارده سال محقق در شرایع فرماید: در روایت دیگر هست که چون پسر بسن ده سالگی رسید و در کارها بینا بود و یا قدش به اندازه پنج وجب شد وصیتش جایز است و حکم قصاص (در صورت ارتکاب جرم) بر او شامل است و حد کامل هم بر او جاری می شود.

(سیزده خصلت از فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام)

اشاره

۵- جابر بن عبد اللّه انصاری گوید: براستی که از رسول خدا در باره علی علیه السّلام خصلت هائی شنیدم که اگر یکی از آنها در همه مردم بود بهمان برتری اکتفا میکردند از قبیل فرمایش آن حضرت:

بهر که مولا منم علی است مولای او، و فرمایش دیگرش: علی از من بجای هارون است از موسی.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۹۰

و فرمایش دیگرش: علی از من است و من از او و فرمایش دیگرش: علی از من مانند خود من است فرمانبری از او فرمانبری از من است و نافرمانی از دستور او نافرمانی از دستور من است و فرمایش دیگرش: جنگ علی جنگ خدا است و صلح علی صلح خدا و فرمایش دیگرش: دوست علی دوست خدا است و دشمن علی دشمن خدا است و فرمایش دیگرش.

علی حجه خدا است و جانشین او است در میان بندگانش و فرمایش دیگرش: دوستی علی را داشتن ایمان است و کینه او را بدل گرفتن کفر و فرمایش دیگرش: حزب علی حزب خدا است و حزب دشمنان علی حزب شیطان است. و فرمایش

دیگرش: علی با حق است و حق با علی است این دو از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و فرمایش دیگرش: علی پخش کننده بهشت و آتش است و فرمایش دیگرش: هر کس از علی جدا شود در حقیقت از من جدا شده است و هر کس از من جدا گردد در واقع از خدای عز و جل جدا شده است و فرمایش دیگرش: فقط پیروان علی در روز قیامت رستگارند.

(شرح:)

همه مضامین این روایت از طریق عامه بطور مستفیض رسیده است بکتاب: فضائل الخمسه من الصحاح السته و دیگر کتابهای معتبر اهل سنت مراجعه شود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۹۱

(بابهای چهارده گانه)

(در حنا گذاشتن چهارده خاصیت است)

۱- رسول خدا (ص) فرمود: یک درهم بخضاب دادن از هزار درهم در راه خدا انفاق کردن بهتر است و در خضاب کردن چهارده خاصیت است.

باد را از دو گوش بیرون میراند چشم را از تار شدن روشنی می بخشد و از خشکی نرمه بینی جلوگیری میکند و دهن را خوشبو میسازد و لثه دندان را محکم میکند و لاغری را از بین میبرد و وسوسه شیطان را کم میکند و فرشتگان را شاد مینماید و مؤمن را خوشرو میکند و کافر را خشمناك میگرداند و خضاب کردن خود آرایشی است و هم بوی خوش و باعث دوری از شکنجه در قبر است و منکر و نکیر از آن شرم میکنند.

۲- امیر المؤمنین علیه السّلام از رسول خدا نقل میفرماید که در ضمن وصیتی به آن حضرت فرمود: یا علی یکدرهم بخضاب دادن از هزار درهم که در راه خدا داده شود بهتر است و مضمون حدیث یکم را تا آخر

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۹۲

بیان فرمود با اختلافی در ترتیب.

۳- زبیر بن عوام گوید: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود رنگ سفید پیری را تغییر دهید و خود را به یهود و نصاری شبیه نسازید.

۴- ابو هریره از رسول خدا مضمون حدیث سوم را نقل میکند. (مصنف) این کتاب رضی اللّه عنه گوید:

من این دو خبر را یکی از زبیر و دیگری از ابی هریره بدین جهت آوردم که چون دشمنان

اهل بیت خضاب گذاشتن شیعه را بدعت می پندارند نتوانند روایت صحیحی را که از این دو نفر نقل شد رد کنند و این دو روایت حجتی برای ما است علیه آنان.

(در چهارده جا غسل کردن لازم است)

۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: غسل کردن در چهارده جا لازم است غسل میت و غسل جنب و غسل

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۹۳

کسی که میت را غسل داده و غسل جمعه و غسل دو عید (عید فطر و عید قربان) و غسل روز عرفه و غسل احرام و داخل شدن بخانه کعبه و داخل شدن بمدینه و داخل شدن بحرم و غسل زیارت و غسل شب های نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان.

(یاران عقبه چهارده نفر بودند)

اشاره

۶- حذیفه بن یمان گوید: آنان که هنگام بازگشت از تبوک شتر رسول خدا را رم دادند چهارده نفر بودند:

ابو الشرور و ابو الدواهی و ابو المعازف و پدرش و طلحه و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده و ابو الاعور و مغیره و سالم غلام ابی حذیفه و خالد بن ولید و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری و عبد الرحمن بن عوف و آنان کسانی بودند که خداوند در باره آنان آیه شریفه را نازل کرد: تصمیمی گرفتند که بدان نرسیدند.

(شرح:)

داستان عقبه بطور اجمال این است که هنگام مراجعت رسول خدا از غزوه تبوک جمعی از منافقین با یک دیگر همدست شدند که شتر پیغمبر را در عقبه رم دهند و آن حضرت را بکشند و جبرئیل آن حضرت از توطئه آنان آگاه کرد پس حضرت سوار شد و بدستور آن حضرت عمار یاسر مهار شتر را بدست گرفته و میکشید و حذیفه شتر را میراند و چون بعقبه رسیدند دستور فرمود تا کسی پیش از رسول خدا از گردنه بالا نرود و خود حضرت بر عقبه شد و دید که منافقان سوار بر شتر و صورت های خود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۹۴

را پیچیده اند تا شناخته نشوند پس حضرت بانگ بر ایشان زد و بنا بنقل کشاف حذیفه بانگ بر آنان زد که ای دشمنان خدا دور شوید و آنان روی بر تافته و فرار کردند پس پیغمبر بحذیفه فرمود: شناختی این جماعت را؟ عرض کرد چون چهره های خود را پوشیده بودند نشناختم پس پیغمبر نامهای ایشان را بر شمرد و فرمود این سخن با کس مگوی و از

این رو حذیفه در میان اصحاب رسول خدا بشناختن منافقین ممتاز بود و در باره او میگفتند صاحب السر الذی لا یعلمه غیره.

(باب های خصلتهای پانزده گانه)

(هر گاه امت مسلمان پانزده خصلت را مرتکب شوند دچار بلا میشوند)

اشاره

۱- رسول خدا (ص) فرمود: امت من هر گاه پانزده خصلت را مرتکب شوند به بلا دچار میشوند عرض شد یا رسول اللَّه آن خصلت ها چیست؟ فرمود، هنگامی که درآمدها در دست عده مخصوصی باشد و امانت را غنیمت شمرند و زکاه دادن را زیان دانند و مرد بفرمان همسرش باشد ولی با مادرش نافرمانی کند و نسبت بدوستش نیکوکار باشد ولی نسبت بپدرش جفاکار، پست ترین افراد اجتماع بر آنان ریاست و مردم از ترس احترامش کنند آوازهای نامشروع در مسجدها بلند شود و جامه حریر بپوشند و زنان آوازه خوان استخدام کنند و موسیقی بنوازند و آخر این امت اول آن را لعن کند در چنین هنگام میبایست بانتظار باد سرخ بود و یا فرو رفتن زمین و یا مسخ شدن مردم.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۹۵

روایت دوم نیز بمضمون روایت یکم است.

(مصنف)

این کتاب رضی اللَّه عنه گوید: مقصود حضرت از اینکه فرمود: آخر این امت اولش را لعن می کند خوارج می باشند که بعضی ها امیر المؤمنین علیه السّلام: اولین فرد مؤمن این امت بخدا و رسول را لعن می کنند.

(شرح:)

ظاهرا هر دو روایت سقط داشته باشد.

(پسر بچه را میان پانزده و شانزده سالگی می بایست ادب روزه گرفتن آموخت)

۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: ادب روزه گرفتن را به پسر بچه میان پانزده و شانزده سالگی می بایست آموخت.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۹۶

(تکبیراتی که در منی روزهای تشریق گفته می شود پس از پانزده نماز است)

۴- زراره بن اعین گوید: بامام باقر علیه السّلام عرض کردم روزهای تشریق (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه) پس از نمازها باید تکبیر گفت؟ فرمود: تکبیر در منی پس از پانزده نماز است و در شهرهای دیگر پس از ده نماز که نخستین تکبیر را از روز عید

قربان بعد از نماز ظهر شروع کرده و میگوئی

(اللّه اکبر اللّه اکبر لا اله الا اللّه و اللّه اکبر اللّه اکبر و للّه الحمد للّه اکبر علی ما هدانا و اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام)

و در سائر شهرها بدین جهت تکبیرات پس از ده نماز قرار داده شده است که چون مردم در کوچ اول کوچ کننده سائر شهرها تکبیر نگویند و فقط اهل منی تا در منی هستند تا آخرین کوچ تکبیر بگویند.

۵- معاویه بن عمار گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از تکبیر روزهای تشریق برای مردم شهرهای دیگر فرمود: از نماز ظهر روز عید قربان است تا برگزاری ده نماز و برای اهل منی در پانزده نماز است و اگر تا ظهر و عصر هم در منی ماند باید تکبیر را بگوید.

(شرح:) احتمال میرود که مقصود از امصار در روایت افرادی باشند که در منی باشند ولی نه از برای انجام حج بلکه کارهای دیگری داشته باشند از قبیل فروش گوسفند و متاعهای دیگر که آنان باید در تعقیب ده نماز تکبیرات بگویند و خلاصه اینکه تکبیرات بدنبال پانزده نماز شعاری باشد مخصوص

حاجیان تا بدین وسیله حاج از غیر حاج تمیز داده شود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۹۷

(پاداش کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد)

۶- امـام صـادق علیه السّـلام فرمود: روزه اول مـاه رجب بود که نوح سوار بر کشتی شـد و دسـتور داد تا هر کس که بهمراه او است آن روز را روزه بدارد و فرمود: هر کس آن روز را روزه بدارد آتش دوزخ از او بفاصله ده سال راه پیمائی از او دور می شود و هر کس هفت روزش را روزه بدارد درهای هفتگانه آتش بر او بسـته می شود و هر کس هشت روز روزه بدارد درهای هشـتگانه بهشت بروی او بـاز می شود و هر کس پـانزده روز روزه بـدارد هر چه سؤال کنـد باو عطا می شود و هر کس زیادتر روزه بدارد خدای عز و جل نیز زیادتر عطا میفرماید. از امام موسـی بن جعفر نیز به همین مضـمون روایت نقل شده است و من آنچه در زمینه ثواب روزه ماه رجب روایت بمن رسیده بود در کتاب فضایل رجب نقل کرده ام.

(دستور شرعی در نوره کشیدن هر پانزده روز یک بار است)

۷- امام صادق علیه السّـلام فرمود: دسـتور شـرعی نوره کشـیدن در هر پانزده روز میباشد و کسی که بیست و یک روز از نوره کشـیدن او بگـذرد اگر پول نـدارد بعهـده خـدای عز و جل قرض کند و نوره بکشد و کسـی که چهل روز از او بگذرد و نوره نکشیده باشد نه مؤمن است و نه مسلمان و هیچ احترامی ندارد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۹۸

بابهای شانزده گانه

(از جمله حقوق دانشمندان شانزده خصلت است)

اشاره

۱- امیر المـؤمنین علیه السّـلام فرمود: از جمله حقوق دانشـمندان این است که پرسـش ات را از او بسـیار نکنی و اگر در پاسخ گفتن رو گردان باشـد اصـرار نورزی و چون خسته شـد دامنگیرش نباشـی و با دسـتت باو اشاره نکنی و با اشاره چشـمت با او سخن نگوئی و در مجلس او بـا او محرمـانه صـحبت نکنی و بـدنبال عیب هـایش نباشـی و نگوئی که فلانی بر خلاف گفته تو گفته است و راز او را فـاش نکنی و غیبت هیـچ کس بنزد او ننمائی و در روبرو و پشت سـر نگهـدار آبروی او باشـی (و اگر با جمعی باشـد) سـلام را بهمه بـدهی و بـاو خصوصـا درود گوئی و در مقابل او بنشـینی و اگر نیازی داشـته باشـد پیشتر از مردم بخـدمتش بایستی و از طول صـحبت او افسـرده خاطر نگردی که او ماننـد درخت خرما است منتظر باش تا کی سودی از آن بر دامن تو بیفتد و دانشـمند مقام کسـی را دارد که روزها روزه دار و شب ها بعبادت بر پا ایستد و در راه خدا جهاد نماید و چون دانشمند بمیرد رخنه ای در اسلام افتد که تا روز قیامت مسدود نگردد و براستی که

دانشجو را هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقرب آسمان تشییع میکنند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۵۹۹

(شانزده خصلت است که تهی دستی آورد و هفده خصلت روزی را فراوان سازد)

۲- سعید بن علاقه گوید: شنیدم از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام که میفرمود تار عنکبوت از خانه پاک نکردن تهی دستی آورد و در حمام بول کردن تهی دستی آورد و بحال جنابت غذا خوردن تهی دستی آورد و با چوب گز خلال کردن تهی دستی آورد و ایستاده شانه زدن تهی دستی آورد و خاکروبه از خانه بیرون نبردن تهی دستی آورد و سوگند دروغ تهی دستی آورد و زنا کردن تهی دستی آورد و حرص ورزیدن تهی دستی آورد و پیش از سرزدن آفتاب بخواب رفتن تهی دستی آورد و در امر معاش اندازه نگه نداشتن تهی دستی آورد و از فامیل بریدن تهی دستی آورد و عادت بدروغ گفتن تهی دستی آورد و بساز و آواز فراوان گوش دادن تهی دستی آورد و گدای مرد را شبانه چیزی ندادن تهی دستی آورد.

سپس فرمود: پس از این گفتار آیا شما را آگاه نکنم بآنچه روزی را فراوان میکند؟ عرض کردند: آری یا امیر المؤمنین فرمود: میان دو نماز جمع کردن روزی را زیاد میکند و پس از نماز صبح و نماز عصر تعقیب خواندن روزی را فراوان سازد و رفت و آمد خانوادگی روزی را زیاد میکند و رفتن آستانه خانه روزی را زیاد میکند و با برادر دینی همراهی کردن روزی را زیاد میکند و از خداوند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۰۰

آمرزش خواستن روزی را زیاد میکند و امانت ورزی

روزی را زیـاد میکنـد و سـخن بحق گفتن روزی را زیـاد میکنـد و بصـدای اذان جواب گفتن روزی را زیاد می کنـد و سـخن نگفتن در مستراح روزی را زیاد میکنـد و حرص نورزیـدن روزی را زیاد می کند و سپاسـگزاری صاحب نعمت روزی را زیاد می کند و از سو گند دروغ دوری جسـتن روزی را زیاد می کند و پیش از غذا دست شستن (یا وضو گرفتن) روزی را زیاد می کند و خوردن آنچه از سـفره بیرون می افتد روزی را زیاد می کند و کسـی که هر روز سی بار خدا را تسبیح بگوید خدای عز و جل هفتاد نوع از بلا را از او بر گرداند که آسانترین اش تهی دستی است.

(شرح:)

جواب دادن باذان یعنی هر فصلی را که از اذان گو میشنود باز گو نماید.

(شانزده خصلت از دانش و واقع بینی است)

۳- اصـبغ بن نباته گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام مکرر میفرمود راست گفتن امانت است و دروغ گفتن خیانت و ادب داشتن سروری است و هشـیاری زیر کی است و اسـراف زیـان آور است و میـانه روی سـبب ثروت و حرص بـاعث تهی دستی است و پستی موجب حقارت و سـخاوت سـبب نزدیک شدن بمردم است و پست فطرتی موجب دور افتادگی و دلسوزی فروتنی است و ناتوانائی زبونی و هواپرستی کجروی است و وفاداری سنجیدن است و خود بینی نابودی است و بردباری توانائی.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۰۱

(شانزده طایفه از امت محمد (ص) خاندان او را دوست نمیدارند و بلکه کینه آنان را بدل داشته و با آنان دشمنی کنند)

اشاره

۴- اعمش و مسلم بن خالد زنجی و محمد بن خالد از مسلم بن خالد از امام صادق علیه السّلام روایت کرده اند و همگی گفته اند سیزده صـنف (ولی تمیم گفته شانزده صنف) از امت جد من ما را دوست نمیدارند و ما را در نظر مردم هم دوست داشتنی معرفی نمیکنند و بلکه کینه ما را در دل گرفته و از ما پیروی نمیکنند و مردم را از یاری ما باز میدارند، دشمنان واقعی ما آنانند و آتش دوزخ و شـکنجه سوزان برای آنان آماده است گوید: عرض کردم: یا ابن رسول اللَّه خداوند تو را از شر آنان نگهدارد برای من بیان فرما آنان کیانند؟ فرمود:

۱- کسـی که در اصل خلقت زیادتی داشته باشد یکنفر از مردم را که عضو زیادی در خلقت او باشد نمی بینی مگر اینکه برای ما دشمن آشکارش می یابی و او را دوست و پیرو ما نمی یابی.

۲- از مردان آنکه ناقص الخلقه باشـد که خـدای عز و جل را آفریده ای که خلقت اش ناقص باشد نمی بینی مگر اینکه در دل او

نسبت بما کینه هائی خواهی یافت.

۳- کسی که چشم راست او کور مادر زاد باشد آفریده ای از خدا را که چشم راستش کور مادر زاد باشد نمی بینی مگر اینکه با ما در جنگ است و با دشمنان ما همدست.

۴- مردان سیاه مو که آفریده سیاه موئی از خلق خدا را نمی بینی که عمرشان دراز شده و مویش سفید نگشته و ریش او مانند زیر گلوی کلاغ (سیاه) است مگر اینکه مردم را بر ما میشوراند و دشمن ما را زیاد می کند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۰۲

۵- مردان سخت سیاه رنگ، یکنفر از آنان را نمی بینی مگر اینکه همواره ما را دشنام دهد و دشمنان ما را ثنا گوید.

۶- مردان کچل هیچ مرد کچلی را نمی بینی مگر آنکه نسبت بما توهین آمیز و بد زبان است و بر زبان ما سخن چینی می کند.

۷- مردان کبود چشم و چشم ریز هیچ یک از آنان را که بسیار هم هستند نمی بینی مگر اینکه می یابی که بر خوردشان با ما بروئی است و در پشت سر با ما روئی دیگر دارند و در پی ایجاد ناراحتی برای ما هستند.

۸- مردان زنا زاده که کودک سر راهی بوده اند یکنفر از آنان را ملاقات نمی کنی مگر آنکه می یابی دشمن گمراه کننده آشکار ما است.

۹- مردانی که بیماری پیسی دارند یکنفر از آنان را ملاقات نمی کنی مگر اینکه از برای ما در پی کمینگاههائی است و بکمین ما و شیعیان ما نشسته که بگمان خود ما را از راه راست گمراه کند.

۱۰- مبتلایان به بیماری خوره که آنان سنگ دوزخند و بدوزخ باید بروند.

۱۱- مردانی که با آنان عمل جنسی انجام داده می شود

یکنفر از آنان را نمی بینی مگر اینکه آوازخوانی شان در بدگوئی از ما است و شوراندن مردم بر ما.

۱۲- مردم شهری که سیستانش نامند آنان دشمن ما هستند و دشمن آشکار و آنان بدترین خلق اند عذابی که برای فرعون و هامان و قارون آماده است بر ایشان باد.

۱۳- مردم شهری که ری گویندش آنان دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و دشمنان خاندان

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۰۳

رسولند که جنگ با خاندان پیغمبر را جهاد میدانند و مالشان را غنیمت جنگی میشمارند عذاب رسوائی بر آنان باد در زندگی دنیا و در آخرت و برای آنان باد شکنجه ای جاوید.

۱۴- مردم شهری که موصلش گویند بدترین مردم روی زمین اند.

۱۵- مردم شهری که زوراء نام دارد و در آخر الزمان ساخته می شود با خون ما شفا میطلبند و با دشمنی ما بخدا تقرب میجویند در دشمنی ما پی گیرند و جنگ با ما را واجب و خونریزی ما را حتمی می شمارند ای فرزند از اینان بیمناک باش و بر حذر که دو نفر از آنان با هر یک از خانواده تو در جای خلوتی باشند قصد کشتن او را خواهند نمود (لفظ این روایت از اول تا آخر از تمیم است.)

(شرح:)

سند روایت ضعیف است زیرا عبد اللّٰه بن حبیب ضعیف است و جمعی از او بد گفته اند و عبد اللّٰه بن محمد بن ناطویه نیز مجهول است و شناخته نشده است و باحتمال قوی یکی از دشمنان اهل بیت بمنظور متنفر ساختن مردم از خاندان رسالت این روایت را جعل نموده است زیرا انتقاد باین شدت از افراد نامبرده شده که شماره شان نیز اندک نیست مسلما اثر

نامطلوبی در روحیه آنان خواهد داشت.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۰۴

(باب هفده)

(غسل در هفده مورد است)

اشاره

۱- امام باقر علیه السّلام فرمود: غسل در هفده مورد است: شب هفدهم ماه رمضان همان شبی که دو جمعیت: (لشکر اسلام و کفار قریش) در شب بدر، بیکدیگر رسیدند و شب نوزدهم که در آن شب واردین آن سال: (حاجیان) نوشته می شود و شب بیست و یکم همان شبی که جانشینان پیغمبران در آن شب از دنیا رحلت کرده اند و عیسی بن مریم در آن شب بعالم بالا برده شد و موسی جان سپرد و شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد عبد الرحمن بن ابی عبد اللَّه بصری گوید: امام صادق مرا فرمود: در شب بیست و چهارم نیز غسل کن زیرا زیانی بر تو ندارد که در هر دو شب غسل کنی بحدیث محمد بن مسلم در باره غسل بازگشتیم- و روز دو عید! (عید فطر و عید قربان) و چون خواستی بحرمین (مکه و مدینه) داخل شوی و روزی که احرام می بندی و روزی که بخانه کعبه داخل میشوی و روز ترویه و روز عرفه و غسل میت و چون میتی را غسل دادی و کفن کردی یا او را پس از سرد شدن مس کردی و روز جمعه و غسل گرفته شدن آفتاب هنگامی که تمام قرص گرفته شود و از خواب بیدار شوی و نماز آیات نخوانده باشی غسل کن و قضای نماز را بخوان

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۰۵

(شرح:)

فقهاء رضوان اللَّه علیهم فرموده اند هنگامی که تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شود و کسی عمدا نماز آیات را نخواند مستحب است که غسل نموده و قضای نماز را بخواند و در این فتوا

بر طبق این روایت و امثال آن عمل کرده اند: غفاری- دقت شود: مترجم.

(باب هیجده گانه)

(امیر المؤمنین را هیجده مایه ناز و سرفرازی بود)

۱- ابن عباس گوید: علی را هیجده مایه بزرگی بود که اگر جز یکی از آنها را نداشت نجات می یافت در حالی که (بجای یکی) هیجده مایه ناز و سروری داشت که در هیچ یک از این امت نبود.

(آنچه خدای عز و جل هیجده ساله را بدان سرزنش فرموده)

۲- امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه: (سوره فاطر- ۳۷) آیا بشما آنقدر عمر ندادیم که کسی که میخواست متذکر و متنبه شود می شد- فرمود: سرزنش است به هیجده ساله.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۰۶

(باب های نوزده گانه)

(نوزده جمله ای که هر کس آنها را بخواند از گرفتاری رهائی می یابد)

۱- ابن عباس گوید: علی بن ابی طالب روی به پیغمبر آورد و چیزی از آن حضرت خواست پیغمبر باو فرمود: یا علی بآن که مرا پیغمبری بحق (برای مردم) فرستاد سوگند که نزد من هیچ از کم و بیش نیست ولی تو را چیزی می آموزم که دوست من جبرئیل برای من آورد و گفت یا محمد این هدیه ای است از نزد خدای عز و جل که تو را بآن گرامی داشته و به هیچ کس از پیغمبران پیشین این هدیه را نداد و آن نوزده جمله است که هر دلسوخته و هر مصیبت زده و هر اندوهناک و هر غمناک و هر کسی که در خطر دزد و آتش سوزی باشد آن ها را بخواند و هر بنده ای که از پادشاهی بترسد آن کلمات را بگوید خداوند برای او وسیله رهائی فراهم سازد و آن نوزده جمله است که چهار جمله آن بر پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار جمله اش بر پیشانی میکائیل و چهار جمله بر گرداگرد عرش و چهار جمله اش بر پیشانی جبرئیل و سه کلمه آن در جایی که خدا خواسته است علی ابن ابی طالب عرض کرد: یا رسول اللّٰه چگونه

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۰۷

آن ها را بخوانیم؟ فرمود: بگو

یا عماد من لا عماد له و یا ذخر من لا ذخر له و یا سند من لا سند له و یا حرز من

لاـ حرز له و یـا غیاث من لا غیاث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا عون الضـعفاء و یا منقـذ الفرقی و یا منجی الهلکی یا محسن یا مجمل یا منعم یا مفضل انت الذی سـجد لک سواد اللیل و نور النهار وضوء القمر و شـعاع الشمس و دوی الماء و حفیف الشجر یا اللّه یا اللّه یا اللّه انت وحدک لا شریک لک

سپس میگوئی بـار الهـا با من چنین و چنان بکن که بطور مسـلم از جای خود برنخیزی تا اینکه دعای تو مسـتجاب شود ان شاء اللّه احمد بن عبد اللّه گوید: ابو صالح گفت: این دعا را به نابخردان نیاموزید.

(نوزده تکلیف از زنان برداشته شده است)

۲- رسول خدا (ص) ضـمن وصیتی بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود یا علی زنان را وظیفه نماز جمعه خواندن نیست و نه بنماز جمـاعت رفتن و نه اذان گفتن و نه اقـامه گفتن و نه عیـادت بیمار و نه دنبال جنازه رفتن و نه در میان صـفا و مروه هروله کردن (دویـدن) و نه حجر الاـسود را لمس نمودن یا بوسـیدن و نه سـر تراشـیدن و نه منصب قضاوت را متصـدی شـدن و نبایـد مورد مشورت قرار بگیرد و سـر حیوانی را نبایـد ببرد مگر در حال ناچاری و لبیک های احرام را نبایـد بلنـد بگویـد و نباید نزد قبری بایستد و نباید خطبه را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۰۸

بشـنود و نه کار ازدواج بدست گیرد و نباید از خانه شوهرش بیرون رود مگر با اجازه شوهر و چنانچه بی اجازه شوهرش بیرون رفت خدا و جبرئیل و میکائیل او را لعنت خواهند کرد

و نبایـد از خانه شوهرش چیزی بکسـی بدهـد مگر با اجازه شوهر و شبی را سـر ببالین نگذارد در حالی که شوهرش نسـبت باو خشمگین باشد اگر چه شوهر باو ستم کرده باشد.

(نوزده مسأله ای که امام صادق در مجلس منصور از طبیب هندی پرسید و او ندانست و حضرت پاسخ آنها را بطبیب گفت)

۳- ربیع نگهبان منصور گوید: روزی امام صادق بمجلس منصور تشریف آورد و مردی هندی که کتابهای طب را میخواند نزد مأمون بود مدتی که آن مرد سـرگرم خواندن بود حضرت خاموش بود و گوش میداد چون هندی از کار خواندن پرداخت بآن حضـرت گفت یـا ابـا عبـد اللّه از آنچه با من است چیزی میخواهی؟ فرمود: نه زیرا آنچه خود دارم بهتر است از آنچه تو داری عرض کرد: آنچه شما دارید چیست؟ فرمود: گرمی را با دوای سرد و سردی را با داروی گرم و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان می کنم و همه کار را بخدای عز و جل باز میگردانم و آنچه را که رسول خدا فرموده است بکار میبندم که فرمود: بدان که معده جایگاه درد است و پرهیز درمان درد و آنچه را که بدن بآن عادت کرده بازش میدهم هندی عرض کرد: مگر طب جز این است؟

امام صادق علیه السّلام فرمود تو پنداری که من از کتابهای طب این دستورات را فرا گرفته ام؟ عرض

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۰۹

کرد: آری فرمود: نه بخدا فرا نگرفته ام مگر از خدای سبحان بگو بدانم من بعلم طب داناترم یا تو؟

هندی عرض کرد بلکه من.

حضرت صادق فرمود: پس من چیزی از تو بپرسم؟ عرض کرد بپرس، فرمود: ای هندی بگو بدانم چرا در کاسه سر مرکز پیوند استخوانها هست؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا موی

سر بالای آن است؟

گفت: نمیدانم فرمود: چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت نمیدانم: فرمود: چرا پیشانی چین و شکن دارد؟

گفت نمیـدانم فرمود: چرا ابروان بالای دو چشم است؟ عرض کرد نمیدانم فرمود: چرا دو چشم همچون دو بادام است؟ گفت: نمیـدانم فرمـود: چرا بینی در میـان دو چشم است؟ گفت نمی دانم فرمـود: چرا سـوراخ بینی در قسـمت پـائین آن است؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا لب و سبیل بالای دهان است؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا دندان جلو نازک است و دندان آسیا پهن و دندان نـاب بلنـد؟ گفت: نمیـدانم فرمـود: چرا فقـط مردهـا ریش دارنـد؟ گفت: نمیـدانم فرمـود: چرا دو کـف دست مو نـدارد گفت نمیدانم فرمود: چرا ناخن و مو روح ندارد؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا دل همچون دانه صـنوبر است؟ گفت: نمیدانم فرمود: چرا شش دو قطعه است و در جـای خودش حرکت می کنـد؟ گفت: نمیـدانم فرمود: چرا سپرز میـانش گود است؟ گفت: نمیـدانم فرمود: چرا کبد مانند دانه لوبیا است؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۱۰

دو زانو به طرف پشت خم می شود؟ گفت نمیدانم فرمود: چرا کف پاها میان تهی هستند؟ گفت نمیدانم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: ولی من همه را میـدانم عرض کرد: پس پاسخ پرسشـها را بفرمائید حضـرت صادق علیه السّلام فرمود: کـاسه سـر مرکز پیونـد اسـتخوان دارد برای اینکه میـان خالی است و اگر فاصـله ای میان اسـتخوانها نبود زودتر شـکافته میشـد و چون قطعه قطعه خلق گردد دیرتر شـکافته می شود و مو بر فراز آن است برای اینکه از ریشه مو روغن ها بمغز برسد و از سر موها بخار بیرون رود و گرما و سرمائی را که

بمغز وارد می شود باز گرداند و پیشانی مو ندارد برای اینکه رهگذر روشنائی چشم ها است و در پیشانی چین و شکن هست برای این است تا عرقی را که از سر بسوی چشم سرازیر است نگه دارد باندازه ای که آدمی بتواند آن را پاک کند مانند جویهائی که در زمین آب گیر روان است و دو ابرو و بر فراز دو دیده نهاده شد تا باندازه کفایت (نه بیشتر) نور بدانها برسد.

ای هندی نمی بینی کسیرا که چون روشنائی زیادی بر او میتابد دست خود را بر فراز دیدگان میگیرد تا روشنائی باندازه کافی بآنها برسد و بینی را در میان دو چشم قرار داد تا روشنائی را میان دو دیده بدو بخش مساوی قسمت کند و چشم مانند بادام شد تا میله دارو در آن گردش کند و بیماری از چشم بدر رود و اگر چهار گوش بود و یا گرد (دائره ای) دارو بهمه جای آن نمیرسید و بیماری از آن بیرون نمی شد و سوراخ بینی را در قسمت پائین آن قرار داد تا بیماریهائی که از مغز فرو میریزد از آن بیرون شود و بوها از آن بمشام آدمی بالا رود و اگر سوراخ در قسمت بالای بینی بود بیماری از آن فرو نمیریخت و بو را نیز درک نمیکرد و سبیل و لب را بر فراز دهن قرار داد تا آنچه را که از مغز

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۱۱

فرو میریزد نگذارد بدهان برسد و غذای آدمی و نوشیدنی او ناگوار نشود و بتواند آن را از خود دور سازد و برای مردان ریش قرار داد تا در نخستین دیدار از کشف

عـورت بی نیـاز باشـد و مرد از زن تمیز داده شـود و دنـدانهای جلو را نـازک آفریـد چون بوسـیله آن جویـدن انجـام میگیرد و دنـدانهای کرسـی را پهن قرار داد چون نرم کردن و جویـدن بـا آنهـا انجـام میگیرد و دنـدان نیش بلنـد شـد تـا همچون سـتون ساختمان دنـدانهای جلو و کرسـی را محکم نگهدارد و دو کف را بی مو قرار داد چون لمس با آنها انجام میگیرد و اگر مو در آنها بود آدمی آنچه را که با آن روبرو میشـد و دست بر آن میکشـید درک نمیکرد و مو و ناخن بی روح آفریـده شدنـد چون بلند شدن آنها بد نما است و کوتاه کردنشان زیبا است و اگر روح داشـتند آدمی هنگام کوتاه کردن آن احساس درد میکرد و دل مانند دانه صنوبر شد چون وارونه است و سرش باریک شده است تا در میان شش درآید و از خنکی ریه خنک شود و مغز از گرمـا نسوزد و شـش دو قطعه قرار داده شـد تـا دل در میان آن درآیـد و از حرکت ریه خنک شود و کبـد میان گود شـد تا معده را سنگین کند و همه آن بر معده بیفتد و آن را فشار دهد و هر چه بخار در آن است بیرون آید و کبد مانند دانه لوبیا شد چـون منی قطره قطره بر آن میچکـد و اگر چهـار گـوش و یـا گرد بـود قطره اول در آن میمانـد تـا دومی بر روی آن میچکید موجود زنده از بیرون آمدن منی لذت نمیبرد زیرا منی از تهیگاه پشت بکلیه فرو میریزد و کلیه در این حال مانند کرم جمع و

بـاز می شود و یکی پس از دیگری قطره ها را همچون تیر از کمان به مثانه پرت میکنـد و تا شـدن زانو بسـمت عقب قرار داده شد زیرا آدمی که رو بجلو میرود حرکاتش هموار می شود و اگر زانو چنین نبود هنگام راه رفتن می افتاد و پاها را میان

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۱۲

گود آفرید زیرا اگر در راه رفتن همه پا بر زمین میرسـید مانند سـنگ آسـیا سـنگین می شد که اگر سنگ آسیا بلبه روی زمین باشد بچه ای آن را بر می دارد و اگر برو بزمین افتد بر مرد نیز تکان دادنش دشوار است.

هنـدی بحضـرت عرض کرد: این همه دانش برای تـو از کجـا است؟ فرمـود از پـدرانم گرفته ام و آنـان از رسـول خـدا و او از جبرئیـل و او از خـدای رب العالمین جل جلاله که تنها و جانها را آفریـد گرفته است هنـدی گفت: راست فرمودی من گواهی میدهم که معبود بحقی بجز خداوند نیست و محمد فرستاده و بنده او است و تو دانشمندترین مردم زمان خودت میباشی.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۱۳

باب های خصلت های بیست گانه و بالاتر

(در دوستی خاندان پیغمبر (ص) بیست خصلت است)

۱- رسول خـدا (ص) فرمود: هر کس را که خداونـد دوستی پیشوایـان از خانـدان مرا نصـیبش فرمود در حقیقت به خیر دنیـا و آخرت رسـیده است پس هیچ کس تردیدی نداشته باشد که او در بهشت است زیرا در دوستی خاندان من بیست خصلت است ده از آنهـا در دنیا و ده از آنها در آخرت اما خصـلت هائی که در دنیا است زهـد است و حرص بعمل و پاک دامنی در دین و میل به پرستش خدا و توبه پیش از مرگ و شادمانی در شب زنده

داری و نومیدی از آنچه در دست مردم است و نگهداری احترام امر و نهی خداوند عز و جل نهم کینه دنیا دهم سخاوت.

و اما آنچه در آخرت است دفتر حسابی برای او باز نشود و میزانی برای او بر پا نگردد و نامه او بدست راستش داده شود و فرمان بیزاری از آتش برای او نوشته شود و رویش سفید گردد و از جامه های بهشتی بر او پوشانیده شود و در باره صد نفر از خانواده خویش شفاعتش پذیرفته گردد و خدای عز و جل با نظر رحمت باو نظر فرماید و از تاج های بهشتی بر سرش گذاشته شود و دهم آنکه بدون حساب

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۱۴

در بهشت درآید پس خوشا بحال دوستان خاندان من.

(مؤمن را بر عهده خدای عز و جل بیست خصلت ثابت است)

۲- امام باقر علیه السّلام فرمود: مؤمن را بر عهده خدای عز و جل بیست خصلت ثابت است که خداوند بآنها وفا خواهد فرمود: بر خدای تبارک و تعالی است که او را آزمایشی گمراه کننده نفرماید و او را بر خدا است که برهنه و گرسنه اش نگذارد و او را بر خدا است که مورد سرزنش دشمنش قرار ندهد و او را بر خدا است که خوار و گوشه نشینش نسازد و او را بر خدا است که پرده آبرویش را ندرد و او را بر خدا است که با غرق شدن و سوختن جان او را نگیرد و او را بر خدا است که بر چیز خطرناکی نیفتد و چیز خطرناکی بر او نیفتد و او را بر خدا است که از نیرنگ نیرنگ بازان اش نگه

دارد و او را بر خدا است که از حمله های ستمگران اش پناه دهد و او را بر خدا است که در دنیا و آخرت همنشین ما قرارش دهد و او را بر خدا است که از بیماری ها بآنچه صورت ظاهری او را بد نما کند دچارش نسازد و او را بر خدا است که از بیماری پیسی و خوره پناه دهد و او را بر خدا است که در حال انجام گناه کبیره جانش را نستاند و او را بر خدا است که روزگار گنهکاریش را از یادش نبرد تا زود بزود توبه کند و او را بر خدا است که شناسائی حجت خدا را از او پنهان نکند و او را بر خدا است که باطل را در دل او عزیز نکند و او را بر خدا است که روز رستاخیز در حالی که نور ایمانش در پیشاپیش راهنمائیش میکند محشورش فرماید و او را بر خدا است که بهر کار خوبی توفیقش عطا فرماید و او را بر خدا است که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۱۵

دشمنش را بر او مسلط نفرماید که او را خوار کند و او را بر خدا است که سرانجام اش را با آسایش خواطر و ایمان بپایان برساند و او را در بهشت بلند پایه همنشین ما قرار دهد این ها است شرطهای خدای عز و جل برای مؤمنان.

(پاداش کسی که بیست بار بحج رفته باشد)

۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که بیست بار بحج رفته باشد نه دوزخ را می بیند و نه فریاد و آواز افروخته شدن آن را میشنود.

(بیان بیست و سه خصلت از خصلتهای پسندیده ای که امام زین العابدین علیه السّلام بدانها ستوده میشد)

۴- امام باقر علیه السّلام فرمود: امام زین العابدین علیه السّلام در شبانه روز هزار رکعت نماز میگذارد هم چنان که امیر المؤمنین علیه السّلام میخواند و او را پانصد نخله خرما بود و نزد هر نخله دو رکعت نماز میخواند و چون بنماز می ایستاد رنگش دیگرگون میشد و همچون بنده ای ذلیل که در پیشگاه پادشاهی بزرگوار ایستاده باشد در نماز میایستاد و اندامش از ترس خداوند عز و جل میلرزید و نمازش چنان بود که گوئی با نماز

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۱۶

وداع میکند و دیگر هرگز نماز نخواهد خواند روزی نماز میخواند عبا از یک دوش اش افتاد حضرت آن را درست نکرد تا از نمازش فارغ شد بعضی از اصحابش در این باره از آن حضرت پرسید فرمود: وای بر تو آیا میدانی در پیشگاه چه کسی ایستاده بودم؟ همانا از نماز بنده پذیرفته نمیشود مگر همان قدر که بدل متوجه خدا بوده است آن مرد عرض کرد. بنا بر این ما هلاک شدیم فرمود: نه چنین است خدای عز و جل این کم بود را با نافله ها پر میکند و حضرتش در شبهای تار بیرون میرفت و کیسه های دینار و درهم بر دوش میکشید و گاهی خوراکی و یا هیزم بر پشت میگرفت تا آنکه یک یک در خانه ها را میکوفت و آنچه را که بر دوش داشت بدست آن کس که در را میگشود میداد و هر گاه به فقیر چیزی میداد صورت

خود را می پوشید که او را نشناسد و چون وفات کرد و این کار را از کسی ندیدند دانستند آنکه این کار میکرد علی بن الحسین علیه السّلام بود و چون بدن شریف حضرت را بر غسلگاه گذاشتند پشت آن حضرت را مشاهده کردند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود از بس که بخانه های فقراء و مساکین بار بدوش کشیده بود و روزی از خانه بیرون شد و دوش انداز خزی بدوش داشت گدائی بر سر راه آمد و بدوش انداز در آویخت حضرت براه افتاد و آن را بجای گذاشت و در فصل زمستان خز می خرید چون تابستان میرسید آن را میفروخت و بهایش را صدقه میداد و روز عرفه ای جمعی را دید که از مردم گدائی میکنند فرمود: وای بر شما آیا در چنین روزی از غیر خدا گدائی میکنید؟ در حالی که امید میرود در امروز پرتو سعادت به بچه های در رحم مادران نیز بتابد و چنین بود که از هم خوراک شدن با مادرش خود داری میفرمود بخدمتش عرض شد: ای پس پیغمبر شما که از همه مردم نیکوکارتر و از همه بیشتر صله رحم میکنید چرا با مادر

خود هم خوراک نمیشوید؟ فرمود: خوش ندارم که مبادا پیش دستی کنم بغذائی که مادرم چشم بر او داشته است، مردی بآن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا براستی که من تو را در راه خدا بسیار دوست دارم فرمود: بار الها من بتو پناهنده میشوم از اینکه دیگری بخاطر تو مرا دوست بدارد و تو مرا دشمن داشته باشی و آن حضرت ناقه ای داشت

که بیست بار با آن بحج رفته بود و هرگز بآن تازیانه نزده بود و چون آن ناقه مرد دستور فرمود بخاکش بسپارند تا درندگان آن را نخورند و کنیزی داشت که احوال آن حضرت را از او پرسیدند گفت سخن دراز گویم یا کوتاه گفته شد: کوتاه بگو گفت: هرگز بروز برای او غذا نیاوردم و هرگز بشب بستر برای او نگستردم روزی گذارشان بجمعی افتاد که نسبت بحضرتش بدگوئی میکردند نزد آنان ایستاد و فرمود: اگر در گفتار خود راست گوئید خداوند مرا بیامرزد و اگر دروغگو هستید خداوند شما را بیامرزد و از عادت حضرت این بود که چون دانش آموزی بخدمتش میرسید میفرمود: خوش آمدی ای سفارش شده رسول خدا سپس میفرمود براستی که چون دانش آموز از خانه خود بیرون می آید پای خود بر هیچ تر و خشکی از زمین نمیگذارد مگر آنکه تا هفتمین طبقه زمین برای او تسبیح میگویند و یک صد خانواده از فقیران مدینه را سرپرستی میفرمود و از اینکه یتیمان و بیچارگان و زمینگیرشده گان و تهی دستانی که راه چاره ندارند بر سر سفره او بنشینند خوشش می آمد و با دست خود لقمه برای آنان می گرفت و هر یک از آنان که عائله مند بود از غذای خود برای عائله اش می برد و غذائی نمی خورد تا آنکه اول مانند آن غذا را صدقه میداد و هر سال هفت پینه از هفت محل سجده او می افتاد از بس نماز میخواند و آن حضرت آن پینه ها را جمع آوری میفرمود و چون از دنیا رحلت فرمود آن پینه ها بهمراه او بخاک سپرده شد و بر پدرش حسین علیه السّلام بیست

الخصال

/ ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۱۸

سال گریست و غـذائی به پیش آن حضـرت گذاشـته نشـد مگر آنکه گریست تا آنجا که غلامش عرض کرد ای فرزند رسول خـدا آیا روزگار اندوه تو بسـر نیامد؟ فرمود: وای بر تو یعقوب پیغمبر دوازده پسـر داشت و خداوند یکی از آنان را از چشم او پنهان کرد یعقوب از بس بر او گریست دیـدگانش کور و موی سـرش از انـدوه سـفید گشت و پشـتش از بار غم خمید و حال آنکه پسـرش در دنیا زنـده بود و من خودم دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده نفر از خاندانم کشـته و در کنار من افتاده بودند پس چگونه روزگار اندوه من بسر آید؟

(آنچه در باره شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان رسیده است)

۵- فضـیل بن یسـار گویـد: امـام باقر علیه السّـلام را عادت این بود که چون شب بیست و یکم و بیست و سوم میشـد بـدعا می پرداخت تا نیمه شب و چون شب از نیمه میگـذشت نماز میخوانـد ۶- سـلیمان جعفری گوید: امام موسی بن جعفر فرمود: شب بیست و یکم و بیست و سوم یک صد رکعت نماز بخوان در هر رکعت حمد یک بار و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ده بار.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۱۹

۷- امام صادق علیه السّـلام فرمود: شب قدر شب اول سال است و شب پایان سال استادان ما اتفاق دارند که شب بیست و سوم از ماه رمضان شب قدر است و وقت غسل در آن شب از اول شب است و تا آخر شب وقت غسل باقی است.

۸- حسان بن مهران گوید: از امام صادق علیه السّلام از شب قدر پرسیدیم فرمود: در شب بیست

و یکم و شب بیست و سوم آن را جستجو کن.

(از بیست و چهار خصلت نهی شده است)

۹- رسول خدا (ص) فرمود: ای امت براستی که خدای عز و جل بیست و چهار خصلت را برای شما خوش نداشته و شما را از آنها نهی فرموده است بازی در نماز را برای شما ناخوش داشته و منت نهادن در صدقه را ناخوش داشته و خندیدن در گورستان را ناخوش داشته و سرکشیدن و نگاه کردن بخانه های مردم را ناخوش داشته و نگاه کردن بعورت زنان: (همسران) را ناخوش داشته و فرمود که (برای فرزند) کوری آورد و سخن گفتن بهنگام آمیزش جنسی را ناخوش داشته و فرمود که گنگی آورد یعنی در فرزند و خواب پیش از نماز عشا را ناخوش داشته و سخن گفتن پس از نماز عشا را ناخوش داشته

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۲۰

و بی لنگ در زیر آسمان غسل کردن را ناخوش داشته و آمیزش جنسی در زیر آسمان (جای بی سقف) را ناخوش داشته و رفتن بمیان رودخانه را بی لنگ ناخوش داشته و فرمود در رودخانه ها آبادکنندگان و ساکنین از فرشتگان هستند و بی لنگ بحمام ها رفتن را ناخوش داشته و سخن گفتن میان اذان و اقامه را در نماز صبح تا پایان یافتن نماز ناخوش داشته و سوار شدن دریا را هنگام طوفان ناخوش داشته و خواب در پشت بامی را که گرداگردش دیوار نباشد ناخوش داشته و فرمود: کسی که در پشت بام بی دیوار بخوابد هیچ کس مسئول محافظت او نیست و ناخوش داشته که مردی در خانه ای بتنهائی بخوابد و ناخوش داشته که مردی با همسر خود در حال حیض آمیزش جنسی کند که اگر

کرد و نوزادش با بیماری خوره و یا پیسی بدنیا آمد بجز خود را سرزنش نکند و ناخوش داشته که مرد پس از احتلام غسل نکرده با همسر خود آمیزش جنسی کند که اگر کرد و فرزندش دیوانه بدنیا آمد بجز خویشتن کسی را سرزنش نکند و ناخوش داشته که مرد با بیمار خوره دار سخن گوید مگر اینکه بقدر یک ذراع از هم دور باشند و فرمود از خوره دار بگریز چنانچه از شیر میگریزی و ناخوش داشته ادرار کردن بر کنار آب روان را و ناخوش داشته که شخص در زیر درخت میوه دار بقضای حاجت نشیند و ناخوش داشته که مرد ایستاده کفش بپا کند و ناخوش داشته که شخص بی آنکه جلو پایش روشن باشد بخانه تاریک درآید و دمیدن و فوت کردن جایگاه نماز را ناخوش داشته است.

(نماز را بجماعت خواندن بیست و پنج درجه از خواندن بتنهائی بهتر است)

۱۰- رسول خدا (ص) فرمود: نماز را بجماعت خواندن بیست و پنج درجه از خواندن بتنهائی

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۲۱

بهتر است.

و پدرم در رساله ای که بمن نوشته بود فرموده است: نماز مردی که بجماعت میخواندش از نماز مردی که بتنهائی میخواند بیست و پنج درجه در بهشت برتری دارد.

(بیست و نه خصلت در نماز هست)

۱۱- ضمره بن حبیب گوید: از پیغمبر در باره نماز پرسش شد فرمود: نماز از راههای بندگی در دین است و رضای پروردگار عز و جل در آن است و آن راه و رسم انبیاء است و نمازگزار را دوستی فرشتگان و هدایت و ایمان و روشنائی شناسائی حق و برکت در روزی و آسایش تن و ناخوشی شیطان و اسلحه علیه کافر و مستجاب شدن دعا و پذیرش اعمال نصیب می شود و توشه مؤمن در دنیا و آخرت و شفیع میان او و فرشته مرگ و آرام دلش در گور و بستر زیر پهلویش و پاسخ منکر و نکیر نماز است و در روز رستاخیز نماز بنده تاجی است بر سر او و نوری است بر روی او و جامه ای است بر تن او و پرده ای است میان او و آتش و حجتی است میان او و پروردگار جل جلاله و باعث رهائی تن او است از دوزخ و سبب گذشتن او است از پل صراط و کلید بهشت است و کابین حوریان بهشتی است و بهای بهشت است بنده بوسیله نماز به بالاترین

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۲۲

درجه میرسد زیرا نماز یاد کردن خدا است به پاکی و یگانگی و سپاس و بزرگداشت و آقائی و پاکیزگی و گفتگو با خدا

و دعا نمودن است.

(بیست و نه خصلت در دانش است)

۱۲- رسول خـدا (ص) فرمود: دانش بیاموزیـد که فرا گرفتن آن ثواب دارد و مـذاکره علمی بجای تسبیح گفتن است و کاوش از دانش جهاد است و یاد دادنش بکسـی که نمیدانـد صدقه است و آن را در دست دسترس اهلش قرار دادن سـبب قرب الهی است زیرا آن سـبب دانسـتن حلال و حرام است و دانش آموزش را براه بهشت میکشاند و دانش بهنگام وحشت آرام دل است و در تنهائی همدم و در شادی و سـختی راهنما است و در برابر دشـمنان سـلاح است و بنزد دوستان زینت است خداوند بوسیله دانش افرادی را تا آنجا بلنـد پایه میکنـد که پیشوایان خیر میگردنـد و دیگران از آنان پیروی میکننـد کارهای آنان را سرمشـق خود قرار میدهنـد و از آثـار آنـان اقتباس میکننـد و فرشـتگان بـدوستی آنان رغبت دارنـد بهنگام نمازشان بالهای خود را بآنان میمالنـد و همه چیز از برای آنان آمرزش میطلبنـد حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان بیابان و چهار پایان زیرا دانش سـبب زنده شدن دلها است و روشـنی بخش دیده ها است از کوری و نیرو بخش تن ها است از ناتوانی خداوند دانشمند را بمنزلهای نیکـان فرود می آورد و همنشـینی خوبـان را در دنیـا و آخرت بـاو ارزانی میـدارد بواسـطه دانش اسـت کـه خداونـد اطـاعت و پرسـتش می شود و بسبب علم است که خداوند شناخته می شود و دریافت میگردد و بوسیله آن حلال و حرام شناخته می شود و دانش پیشوای عمل است و عمل پیروانش خداوند دانش را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۲۳

به نیکبختان الهام میکند و بدبختان را از آن محروم میسازد.

(خصلتهائی که ابو ذر آنها را از رسول خدا پرسید)

۱۳- ابی ذر گوید: بخدمت

رسول خدا در حالی که تنها در مسجد نشسته بود رسیدم خلوت با آن حضرت را غنیمت شمردم مرا فرمود: ای ابا ذر مسجد را تحیتی است عرض کردم تحیت آن چیست؟ فرمود دو رکعت نماز است که بخوانی عرض کردم یا رسول اللّٰه شما مرا دستور نماز خواندن دادید نماز چیست؟

فرمود بهترین چیزی است که وضع شده است هر که خواست کمتر بخواند و هر که خواست بیشتر عرض کردم یا رسول اللّٰه چه کاری نزد خداوند محبوب تر است؟ فرمود بخدا ایمان داشتن و جهاد در راه او نمودن عرض کردم چه وقت شب بهتر است؟ فرمود دل شب تار عرض کردم چه نمازی بهتر است؟ فرمود: نمازی که قنوتش طولانی باشد عرض کردم کدام صدقه بهتر است؟ فرمود شخص بی بضاعت آنچه میتواند بفقیر پیری بدهد عرض کردم روزه چیست؟ فرمود: فریضه ای است که پاداش دارد و چندین برابر پاداش اش نزد خدا است عرض کردم (برای آزاد کردن) کدام بنده بهتر است؟ فرمود: هر آنکه گران قیمت تر و بنزد خانواده اش گرانمایه تر باشد.

عرض کردم چه جهادی بهتر است؟ فرمود: آنکه اسبش در میدان جنگ پی شود و (پیاده) خونش ریخته شود عرض کردم: از آیاتی که خداوند بر تو فرستاده کدامیک بزرگتر است؟ فرمود آیه الکرسی.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۲۴

سپس فرمود ای ابا ذر هفت آسمان در نزد کرسی مانند یک حلقه ای است که در بیابانی افتاده باشد برتری عرش بر کرسی همچون برتری آن بیابان است بر آن حلقه عرض کردم یا رسول اللّٰه پیمبران چند تن بودند؟

فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر عرض کردم از این عده چند

تن پیغمبر مرسل بودند؟ فرمود:

سیصد و سیزده تن همگی بی کم و کاست عرض کردم نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود: آدم عرض کردم از پیغمبران مرسل بود؟ فرمود آری خداوند بقدرت خویش او را آفرید و از روح خود در او دمید.

سپس حضرت فرمود: ای ابا ذر چهار تن از پیغمبران سریانی بودند: آدم و شیث و اخنوخ که همان ادریس است و ادریس نخستین کسی است که با قلم بنوشت و نوح و چهار تن از پیغمبران از عرب میباشند: هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو محمد و نخستین پیغمبر بنی اسرائیل موسی بود و آخرین پیغمبرشان عیسی (و همگی) ششصد تن بودند عرض کردم یا رسول اللّٰه خداوند چند کتاب آسمانی فرو فرستاده؟ فرمود یک صد و چهار کتاب خداوند پنجاه کتاب بر شیث فرستاد و سی کتاب بر ادریس و بیست کتاب بر ابراهیم و توراه و انجیل و زبور و قرآن نیز فرو فرستاد عرض کردم یا رسول اللّٰه کتابهای ابراهیم چه بود؟ فرمود همه آنها داستان بود و از جمله آنها این مضمون بود: ای پادشاه گرفتار و مست باده غرور براستی که من تو را بر نیانگیختم که دنیا را رویهم جمع کنی و لکن ترا برانگیختم تا نگذاری ستمدیده ای بدرگاه من بنالد که من دعای مظلوم را رد نکنم اگر چه کافر باشد بر خردمندی که زمام عقل از کفش بیرون نشده است لازم است وقتهائی برای خود قرار دهد وقتی را با پروردگار خود راز و نیاز کند و وقتی بحساب خود برسد و قسمتی از وقت خود را در آنچه خدای عز و جل با

او رفتار کرده بیندیشد و قسمتی از وقت را برای بهره مندی از حلال برای خود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۲۵

آماده کند که این ساعت کمک ساعتهای دیگر است و باعث خرسندی خاطر و فراغت قلب و شخص خردمند می بایست بزمان خود بینا باشد و بخویشتن بپردازد و زبان خود را نگهدارد که هر کس سخن گفتنش را از اعمال خود حساب کند گفتارش کم می شود مگر در آنچه برای او سودمند باشد و شخص خردمند را لازم است که جویای سه چیز باشد اصلاح زندگی و یا توشه گیری برای روز باز پسین و یا کامیابی از غیر حرام عرض کردم یا رسول اللَّه کتابهای موسی چه بود؟ فرمود همه اش عبرت انگیز بود و در همان است: که در شگفتم از برای کسی که یقین بمرگ دارد چگونه شادی میکند؟ و برای کسی که یقین بدوزخ دارد چرا میخندد؟ و برای کسی که دنیا و زیر و رو شدن اهل دنیا را می بیند چرا بآن اطمینان میکند؟ و برای کسی که بتقدیر خداوند ایمان دارد چگونه خود را بزحمت میاندازد؟ و برای کسی که یقین بحساب دارد چرا کار نمیکند؟ عرض کردم یا رسول اللَّه از مطالبی که در کتابهای ابراهیم و موسی بوده است آیا در قرآنی که خداوند بتو فرو فرستاده و در دست ما است چیزی هست؟ فرمود: ای ابا ذر بخوان این آیات را (الاعلی: ۱۴- ۱۹) آنکه زکاه داد و نام پروردگار را یاد کرد و نماز خواند حقیقتاً رستگار گردید ولی شما زندگی دنیا را مقدم میدارید در صورتی که عالم آخرت بهتر است و پاینده تر براستی که این

مطلب در کتابهای پیشین است یعنی کتابهای ابراهیم و موسی.

عرض کردم یا رسول اللّٰه سفارشی بمن بفرما فرمود تو را بپرهیزگاری خداوند سفارش میکنم که سرآمد همه کارها است عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود بخواندن قرآن مواظبت کن و بسیار بیاد خدا باش که باعث یاد بود تو در آسمان و روشنائی ات در زمین میگردد عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود: مواظبت کن بخاموشی طولانی که شیطانها را از تو میراند و بر کار دینت یاوری کند عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۲۶

مبادا بسیار بخندی که دل را میمیراند و روشنی رخسارت را میبرد عرض کردم یا رسول اللّٰه بیشتر بفرمائید فرمود: بزیر دست خود نگاه کن و ببالا دست خود نگاه مکن که بهترین وسیله است از برای اینکه نعمت خدا را خوار نبینی عرض کردم یا رسول اللّٰه بیشتر بفرما فرمود: با خویشان خود پیوند کن گرچه آنان از تو ببرند عرض کردم بیشتر بفرما فرمود: تهی دستان و همنشینی با آنان را دوست بدار عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود حق بگو گرچه تلخ باشد عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود در راه خدا از سرزنش ملامت گو مترس عرض کردم بیشتر بفرمائید فرمود: آنچه از خود میدانی بایستی تو را از عیب جوئی مردم باز دارد و بآنچه از خودت مانند آن سر میزند بدیگران خشم مکن سپس فرمود: همین عیب برای مرد بس که سه خصلت در او باشد آنچه را که در خود او است و نمیداند در دیگران متوجه شود و آنچه را که خود دارد برای دیگران شرم آور بداند و بیهوده هم نشین خود را بیازارد

سپس فرمود هیچ عقلی هم چون تدبیر نیست و هیچ پرهیزکاری بمانند خویشتن داری نیست و هیچ آبروئی هم چون خوش اخلاقی نیست.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۲۷

باب های سی و بالاتر

(از برای امام علیه السّلام سی نشانه هست)

۱- امام رضا علیه السّلام فرمود: امام را نشانه هائی است: دانشمندترین مردم میباشد و حکیم ترین مردم و پرهیزکارترین مردم و دلیر ترین مردم و باسخاوت ترین مردم و پر عبادت ترین مردم و ختنه شده متولد می شود و پاکیزه میباشد و از پشت سرش همچون پیش رویش می بیند و سایه ندارد و چون از شکم مادر بر زمین می افتد دو کف دست بر زمین می نهد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دیده اش بخواب میرود ولی دلش بیدار است و فرشتگان با او سخن میگویند و زره رسول خدا بر تن او راست آید و بول و غایطش دیده نشود زیرا خداوند عز و جل زمین را موظف فرموده است تا هر چه از امام بیرون می آید ببلعد بوئی خوشتر از بوی مشک دارد و امام بر مردم از خودشان بحکم فرمائی سزاوارتر است و از پدران و مادرانشان بر آنان مهربان تر و بیشتر از همه مردم در پیشگاه خدای عز و جل فروتن میباشد و بدستوراتی که بمردم میدهد خود از همه بهتر عمل میکند و از کارهائی که نهی میکند خودداریش از همه بیشتر میباشد و دعایش مستجاب است تا آنجا که اگر دعا بر سنگی کند بدو نیم شکافته می شود و اسلحه رسول خدا و شمشیر ذو الفقارش نزد او است و بنزدش کتابی است که نامهای شیعیانش تا روز قیامت در آن است و کتابی که نامهای دشمنانش تا روز قیامت در

آن ثبت است و جامعه نزد او است و آن طوماری است بدرازی هفتاد ذراع که همه نیازمندی های آدمیزاده در آن ثبت است و جعفر بزرگ و جعفر کوچک که در پوست بز و پوست قوچ است نزد او است و همه دانش ها را در

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۲۸

بردارند حتی زیان کرد خراشیدن تن و حتی حد زدن با تازیانه را و نصف حد و یک سوم حد با تازیانه را و مصحف فاطمه در نزد او میباشد.

۲- در روایت دیگر است که امام علیه السّلام بوسیله روح القدس یاری می شود و میان او و خداوند عز و- جل ستونی از نور هست که کارهای بندگان و همه نیازمندیها در آن از راهی که خود امام بر آن آگاه است دیده می شود.

۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: برای ما گشوده می شود و میدانیم و چون بسته می شود دیگر نمیدانیم و امام متولد می شود و فرزند برای او می شود و تندرست میگردد و بیمار می شود و میخورد و می آشامد و بول می کند و به قضای حاجت می نشیند و شادمان میگردد و غمناک می شود و میخندد و میگرید و می میرد و بخاک سپرده می شود و دانشش فزونتر میگردد و در نتیجه آن اطلاع حاصل می کند ولی نشانه امام در دو خصلت است در دانش و مستجاب شدن دعا و آنچه از پیش آمدها پیشاپیش خبر می دهد همان طور که از رسول خدا به او رسیده است و از پدرانش به ارث برده است و به رسول خدا به توسط جبرئیل از خداوندی که دانای غیب ها است رسیده است و یازده امام پس از پیغمبر همگی

کشـته شدند بعضـی از آنان با شمشیر که امیر المؤمنین است و حسین علیه السّلام و باقی با زهر کشته شدند و کشته شدنشان از روی حقیقت و درستی بود نه چنـانچه غالیـان و مفوضه (خـدا لعنت شان کنـد) میگوینـد که آنها میگوینـد: امامان واقعا کشـته نشده اند و بلکه مردم در باره آنان در اشتباه اند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۲۹

اینان دروغ می گوینـد کار هیچ یک از انبیای خدا و حجت های او بر مردم مشـتبه نیست مگر کار عیسـی بن مریم بتنهائی زیرا او از زمین به آسمان بالا رفت و زنده بود و جانش در میان آسمان و زمین گرفته شد.

و سـپس به آسـمان برده شـد و روح به تن او بازگشت و این است معنی فرمایش خدای عز و جل (آل عمران آیه ۵۵) هنگامی که خدا فرمود ای عیسـی من ترا می میرانم و بسوی خود بالا می آورم و خدای عز و جل از قول عیسـی در روز قیامت حکایت می کنـد که عرض می کنـد من گواه آنـان بودم تـا در میانشان بودم و چون مرا میرانـدی تو خود مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی).

آنان که در باره امامان از حد گذشـته اند میگویند که اگر بر کار عیسـی روا است که مردم مشتبه بشوند چرا در کار امامان نیز اشـتباه روا نباشـد؟ آنچه لازم است بآنان گفته شود اینست که عیسـی بـدون پـدر متولد شده است چرا روا نیست که امامان هم بـدون پـدر متولـد بشونـد؟ و آنان جرات اظهار چنین مـذهبی را در این باره نخواهنـد داشت خدا لعنت شان کند و هر گاه روا باشد که همه پیغمبران خدا و حجت های او

از پدران و مادران متولد شده باشند و فقط عیسی از میان آنان بدون پدر متولد شود روا است که فقط کار او بمردم مشتبه شود نه کار دیگری از پیغمبران و حجت های الهی هم چنان که متولـد شـدن بدون پدر فقط برای عیسـی روا بود و خدای عز و جل خواسته بود که کار او را نشانه و علامتی قرار دهد تا بدین وسیله دانسته شود که خداوند بر همه چیز توانا است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۳۰

(ماه رمضان سی روز است و هرگز کمتر نمیشود)

(۱۱۴۰) ۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: ماه رمضان سی روز است و بخدا هرگز کمتر نمیشود.

۵- یاسـر خادم گوید به امام رضا عرض کردم ماه رمضان بیست و نه روز می شود؟ فرمود به راستی که ماه رمضان از سی روز کمتر نمیشود.

۶- امام حسن فرمود: چند تن از یهود به محضـر رسول خدا آمدند داناتر آنان سؤالاتی از حضـرت کرد و از جمله آنها این بود که عرض کرد به چه علت خداونـد روزه گرفتن در روز را به امت تو سـی روز واجب کرده است و بر دیگر امتهـا از این بیشتر واجب نموده؟

پیغمبر فرمود: چون آدم از آن درخت مخصوص خورد سـی روز در شکمش ماند خداوند بر فرزندانش گرسنگی و تشنگی را سی روز واجب کرد و آنچه در میان این سـی روز میخورند تفضـلی است از خداوند بر آنها و بر آدم هم سی روز روزه واجب بود و همان را خدا بر امت من واجب کرد سپس رسول خدا این آیه را خواند (بقره آیه ۱۱۳) روزه بر شما نوشته شد هم چنان که بر پیشینیان شما نوشته شده

بود تا تقوا پیشه کنید روزهای شماره شده ای است یهودی عرض کرد درست فرمودی ای محمد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۳۱

۷- ابی بصیر گوید از امام صادق معنای این آیه را پرسیدم که میفرماید تا شماره را کامل کنید فرمود سی روز است.

۸- امام صادق علیه السّلام در ضمن حدیث طولانی فرمود ماه رمضان سی روز است چون خدای عز و جل میفرماید تا شماره را کامل فرمائید و ماه کامل سی روز تمام است.

۹- اسماعیل بن مهران گوید شنیدم امام صادق میفرمود: بخدا قسم که خداوند به بندگان تکلیف نه فرموده مگر کمتر از آنچه را که توانائی آن دارند: در شبانه روزی فقط پنج نماز تکلیف کرده و در هر هزار درهم بیست و پنج درهم تکلیفشان نموده و در یک سال روزه سی روز را به آنان تکلیف نموده و یک بار حج (در تمام عمر) تکلیفشان نموده با اینکه آنان توانائی بیش از این را دارند.

(مصنف) این کتاب گوید: عقیده خواص شیعه و روشن بین از آنان در باره ماه رمضان اینست که هرگز از سی روز کمتر نمیشود و اخباری که در این باره هست با قرآن موافق و با مذهب سنیان مخالف است و از ضعفای شیعه آن کس که اخباری را که اخباری را که از راه تقیه در باره ماه رمضان رسیده است و اینکه آنهم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۳۲

مانند باقی ماه ها سی کم و تمام می شود پذیرفته است تقیه نموده هم چنان که در دیگر موارد میبایست از عامه تقیه شود و جز بر مذهب آنان سخنی گفته نشود و توانائی نیست

جز بوسیله خداوند

(آنچه از عمل زناشوئی در کتاب و سنت حرام شده است سی و چهار صورت است)

۱۰- امام صادق علیه السّلام فرمود: از پدرم سؤال شد از عمل زناشوئی که خدای عز و جل در قرآن حرام فرموده و آنچه را که رسول خدا در سنت خود حرامش دانسته است فرمود: آنچه خدای عز و جل حرام اش فرموده سی و چهار صورت است که هفده صورت آن در قرآن است و هفده صورتش در سنت اما آنچه در قرآن است زنا است که خدای عز و جل فرموده است بزنا نزدیک نشوید و زناشوئی با زن پدر است که خدای عز و جل فرموده است با زنانی که پدرانتان همسری کرده اند همسری نکنید و مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمه های شما و خاله های شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهائی که بشما شیر داده اند (مادر رضاعی) و خواهران رضاعی و مادر زنهای شما و دختران همسرهای شما که در

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۳۳

دامن شما هستند از زنانی که با آنان هم بستر شده اید و اگر با آنان هم بستر نشده اید گناهی بر شما نیست و همسران پسران صلبی شما و اینکه دو خواهر را با هم بهمسری بگیرید مگر آنچه در گذشته گرفته اید و زن حائض تا از حیض پاک شود که خدای عز و جل میفرماید با زنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند و در حال اعتکاف با همسر هم بستر شدن که خداوند میفرماید با همسران خود آمیزش نداشته باشید در حالی که میان مسجد باعتکاف نشسته اید و اما آنچه در سنت است: روز ماه رمضان با همسر آمیزش نمودن و با زنی که با او مقررات ملاعنه

انجام گرفته است ازدواج نمودن و با زنی که در عده دیگری است ازدواج نمودن و در حال احرام عمل جنسی انجام دادن و در حال احرام ازدواج کردن و یا با کسی که احرام بسته است طرف ازدواج شدن و زنی که مرد با او ظهار کرده پیش از آنکه کفاره ظهار را بدهد و زن مشرکه را تزویج کردن و زنی را که مردش نه بار باو طلاق عده دار داده باشد و ازدواج با کنیز بر سر زن آزاد و ازدواج با زن ذمیه بر سر زن مسلمان و ازدواج زن بر سر عمه و خاله اش و ازدواج کنیز بدون اجازه آقایش و ازدواج با کنیز از برای کسی که میتواند با زن آزاد ازدواج کند و کنیز اسیر پیش از تقسیم غنیمت و کنیزی که چند نفر در ملکیت او شریکند و کنیزی که خریداری شده است پیش از آنکه استبراء شود و کنیزی که با آقای خود قرار داد مکاتبه داشته و قسمتی از مال المکاتبه را ادا کرده باشد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۳۴

(خدای تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده است)

۱۱- امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل از جمعه تا جمعه دیگر فقط سی و پنج نماز واجب فرموده است و در میان آنها یک نماز است که واجب است با جماعت خوانده شود و آن نماز جمعه است

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۳۵

(بابهای چهل و بالاتر)

(میگسار تا چهل روز نمازش پذیرفته نیست)

۱- فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود: هر که می بنوشد و مست شود نمازش تا چهل روز پذیرفته نیست و اگر در این روزها نماز نخواند عذابش برای نماز نخواندن دو چندان می شود و در خبر دیگر فرمود: نماز میگسار میان آسمان و زمین بازداشت می شود چنانچه توبه کرد باو باز میگردد.

(روزه بر چهل قسم است)

۲- زهری گوید: به خدمت امام زین العابدین رسیدم به من فرمود ای زهری از کجا آمدی؟

عرض کردم: از مسجد فرمود: در باره چه گفتگو داشتید؟ عرض کردم: در باره روزه گفتگو کردیم و رأی من و یارانم همگی بر این شد که بجز روزه ماه رمضان روزه واجبی نیست فرمود: ای زهری چنین نیست که شما گفتید روزه بر چهل قسم است ده قسم از آن واجب است هم چون وجوب روزه ماه رمضان و ده قسم از آنها روزه گرفتنش حرام است و چهارده قسم از آن صاحبش اختیار دارد اگر خواست روزه می گیرد و اگر

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۳۶

خواست افطار می کند و روزه اذن بر سه قسم است و روزه تأدیب و روزه سفر و بیماری عرض کردم: فدایت شوم اینها را برای

من تفسیر کنید: فرمود:

اما واجب پس روزه ماه رمضان است و روزه دو ماه پی در پی از برای کسی که یک روز از ماه رمضان را عمدا افطار کرده باشد و روزه دو ماه پی در پی واجب است در مورد کسی که از روی خطا قتلی کند و بنده ای را نیابد تا آزاد کند که خدای عز و جل میفرماید کسی که مؤمنی را از راه خطا بکشد

باید یک بنده مؤمن آزاد کند و یک دیه به خاندان مقتول بدهد تا آنجا که میفرماید اگر نیابد دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

(نساء- ۹۱) و دو ماه روزه پی در پی در کفاره ظهار واجب است به کسی که بنده آزاد کردن نتواند خدای تبارک و تعالی فرماید آنان که با زنهای خود ظهار کنند سپس از گفتار خود باز گردند باید پیش از آمیزش یک بنده آزاد کنند این دستور برای این است که شما پند بگیرید و خدا به آنچه می کنید آگاه است و هر کس نیابد دو ماه پی در پی روزه بر او واجب است پیش از آمیزش (سوره مجادله ۲ و ۳) و روزه سه روز در کفاره قسم واجب است کسی را که نتواند اطعام کند خدای تبارک و تعالی میفرماید کسی که نتواند اطعام نماید روزه سه روز بر او واجب است این کفاره قسم شما است هنگامی که سوگند بخورید (مائده ۹۲) همه این روزه ها پی در پی است نه پراکنده.

و روزه سر تراشیدن در حال احرام واجب است که برای رفع آزار تراشیده باشد خدای تبارک و تعالی میفرماید اگر کسی از شما بیمار باشد یا از سرش در اذیت باشد فدیه بدهد از روزه یا صدقه یا عبادت

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۳۷

و صاحبش (در برگزیدن یکی از این سه) اختیار دارد و اگر روزه بگیرد سه روز روزه میگیرد.

و روزه بجای قربانی حج تمتع واجب است برای کسی که قربانی نیابد خدای تبارک و تعالی میفرماید کسی که از عمره تمتع به حج برود آنچه میسر است قربانی کند پس

کسی که قربانی نیافت سه روز در حج روزه بگیرد و هفت روز هنگامی که به وطن باز گشتید و این ده روز تمام می شود (سوره نساء ۹۴).

و روزه کفاره شکار کردن در حال احرام واجب است خدای تبارک و تعالی میفرماید هر کس از شما از روی عمد شکاری را کشت همانند آن را از حیوانات اهلی کفاره دهد و دو نفر عادل از شماها حکم آن باشند این قربانی باید در مکه باشد و یا به کفاره آن تهی دستان را اطعام کند یا برابر آن روزه بدارد (سوره مائده ۹۵) سپس فرمود: ای زهری میدانی برابر آن روزه داشتن چگونه است؟ عرض کردم: نمیدانم فرمود: شکار را قیمت میکنند سپس بهاء آن را بگندم میدهند سپس آن گندم را پیمانه میکنند که چند صاع است برای هر نیم صاع یک روز روزه می گیرند.

و روزه نذر واجب است و روزه اعتکاف واجب است.

و اما روزه حرام روزه روز فطر و روز قربان و سه روز از روزهای تشریق. (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه در منی) میباشد.

و روزه روزی که مشکوک است (که آخر ماه شعبان است یا اول ماه رمضان) به روزه یوم الشک

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۳۸

هم مأموریم و هم از روزه آن نهی شده ایم مأموریم باین معنی که آن روز را با شعبان روزه بداریم و نهی شده ایم بدین معنی که نباید کسی به تنهائی روزه بدارد روزی را که مردم در آن شک دارند عرض کردم:

فدایت شوم اگر از شعبان هیچ روزه نگرفته باشد چه کند؟ فرمود: آن شبی را که مشکوک است نیت روزه شعبان می کند و

اگر در واقع از ماه رمضان باشد او را کافی است و اگر از شعبان باشد زیانی ندارد عرض کردم: روزه مستحبی چگونه از روزه واجب کفایت می کند؟ فرمود: اگر کسی یک روز از ماه رمضان را روزه بدارد و نداند که از ماه رمضان است و پس از روزه معلوم شود که ماه رمضان بوده کفایت میکند زیرا که روز معینی را که واجب بوده روزه گرفته است.

و روزه وصال حرام است و روزه سکوت حرام است و روزه نذر در معصیت حرام است و روزه عمرانه حرام است.

و اما روزه ای که صاحبش اختیار دارد: روزه روز جمعه و پنج شنبه و دوشنبه است و روزه ایام البیض (سیزده تا پانزده هر ماه) و روزه شش روز شوال پس از ماه رمضان و روزه روز عرفه و روز عاشورا است که در همه این موارد شخص اختیار دارد اگر خواست روزه میگیرد و اگر خواست افطار می کند.

و اما روزه اذن زن را روزه مستحبی جایز نیست مگر با اجازه شوهرش و بنده را روزه مستحبی جایز نیست مگر با اجازه آقایش و مهمان را روزه مستحبی جایز نیست مگر با اجازه میزبانش.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۳۹

رسول خدا (ص) فرمود کسی که بر قومی مهمان شد نباید روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه آنان و اما روزه تأدیب: بچه که به سن بلوغ نزدیک شد بروزه گرفتن وادار می شود به منظور تأدیب ولی واجب نیست و هم چنین کسی که اول روز به جهت بیماری افطار کند و بعد از افطار نیروی روزه گرفتن داشته باشد موظف است که به منظور تأدیب باقی

مانده روز را امساک کند ولی واجب نیست و هم چنین مسافری که اول روز روزه را خورده باشد سپس به خانواده خود برسد باقی مانده آن روز را برای تأدیب مأمور به امساک است ولی واجب نیست.

و اما روزه اباحه کسی که از روی فراموشی بخورد یا بیاشامد یا بدون عمد قی کند خداوند این کار را برای او مباح کرده و روزه اش کافی است.

و اما روزه سفر و بیماری عامه در این باره اختلاف کرده اند جمعی گفته باید روزه بگیرد و جمعی گفته است نباید روزه بگیرد و جمعی گفته اگر خواست روزه میگیرد و اگر خواست افطار می کند اما ما می گوئیم در هر دو حال افطار می کند پس اگر در سفر در حال بیماری روزه داشت قضای آن روزه بر او واجب است زیرا خدای عز و جل می فرماید هر کس از شما بیمار باشد و یا در سفر باشد به همان شماره از روزهای دیگر روزه بدارد (سوره بقره ۱۸۷)

(در باره کسی که چهل تن از برادران خود را پیش از خود دعا کند و سپس خود را)

۳- امام صادق علیه السّلام فرمود کسی که چهل تن از برادران خودش را پیش بیندازد و برای آنان دعا کند و سپس برای خود دعا نماید دعای او در باره آنان و خودش مستجاب می شود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۴۰

(در باره کسی که پس از مردنش چهل تن از مؤمنین به نیکی اش گواهی دهند)

۴- امام صادق علیه السّلام فرمود چون مؤمن بمیرد و چهل تن از مؤمنین بر جنازه او حاضر شوند و بگویند بار الها ما از او جز نیکی نمیدانیم و تو باو از ما دانا تری خدای تبارک و تعالی میفرماید من گواهی شما را گذراندم و آنچه را که من از او میدانم و شما نمیدانید آمرزیدم.

(در نهی از نستردن موی زهار بیش از چهل روز)

۵- رسول خدا (ص) فرمود: هر که بخدا و روز بازپسین ایمان دارد ستردن موی زهارش را بیش از چهل روز ترک نکند و اگر تمکن نداشت باید پس از چهل روز وام بگیرد و تأخیر نیندازد.

(زمین از ادرار شخص ختنه نشده تا چهل روز نجس میماند)

۶- رسول خدا (ص) فرمود: فرزندان خود را در روز هفتم ختنه کنید که پاکیزه تر است و بهتر و زودتر گوشت می روید زیرا زمین از ادرار شخص ختنه نشده تا چهل روز نجس میماند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۴۱

(در باره کسی که کنیزی برای خود بگیرد و در هر چهل روز یک بار هم با او آمیزش جنسی نداشته باشد و کنیز بحرام آلوده

شود)

۷- سلمان رحمه اللّٰه علیه ضمن حدیثی گوید: کسی که کنیزی را بگیرد و در هر چهل روز یک بار هم با او آمیزش جنسی نداشته باشد و سپس آن کنیز بحرام آلوده شود گناه این حرام بگردن آن کس باشد.

۸- امام صادق علیه السّلام فرمود: مضمون حدیث هفتم.

(دیه سگ شکاری چهل درهم است)

۹- امام صادق علیه السّلام فرمود: در کتاب علی علیه السّلام نوشته است دیه سگ شکاری چهل درهم است.

۱۰- امام صادق علیه السّلام فرمود: دیه سگ شکاری سلوقی چهل درهم است بمبنای دستوری که رسول خدا (ص) به بنی خزیمه در این باره داد.

(خدای تعالی بفرعون میان دو جمله اش چهل سال مهلت داد)

۱۱- امام باقر علیه السّلام فرمود: خدای عز و جل بفرعون در میان دو جمله اش یکی اینکه گفت

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۴۲

(النازعات ۲۴) من پروردگار بلند مرتبه شما هستم و دیگر اینکه گفت: (القصص ۳۸) من بجز خودم خدائی برای شما نمیدانم، چهل سال مهلت داد و سپس او را بشکنجه آن دنیا و این دنیا گرفتار ساخت و از آن گاه که خدای عز و جل بموسی و هارون فرمود: دعای شما دو نفر مستجاب گردید تا روزی که خداوند اثر استجابت دعا را بموسی نشان داد چهل سال فاصله بود سپس فرمود: جبرئیل گفت: من با پروردگار خود در باره فرعون سخت در افتادم و عرض کردم پروردگارا با اینکه فرعون داد أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى میدهد تو او را بحال خودش رها کرده ای؟ فرمود: چنین سخنی را بنده ای چون تو میگوید.

(استغفاری که چهل گناه بزرگ بسبب آن آمرزیده شود)

اشاره

۱۲- امام صادق علیه السّلام فرمود: هر مؤمن که در شبانه روزی به چهل گناه بزرگ آلوده شود و با حالت پشیمانی بگوید

استغفر اللّٰه الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات و الارض ذا الجلال و الاکرام و أسأله ان یتوب علی

، خداوند او را می آمرزد سپس حضرت فرمود در کسی که شبانه روزی چهل گناه کبیره مرتکب شود خیری نیست.

(شرح:)

در بعضی از نسخه ها اکثر من اربعین است یعنی کسی که شبانه روزی بیش از چهل گناه کبیره مرتکب شود خیری در او

نیست و این بنظر مناسب تر است، دقت شود تا معلوم گردد

(دو رحم تا چهل پشت بهم میرسد)

۱۳- رسول خدا (ص) فرمود مرا که بآسمان بردند رحمی را دیدم که بعرش الهی آویزان است

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۴۳

و از رحمی به پروردگار خود شکایت میکند گفتمش میان تو و آن رحم چند پدر فاصله است؟ گفت در چهلمین پدر بهم میرسیم

(چون حضرت قائم قیام کند خدای عز و جل نیروی هر یک مرد از شیعه را باندازه نیروی چهل مرد قرار دهد)

۱۴- امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند خدای عز و جل از شیعه ما آفت را برطرف سازد و دلهایشان را همچون پاره های آهن کند و نیروی هر یک مرد از آنان را باندازه نیروی چهل مرد قرار دهد و فرمانروایان و بزرگان روی زمین خواهند بود.

(در باره کسی که چهل حدیث نگهداری کند)

۱۵- رسول خدا (ص) فرمود: از افراد امت من هر کس که چهل حدیث از آنچه مردم در کار دینشان نیازمند بآن میباشند نگهداری کند خداوند بروز قیامت او را فقیهی دانشمند برانگیزد.

۱۶- پیغمبر فرمود: هر که از امت من چهل حدیث از سنت نگهداری کند بروز قیامت من از او

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۴۴

شفاعت خواهم کرد ۱۷- رسول خدا (ص) فرمود: هر کس از امت من در باره دین چهل حدیث از من نگهداری کند و مقصودش رضای خدا و ثواب عالم آخرت باشد خداوند او را بروز قیامت فقیهی دانشمند مبعوث خواهد فرمود.

۱۸- حنانه بن سدیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود: کسی که چهل حدیث از ما از حدیث هائی که ما در باره حلال و حرام گفته ایم نگهداری کند خداوند روز قیامت او را فقیهی دانشمند بر انگیزد و او را عذاب نفرماید.

۱۹- حسین بن علی علیه السّلام؟ فرمود: رسول خدا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را وصیت فرمود و از جمله وصیتهایش این بود که باو فرمود: یا علی، کسی که از امت من چهل حدیث نگهداری کند و در این کار رضای خداوندی و پاداش عالم آخرت را خواسته باشد خداوند بروز قیامت او را با پیغمبران و راستان

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲،

و شـهیدان و بندگان شایسـته محشور فرماید و اینان رفیقان خوبی هستند علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول اللّه مرا خبر بده که این حـدیث ها چه باشـند؟ فرمود: اینکه بخدای یگانه بی انباز ایمان بیاوری و او را بپرستی و و جز او را نپرستی و نماز را با وضوی کامل در وقتهای خودش بخوانی و تأخیرش میانـدازی که بـدون جهت نماز را تأخیر انـداختن باعث خشم خـدای عز و جـل است زکـاه را بپردازی و مـاه رمضـان را روزه بگیری و اگر ثروتی داری و توانـائی رفتن بمکه را داری حـج خانه خـدا را انجام دهی و پدر و مادر خود را ناراضـی نکنی و مال یتیم را از راه سـتم نخوری و ربا نخوری و می نوشـی و نه هیچ از نوشابه هـائی که مستی آورد، و زنا نکنی و لواط نکنی و در راه سـخن چینی قـدم بر نـداری و بخـدا سوگنـد دروغ یاد نکنی و دزدی نکنی و گواهی دروغین بهیچ کس از خویش و بیگانه ندهی و حق را هر کس که برای تو آورد بپذیری آورنده کوچک باشد یا بزرگ و بهیچ سـتمگری گرچه دوست نزدیکت باشد اعتماد نکنی و هوا پرست نباشی و زن پاک دامن را متهم نسازی و ریا نورزی که کمترین ریـا شـرک بخـدای عز و جـل است و بمنظور عیب جوئی بشـخص کوتاه نگوئی: ای کوتاه و بشـخص بلند قـامت نگوئی: ای دراز و هیـچ یـک از خلق خـدا را مسـخره نکنی و در گرفتاری و مصـیبت شـکیبا باشـی و به نعمت هائی که خداوند بتو عطا فرموده سپاسگزار باشی و بواسطه گناهی که آلوده شده

ای از عذاب خدا ایمن نباشی و از رحمت خداوند مأیوس نباشی و از گناهت بسوی خدای عز و جل توبه کنی که هر کس از گناهانش توبه کار گردد مانند کسی است که گناهی نکرده است و با اینکه از خداوند آمرزش میطلبی اصرار بر گناه نورزی که مانند کسی خواهی بود که بخدا و آیات خدا و پیغمبران خدا مسخره بکند و بدانی که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۴۶

آنچه که بر سرت آید خطا پذیر نبوده و آنچه بتو نرسید رسیدنی نبوده است و از پی کاری که رضای مخلوق در آن باشد ولی خشم خدای را برانگیزد نروی و دنیا را بر آخرت مقدم نداری که دنیا گذران است و آخرت پاینده و از آنچه میتوانی نسبت ببرادرت بخل نورزی و باطنت مثل ظاهرت باشد نه آنکه ظاهرت زیبا و باطنت زشت باشد که اگر خوش ظاهر و بد باطن باشی از منافقان خواهی بود و دروغ نگوئی و با دروغگویان میامیزی و چون حق بشنوی خشمناک نشوی و تا آنجا که میتوانی خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را ادب کنی و آنچه را که میدانی بکار بندی و با هیچ یک از خلق خدای عز و جل جز بحق رفتار نکنی و نسبت بخویش و بیگانه سخت گیر نباشی و ستمگر و کینه توز نباشی و بسیار بگوئی

سبحان اللّٰه و لا اله الا اللّٰه

و دعا فراوان کنی و بیاد مرگ و بعد از مرگ از قیامت و بهشت و دوزخ بسیار باشی و قرآن زیاد بخوانی و بآنچه در آن است عمل کنی و نیکوکاری و احترام نسبت بمرد

و زن مؤمن را غنیمت بشماری و خوب دقت کنی هر چه را که برای خودت نمی پسندی در باره هیچ یک از مؤمنین انجام ندهی و از انجام کار نیک دلتنگ نباشی و بار دوش هیچ کس نگردی و چون بکسی نعمتی دادی منتش ننهی و دنیا در نزد تو همچون زندان باشد تا خداوند بهشتی را نصیبت فرماید این چهل حدیثی است که هر کس از امت من بر آنها پایدار باشد و آنها را نگهداری کند بحکم رحمت الهی به بهشت داخل می شود و از بهترین مردم است و پس از پیغمبران و اوصیاء پیغمبران محبوب ترین افراد نزد خدا است و خداوند او را بروز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان محشور خواهد فرمود و اینان رفیقان خوبی هستند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۴۷

(حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی تا چهل خانه از چهار طرف خانه)

۲۰- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی چهل خانه از چهار طرف یک خانه میباشد.

(در باره کسی که چهل سال و بیشتر از عمرش بگذرد)

۲۱- رسول خدا (ص) فرمود: کسی که چهل سال عمر کند از سه گونه بیماری سالم میماند: از دیوانگی و بیماری خوره و پیسی و کسی که پنجاه سال عمر کند خداوند بازگشت بسوی خدا را باو روزی فرماید و کسی که شصت سال عمر کند خداوند حساب او را بروز قیامت آسان فرماید و کسی که هفتاد سال عمر کند کارهای نیکش نوشته می شود ولی کارهای بدش نوشته نمیشود و کسی که هشتاد سال عمر کند آنچه از زمان پیشین و پسین گناه دارد خداوندش بیامرزد و آمرزیده شده بر زمین راه میرود و در باره خاندانش شفاعتش پذیرفته می شود.

۲۲- امام صادق علیه السّلام فرمود: همانا خدای عز و جل چهل ساله را محترم میدارد و از هشتاد ساله

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۴۸

شرم مینماید (که او را عذاب فرماید).

۲۳- امام صادق علیه السّلام فرمود: چون بنده ای بسی و سه سالگی رسید بکمال نیرو رسیده است و چون بچهل سال رسید بآخرین حد نیرو رسیده است و چون قدم به چهل سالگی نهاد در کم بود است و پنجاه ساله را سزد که مانند کسی باشد که در حال جان کندن است.

۲۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: بنده در کار خود تا بچهل سالگی برسد در وسعت و گشایش است و چون بچهل سال رسید خدای عز و جل بدو فرشته ای که گماشته بر اویند وحی فرستد که من بنده ام را عمر درازی دادم از این پس با او تندی کنید و

سخت بگیرید و او را خوب بپائید و کم و بیش و خرد و کلان از کارهای او را بنویسید و حضرت فرمود که امام باقر علیه السّلام فرمود: چون چهل سالگی بنده ای فرا رسد باو گفته شود متوجه خود باش که دیگر عذری از تو پذیرفته نیست و چهل ساله از بیست ساله سزاوارتر نیست که عذرش در گناه پذیرفته نشود زیرا آنچه هر دو را میجوید یکی است و از آنان غافل نشده است (مقصود مرگ است) پس بخاطر هراسی که در پیش داری کار کن و گفتارهای بیهوده را رها کن.

۲۵- علی بن مغیره گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود هنگامی که مردم به چهل سالگی میرسد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۴۹

خدایش از سه بیماری امانش دهد دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسید خداوند حسابش را سبک گیرد و چون بشصت رسید خداوند بازگشت بسوی خدا را روزیش فرماید چون بر هفتاد رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون به هشتاد رسید خداوند دستور میدهد تا کارهای نیکش را ثبت کنند و کارهای بدش را از قلم بیندازند و چون به نود رسید خداوند گناهان پیشین و پسین او را بیامرزد و نامش در شمار اسیران خدا در زمین نوشته شود و در روایت دیگر است که چون بصد برسد به پست ترین مراحل سن رسیده است و روایت شده است که پست ترین مراحل عمر این است که عقلش همچو عقل کودک هفت ساله باشد.

۲۶- امام صادق علیه السّلام فرمود پیرمردی را روز قیامت بیاورند و نامه عملش را بدستش دهند بطوری که

پشت نامه بسوی مردم باشد (چون بنامه بنگرد) جز بدی و گناه ننگرد و چون ببیند که (این رشته سر دراز دارد) عرض کند پروردگارا آیا دستور بآتش شدنم را خواهی داد؟ خداوند جبار جل جلاله فرماید: ای پیر، من شرم دارم که تو را عذاب کنم با اینکه تو در دنیا برای من همواره نماز می خواندی بنده مرا به بهشت به برید (شرح:) در نسخه مصححه

ظاهره مما یلی الناس

است و چون علاوه بر اختلاف از جهت تذکیر و تأنیث در اسم و فعل معنای صحیح و لطیفی نداشت بنظر رسید که ظاهره (با ضمیر غایب) صحیحتر باشد لذا بهمین نحو ترجمه گردید.

۲۷- رسول خدا (ص) فرمود: از افراد مسن کسی نیست که چهل سال سن داشته باشد مگر اینکه خداوند سه گونه بلاء را از او باز گرداند: دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسد خداوند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۵۰

حساب اش را بر او آسان فرماید و چون به شصت رسید خداوند بازگشت بسوی خدا را در آنچه دوست دارد و خوشنود است روزیش فرماید و چون بهفتاد رسد خداوند دوستش دارد و اهل آسمان دوستش میدارند و چون به هشتاد رسید خداوند اعمال نیک او را بپذیرد و از کردارهای زشتش بگذرد و چون به نود رسید خداوند گناه پیشین و پسین او را بیامرزد و اسیر خدا در زمین نامیده شود و شفاعتش در باره خاندان خودش پذیرفته گردد ۲۸- رسول خدا (ص) فرمود: هیچ بنده ای نیست که چهل سال عمرش در دین اسلام بگذرد مگر اینکه خداوند سه گونه بلا را از او باز گرداند: دیوانگی و خوره

و پیسی و چون به پنجاه رسید خداوند حساب را بر او آسان فرماید و چون به شصت رسید خداوند بازگشت بسوی او را در آنچه خدای عز و جل دوست دارد روزیش فرماید و چون به هفتاد رسید خدایش دوست میدارد و اهل آسمان دوستش میدارند و چون به هشتاد رسید خداوند اعمال نیک او را بپذیرد و از کردارهای زشتش درگذرد و چون به نود رسید خداوند آنچه از گناه پیشین و پسین اش باشد بیامرزد و اسیر خدا در زمین نامیده شود و شفاعتش در باره خاندانش پذیرفته گردد.

(پاداش کسی که چهل بار عمل حج انجام دهد)

۲۹- زکریای موصلی ملقب به کوکب الدم گوید: شنیدم از بنده شایسته خدا (امام موسی بن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۵۱

جعفر) علیه السّلام که میفرمود کسی که چهل بار عمل حج انجام دهد باو گفته شود در باره هر کس که دوست داری شفاعت کن و دری از درهای بهشت برویش باز گردد که خود و هر کس که شفاعت اش را کرده از آن در داخل بهشت شوند.

(امیر المؤمنین چهل و سه دلیل علیه ابی بکر اقامه کرد)

۳۰- امام صادق علیه السّلام از پدرش و او از جدش نقل میفرماید: چون در کار ابی بکر و بیعت مردم بر او و کاری که با علی بن ابی طالب کردند آنچه شدنی بود انجام گرفت ابو بکر همواره بعلی علیه السّلام روی خوش نشان می داد ولی از علی علیه السّلام گرفتگی مشاهده می نمود و این موضوع بر ابی بکر سنگین بود.

لذا علاقه پیدا کرد که علی را ملاقات کند و از نظر او اطلاع حاصل نماید و در اینکه مردم جمع شدند و کار امت را بر گردن او انداختند عذر خواهی کند و کم علاقگی و بی اعتنائی خود را بخلافت ابراز نماید.

لذا بی خبر بخدمت آن حضرت آمد و اجازه ملاقات خصوصی خواست و پس از شرفیابی عرض کرد یا ابا الحسن بخدا قسم که برای این کارها از طرف من زمینه سازی نشده بود و من بکاری که گرفتار آن شدم مایل

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۵۲

نبودم و حرصی بآن نداشتم و اطمینانی بخود ندارم که نیازمندی های امت را رفع نمایم و نه نیروی مالی دارم و نه افراد خاندانم زیاد است و نخواستم حقی را از دیگری سلب کنم چرا تو از

من چیزی را که مستحق اش نیستم بدل گرفته ای؟ و در این کاری که برای من روی داده از خود کراهت نشان میدهی؟ و با چشم بد بینی بمن نگاه میکنی؟ امام ششم علیه السّلام فرمود حضرت باو فرمود: اگر حرصی باین کار نداری و بخویشتن اطمینانی نداری که بتوانی باین امر قیام کنی و رفع نیازمندیهای آن را در خود نمی بینی برای چه زیر این بار رفتی؟ ابو بکر گفت: بخاطر حدیثی که از رسول خدا (ص) شنیده بودم که خداوند نمیگذارد امت من بر گمراهی اتفاق و اجماع داشته باشند و چون دیدم همگی اجماع کرده اند از حدیث پیغمبر پیروی نمودم که اجتماعشان را بر خلاف راه هدایت محال میدیدم و زمام پذیرش خود را بدست آنان سپردم و اگر میدانستم که یکنفر مخالفت میکند از پذیرش این کار خودداری مینمودم حضرت فرمود: علی علیه السّلام فرمود:

اما آنچه از پیغمبر نقل کردی که فرموده است (امت من بر گمراهی اتفاق و اجماع نکنند) من از افراد این امت بودم یا نبودم؟ گفت: بلی بودی فرمود: هم چنین آن عده ای که از بیعت تو خود- داری کردند مانند سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و ابن عباده و از طایفه انصار هر کس که با او بود از امت بودند یا نه؟ گفت: همگی از امت بودند علی علیه السّلام فرمود: پس چگونه حدیث پیغمبر را دلیل می آوری؟ با اینکه این گونه افراد از بیعت تو خودداری نموده اند و در باره این افراد کسی را انتقادی نیست و در

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۵۳

اینکه از اصحاب پیغمبر (ص) بودند و خیر خواه

او بودند کوتاهی نداشتند ابو بکر گفت: من از مخالفت اینان پس از اینکه کار خلافت استوار شد اطلاع پیدا کردم و ترسیدم اگر خلافت را از خود بازگردانم دشوارتر شود و مردم از دین برگردند و پی گیری شماها تا آنگاه که خلافت مرا بپذیرید برای دین آسان تر است و آن را بهتر نگهداری میکند تا اینکه مردم بجان یک دیگر بیفتند و همگی کافر شوند و میدانستم که علاقه تو نسبت بمردم و دینشان کمتر از من نیست علی (ع) فرمود:

آری چنین است ولی بگو بدانم کسی که خلافت را سزد بچه چیز شایستگی پیدا میکند؟ ابو بکر گفت: بخیر خواهی و وفا و باید در کارها جدی باشد و بخشش بی جا نکند و خوش رفتار باشد و عدالت را آشکار کند و بقرآن و سنت و آئین و مقررات قضاوت دانا باشد و در عین حال نسبت بدنیا زاهد بوده بآن کم رغبت باشد و حق ستمدیده را از ستمگر بستاند چه دور باشد و چه نزدیک این بگفت و سپس خاموش شد علی (ع) فرمود: ای ابو بکر تو را بخدا سوگند میدهم این صفتها را در خودت می بینی یا در من؟ عرض کرد بلکه در شما می بینم ای ابا الحسن فرمود: تو را بخدا پیش از اینکه مسلمانان متوجه شوند من دعوت رسول خدا را پذیرفتم یا تو؟ عرض کرد بلکه تو فرمود: تو را بخدا قسم میدهم من بودم که بمردم موسم حج و بهمه مردم سوره برائت را اعلام نمودم یا تو؟ عرض کرد تو فرمود: تو را بخدا سوگند میدهم روزی که رسول خدا بغار تشریف برد من

با فداکاری خودم رسول خدا را حفظ کردم یا تو؟ عرض کرد بلکه تو فرمود: تو را بخدا سوگند میدهم در آیه ای که در مورد خاتم بخشی نازل شد برای من ولایت از طرف خدا بهمراه ولایت رسول خدا تعیین شد یا برای تو؟ عرض کرد بلکه برای تو فرمود: تو را بخدا من بحکم حدیث پیغمبر در روز غدیر مولای تو و همه مسلمانان هستم یا تو؟ عرض

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۵۴

کرد بلکه تو فرمود: تو را بخدا منصب وزارت رسول خدا و منزلت هرون از موسی از آن من است یا از آن تو؟ عرض کرد بلکه از آن تو، فرمود: تو را بخدا آیا رسول خدا برای مباهله با مشرکین نصاری مرا و اهل خانه و فرزندان مرا بیرون برد یا تو را و اهل خانه تو و فرزندان تو را؟ عرض کرد بلکه شما را فرمود تو را بخدا آیه تطهیر از پلیدی از آن من و خانواده ام و فرزندانم است یا از آن تو و خانواده ات؟ عرض کرد: بلکه از آن تو و خانواده تو است فرمود: تو را بخدا قسم میدهم رسول خدا که در روز کساء دعا کرد و عرض کرد بار الها اینان خاندان من هستند رهسپار بسوی تو باشند نه بسوی آتش در باره من و خانواده و فرزندان من بود یا تو؟ عرض کرد بلکه تو فرمود: تو را بخدا صاحب آیه ای که خدا میفرماید: (بنذر وفا میکنند و از روزی که شر خیز است میترسند) من هستم یا تو؟ عرض کرد بلکه تو فرمود: تو را بخدا قسم میدهم توئی آن جوان

مردیکه از آسمان در باره او گفته شد که شمشیری بجز ذو الفقار و جوانمردی بجز علی (ع) نیست یا منم؟ عرض کرد بلکه تو هستی فرمود: تو را بخدا سوگند میدهم توئی آن کس که آفتاب بهنگام نماز او بازگشت و او نمازش را خواند و سپس آفتاب غروب کرد یا منم؟ عرض کرد بلکه توئی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم توئی آن کس که رسول خدا پرچم خود را در روز خیبر بدست او داد و خداوند پیروزی نصیب او فرمود یا منم؟ عرض کرد بلکه توئی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم تو بودی که اندوه خاطر پیغمبر (ص) و مسلمانان را با کشتن عمرو بن عبد ودّ برطرف کردی یا من بودم؟ عرض کرد بلکه تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم تو بودی که رسول خدایت برای فرستادن بسوی جنیان امینش دانست و او هم پیشنهاد پیغمبر را پذیرفت یا من بودم؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم که رسول خدا حلال زادگی او را از آدم تا پدرت با گفتار خود که فرمود:

(من و تو از آدم تا عبد المطلب حلال زاده ایم نه زنازاده) تصدیق فرمود تو بودی یا من بودم؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن من بودم که رسول خدایم برگزید و دختر خود فاطمه را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۵۵

همسر من کرد و فرمود خداوند تو را همسر فاطمه کرد یا تو بودی؟ عرض کرد: البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم پدر حسن و حسین که دو ریحان پیغمبر بودند و

در بـاره شـان فرمود: این دو تن دو سـرور جوانان اهل بهشـتند و پـدر آنان از آنان بهتر است من هسـتم یا تو؟ عرض کرد: البته شما فرمود: تو را بخدا قسم میدهم برادر تو با دو بال زینت شده تا با آن دو بال در بهشت با فرشـتگان پرواز نماید یا برادر من؟ عرض کرد البته برادر تو فرمود: تو را بخـدا قسم میدهم من بدهی پیغمبر را بعهده گرفتم و در موسم حج اعلام کردم که وعده های پیغمبر را در سر رسید خواهم پرداخت یا تو؟

عرض کرد، البته تو فرمود: تو را بخـدا قسم میـدهم من بودم که رسول خدا برای خوردن مرغی که در نزدش بود و میخواسـت آن را بخورد و عرض کرد بار الها از من که بگـذرد دوست ترین خلق خودت را بنزد من برسان) یا تو بودی؟ عرض کرد: البته تو بودی فرمود: تو را بخـدا قسم من بودم که رسول خـدا او را مژده داد که بـا نـاکثین و قاسـطین و مـارقین بحکم تأویـل قرآن جنگ خواهد کرد یا تو بودی؟

عرض کرد: البته تو بودی فرمود: تو را بخـدا قسم من بودم که در آخرین لحظه عمر پیغمبر شاهد گفتارش بودم و بکار غسل و دفنش پرداختم یا تو بودی؟ عرض کرد: البته تو بودی فرمود تو را بخدا قسم میدهم آن که رسول خدا بعلم قضاوت او و مردم را راهنمائی کرد و فرمود (علی متخصـص ترین شما در علم قضاوت است) من بودم یا تو بودی؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم من بودم که رسول خدا بیارانش دستور فرمود تا در حال حیات اش

بعنوان امارت باو سلام دهند یا تو بودی؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که پیش از همه با رسول خدا خویشاوندی داشت یا من بودم؟ عرض کرد: البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که خدای عز و جل بهنگام نیاز یک دینار باو مرحمت فرمود و جبرئیل آن را بتو فروخت و تو محمد و فرزندانش را طعام کردی؟ راوی گفت:

ابو بکر را گریه دست داد و عرض کرد: البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۵۶

رسول خدا برای پائین انداختن بت خانه کعبه و شکستن آن او را بدوش خود برگرفت و تا آنجا که اگر میخواست دست باطراف آسمان دراز کند دسترسی داشت یا من بودم؟ عرض کرد: البته تو بودی فرمود:

تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که رسول خدا باو فرمود: تو پرچمدار من در دنیا و آخرت هستی یا من بودم؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که هنگامی که رسول خدا دستور فرمود؟ همگی اصحاب و خاندان آن حضرت درهاشان را که بر مسجد باز میشد به بندند و فقط در خانه او بمسجد باز باشد و آنچه که خداوند برای پیغمبر حلال فرموده بود پیغمبر نیز برای او حلال کرد یا من بودم؟ عرض کرد بلکه تو بودی فرمود: تو را بخدا قسم میدهم آن تو بودی که برای گفتگوی محرمانه با پیغمبر قبلا صدقه داد و سپس با آن حضرت بگفتگو پرداخت

یـا من بودم؟ آنگـاه که خداونـد جمعی را مورد عتـاب خود قرار داد و فرمود آیـا دشوارتـان بود که پیش از گفتگوی محرمانه صـدقه ها بدهیـد؟ تا آخر آیه)؟ عرض کرد البته تو بودی فرمود: تو را بخـدا قسم میـدهم آن تو بودی که رسول خدا (ص) در باره اش ضـمن کلامی بفاطمه (ع) فرمود: من تو را بکسـی که پیش از همه ایمان آورد و اسلامش بر همه برتری داشت تزویج نمودم یا من بودم؟ عرض کرد البته تو بودی علی (ع) هم چنان مناقبی را که خـدای عز و جل فقط برای او نه برای ابو بکر و نه برای غیر او قرار داده بود می شـمرد و ابو بکر بآن حضرت عرض میکرد البته تو آنگاه فرمود: که باین گونه مناقب و مانند آنها شایستگی قیام بامور امت محمد پیدا می شود.

سپس علی (ع) بابی بکر فرمود: پس چه چیز تو را از خدا و رسولش و از دین خدا فریفته است؟ با اینکه از آنچه اهل دین خدا بآن نیازمنداند تو تهی دست هستی؟

حضرت فرماید: ابو بکر گریه کرد و عرض کرد ای ابو الحسن راست فرمودی یک امروز را بمن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۵۷

مهلت بده تا تدبیری در کار خود و آنچه از تو شنیدم بیاندیشم.

حضـرت فرماید: علی (ع) فرمود ای ابا بکر این مهلت را داری ابو بکر از نزد علی (ع) باز گشت و آن روز را بتنهائی بسر برد و تـا شب بهیـچ کس اجـازه ملاقـات نـداد و عمر که گزارش خلوت کردن ابو بکر را با علی شـنیده بود در میان مردم در رفت و آمد بود ابو

بکر آن شب را خوابیـد و رسول خـدا را بخواب دید که در مجلس خود نشسـته ابو بکر برخاست تا بر آن حضـرت سـلام دهد حضرت روی خود را برگردانید ابو بکر عرض کرد: یا رسول اللّه آیا دستوری بمن فرموده ای که من امتثال نکرده ام؟

رسول خـدا (ص) فرمود: من جواب سـلام تو را بـدهم و حال آنکه تو با خدا و رسولش دشـمنی کردی؟ و با کسـی که خدا و رسولش را دوست دارد دشمنی نمودی؟ حق را باهلش بازگردان گوید: عرض کردم:

اهل حق کیست؟ فرمود: همان کسی که بر تو در باره حق عتاب و تندی نمود و او همان علی است گوید:

عرض کردم یا رسول اللّه بر حسب دستور شما همین دم حق را باو باز پس دادم.

فرمود: ابو بکر آن شب را بصـبح رسانید و صـبح گریه کنان بعلی (ع) گفت دست خود را باز کن و بآن حضـرت بیعت کرد و کار را بـدست او سپرد و عرض کرد من بمسـجد رسول خـدا می روم و آنچه را که در امشب دیدم و میان من و تو جریان پیدا کرد بمردم اعلام میکنم و خود را از زیر این بار بیرون می کشم و بر تو بعنوان امارت سلام می کنم.

حضـرت فرمایـد علی (ع) باو فرمود: آری همین کار بکن، ابو بکر از نزد علی (ع) با رنگ پریده بیرون رفت و با عمر مصادف شد که بدنبال او می گشت گفت: ای خلیفه رسول خدا حالت چطور است؟

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۵۸

ابو بکر جریان کار خود و خوابی را که دیده بود و آنچه را که میان او و علی (ع) گذشته

بود برای عمر نقل کرد عمر گفت: ای خلیفه رسول خدا تو را بخدا قسم میدهم که مبادا فریب جادوی بنی هاشم را بخوری که این اولین بـار جادوگری آنان نیست و آنقـدر از این گونه سـخنان بگفت تا او را از رای خود منصرف کرد و از تصـمیمی که داشت باز داشت و بر همان کاری که داشت ترغیب کرد که باید در این کار پایداری کنی و بر سر کار باشی.

راوی گوید: علی (ع) طبق وعده ای که با ابو بکر داشت بمسـجد آمد ولی هیچ کس از آنان را ندید فهمید که پیش آمد بدی روی داده است در کنار قبر رسول خـدا بنشـست عمر بر او گـذر کرد و گفت ای علی خرط قتاد از آنچه تو میخواهی آسان تر است علی (ع) مطلب را فهمید و برخاست و بخانه خود بازگشت.

(شرح:) قتاد درختی است که خاردار و خرط قتاد بدان معنی است که کسی با کشیدن دست از بالای آن بپائین خارهای آن را بکند.

(أمیر المؤمنین علیه السّلام باین گونه خصلتها در روز شوری بر مردم احتجاج کرد)

۳۱- عامر بن واثله گوید: روزی که شوری برقرار بود من در همان خانه (محل شوری) بودم شنیدم که علی (ع) میفرمود: مردم ابو بکر را خلیفه نمودنـد و بخـدا قسم من شایسـته تر و سـزاوارتر بودم بخلافت از او و عمر را ابو بکر خلیفه خود نمود و بخـدا قسم که من شایسـته تر و سـزاوارتر باین کار بودم تا او (و اکنون که عمر از دنیا رفته است) مرا با پنج نفر دیگر که من ششـمین نفر آنان میباشم کاندید خلافت نموده است که هیچ فضیلتی آنان را بر من نیست و اگر بخواهم آن چنان احتجاج

بر آنان کنم که عرب و عجم و معاهد و مشرک نتوانند تغییرش دهند سپس فرمود: شما را بخدا ای چند نفر (مقصود اصحاب شوری

است).

آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدا را بیکتائی پذیرفته باشد؟ گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا باو گفته باشد: تو از من بمنزله هارون از موسی هستی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست؟ گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در شترهای قربانی که برای پروردگار عالمیان بمکه برده است بجز من او را شریک کرده باشد؟ گفتند نه فرمود: شما را بخدا هنگامی که مرغ بریان را بنزد رسول خدا آوردند تا از آن بخورد عرض کرد بار الها دوست ترین خلق خودت را بر من برسان تا با من در خوردن این مرغ شریک شود و من آن هنگام بنزد رسول خدا آمدم آیا در میان شما کسی هست که بجز من او هم آمده باشد؟

گفتند بخدا که نه فرمود: شما را بخدا آیا در میان شما کسی هست (که هنگامی که عمر از میدان جنگ بازگشت و او یاران خود را ترسو میخواند و یاران او را ترسو میخواندند و پرچم رسول خدا را شکست خورده باز گردانده بود که رسول خدا باو فرمود حتما پرچم را بمردی خواهم داد که هرگز فرار نمیکند و خدا و رسولش او را دوست میدارند و او خدا و رسولش را دوست میدارد و باز نمیگردد تا اینکه خداوند

فتح و پیروزی را بر او عطا فرماید و چون صبح شد فرمود علی را بنزد من بخوانید عرض کردند یا رسول اللّه او را چشم درد گرفته است بطوری که نمیتواند دیده بگشاید فرمود او را بنزد من آورید چون من در مقابل حضرتش ایستادم از آب دهن بمیان چشم من افکند و عرض کرد بار الها گرما و سرما را از او بر طرف ساز و تا این ساعت ببرکت دعای حضرت گرما و سرما از من برطرف شده است و من پرچم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۶۰

را گرفتم و خداوند مشرکین را شکست داد و مرا بر آنان پیروز فرمود) بجز من؟ گفتند: بخدا که نه فرمود شما را بخدا آیا در میان شما کسی هست که برادری مانند برادر من جعفر داشته باشد که با دو بال زینت داده شده و در بهشت بهر جا که بخواهد درآید بجز من؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا آیا میان شما کسی هست که بجز من عموئی داشته باشد مانند عموی من حمزه که شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان بود؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما بجز من کسی هست که او را دو فرزند باشد همچون دو فرزندان من حسن و حسین که فرزندان رسول خدا میباشند و دو آقای جوانان اهل بهشت هستند؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما بجز من کسی هست که همسری مانند همسر من فاطمه دختر رسول خدا و پاره تن پیغمبر و بانوی زنان بهشتی

داشته باشد؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد: هر کس از تو جدا شود از من جدا شده است و هر کس از من جدا شود از خدا جدا شده است؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما بجز من کسی هست که رسول خدا نسبت باو فرموده باشد قبیله ولیعه از مخالفت باز ایستند و گر نه بطور حتم و مسلم مردی را که مانند خود من است بسوی آنان خواهم فرستاد که اطاعت او اطاعت من و سرپیچی از فرمانش همچون سرپیچی از فرمان من است و با شمشیر بر آنان فرود بیاید؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد هیچ مسلمانی نیست که محبت من در دل او رخنه کند مگر اینکه خداوند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۶۱

گناهان او را ببخشاید و هر کس که محبت من بدل او برسد محبت تو نیز بدل او خواهد رسید و دروغ میگوید کسی که گمان کرده مرا دوست میدارد ولی تو را دشمن داشته باشد؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا آیا بجز من در میان شما کسی هست؟ که رسول خدا باو فرموده باشد: تو جانشین منی در میان خانواده و فرزندان من و در میان مسلمانان در هر وقتی که من غایب باشم و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا

است و دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد یا علی کسی که تو را دوست بدارد و ولایت تو را داشته باشد رحمت خدا از پیش شامل حال او شده است و هر کس که تو را دشمن بدارد و با تو ستیزه کند لعنت حق از پیش شامل او است پس عایشه گفت یا رسول اللّه در باره من و پدرم دعائی بفرما که ما از کسانی که او را دشمن بدارد و با وی ستیزه کند نباشیم آن حضرت فرمود: خاموش باش که اگر تو و پدرت از کسانی باشید که ولایت او را پذیرفته و او را دوست میدارند پس مسلم خواهد بود که رحمت خدا از پیش شامل حال شما بوده است و اگر شما دو تن از کسانی باشید که او را دشمن میدارند و با وی ستیزه میکنند پس مسلما لعنت خدا از پیش بر- شما بوده است و حقیقت این است تو و پدرت از این عالم بنزد من خواهید آمد که پدرت نخستین کس باشد که باو ستم کرده و تو نخستین کس باشی که با او جنگ نموده باشی گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد آنچه را که در باره من

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۶۲

فرمود: که یا علی تو برادر منی و من برادر

تو هستم در دنیا و آخرت و خانه تو در بهشت روبروی خانه من است همچنان که برادران با هم روبرو نشینند گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما کسی که رسول خدا باو فرموده باشد: یا علی براستی که خداوند تو را بچیزی مخصوص فرموده و آن را بتو عطا کرده است که هیچ کاری از کارها در نزد خداوند از آن بهتر و محبوب تر نیست و آن زهد در دنیا است که نه تو از دنیا چیزی بدست خواهی آورد و نه دنیا از تو بچیزی دست خواهد یافت و همین زهد است که بروز قیامت در نزد خداوند عز و جل زینت نیکوکاران است خوشا بحال آنکه تو را دوست بدارد و تو را تصدیق کند و وای بر کسی که تو را دشمن بدارد و مقام تو را تکذیب کند بجز من کسی هست؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم او را برای آوردن آب فرستاده باشد همان طور که مرا فرستاد و من رفتم تا آنکه مشک آب را بپشت گرفته و براه افتادم بادی از پیش روی من وزیدن گرفت و مرا باز گردانید تا آنکه بر زمینم نشاند سپس برخاستم باز بادی بر روی من وزید که مرا باز گردانید تا آنکه بر زمینم نشاند سپس برخاستم و بنزد رسول خدا (ص) آمدم آن حضرت مرا فرمود: چرا دیر کردی؟ سرگذشت خود را بعرض رساندم فرمود جبرئیل بنزد من آمد

و مرا خبر داد اما آن باد نخستین جبرئیل بود که با هزار فرشته بر تو سلام میکردند.

و اما باد دومی میکائیل بود که با هزار فرشته آمده بود تا بر تو سلام کنند؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما کسی هست بجز من که جبرئیل باو گفته باشد یا محمد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۶۳

آیا این همراهی علی را می بینی؟ پس رسول خدا فرمود همانا او از من است و من از اویم و جبرئیل گفت: من هم از شما دو تن هستم، گفتند بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که هم چون من نویسندگی رسول خدا را بعهده بگیرد آن چنان که من بعهده گرفته بودم تا آنجا که وقتی رسول خدا را خواب گرفت و من میدیدم که هم چنان حضرتش برای من املاء میکند و چون بیدار شد فرمود: یا علی از آنجا تا آنجا چه کسی برای تو املاء کرد؟ عرض کردم:

تو یا رسول اللّه، فرمود: نه و لیکن جبرئیل برای تو املاء کرد گفتند بخدا که نه فرمود:

شما را بخدا قسم میدهم آیا میان شما کسی هست که آواز دهنده ای از آسمان آواز دهد که (شمشیر بجز تیغ ذو الفقار نیست و جوانمرد بجز علی علیه السّلام نباشد) و مقصودش بجز من باشد؟ گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست؟ که رسول خدا (ص) باو فرموده باشد همان طور که بمن فرمود: اگر بیمناک نبودم که حتی یکنفر هم

باقی نماند مگر اینکه مشتی از خاک پای تو را بمنظور برکت بازماندگان خود برگیرد سخنی در باره تو میگفتم که حتی یکنفر باقی نمی ماند مگر اینکه مشتی از خاک قدم تو را بر میداشت گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد مواظب در خانه باش که از فرشتگان دسته زواری بزیارت من می آیند و بهیچ کس اجازه ورود مده پس عمر آمد و من سه بار او را بازگرداندم و گفتمش که رسول خدا پرده نشین است و جمعی زوار از فرشتگان در محضرش هستند و شماره شان چنین و چنین است و سپس اجازه اش دادم عمر داخل شد و عرض کرد یا رسول اللّٰه من

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۶۴

چندین بار آمدم و در هر بار علی (ع) مرا باز میگرداند و میگفت که رسول خدا را نمیشود ملاقات کرد و جمعی زوار از فرشتگان در محضرش هستند که شماره شان چنین و چنان است علی از کجا شماره فرشتگان را دانست مگر آنان را دیده بود؟

آن حضرت بعلی (ع) فرمود: یا علی عمر راست میگوید چگونه شماره فرشتگان را دانستی؟ عرض کردم خوش آمدهای مختلفی بر من گفته شد و صداها را شنیدم و از روی صداها عددشان را شمردم فرمود: راست گفتی زیرا از برادرم عیسی یک روشی در تو هست پس عمر برون شد و می گفت علی را بفرزند مریم مثل زد پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد: (سوره زخرف آیه ۵۷۲) چون پسر مریم مثل زده می شود

ناگهان قوم تو از آن فریاد میکشند و گویند خدایان ما بهتر است یا او؟ این مثل را نزنند مگر از راه ستیزه بلکه آنان گروهی ستیزه جو هستند او نبود مگر بنده ای که ما بوی نعمت دادیم و اگر بخواهیم بجای شما فرشتگانی در زمین قرار میدهیم که جانشین شما باشند، گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او گفته باشد آنچه را که در باره من فرموده است: که طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه علی (ع) است و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه شاخه ای از شاخه های آن در منزل اوست.

گفتند: بخدا نه فرمود: شما را بخدا قسم آیا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا باو فرموده باشد تو بر طبق سنت من جنگ خواهی کرد و ذمه مرا بری خواهی نمود گفتند بخدا نه فرمود شما را بخدا قسم می دهم آیا بجز من در میان شما کسی هست؟ که رسول خدا باو فرموده

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۶۵

باشد تو با بیعت شکنان و تفرقه اندازان و از دین بیرون شده گان جنگ خواهی نمود گفتند: بخدا نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست؟ که بخدمت رسول خدا رسیده باشد در حالی که سر آن حضرت در دامان جبرئیل بود و جبرئیل بمن گفت نزدیک پسر عمت بیا که تو از من باو سزاوارتری گفتند: بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم بجز من در میان شما کسی هست؟

که رسول خدا سر خود در دامان

او گذاشته باشد تا آنکه آفتاب غروب کند و او نماز عصر را نخوانده باشد و همین که رسول خدا بیدار شد فرمود یا علی نماز عصر را خوانده ای؟

عرض کردم نه پس رسول خدا دعا کرد تا آفتاب با درخشندگی و تابندگی بازگشت پس من نماز را خواندم سپس آفتاب بافق سرازیر شد گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که خدای عز و جل پیغمبرش را دستور فرموده باشد تا کسی را بمنظور رساندن سوره برائت بفرستد پس آن حضرت سوره را با ابی بکر فرستاد جبرئیل بخدمت آن حضرت رسید و عرض کرد یا محمد این پیام را از تو جز خودت یا مردی که از تو باشد نتواند رسانید پس رسول خدا مرا فرستاد و سوره را از ابی بکر گرفتم و با خودم بردم و از جانب رسول خدا آن را ادا کردم خداوند بزبان پیغمبرش ثابت کرد که من از او هستم گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم می دهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا به او فرموده باشد تو پیشوای کسی هستی که مرا اطاعت کند و روشنی دوستان منی و همان کلمه ای هستی که پرهیزکاران با آن ملازمند گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا باو فرموده باشد هر کس خوشحال است که همچون من زندگی

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۶۶

کند و همچون من بمیرد و در بهشتی که پروردگار من بمن وعده داده

ساکن باشد همان بهشت عدنی که خداوند نهال آن را با دست خود کاشته و سپس باو فرمود بوجود بیا و آن موجود شد پس باید علی ابن ابی طالب و ذریه او را که پس از او هستند دوست بدارد که آنان پیشوایانند و جانشینان من فقط همان ها هستند خداوند علم و فهم مرا بآنان عطا نموده شما را از در گمراهی داخل نکنند و از در هدایت بیرون نبرند بآنان چیزی یاد ندهید که آنان از شما داناترند حق بهمراه آنان بهر جا که بروند می رود گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم می دهم که بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا باو فرموده باشد حکمی است صادر شده و کاری است گذشته که ترا بجز مؤمن دوست نمی دارد و بجز کافر و منافق دشمنت نمیدارد گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم می دهم که بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا باو فرموده باشد مانند آنچه را که بمن فرمود: دوستان تو روز قیامت از قبرهایشان خارج می شوند که بر شترهای سفید سوارند و از بند نعلین هایشان نور می درخشد بهرجا به آسانی وارد شوند و سختی ها از آنان برداشته شده و امان به آنان داده شده و اندوه ها از آنان بریده شده تا آنکه بسایه عرش خدای رحمان در آیند سفره ای در جلو آنها گسترده شود که از آن سفره بخورند تا حساب سر آید مردم می ترسند ولی آنان نمی ترسند و مردم غمناکند ولی آنان اندوهی ندارند گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان

شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد هنگامی که ابو بکر آمد و فاطمه را خواستگاری نمود و رسول خدا از تزویج فاطمه به ابو بکر خودداری کرد. سپس عمر بخواستگاری او آمد و رسول خدا تزویجش نکرد پس من بخواستگاری نزد او شدم و بمن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۶۷

تزویج فرمود پس ابو بکر و عمر آمدند و گفتند ما را بهمسری فاطمه قبول نکردی او را قبول کردی؟ رسول خدا فرمود.

نه من شما را مانع شدم و نه من علی را بهمسری فاطمه اختیار کردم بلکه خداوند شما را منع کرد و فاطمه را باو تزویج کرد گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا شنیدید رسول خدا میفرمود هر پیوند و نژادی در روز قیامت منقطع می شود مگر پیوست با من و نژاد من کدام پیوست از پیوست من بهتر است و کدام نژاد از نژاد من نیکوتر؟ همانا پدر من و پدر رسول خدا دو برادر بودند و حسن و حسین که دو سرور جوانان اهل بهشتند دو فرزند منند و فاطمه دختر رسول خدا که بانوی زنان بهشتی است همسر من است آیا جز من دیگری هست! گفتند نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا به او فرموده باشد خداوند خلق را آفرید و آنها را دو دسته کرد و مرا در دسته بهتر قرار داد سپس آنها را چند شعبه کرد و مرا در بهترین شعبه ها قرار داد سپس آنها را چند قبیله کرد و مرا در بهترین قبیله ها قرار داد سپس

آنها را چند خاندان نمود و مرا در بهترین خاندان ها قرار داد سپس از خاندان من مرا و علی را و جعفر را برگزید و مرا بهترین آنها قرار داد پس من در میان دو فرزند ابی طالب خوابیده بودم که جبرئیل آمد و فرشته ای بهمراه او بود بجبرئیل گفت ای جبرئیل بکدام یک از اینان فرستاده شده ای؟ گفت باین سپس دست مرا گرفت و مرا نشانید گفتند بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا جز من در میان شما کسی هست که رسول خدا چون درهای خانه های همه مسلمانان را که بمسجد باز میشد بست و در خانه مرا نه بست پس عباس و حمزه بخدمت آن حضرت آمدند و عرض کردند ما را بیرون کردی و او را در مسجد جا دادی! حضرت بآن دو فرمود نه من از پیش خود شما را بیرون کردم و او را جای دادم بلکه خداوند شما را بیرون کرد و او را جا داد همانا خدای عز و جل ببرادرم موسی وحی کرد که مسجد پاکیزه ای برگیر و خود و هارون و دو فرزند هارون در آن مسجد جای گیر و خدای عز و جل بمن وحی کرد که مسجد پاکیزه ای

برگیر و تو و علی و دو فرزند علی در آن مسجد ساکن باش گفتند بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا باو فرموده باشد حق با علی است و علی با حق است این دو از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض بر

من وارد شوند گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا را نگهداری کرده باشد هنگامی که مشرکین آمدند و میخواستند آن حضرت را بکشند پس من در بستر آن حضرت خوابیدم رسول خدا بسوی غار رهسپار شد و آنان چنین می پنداشتند که من اویم پس گفتند پسر عمویت کجاست؟ گفتم نمیدانم پس آنقدر مرا زدند که نزدیك بود مرا بکشند گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا باو فرموده باشد آنچنان که مرا فرمود.

همانا که خداوند مرا بدوستی علی امر فرموده پس دوستی او دوستی من است و دوستی من دوستی پروردگار من است این عهدی است که پروردگار من بمن سپرده و مرا دستور فرموده که آن را بشما ابلاغ کنم آیا شنیدید! گفتند آری شنیدیم فرمود هان در میان شما کسی هست که میگوید شنیدم ولی مردم را بدوش خود سوار کرده و با علی دشمنی خواهد کرد گفتند یا رسول اللّٰه ما را از آنان آگاه کن فرمود هان که پروردگار من مرا از آنان آگاه فرموده و بمن دستور فرموده است که از آنان رو بگردانم بحکم دستوری که از پیش صادر شده است فقط هر کدام از شما بآنچه در دل خود نسبت بعلی میابد اکتفا کند) گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا جز من در میان شما کسی هست که در میدان مبارزه نه تن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۶۹

از بنی عبد دار را بکشد

که همه شان پرچم دار بودنـد و پس از کشـتن آنان صؤاب حبشـی که غلام آنان بود آمـد و میگفت بخـدا قسم بعوض آقایان خودم جز محمـد را نخواهم کشت و کف بر لب آورده و هر دو چشـمش سـرخ شـده بود شـماها همه از او ترسـیدید و کنـاره گرفتید من بسوی او بیرون شدم همین که رو بمن کرد مانند گنبدی ساخته شده مینمود دو ضـربت میان من و او رد و بدل شـد و مـن او را از کمر دو نیـم کردم و دو پـای او همچنـان بر زمیـن ایسـتاده بـود و مسـلمانان بـاو نگـاه می کردنـد و بـآن منظره میخندیدند گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که عمرو بن عبد ودّ آمده و فریاد میکشید آیا کسی هست بجنگ من بیاید همگی از او ترسیدید پس من برخاستم رسول خدا بمن فرمود کجا میروی؟

عرض کردم بسـوی این فـاسق برخاسـتم فرمـود او عمرو بن عبـد ودّ است عرض کردم ای رسول خـدا اگر او عمرو بن عبـد ودّ است من نیز علی ابن ابی طالب هسـتم حضرت سخنش را دوباره تکرار فرمود و من همان جواب را تکرار کردم فرمود برو بنام خـدا همین که بنزدیـک او رسـیدم گفت ای مرد کیسـتی؟ گفتم علی ابن ابی طـالب گفت هم نبرد بزرگواری هستی ای برادر زاده بـاز گرد که پـدرت را بـا من حق صـحبت و رفاقتی بود و من دوست نـدارم ترا بکشم من باو گفتم ای عمرو تو با خـدای خود عهد کرده ای اگر کسی سه کار بتو پیشنهاد کند تو یکی

از آن سه کار را اختیار کنی گفت پیشنهاد کن. گفتم گواهی دهی که خدائی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده اوست و بآنچه او از طرف خدا آورده اقرار داشته باشی گفت غیر از این را پیشنهاد کن گفتم از همان راهی که آمده ای باز گردی گفت بخدا قسم زنان قریش نباید این سخن را بگویند که من از مقابل تو گریختم گفتم پس پیاده شو تا من با تو بجنگم گفت اما این پیشنهاد را می پذیرم پس پیاده شد پس دو ضربت میان من و او رد و بدل شد ضربت او بسپر خورد و شمشیر از سپر رد شده بر سر من رسید و من ضربتی باو زدم که هر دو پایش قطع شده پس خدا او را بدست من کشت در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد جز من؟ گفتند بخدا که نه فرمود: شما را بخدا قسم میدهم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۷۰

آیا در میان شما جز من کسی هست که هنگامی که مرحب آمد و میگفت من همانم که مادرم مرا مرحب نام گذارد- قهرمانی هستم سر تا پا غرق در اسلحه و تجربه آموخته- که گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر می جنگم.

پس من بسوی او بیرون شدم ضربتی او بمن زد و ضربتی من باو زدم سنگی کنده شده بر سر داشت چون از بس سرش بزرگ بود کلاه خودی بر سر او جای نمی گرفت شمشیر من سنگ را از سر او انداخت و بر سر او رسید و من او را کشتم در میان شما کسی هست که چنین کاری

کرده باشد؟

گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که خداوند آیه تطهیر را در شأن او فرو فرستاده باشد (خداوند خواسته است که پلیدی را فقط از شما خاندان ببرد و شما را کاملا پاکیزه نماید سوره احزاب آیه ۲۳).

پس رسول خدا عبای خیبری که داشت برگرفت و مرا و فاطمه و حسن و حسین را در زیر عبا جا داد سپس عرض کرد پروردگارا اینان خاندان من هستند پلیدی را از آنان ببر و آنان را کاملا پاکیزه گردان گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا بجز من در میان شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد من سرور فرزندان آدم هستم و تو یا علی سرور عرب می باشی؟ گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که پیغمبر خدا در مسجد بود ناگهان دید چیزی

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۷۱

از آسمان فرود می آید «۱» شتابان بسوی او رفت و اصحابش بدنبال حضرت پس بچهار سیاه رسیدند که تابوتی را بدوش میکشیدند بآنان فرمود بر زمین بگذارید و آنان تابوت را بر زمین گذاشتند فرمود روی آن را باز کنید باز کردند جنازه سیاهی که آهنی بر دور گردن داشت در آن بود رسول خدا فرمود این کیست؟ گفتند غلامی است از طایفه بنی ریاح فرار کرده بود که خبیث بود و فاسد بما دستور دادند که جنازه او را با غلی که در گردن دارد دفن کنیم من باو نگاه کردم و عرض

کردم یا رسول اللّٰه این غلام هر وقت مرا میدید میگفت بخدا قسم من تو را دوست میدارم تو را بجز مؤمن دوست نمی دارد و بجز کافر دشمن نمی دارد پس رسول خدا فرمود یا علی همانا خداوند باو در مقابل این عقیده پاداشی داد که اینک هفتاد گروه از فرشتگان که هر گروهی هزار گروه است. فرود آمدند و بر او نماز میخوانند پس رسول خدا آهن را از گردن او باز کرد و بر او نماز خواند و بخاکش سپرد گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که رسول خدا باو گفته باشد همانند آنچه در باره من فرمود که دیشب بر من اجازه داده شد تا دعا کنم چیزی از پروردگار خود نخواستم مگر اینکه بمن عطا فرمود و هیچ برای خود نخواستم مگر اینکه مانند آن را برای تو خواستم و خدا آن را عطا فرمود) پس من گفتم سپاس خدا را گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که رسول خدا خالد بن ولید را میان قبیله بنی جذیمه فرستاد پس با آنان کرد آنچه کرد پس رسول خدا بر فراز منبر رفت و سه بار فرمود بار الها من از آنچه خالد کرده است بسوی تو بیزاری می جویم سپس فرمود یا علی تو برو من رفتم و دیه آنان را پرداخت نمودم سپس آنان را بخدا قسم دادم که آیا چیزی باقی مانده است؟ گفتند چون ما را بخدا قسم دادی کاسه های سگان ما و زانو بند شتران مان باقی مانده است من بهای آن

را نیز پرداخت کردم باز طلای

---

(۱) (شرح:) یعنی دید فرشتگان از آسمان فرود می آیند و حضرت بسوی آنان تشریف برد تا ببیند برای چه فرود می آیند که دید بر آن جنازه نماز میگذارند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۷۲

بسیاری با من باقی مانـد که همه را بآنان دادم و گفتم این بخاطر آن میـدهم که ذمه رسول خـدا بری گردد و بخاطر آنچه که میدانیـد و آنچه نمیدانیـد و بخاطر ترسـی که زنان و کودکان را فرا گرفته است سپس آمدم بخدمت رسول خدا و کار خود را گزارش دادم فرمود بخدا قسم ای علی اگر بعوض این کاری که کردی شتران سرخ مو نصیب من میشد من این چنین شادمان نمیشدم «۱» گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا شنیدید که رسول خدا می فرمود یا علی دیشب امتم را بر من نمایاندنـد و پرچم داران که از مقابل من گذشـتند من برای تو و شیعیان تو طلب آمرزش کردم گفتند بخدا که شـنیدیم فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا شنیدید رسول خدا فرمود ای ابا بکر برو و مردی را که در فلان جا خواهی دید گردن بزن ابو بکر

---

(۱) بنا بنقل سیره ابن هشام از ابن اسحق جریان از این قرار است که رسول خدا لشکر باطراف مکه میفرستاد و آنان را بخدای عز و جل میخوانـد ولی دسـتور جنگ بآنان نمیداد از جمله اشـخاص که فرسـتاد خالد بن ولید بود که دسـتور فرمود از قسـمت پائین تهامه برود ولی با مردم نجنگد خالد که بمیان قبیله جذیمه رسید با آنان برخورد سختی نمود ج ۴ ص ۷۰

و بسندهای مختلف از امام باقر علیه السّلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا خالد بن ولید را پس از فتح مکه مأمور نمود که مردم را باسلام دعوت نماید ولی جنگ نکند و جمعی از قبائل عرب مانند سلیم بن منصور و مدلج بن مره بهمراه او بودند که بعشیره جذیمه بن عامر بن عبد مناه بن کنانه رسیدند همین که مردم آن سامان خالد را دیدند اسلحه بدست گرفته و آماده جنگ شدند خالد بآنان گفت اسلحه را بر زمین گذارید که این مردم با شما سر جنگ ندارند همین که اسلحه را گذاشتند خالد دستور داد تا دست همه را بستند و آنگاه همگی را از دم شمشیر گذراند و هر چه توانست از آنان کشت چون این خبر برسول خدا رسید دستها بجانب آسمان بلند کرد و عرض کرد بار الها من از آنچه خالد کرده است بیزارم سپس رسول خدا علی را طلبید و فرمود یا علی بنزد این مردم برو و در کارشان نیک نظر کن و رسوم دوران جاهلیت را زیر پا بنه پس علی علیه السّلام بیرون شد تا بنزد آنان رسید و پول فراوانی رسول خدا بهمراه علی فرستاده بود پس آن حضرت خون بهای همه را داد و غرامت اموالشان را پرداخت نمود حتی کاسه ای که برای آب خوردن سگ گذاشته بودند تا آنکه نه خونبهائی ماند و نه غرامتی ولی از مالی که بهمراه علی بود هنوز باقی مانده بود علی علیه السّلام چون از کار آنان فارغ شد بآنان فرمود آیا خونبها و یا غرامتی مانده که نداده باشم؟ گفتند نه فرمود

من این باقیمانده مال را نیز احتیاطا برای رسول خدا بشما میدهم و باقیمانده مال را بآنان داد و بازگشت و در کامل گوید چون بازگشت و برسول خدا گزارش کرد فرمود عملی بسیار بجا و نیکو انجام دادی

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۷۳

بازگشت رسول خدا فرمود او را کشتی؟ عرض کرد دیدمش که در حال نماز است فرمود ای عمر برو و او را بکش عمر بازگشت حضرت فرمود او را کشتی؟ عرض کرد دیدمش که نماز میخواند فرمود من شما را دستور میدهم که او را بکشید و شما می گوئید او را در حال نماز دیدیم؟ فرمود یا علی برو و او را بکش چون من رفتم فرمود اگر او را بیابد خواهد کشت من بازگشتم و گفتم یا رسول اللَّه کسی را نیافتم فرمود راست گفتی و اگر تو او را مییافتی حتما او را می کشتی گفتند بخدا که آری شنیدیم فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا در میان شما بجز من کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد هم چنان که در باره من فرموده (براستی دوست تو در بهشت است و دشمن تو در آتش)؟ گفتند بخدا که نه فرمود شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانید که عایشه به رسول خدا عرض کرد که ابراهیم از تو نیست و همانا او فرزند فلان بنده قبطی است رسول خدا بمن فرمود برو و او را بکش عرض کردم یا رسول اللَّه حال که مرا می فرستی (در اجرای حکم) هم چون آهن گداخته در میان پشم باشم یا آنکه بررسی کنم؟ فرمود نه بلکه بررسی کن

پس من رفتم همین که چشم او بمن افتاد از دیوار باغی بالا گرفت و خود را به میان باغ انداخت من نیز به دنبال او خود را به باغ انداختم او بر فراز درخت خرمائی رفت و من بدنبالش به درخت بالا رفتم چون دید که من به درخت بالا رفتم لنگی که به میان بسته بود باز کرد و انداخت که بناگاه دیدم آلتی که مردان راست او ندارد پس آمدم و به رسول خدا گزارش دادم فرمود سپاس خدا را که تهمت ناروا از ما خاندان باز گردانید گفتند بخدا که نه فرمود بار الها گواه باش.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۷۴

(باب های پنجاه و بالاتر)

(پنجاه حقی که حضرت علی بن الحسین سید العابدین برای اصحاب خود نوشته است)

۱- ابی حمزه ثمالی گوید: این نامه علی بن حسین است به یکی از اصحابش: بدان که خدای عز و جل را بر تو حقوقی است که در هر جنبشی که از تو سر میزند و هر آرامشی که داشته باشی و یا در هر حالی که باشی یا در هر منزلی که فرود آئی یا در هر عضوی که بگردانی یا در هر ابزاری که در آن تصرف کنی آن حقوق اطراف تو را فرا گرفته است بزرگترین حق خدای تبارك و تعالی بر تو همان است که برای خویش بر تو واجب کرده همان حقی که ریشه همه حقوق است سپس آنچه خدای عز و جل بر تو واجب کرده برای خودت از سر تا پایت با توجه به اعضای مختلفی که داری پس خدای عز و جل از برای زبانت بر تو حقی قرار داده و از برای گوشت بر تو حقی و از برای چشمت

بر تو حقی و از برای دستت بر تو حقی و از برای پایت بر تو حقی و از برای شکمت بر تو حقی و از برای عضو جنسی ات بر تو حقی که این هفت عضو همان ها هستند که کارها با آنها انجام میگیرد سپس خدای عز و جل برای کارهایت بر تو حقوقی قرار داده پس از برای نمازت بر تو حقوقی قرار داده و از برای روزه ات بر تو حقی و از برای صدقه ات بر تو حقی و از برای هدیه ات بر تو حقی و از برای کارهایت بر تو حقوقی قرار داده است سپس حقوقی که قرار داده است از خودت گذشته

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۷۵

بدیگری از افرادی که حقوق واجبی بر تو دارند میرسد که از همه آنها واجب تر بر تو حقوق پیشوایان تو است سپس حقوق رعیت های تو سپس حقوق خویشان تو اینها حقوقی هستند که حقوق دیگری از آنها شعبه میگیرد پس حقوق پیشوایان تو سه حق است و از همه واجب تر بر تو حق کسی است که با قدرت خود تو را اداره می کند سپس حق کسی که به تعلیم تو قیام می کند سپس حق کسی که امور ملکی تو را به عهده دارد و هر کسی که کاری به عهده بگیرد پیشوای آن کار است و حقوق رعیت تو سه است از همه واجب تر بر تو حق کسی است که از جنبه قدرت رعیت تو است سپس حق کسی که از نظر دانش رعیت تو است زیرا نادان رعیت دانشمند است سپس حق کسی که از جنبه ملکیت رعیت تو است چون همسران و کنیزان

و غلامان و حقوق رعیت تو بسیار است و به هم پیوسته است هم چون پیوستگی خویشان در خویشاوندی و واجب ترین حق خویشاوندان بر تو حق مادرت می باشد سپس حق پدرت سپس حق فرزندت سپس حق برادرت سپس حق هر که با تو نزدیکتر و سزاوارتر سپس آقای تو که بر تو نعمت داده سپس حق آقائی که اکنون به تو نعمت میدهد سپس حق کسی که کار نیکی نسبت بتو انجام داده سپس حق کسی که برای نماز تو اذان می گوید سپس حق پیشنماز تو سپس حق همنشین تو سپس حق همسایه تو سپس حق رفیق تو سپس حق شریک تو سپس حق دارائی تو سپس حق بدهکار تو که طلب خود را از او مطالبه می کنی سپس حق بستانکار تو که از تو مطالبه بدهی تو را می کند سپس حق کسی که با او آمیزش و رفت و آمد داری سپس حق دشمنت که علیه تو ادعائی دارد سپس حق دشمنت که تو علیه او ادعاء داری سپس حق کسی که با تو مشورت میکند سپس حق کسی که در مشورت تو رأی می دهد سپس حق کسی که از تو اندرز میگیرد سپس حق کسی که بتو اندرز میدهد سپس حق کسی که از تو بزرگتر است سپس حق کسی که از تو کوچکتر است سپس حق کسی که از تو سؤالی دارد سپس حق کسی که تو از او پرسشی داری سپس حق کسی که از ناحیه او نسبت به تو گفتار زشتی یا کردار بدی از روی عمد یا

غیر عمد انجام گرفته است سپس حق

هم مذهبانت سپس حق کفاری که در پناه تو هستند سپس حقوقی که به اندازه علتهای مختلف و اسباب های گوناگون بوجود می آیـد پس خوشا بحال کسـی که خداونـد او را یاری کنـد تا حقوقی که بر او واجب کرده اداء کند و او را بر این کار توفیق بخشد و تأیید فرماید اما حق خدای بزرگ بر تو این است که او را بپرستی و هیچ شریکی برای او نگیری چون از روی خلوص چنین کردی خـدا به عهـده خود میگیرد که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند و حق جان خودت بر تو این است که او را در فرمانبری خدای عز و جل بکار بری و حق زبانت این است که آن را از فحش دادن گرامی داری و بسخن خوب عادت دهی و سخنـان زیـادی که سودی نـدارد ترک گوئی و نسـبت به مردم با زبان نیکوئی کنی و بخوبی آنان را یاد کنی و حق گوش این است که او را از غیبت و از شـنیدن هر آنچه شـنیدنش حلاـل نیست پـاکیزه داری و حـق چشم اینست که آن را از هر آنچه که برای تو حلال نیست بپوشانی و دیده عبرت بین داشـته باشی و حق دستت این است که آن را بر چیزی که برای تو حلال نیست نگشایی و حق دو پایت این است که با آن دو به سوی چیزی که برای تو حلال نیست راه نپوئی زیرا با آن دو به صراط خواهی ایستاد پس متوجه باش که تو را نلغزاند که به آتش خواهی افتاد و حق شکمت این است که آن را

جایگاه حرام نکنی و بر سیری نیفزایی و حق عضو جنسی تو این است که آن را از زنا نگاه بداری و از دیدگاه بپوشانی و حق نمازت این است که بدانی که آن به پیشگاه خدای عز و جل بار یافتن است و تو در نماز در مقابل خدای عز و جل ایستاده ای چون این را نیک دانستی همچون بنده خوار کوچک که رغبتمند و خوشحال و امیدوار و ترسناک و بیچاره و زاری کن باشد و آن را که در پیش او ایستاده بزرگ بداند بآرامش و وقار می ایستی و با تمام دل

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۷۷

باو رو می آوری و نماز را با آداب و حقوقش بجای آوری و حق حج اینست که بدانی که آن بار یافتن بنزد پروردگار است و گریختن از گناهان بسوی اوست و باعث پذیرش توبه تو و انجام دادن فریضه ایست که خدا بر تو واجب کرده و حق روزه اینست که بدانی که آن پرده ایست خداوند بر زبان و چشم و گوش و شکم و دامن تو زده است تا تو را از آتش بپوشاند پس اگر روزه را ترک کردی پرده الهی را که بر تو کشیده است پاره نموده ای و حق صدقه این است که بدانی آن پس اندازی است از برای تو نزد خدا و امانتی است که نیازی بگواه گرفتن بر آن نداری چون این را نیکو بدانی بآنچه در پنهانی امانت میگذاری اطمینان خاطرت بیشتر است از آنچه آشکارا بامانت بسپاری و باید بدانی که صدقه بلاها و دردها را در دنیا از تو دفع میکند و در آخرت آتش

را از تو دور میسازد و حق قربانی اینست که مقصودت از آن رضای خدای عز و جل باشد و رضای مخلوق را در نظر نگیری و هیچ غرضی جز این که در معرض رحمت خدا قرار بگیری و جانت در روز ملاقات خدا نجات پیدا کند نداشته باشی.

و حق سلطان اینست که بدانی که تو برای او وسیله آزمایشی قرار داده شده ای و او گرفتار تست برای این که خدای عز و جل او را بر تو حکومت بخشیده و بر تست که خود را در معرض خشم او قرار ندهی که با دست خود خود را بهلاکت انداخته و در آنچه از بدی نسبت به تو روا میدارد شریک خواهی بود و حق کسی که بتعلیم تو قیام می کند اینست که او را بزرگ بشماری و از برای مجلس او احترام قائل شوی و بسخنانش خوب گوش فرا دهی و روی بجانب او کنی و آوازت را بر او بلند نکنی و هیچ کس را که از او چیزی می پرسد پاسخ نگویی تا خود او پاسخ بگوید و در مجلس او با کسی صحبت نکنی و غیبت کسی را نزد او نکنی و چون بدی او را نزد تو گویند از او دفاع کنی و عیب های او را بپوشانی و نیکی هایش را آشکار کنی و

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۷۸

با دشمن او همنشین نباشی و دوستش را دشمن ندانی چون این چنین کنی فرشتگان خداوند گواه تو هستند که تو برای رضای خدا او را قصد کرده ای و دانش او را فرا گرفته ای نه برای خاطر مردم و اما حق کسی که مالک

تو است این است که او را فرمان بری و نافرمانی اش نکنی مگر در آنچه مورد خشم خدای عز و جل باشد زیرا هیچ مخلوقی را در موردی که معصیت خالق انجام می گیرد اطاعت نباید کرد.

و اما حق رعیتی که بر او سلطنت داری اینست که بدانی که آنان بخاطر ناتوانی که دارند و نیروئی که تو داری رعیت تو شده اند پس واجب است در آنان بعدل و داد رفتار کنی و از برای آنان هم چون پدری مهربان باشی و از نادانی آنان گذشت کنی و در کیفرشان شتاب نکنی و خدای عز و جل را بر این نیروئی که ترا بر آنان عطا فرموده سپاس گزار باشی.

و اما حق کسی که در دانش رعیت تو است اینست که بدانی که خدای عز و جل تو را سرپرست آنان کرده در آن دانشی که به تو داده و از گنجینه های خود بر روی تو گشوده است اگر در یاد دادن مردم نیکو رفتار کردی و با آنان کج رفتاری ننمودی و سخت گیری بر آنان نکردی خداوند از فضل خود بر تو خواهد افزود و اگر دانش خود از مردم منع کردی و یا چون از تو دانشی طلب نمودند کج رفتاری نمودی بر خدا لازم است که دانش و آبروی آن را از تو برگیرد و موقعیت ترا از دلها براندازد و اما حق همسر این است که بدانی که خدای عز و جل او را وسیله آرامش تن و دل قرار داده و بدانی که این نعمتی است از خداوند بر تو پس او را گرامی داری و با او به نرمی رفتار کنی

گرچه حقی که ترا بر اوست واجب تر است ولی او را نیز بر توست که رحمتش آوری زیرا او اسیر توست و باید خوراک و پوشاک او را بدهی و چون نادانی کرد او را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۷۹

ببخشی و اما حق بنده تو آن است که بدانی که او مخلوق پروردگار تو است و فرزند پدر و مادر تو است و گوشت و خونش با تو یکی است بخاطر این او را مالک نشده ای که ساخته دست تو باشد نه دست خداوند و هیچ یک از اعضای او را تو نیافریده ای و روزی او را تو معین نمی کنی و لیکن خدای عز و جل است که روزی او را میدهد و سپس او را مسخر تو کرده و تو را امین دانسته و او را بدست تو سپرده است تا آنچه تو در باره او از نیکی انجام دهی برای تو نگهداری کند پس بر او نیکی و احسان کن همان طوری که خداوند بر تو نیکی و احسان کرده است و اگر او را خوش نداری عوضش کن و خلق خدای عز و جل را شکنجه نده و نیروئی نیست جز بکمک خدا و حق مادرت این است که بدانی که او ترا در جایی متحمل شد که هیچ کس کسی را در آنجا متحمل نشود و از میوه دل خود بتو داده است آنچه را که هیچ کس بکسی نمیدهد و با تمام وجود خود تو را نگهداری کرده و اهمیتی نمیداد که خود گرسنه باشد ولی بتو خوراک بدهد و خود تشنه باشد ولی تو را سیراب کند و

خودش برهنه باشد و تو را بپوشاند و خود در آفتاب نشیند و تو را در سایه جای دهد و بخاطر تو بیخوابی بکشد و تو را از گرما و سرما نگهداری کنند تا تو فرزند او باشی پس طاقت سپاسگزاری او را نداری مگر بکمک خدای تعالی و توفیق او و اما حق پدرت این است که بدانی او ریشه تو است و اگر او نبود تو نبودی پس هر گاه در خودی چیزی دیدی که خوش آیندت بود بدان که پدرت ریشه آن نعمت بر تو میباشد پس خدا را حمد کن و

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۸۰

بهمین اندازه سپاس گوی او باش و توانائی نیست مگر بکمک خدا.

و اما حق فرزندت این است که بدانی که او از تست و در نیکی و بدی عمر دنیا بستگی بتو دارد و تو مسئولیت آنچه را که از او بعهده گرفته ای داری تو باید او را نیکو ادب کنی و بپروردگار عز و جلش رهبری کنی و بر فرمانداری او یاریش نمائی پس در باره فرزند همچون کسی رفتار کن که بداند در نیکی بفرزند پاداش خواهد گرفت و در بد رفتاری با او بکیفر بد دچار خواهد شد.

و اما حق برادرت این است که بدانی او دست تو و عزت تو و نیروی تو است پس او را نه برای نافرمانی خدا اسلحه خود بساز و نه برای ستم بخلق خدا کمک خویش بکن و یاری او را بر دشمنش و خیر اندیشی از برای او را از دست مده پس اگر فرمان خدا را برد چه بهتر و گر نه خداوند بر

تو گرامی تر از او باشد و نیرویی جز بوسیله خدا نیست.

و اما حق آقائی که نعمت آزادی بتو ارزانی داشته اینست که بدانی که او از مال خود در باره تو خرج کرده و ترا از خواری و وحشت بندگی بآرامش خاطری که در آزادی است رسانده است پس تو را از اسارت ملك آزاد کرده و بند بندگی را از تو باز نموده و تو را از زندان بیرون آورده و تو را مالك خودت نموده و برای پرستش پروردگارت ترا آسوده خاطر ساخته است و باید بدانی که او در حال حیات و مرگ تو از همه خلق بتو سزاوارتر است و بر تو واجب است که او را با جان خودت و با هر چیزی که او از تو بآن نیازمند است یاری کنی و نیروئی نیست مگر از جانب خدا.

و اما حق بنده ای که تو نعمت آزادی باو بخشیده ائی اینست که بدانی خدای عز و جل آزادی او را وسیله ای از برای تو بسوی خودش و پرده ای برای تو از آتش قرار داده و پاداش تو در این دنیا اینست که اگر او خویشاوندی نداشته باشد بعوض مالی که برای او خرج کرده ای ارث او را خواهی برد و در آخرت پاداشت بهشت خواهد بود.

ابن بابویه، محمد بن علی - فهری زنجانی، احمد، الخصال / ترجمه فهری، ۲جلد، علمیه اسلامیه - تهران، چاپ: اول، بی تا.

الخصال / ترجمه فهری ؛ ج ۲ ؛ ص۶۸۱

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۸۱

و اما حق کسی که در باره تو نیکی کرده اینست که سپاس گزار او بوده و بیاد نیکی او باشی و از برای

او نام نیکی بـدست آوری و بین خود و خدای عز و جل از روی خلوص دعایش کنی چون چنین کنی سـپاس گزاری او را در پنهان و آشکار بجا آورده ای و پس از این همه اگر روزی توانائی عوض دادن باو را یافتی باو عوض بدهی.

و امـا حـق اذان گو اینست که بـدانی که او ترا بیـاد پروردگـارت عز و جـل می آورد و ببهره ای که داری دعوتت میکنـد و بر انجام وظیفه ای لازم که بر عهده تو است تو را یاری میکند.

پس او را هم چون کسی که بتو نیکی کرده باشد سپاس گزار باش.

و اما حق پیشوای تو در نماز اینست که بدانی که او نمایندگی میان تو و پروردگارت را بعهده گرفته و از جانب تو سخن گفته و تو از جـانب وی سـخن نگفته ای و او از برای تو دعا کرده است ولی تو از برای او دعا نکرده ای و هراس ایسـتادن در مقابل خدا را از تو کفایت نموده اگر برای آن نقصی باشد بعهده او است نه بعهده تو و اگر درست باشد تو شریک او بوده و او را بر تو زیادتی نخواهـد بود. پس جان ترا با جان خود و نماز تو را با نماز خودش محافظت نموده از این رو بایـد بهمین قدر سـپاس گزارش باشی.

و امـا حق همنشـین تو اینست که بـا او نرمی کنی و در سـخن گفتن بانصـاف رفتار کنی و از جای خود بی اجازه او برنخیزی و کسـی که در نزد تو بنشـیند میتوانـد بـدون اجـازه تو برخیزد و بایـد لغزش های او را فراموش کنی و نیکی هایش را بیاد داشـته باشی و جز خیر

بگوشش نرسانی.

و اما حق همسایت اینست که در غیاب او را حفظ کنی و در حضور احترامش نهی و اگر ستمی بر

او رفت یاریش کنی و عیبی را از او جستجو نکنی و اگر بکار بدی از او اطلاع پیدا کردی پرده پوشی کنی و اگر بدانی نصیحت تو را میپذیرد محرمانه نصیحتش کنی و در سختی او را رها نکنی و از لغزش او درگذری و گناهش را ببخشی و با خوشی با او معاشرت کنی و نیروئی نیست مگر از جانب خدا.

و اما حق رفیق اینست که با او به تفضل و انصاف رفتار کنی و چنانچه او از تو احترام میکند تو او را احترام کنی و وجود تو از برای او سبب رحمت باشد نه باعث شکنجه و عذاب و نیروئی نیست مگر از جانب خدا.

و اما حق شریک این است که اگر غایب شد کفایت او را بکنی و اگر حاضر شد رعایتش را نمایی و بدون حکم او حکمی نکنی و بی نظر او به رأیت عمل نکنی و مالش را برایش نگاه بداری و در کم و بیش کار او خیانتش نکنی که دست خدای تبارك و تعالی بر سر دو شریك هست مادامی که بیکدیگر خیانت نکرده اند و نیروئی نیست مگر از طرف خدا.

و اما حق مالت اینست که بجز از حلال آن را بدست نیاری و جز در راه صحیح انفاقش نکنی و کسی را که ناسپاس است بر خود مقدم نداری و در آن بفرمان پروردگارت رفتار کنی و بخل بر مالت نورزی که با وجود گشایش در زندگی که

داشته ای حسرت و پشیمانی خواهی کشید و نیروئی نیست جز بوسیله خدا و اما بستانکارت که مطالبه بستانکاری خود را می کند این است که اگر داری باو بدهی و اگر تنگ دستی با گفتار خوش او را راضی کنی و با نرمی او را از خود رد کنی و حق معاشرت این است که او را فریب ندهی و خیانتش نکنی و نیرنگ بکار نبری و از خدای تبارک و تعالی در کار او بپرهیزی و حق دشمنت

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۸۳

که علیه تو ادعا دارد این است که اگر آنچه ادعا می کند حق است خودت بر خودت گواه باشی و بر او ستم نکنی و حق او را تمام بپردازی و اگر آنچه ادعا می کند باطل باشد با وی مهربانی کنی و جز مدارا در کارش هیچ نکنی و خدا را در کار او بغضب نیاوری و نیروئی نیست مگر بوسیله خدا و حق دشمنت که تو علیه او ادعا داری اینست که اگر در دعوایت بر حقی با وی نیکو گفتگو کنی و حق او را انکار نکنی و اگر در ادعایت بر باطلی از خدای عز و جل بپرهیزی و بسوی او توبه کنی و دعوا را ترک گوئی و حق کسی که از تو مشورت می کند این است که اگر نظری در باره او داری به او بگویی و اگر نه او را بکسی که میداند راهنمایی کنی و حق کسی که تو با او مشورت می کنی اینست که او را در چیزی که با تو در رأی موافقت نکرد منهمش نکنی و اگر با تو موافق بود خدای

عز و جل را ستایش کنی و حق کسی که از تو اندرزی می طلبد اینست که خیر خواهی را از او دریغ نداری و جز از راه مهربانی و مدارا قدم بر نداری و حق کسی که تو را نصیحت می کند این است که نسبت باو فروتنی کنی و گوش خود را به سخنش فرا دهی که اگر حق گوید خدای عز و جل را ستایش کنی و اگر موافق نگوید نسبت باو دلسوز باشی و او را متهمش نکنی و بدانی که خطا کرده است و باین خطا مؤاخذه اش نکنی مگر اینکه سزاوار اتهام باشد که بهیچ کار او در هیچ حالی نباید اعتنا بکنی و نیروئی نیست مگر با خدا و حق بزرگتر از تو اینست که به خاطراتش احترام کنی و بزرگش بداری که پیش از تو در مسلمان شدن حق تقدم دارد و با وی هنگام ستیزه ایستادگی نکنی و پیش از او براهی نروی و در راه رفتن از او پیشی نگیری و با او جهالت نورزی و اگر او جهالت ورزد متحملش باشی و احترامش کنی بخاطر حق و بخاطر احترامی که اسلام برای او قائل است و حق کوچکتر از تو اینست که در

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۸۴

تعلیم او و گذشت از او و پرده پوشی بر او و مهربانی و کمک او دلسوزی نمایی و حق کسی که از تو چیزی بخواهد اینست که بقدر نیازش باو عطا کنی و حق کسی که از او چیزی خواسته ای این است که اگر داد با تشکر از او بپذیر و حق شناسی کن و اگر نداد عذرش

را بپذیر و حق کسی که ترا برای خدای تعالی شاد کرده است اینست که اولا خدای عز و جل را ستایش کنی سپس آن کس را سپاس گزار باشی و حق کسی که در باره تو بدی کرده این است که از او درگذری و اگر بدانی که گذشت از او زیان دارد داد خود را از او بگیری که خدای تبارك و تعالی می فرماید کسی که پس از مظلوم شدن داد خود را بگیرد گناهی بر آنان نیست (سوره شوری آیه ۴۱) و حق هم کیشان تو این است که در دل سلامتی آنها را بخواهی و نسبت به آنان دلسوز باشی و با بدکارانشان مدارا کنی و انس بگیری و آنان را بسوی خیر و اصلاح بیاوری و از نیکوکارانشان سپاس گزاری کنی و آزارشان نرسانی و آنچه برای خود دوست میداری از برای آنان دوست بداری و آنچه برای خودت ناخوش داری برای آنان نیز خوش نداشته باشی و باید پیرانشان بجای پدر تو باشند و جوانانشان بجای برادرت و پیر زنانشان بجای مادرت و کودکانشان بجای فرزندانت و حق کسانی که بآنان پناه دادی اینست که آنچه خدای عز و جل از آنان پذیرفته بپذیری و تا بعهدی که با خدای عز و جل بسته اند وفا دارند با آنان ستم نکنی.

(پنجاه خصلت از صفات مؤمن است)

۲- امام صادق علیه السّلام فرمود: صفت مؤمن این است در دین نیرومند است و در نرمی احتیاط کار و ایمانش بسر حد یقین است و در فهمیدن حریص و در هدایت با نشاط و در نیکی پایدار است و بهنگام شهوت چشم پوشی میکند دانشش آمیخته با بردباری است در

مـوردی که بـا او مـدارا شـود سپاسـگزار است و نسـبت به حـق خـودش سـخاوتمند و در حـال ثروتمنـدی میـانه رو و در حـال تنگدستی ظاهری آراسته دارد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۸۵

و در حال قدرت می بخشد و در مورد خیر اندیشی فرمانبردار است و رغبت بورع دارد و در جهاد حریص است و در حالی که مشـغول کـار است از نماز غفلت نمی کنـد و در مورد شـدت بردبار است و در مقابل پیش آمـدهای سـخت با وقار است و در ناملایمات صبر فراوان دارد و در فراخی شـکر گزار است نه غیبت میکند و نه تکبر می کند و نه سـتم میکند و اگر بر او سـتمی شد تحمل می کند قطع رحم نمیکند سـست نمیباشد بد خلق و سـنگدل نیست چشـمش را در اختیار خود دارد و شکمش او را رسوا نمی کند مغلوب شهوت نمیشود بمردم حسد نمیورزد افترا نمی بندد بیهوده خرج نمی کند و اسراف نمی کند. بلکه میانه رو است سـتمدیده را یاری می کنـد و تهی دسـتان را دلسوزی می نمایـد بخاطر راحت مردم خود را زحمت می اندازد، بعزت دنیـا رغبتی نـدارد و از درد آن بی تابی نمی کنـد مردم را هوائی در سـر است که دنبال آن هواها هسـتند و او را هوائی در سـر است که بـدان مشـغول است در حلمش کمبودی بنظر نمی رسد و در رأیش سـستی دیده نمی شود و دینش را ضایع نمی کند هر که با او مشورت کنـد او را راهنمائی می کنـد و هر که با او همـدست باشـد مساعدتش می کند و از باطل و دشـنام دادن و نادانی گریزان است اینها صفت مؤمن است.

(ثواب کسی که پنجاه بار عمل حج انجام داده باشد)

۳- هارون بن خارجه گوید: شنیدم امام صادق علیه

السّلام می فرمود: کسی که پنجاه حج بجا بیاورد خداوند در بهشت عدن شهری برای او میسازد که صد هزار کاخ دارد و در هر کاخی یک حور از حوریان بهشتی و هزار همسر باشد و در بهشت از رفیقان محمد (ص) می گردد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۸۶

باب های هفتاد و بیشتر

(هفتاد منقبت امیر المؤمنین علیه السّلام داشت که هیچ کدام از افراد ملت با او شریک نبودند)

۱- مکحول گوید: أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام فرمود: از اصحاب پیغمبر آنان که مطالب را نیکو بخاطر میسپارند میدانند که در میان آنان کسی نیست که دارای منقبتی باشد مگر اینکه من شریک او بوده ام و بر او برتری داشتم ولی هفتاد منقبت مرا است که هیچ یک از آنان را در آن شرکتی نیست.

عرض کردم یا أمیر المؤمنین مرا از آن منقبت ها آگاه گردان فرمود: نخستین منقبت که مرا است اینست که یک چشم بهم زدن برای خدا شریک نگرفتم و لات و عزا را نپرستیده ام.

دوم اینکه هرگز می نیاشامیده ام.

سوم اینکه رسول خدا مرا در کودکی از دامان پدرم برگرفت و من شریک نان و آب آن حضرت و مونس و هم صحبتش بودم.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۸۷

چهارم اینکه من نخستین کسی هستم که ایمان آوردم و اسلام قبول کردم.

پنجم اینکه رسول خدا به من فرمود یا علی تو از من بجای هارون هستی از موسی جز اینکه پس از من پیغمبری نیست.

ششم اینکه من آخرین کسی بودم که از رسول خدا جدا شدم و او را در میان قبر سرازیر کردم.

هفتم اینکه رسول خدا مرا در بستر خود خوابانید هنگامی که بغار تشریف برد و رو انداز خود را به من پیچید که چون مشرکان آمدند مرا محمد پنداشتند

پس مرا از خواب بیدار کردند و بیکدیگر گفتند اگر گریخته بود این (علی) هم با او فرار می کرد.

و اما هشتم اینکه رسول خدا مرا هزار باب از دانش بیاموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می شد و به جز من کسی را چنین چیزی نیاموخت.

و اما نهم اینکه رسول خدا به من فرمود یا علی چون خدای عز و جل اولین و آخرین را محشور کند منبری که بالاتر از منبرهای همه پیغمبران است برای من نصب کند و منبری دیگر که بالاتر از منبر همه اوصیا است برای تو نصب کند و تو بالای آن منبر روی.

و اما دهم اینکه شنیدم رسول خدا (ص) فرمود یا علی در قیامت چیزی به من داده نمیشود مگر آنکه مانند آن را برای تو در خواست کرده ام.

یازدهم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی تو برادر من هستی و من برادر تو هستم و دست تو میان دست من خواهد بود تا داخل بهشت شوی و اما دوازدهم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی مثل تو در میان امت من کشتی نوح است که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۸۸

هر که سوار آن شد نجات یافت و هر کس از آن بازماند غرق شد.

و اما سیزدهم اینکه رسول خدا عمامه خودش را با دست خود بر سر من نهاد و دعاهای پیروزی بر دشمنان خدا را در باره من کرد پس من باذن خدا آنها را شکست دادم.

و اما چهاردهم اینکه رسول خدا بمن دستور فرمود که دست خود را بپستان گوسفندی که خشك شده بود بکشم عرض کردم یا رسول خدا شما دست

بکشید فرمود یا علی کار تو کار من است پس من دست خود را بر آن کشیدم شیرش جوشیدن گرفت جرعه ای از آن برسول خدا دادم سپس پیرزنی آمد که از تشنگی شکایت داشت او را از شیر سیراب کردم پس رسول خدا فرمود همانا من از خدای عز و جل خواستم دست تو را مبارک گرداند و خدا نیز چنین کرد.

و اما پانزدهم اینکه رسول خدا بمن وصیت کرد و فرمود یا علی جز تو کسی نباید مرا غسل دهد و جز تو دیگری نباید کفن بر من بپیچد که اگر کسی جز تو همه جای بدن مرا ببیند دیدهایش از کاسه سر بیرون خواهد آمد عرض کردم یا رسول اللّٰه من چگونه بدن شما را (به تنهائی) پشت و رو کنم فرمود: تو کمک داده خواهی شد پس بخدا قسم هر عضوی از اعضای پیغمبر را که خواستم بگردانم آن عضو برای من من گردانده شد.

و اما شانزدهم اینکه چون خواستم بدن پیغمبر را برهنه کنم ندائی شنیدم که ای وصی پیغمبر او را برهنه مکن و در همان حال که پیراهن به تن دارد غسلش بده بآن خدائی که او را بپیغمبری گرامی داشت و برسالت مخصوص نمود قسم یاد می کنم که من از ناف تا ران آن حضرت را ندیدم و خداوند مرا به این شرافت از میان اصحاب پیغمبر مخصوص گردانید.

و اما هفدهم اینکه خداوند فاطمه را همسر من نمود با اینکه ابو بکر و عمر از او خواستگاری کرده

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۸۹

بودند ولی خداوند از بالای هفت آسمان هایش او را بمن تزویج کرد پس رسول خدا

فرمود یـا علی گوارایت بـاد که خـدای عز و جـل فـاطمه بـانوی زنـان اهل بهشت را که پاره تن من است همسـر تو کرد عرض کردم یا رسول اللّٰه مگر من از تو نیسـتم فرمود یا علی تو از من هستی و من از تو همچون دست راست من نسبت بدست چپم و من از تو در دنیا و آخرت بی نیاز نیستم.

و اما هیجـدهم اینکه رسول خـدا بمن فرمود یا علی تو در آخرت پرچم حمـد را بدست خواهی گرفت و تو بروز قیامت از همه خلاـیق بمن نزدیکـتر می نشـینی فرشـی برای من و فرشـی برای تـو گسـترده می شـود که من در گروه پیغمـبران و تو در گروه وصـیان خواهی بود و بر سـر تو تاج نور و افسـر کرامت گذاشته می شود و هفتاد هزار فرشته گرداگرد تو هستند تا خدای عز و جل از حساب خلایق فارغ شود.

و امـا نوزدهم اینکه رسول خـدا فرمود بزودی بـا ناکثـان و قاسـطان و مارقـان خواهی جنگیـد هر کس از آنـان که با تو بجنگد بعوض هر یک مرد صد هزار نفر از شیعیان خود را شفاعت خواهی نمود عرض کردم یا رسول اللّٰه ناکثان کیانند؟ فرمود طلحه و زبیر که در حجاز تو را بیعت خواهند نمود و در عراق آن بیعت را خواهند شـکست چون چنین کنند با آن دو نفر جنگ کن که جنگ با آن دو سـبب پاک شـدن مردم روی زمین است عرض کردم قاسـطان کیانند؟ فرمود معاویه و یارانش عرض کردم مارقان کیانند؟ فرمود یاران ذو الثدیه که از دین بیرون می روند همچون تیری که از کمان بیرون رود آنان را بکش

که کشتن آنان سبب گشایشی است برای اهل زمین و عذاب زودرسی است برای مارقان و ذخیره ایست برای تو نزد خدای عز و جل در روز قیامت.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۹۰

و اما بیستم اینکه شنیدم رسول خدا به من فرمود مثل تو در امت من مثل دروازه حطه است در بنی اسرائیل هر کس بولایت تو داخل شد از همان دری وارد شده است که خدای عز و جل دستور فرموده است.

و اما بیست و یکم اینکه شنیدم رسول خدا بمن فرمود که من شهر علمم علیم در است و هرگز بشهری جز از دروازه اش داخل نتوان شد سپس فرمود یا علی در آینده نزدیکی تو آنچه را که بر ذمه من است رعایت خواهی نمود و بر سنت من جنگ خواهی کرد و امت من با تو مخالفت خواهند نمود.

و اما بیست و دوم اینکه شنیدم رسول خدا (ص) می فرمود که خدای تبارک و تعالی دو فرزند من حسن و حسین را از نوری که به تو و بفاطمه عنایت فرمود آفرید و آنان همچون دو گوشواره ای که بر دو گوش باشند لرزانند و نور آنان هفتاد هزار بار بنور شهیدان افزونی دارد یا علی همانا خدای عز و جل بمن وعده فرموده که آن دو را آنچنان گرامی بدارد که بجز پیامبران و مرسلین هیچ کس را آنچنان گرامی نداشته باشد.

و اما بیست و سوم اینکه رسول خدا در حیات خود در حضور همه یاران و عموی من عباس که افتخار حضور داشت انگشتر خود و زره و کمربندش را بمن عطا فرمود و شمشیرش را بر میان من بست

پس خدای عز و جل مرا باین شرافت مخصوص گردانید نه آنان را.

و اما بیست و چهارم اینکه خدای عز و جل بپیغمبر خودش آیه نازل فرمود:

ای کسانی که ایمان آورده اید چون خواستید با رسول خدا محرمانه سخن بگوئید پیش از سخن

محرمانه گفتن صدقه بدهید و من یک دینار داشتم آن را به ده درهم فروختم و هر وقت خواستم با رسول خدا صحبت خصوصی بکنم پیش از آن یک درهم صدقه دادم بخدا قسم این کار مرا یک نفر از اصحاب پیغمبر نکرد نه پیش از من و نه بعد از من تا خدای عز و جل این آیه را فرستاد (آیا ترسیدید که پیش از نجوای خود صدقه بدهید؟ حال که نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت) آیا توبه بجز از گناهی که سر زده است می شود؟

اما بیست و پنجم اینکه شنیدم که رسول خدا می فرمود. بهشت بر انبیاء حرام است تا من در آن داخل شوم و بهشت بر اوصیاء حرام است تا تو در آن داخل شوی.

یا علی همانا خدای تبارک و تعالی بشارتی مرا داده است که آن بشارت را بهیچ پیغمبری پیش از من نداده است و آن اینکه تو سرور اوصیائی و دو فرزند تو حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند در روز قیامت.

و اما بیست و ششم اینکه جعفر برادر من با فرشتگان در بهشت پرواز می کند و با دو بال از در و یاقوت و زبرجد آراسته است.

و اما بیست و هفتم اینکه عمویم حمزه در بهشت سرور شهیدان است.

و اما بیست و هشتم اینکه رسول خدا

فرمود که خدای تبارک و تعالی وعده تخلف ناپذیر بمن داد که مرا پیغمبر قرار داد و ترا جانشین و پس از من در آینده نزدیکی از امت من همان خواهی دید که موسی از فرعون دید.

پس شکیبا باش و بحساب خدا منظور بدار تا مرا ملاقات کنی پس من دوستدار آن کس بشوم که ترا دوست بدارد و دشمن کسی گردم که با تو دشمن گردد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۹۲

و اما بیست و نهم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی تو صاحب حوضی و جز تو کسی مالك او نخواهد بود و زود است که قومی نزد تو بیایند و از تو آب بخواهند پس تو بآنان بگوئی نه و نه یک ذره پس با روی سیاه باز گردند و زود است که شیعه من و تو بر تو وارد بشوند بآنان بگوئی سیراب شوید سیراب شدنی کامل پس آنها با رویهای سفید سیراب شوند.

و اما سی ام اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود امت من روز قیامت با پنج پرچم محشور میشوند.

اولین پرچمی که بر من وارد می شود فرعون این امت است که معاویه میباشد.

دومی بدست سامری این امت است که عمرو بن عاص باشد.

سومی بدست جاثلیق این امت است که ابو موسی اشعری باشد.

چهارمی بدست ابو الاعور سلمی است.

و اما پنجمی با تو است یا علی که مؤمنان همه در زیر آن پرچمند و تو پیشوایشان میباشی سپس خدای تبارک و تعالی بآن چهار نفر میگوید بعقب های خودتان برگردید و نوری درخواست کنید پس دیواری میان آنان کشیده می شود که دری ندارد اندرون آن رحمت است و آنان شیعه من میباشند و

هر که مرا دوست بدارد و بهمراه من با گروه ستمگر و با همان افرادی که از صراط سرنگون میگردند بجنگد و در رحمت و آنان شیعیان منند.

پس اینان فریاد کنند مگر ما با شما نبودیم؟ گویند آری ولی شما خود را فریب دادید و به انتظار نشستید و شک و تردید نمودید و آرزوها شما را فریب داد تا فرمان خدا (مرگ) رسید و شیطان فریبنده شما را نسبت به خدا فریب داد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۹۳

پس امروز نه از شما عوضی دریافت می شود و نه از آنان که کافر شده اند جایگاه شما آتش است و همان پناه شماست و بد سرانجامی است سپس امت من و شیعه من وارد میشوند و از حوض محمد (ص) سیراب میگردند و در دست من عصائی است از چوب عوسج که دشمنان خود را با آن از کنار حوض میرانم همان طور که شتر ناشناس رانده می شود.

و اما سی و یکم شنیدم از رسول خدا میفرمود اگر نبود اینکه غالیان از امت من می گویند در باره تو آنچه را که نصاری در باره عیسی بن مریم گفتند هر آینه سخنی در باره تو میگفتم که بهیچ اجتماعی از مردم نگذری مگر آنکه خاك زیر پایت را گرفته و از آن شفا می طلبیدند.

و اما سی و دوم اینکه شنیدم از رسول خدا میفرمود خدای تبارك و تعالی مرا با ترسی که در دل دشمن انداخت یاری کرد و از خداوند خواستم که ترا بمانند آن یاری کند و این ترس را از تو نیز در دل دشمن قرار داد مانند همان که از من قرار داده

بود.

و اما سی و سوم اینکه رسول خدا (ص) دهان بر گوش من گذاشت و آنچه واقع شده و تا روز قیامت واقع خواهد شد بمن بیاموخت و خداوند این علم را از برای من بزبان پیغمبرش جاری کرد.

و اما سی و چهارم اینکه نصاری مدعی شدند که کاری انجام بدهند خدای عز و جل در این باره آیه فرستاد که هر کس پس از آنچه از دانش برای تو آمده در دین اسلام با تو ستیزه کند بگو بیائید تا پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و نفس های ما و نفس های شما را دعوت میکنیم سپس مباهله میکنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار میدهیم در آن جریان نفس من نفس رسول خدا بود و مقصود از زنان فاطمه و از پسران حسن و حسین بود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۹۴

سپس گروه نصاری پشیمان شدند و از رسول خدا خواستند که صرف نظر کند و او هم از آنان صرف نظر کرد و بحق آن کسی که تورات را بر موسی و قرآن را بر محمد نازل کرد سوگند اگر با ما مباهله می کردند بصورت میمونها و خوکها مسخ میشدند.

و اما سی و پنجم اینکه رسول خدا روز جنگ بدر مرا فرستاد و فرمود یک مشت از ریگهائی که در یک جا جمع شده بیاور من آن ریگ ها را برداشتم و سپس بوئیدم و متوجه شدم که خوش بو است و بوی مشک از آن بلند است من آن ریگها را بنزد رسول خدا آوردم آن حضرت آنها را بصورت مشرکین پرتاب کرد و از آن

سنگ ریزه ها چهار عدد از فردوس بود و یک سنگریزه از مشرق و یکی از مغرب و یکی از زیر عرش با هر سنگریزه ای صد هزار فرشته بود که یار و یاور ما بودند خداوند با این فضیلت هیچ کس را گرامی نداشته نه پیش از این و نه بعد از این.

و اما سی و ششم اینکه شنیدم از رسول خدا میفرمود وای به کشنده تو که از ثمود و پی کننده شتر ثمود شقی تر است و همانا عرش خدای رحمان برای کشته شدن تو خواهد لرزید.

پس بشارت باد ترا یا علی که تو در شمار صدیقان و شهیدان و شایستگان هستی.

و اما سی و هفتم خدای تبارك و تعالی مرا از میان اصحاب محمد مخصوص کرد که علم ناسخ و منسوخ محکم و متشابه و خاص و عام را به من عطا کرد.

و این از چیزهائی است که خداوند بر من و پیغمبرش با عطا فرمود آن منت گذاشته و پیغمبر بمن فرمود یا علی خدای عز و جل بمن دستور فرموده که ترا بخودم نزدیک کنم و از خود دور نکنم و ترا بیاموزم و با تو جفا نکنم و بر من لازم است که پروردگار خود را اطاعت کنم و بر تو لازم است که آنچه

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۹۵

فرا میگیری حفظ کنی.

و اما سی و هشتم رسول خدا مرا جایی فرستاد و دعاهایی برای من کرد و مرا بر آنچه پس از آن حضرت واقع خواهد شد آگاه ساخت.

بعضی از یاران حضرت از این افتخاری که نصیب من گردید اندوهناك شد و گفت اگر محمد میتوانست پسر عموی خود را

پیغمبر کنـد مسـلما همین کار را می کرد و خـدای عز و جل شـرافت آگاهی از این جریان را بوسـیله زبان پیغمبرش به من عطا فرمود.

و اما سی و نهم اینکه شـنیدم رسول خـدا میفرمود دروغ میگویـد کسـی که گمان میکنـد مرا دوست میـدارد و علی را دشـمن بدارد که دوستی من و دوستی او بجز در دل مؤمن با هم جمع نمیشود.

خدای عز و جل اهل محبت من و محبت ترا یا علی در افرادی که پیش از همه به بهشت داخل میشوند قرار داده و اهل دشـمنی با من و دشمنی با ترا پیشاپیش افراد گمراهی که از امت من بآتش می روند قرار داده.

و اما چهلم اینکه رسول خدا در یکی از جنگها مرا بر سـر چاهی فرسـتاد و در آن چاه آبی نبود من بازگشتم و جریان را بعرض رسانـدم بمن فرمود آیـا در آن چـاه گل بود؟ عرض کردم بلی فرمود از آن گل برای من بیار پس من از آن چاه مقـداری گل آوردم حضرت کلامی در آن فرمود.

سپس فرمود این گل را در میان چاه بینداز و من انداختم که ناگاه آب جوشیدن گرفت تا اطراف چاه پر شد.

پس آمدم و خبرش را بحضرت دادم بمن فرمود: موفق باشی یا علی که جوشیدن آب از برکت تو

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۹۶

بود و این منقبت مخصوص من گردید نه اصحاب پیغمبر.

و اما چهل و یکم اینکه شـنیدم رسول خدا فرمود یا علی مژده ات باد که جبرئیل نزد من آمد و گفت یا محمد خدای تبارک و تعالی به یاران تو نظر فرمود. پس پسر عموی تو و شوهر دخترت

فاطمه را بهترین یاران تو یافت از این نظر او را جانشین تو و کسی که از جانب تو اداء نماید قرار داد.

و اما چهل و دوم اینکه شنیدم رسول خدا می فرمود که یا علی مژده ات باد که خانه تو در بهشت روبروی خانه من است و تو در آسایشگاه برین و با من در بالاترین مقامات خواهی بود.

عرض کردم یا رسول اللّٰه بالاترین مقامات چیست؟ فرمود گنبدی است از در سفید که هفتاد هزار در دارد و جایگاه مخصوص من و تو یا علی میباشد.

و اما چهل و سوم رسول خدا فرمود خدای عز و جل دوستی مرا بر دلهای مؤمنین جایگزین نموده و هم چنین دوستی ترا یا علی در دلهای مؤمنین جایگیر نموده و دشمنی مرا و دشمنی ترا در دلهای منافقین جایگیر کرده.

پس ترا بجز مرد با ایمان پرهیزگار دوست نمیدارد و بجز منافق کافر دشمن نمیدارد.

و اما چهل و چهارم اینکه شنیدم رسول خدا فرمود هرگز ترا از عرب بجز زنازاده و از عجم بجز شقی و از زنان بجز سلقلقیه «۱» دشمن نمیدارد.

و اما چهل و پنجم اینکه رسول خدا مرا خواست و من چشم درد داشتم پس آب دهان بر چشم من انداخت و فرمود بار الها در سرما گرمش بکن و در گرما خنکش فرما پس بخدا قسم چشم من تا این ساعت هرگز بدرد نیامده است.

---

(۱) سلقلقیه زنی است که از عقب حیض ببیند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۹۷

و اما چهل و ششم اینکه رسول خدا اصحاب و عموهایش را دستور داد تا درها را (که بمیان مسجد باز میشد) ببندند و بنا بدستور خدای

عز و جل در خانه مرا باز گذاشت و این چنین افتخار که مرا است هیچ کس را نیست.

و اما چهل و هفتم اینکه رسول خدا در ضمن وصیتش بمن دستور داد که وعده ها و قرض هایش را بپردازم عرض کردم یا رسول اللَّه خودتان میدانید که مرا مالی نیست فرمود خداوند بهمین زودی ترا کمک خواهد نمود. پس هر یک از بدهکاری ها و وعده هائی را که آن حضرت داشت خواستم بپردازم خداوند بر من سهل فرمود تا اینکه همه بدهکاری ها و وعده های آن حضرت را پرداخت نمودم و چون همه را شماره کردم به هشتاد هزار رسید و مختصری باقی ماند که وصیت کردم به حسن علیه السّلام تا آن را بپردازد.

و اما چهل و هشتم اینکه رسول خدا بخانه ما تشریف آورد و سه روز بود که ما غذائی نخورده بودیم فرمود یا علی چیزی در نزد تو هست؟ عرض کردم بخدائی که ترا گرامی داشته و بپیغمبری برگزیده خودم و همسرم و دو فرزندم سه روز است که چیزی نخورده ایم.

پس پیغمبر فرمود ای فاطمه بمیان اطاق برو و نگاه کن که چیزی میابی؟

فاطمه عرض کرد الان از اطاق بیرون آمدم عرض کردم یا رسول اللَّه من داخل شوم؟ فرمود بنام خدا داخل بشو پس من داخل شدم ناگاه طبقی دیدم که در آن خرمای تازه نهاده شده و کاسه ای آبگوشت بود.

پس من طبق را برداشتم و بنزد رسول خدا آوردم فرمود یا علی فرستاده ای که این غذا را آورده بود دیدی؟ عرض کردم آری فرمود او را برای من توصیف کن عرض کردم:

رنگهای سرخ و سبز و زرد دیدم فرمود اینها خطهای پر

جبرئیل بوده که با در و یاقوت جواهر نشان شده است پس ما از آن طعام خوردیم تا اینکه سیر شدیم و دستها و انگشتان ما هیچ آلودگی بغذا پیدا نکرد بطوری که تمام خطوط پوست دستها و انگشتانمان دیده میشد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۹۸

پس خداوند از میان اصحاب پیغمبر فقط مرا باین شرافت مخصوص فرمود.

و اما چهل و نهم اینکه خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را بپیغمبری مخصوص فرمود و پیغمبر نیز مرا بجانشینی مخصوص کرد پس کسی که مرا دوست بدارد او خوشبخت است و در گروه پیغمبران محشور خواهد شد.

و اما پنجاهم اینکه رسول خدا سوره برائت را با ابی بکر فرستاد همین که او رفت جبرئیل آمد و عرض کرد یا محمد جز تو یا کسی که از تو باشد دیگری نمیتواند این سوره را برساند پس پیغمبر مرا که بر شتر مخصوص آن حضرت که عضباء نام داشت سوار بودم بسوی او فرستاد و من در ذو الحلیفه باو رسیدم و سوره را از او گرفتم پس خدای عز و جل فقط مرا باین فضیلت مخصوص کرد.

و اما پنجاه و یکم اینکه رسول خدا در روز غدیر خم مرا در مقابل همه مردم بپا کرد و فرمود بهر که مولا منم علی است مولای او پس دوری از رحمت خدا و هلاکت شامل حال گروهی باد که ستمکار شدند.

و اما پنجاه و دوم اینکه رسول خدا فرمود یا علی آیا کلماتی بتو نیاموزم که جبرئیل آنها را بمن آموخته؟

عرض کردم چرا فرمود بگو یا رازق المقلین و یا راحم المساکین و یا اسمع السامعین و یا ابصر الناظرین

و یا ارحم الراحمین ارحمنی و ارزقنی.

(ای روزی دهنده بر همه تهی دستان و ای دلسوز بر همه مسکینان ای شنواتر از همه شنوندگان و ای بیناتر از همه نابینایان و ای مهربانتر از همه مهربانان بمن رحم کن و روزی مرا برسان).

و اما پنجاه و سوم اینکه خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نمی برد تا اینکه قائم ما خانواده قیام کند و دشمنان مرا بکشد و جزیه نپذیرد و بت ها را بشکند و نتایج شوم جنگ بپایان برسد و پایه دعوتش برگرفتن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۶۹۹

مال باشد تا بطور مساوی تقسیم کند و در میان رعیت بعدل و داد رفتار نماید.

و اما پنجاه و چهارم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی در آینده نزدیکی بنی امیه ترا لعن خواهد کرد و فرشته ای برای هر لعن هزار لعن بر خود آنها برمیگرداند و چون حضرت قائم قیام کند چهل سال لعن آنان را رواج دهد.

و اما پنجاه و پنجم اینکه رسول خدا بمن فرمود چند طایفه از امت در مورد تو آزمایش خواهند شد خواهند گفت رسول خدا (ص) که چیزی بجا نگذاشته است علی را برای چه کاری وصی خود کرده؟ مگر قرآن پروردگار من پس از خدای عز و جل بهترین چیزها نیست؟ بخدائی که مرا بر انگیخته سوگند اگر تو قرآن را بطور اساسی جمع آوری نکنی هرگز جمع نخواهد شد پس خدای عز و جل مرا باین افتخار مخصوص کرد نه دیگر اصحاب را.

و اما پنجاه و ششم اینکه خدای تبارک و تعالی آنچه را که بدوستان خود و فرمانبرانش مخصوص فرموده بود مرا نیز بآن

مخصوص کرد و مرا وارث محمـد فرمود هر که بد حالی او را میخواهد بخواهد و هر که او را خوشـحال میخواهد بخواهد و با دست بطرف مدینه اشاره فرمود.

و امـا پنجاه و هفتم اینکه رسول خـدا در یکی از جنگها بود که دچار بی آبی شـد بمن فرمود یا علی برخیز و بسوی این سـنگ برو و بگو من فرسـتاده رسول خدا هستم از خود برای من آب بیرون بده پس قسم بخدائی که او را بپیغمبری گرامی داشت من پیام را بآن سنگ رساندم و همچون پستان گاوی در آن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۰۰

پدید آمد و از هر سـر پسـتانش آب روان شد چون این را دیدم بشتاب نزد پیغمبر آمدم و بحضرتش اطلاع دادم فرمود: یا علی برو از آن آب برگیر مردم هم آمدنـد و مشـکها و ظرفهای خود را پر کردنـد و چهار پایانشان را سـیراب نمودنـد و نوشـیدند و وضو ساختند پس خدای عز و جل تنها مرا بدین فضیلت مخصوص کرد نه سایر اصحاب را.

و اما پنجاه و هشـتم اینکه رسول خـدا (ص) در یکی از جنگها که آب تمام شـده بود مرا دسـتور داد و فرمود: یا علی کاسه ای برای من بیاور من آوردم پس آن حضـرت دست راست خود را با دست من بمیان آن کاسه گذاشت و فرمود بجوش پس آب از میان انگشتان ما جوشیدن گرفت.

و اما پنجاه و نهم اینکه رسول خدا مرا بسوی خیبر فرسـتاد چون نزدیک شدم دیدم در خیبر بسـته است آن را تکان سختی دادم و از جایش کندم و چهل گام بدور انداختم و داخل قلعه شدم

مرحب بنزد من آمد او بمن حمله کرد و من باو و من زمین را از خون او سیراب کردم در صورتی که رسول خدا (ص) دو نفر از اصحاب خود را پیش از من فرستاده بود و شکست خورده بازگشته بودند.

و اما شصتم اینکه من بودم که عمرو بن عبد ود را که با هزار مرد برابر بود کشتم.

و اما شصت و یکم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود یا علی مثل تو در امت من مثل سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ است پس هر کس تو را از دل دوست داشته باشد مانند این است که یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس که تو را بدل دوست بدارد و بزبان یاری کند مانند این است که دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس تو را بدلش دوست بدارد و بزبانش تو را یاری کند و با دست تو را کمک نماید مانند این است که همه قرآن را خوانده است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۰۱

و اما شصت و دوم اینکه من در همه جا و همه جنگها بهمراه پیغمبر (ص) بودم و پرچم آن حضرت بدست من بود.

و اما شصت و سوم اینکه من هرگز از میدان جنگ نگریختم و کسی با من نبرد نکرد مگر اینکه زمین را از خونش سیراب کردم.

و اما شصت و چهارم اینکه مرغی بریان از بهشت برای رسول خدا آورده شد آن حضرت از خدای عز و جل خواست که دوست ترین خلق نزد او بنزد آن حضرت بیاید پس خداوند مرا توفیق داد که بنزد آن حضرت آمدم تا از آن

مرغ بهمراه حضرت خوردم و اما شصت و پنجم اینکه من در مسجد نماز میخواندم که گدائی آمد و چیزی خواست و من در رکوع بودم انگشتر خود را از انگشتم در دست دسترس او قرار دادم خدای تبارك و تعالی این آیه را در باره من فرستاد (سوره مائده آیه ۵۵).

ولی شما فقط خدا است و پیغمبرش و آنان که ایمان آوردند و نماز میخوانند و در حال رکوع زکات میدهند).

و اما شصت و ششم اینکه خدای تبارك و تعالی دو بار آفتاب را برای من باز گردانید و بجز من برای هیچ کس از امت محمد آن را باز نگردانده است.

و اما شصت و هفتم اینکه رسول خدا دستور فرمود که در حال حیاتش و بعد از وفاتش مرا بعنوان امیر المؤمنین بخوانند و هیچ کس را بجز من این نام داده نشد.

و اما شصت و هشتم اینکه رسول خدا فرمود: یا علی چون روز قیامت شود نداکننده ای از میان عرش

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۰۲

ندا دهد: کجا است سید پیغمبران پس من برخیزم سپس ندا کند کجا است سید جانشینان پس تو برخیزی پس رضوان کلیدهای بهشت را نزد من آورد و مالك کلیدهای آتش را نزد من آورد و هر دو میگویند که خدای جل جلاله ما را دستور فرموده که این کلیدها را بتو بدهیم و بتو عرض کنیم که آنها را شما بعلی بن ابی طالب بدهی پس تو یا علی قسمت کننده بهشت و دوزخ خواهی شد.

و اما شصت و نهم اینکه شنیدم رسول خدا میفرمود اگر تو نبودی منافقین از مؤمنین شناخته نمیشد.

و اما هفتادم اینکه

رسول خدا خود خوابید و مرا و همسرم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را خوابانید و عبای قطوانی خود را بروی همگی کشید پس در باره ما این آیه نازل شد (سوره احزاب آیه ۳۳):

(همانا خداوند خواسته است که پلیدی را فقط از شما خاندان ببرد و شما را کاملا پاک گرداند) جبرئیل عرض کرد یا محمد من هم از شما هستم پس نفر ششم ما جبرئیل گردید.

۲: مجاهد گوید هفتاد آیه در باره علی فرود آمد که هیچ کس در فضیلت آنها با او شریک نبود.

(ثواب کسی که در نماز وتر هفتاد بار استغفار کند)

۳: امام صادق علیه السّلام فرمود کسی که بهنگام خواندن نماز وتر هفتاد مرتبه ایستاده بگوید استغفر اللّٰه و اتوب الیه و بر این کار مواظبت داشته باشد تا یک سال بگذرد در نزد خداوند از اشخاصی محسوب می شود که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۰۳

در سحرها استغفار کنند و از خداوند برای او آمرزش واجب گردد.

(ثواب کسی که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه از خدای عز و جل آمرزش بطلبد)

۴: امام باقر علیه السّلام فرمود: کسی که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار کند خداوند او را بیامرزد اگر چه در آن روز هفتاد هزار گناه کرده باشد و کسی که از هفتاد هزار بیشتر گناه بکند خیری در او نیست و در روایتی دیگر هفتصد گناه است.

(ثواب کسی که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند)

۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی که در هر روز از شعبان هفتاد بار بگوید استغفر اللّٰه الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و أتوب الیه در افق مبین نوشته می شود راوی گوید عرض کردم افق مبین چیست؟ فرمود: جلگه ای است در مقابل عرش و در آن نهرهائی است که بعدد ستارگان جام در آن ها ریخته شده است.

۶- عباس بن هلال گوید: شنیدم از امام رضا که میفرمود کسی که یک روز از شعبان را بامید پاداش

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۰۴

الهی روزه بدارد ببهشت داخل می شود و کسی که در هر روز از شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند در روز قیامت در گروه رسول خدا محشور می شود و از طرف خداوند بزرگداشت او واجب میگردد و کسی که در شعبان صدقه ای بدهد اگر چه نیمی از خرما باشد خداوند تن او را بر آتش حرام میکند و کسی که سه روز از شعبان را روزه بدارد و بماه رمضان پیوست نماید خداوند برای او روزه دو ماه پی در پی مینویسد.

(پرچم حمد هفتاد شقه دارد)

۷- رسول خدا (ص) فرمود جبرئیل شادان و خندان نزد من آمد گفتم دوستم جبرئیل با اینکه این همه شاد هستی مقام برادرم و پسر عمم علی ابن ابی طالب در نزد پروردگارش چیست؟ گفت بآن خدائی که ترا بپیغمبری بر انگیخته و برسالت برگزیده در این وقت فرود نیامـدم مگر برای همین مطلب ای محمد خداوند اعلا بشـما دو نفر سـلام میرساند و فرمود محمد پیغمبر رحمت من است و علی برپا دارنده حجت من کسی که او را دوست بدارد عذابش نکنم گر چه نافرمانی

مرا بکند و کسی که او را دشمن بدارد گر چه فرمان مرا برد رحمش نکنم ابن عباس گوید سپس رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود جبرئیل نزد من آید و پرچم حمد با اوست و آن هفتاد شقه دارد که هر شقه اش از آفتاب و ماه پهن تر است و من بر یکی از کرسی های رضوان بالای منبری از منبرهای قدس نشسته باشم پس من آن پرچم را گرفته و بعلی بن ابی طالب میسپارم.

عمر بن خطاب از جا بر جست و عرض کرد یا رسول اللّه شما فرمودید که آن پرچم هفتاد شقه دارد هر شقه اش

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۰۵

از خورشید و ماه پهن تر است با این حال علی چگونه نیروی برداشتن آن پرچم را دارد؟ پیغمبر فرمود:

چون روز قیامت شود خداوند بعلی نیروی جبرئیل را و نوری مانند نور آدم و حلمی هم چون بردباری رضوان و جمالی چون زیبائی یوسف و صدائی نزدیک بصدای داود عطا می فرماید و اگر نه این بود که داود سخنگوی بهشت است مانند صدای داود را هم بعلی میداد و همانا علی نخستین کسی است که از نهر سلسبیل و زنجبیل می آشامد علی گامی بر صراط بر نمی دارد مگر اینکه بجای آن گام دیگرش پا برجا است و براستی که برای علی و شیعیانش در نزد خداوند مقامی است که اولین و آخرین بر آن رشک برند.

(ربا هفتاد جزء است)

۸- رسول خدا (ص) در ضمن وصیتی بعلی بن ابی طالب فرمود یا علی ربا هفتاد جزء است آسانترین جزءاش مانند آن است که کسی با مادر خودش در خانه کعبه عمل جنسی انجام دهد یا علی

یک درهم ربا از هفتاد زنا که شخص با محرم خود در بیت اللّه الحرام (خانه کعبه) بجا آورد بزرگتر است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۰۶

(حدیث بنده ای که هفتاد خریف در آتش بماند)

۹- امام باقر علیه السّلام فرمود: بنده ای هفتاد خریف در آتش بماند و هر خریف هفتاد سال است سپس از خدای عز و جل مسألت کرد که بحق محمد و خاندانش باو رحم کند پس خدای عز و جل بجبرئیل وحی فرمود که بنزد بنده من برو و او را بیرون بیاور عرض پروردگارا چگونه بمیان آتش بروم؟

فرمود. من بآتش دستور داده ام که بر تو سرد و سلامت باشد عرض کرد پروردگارا جای او را نمیدانم فرمود: او در چاهی از سجین است حضرت فرمود: جبرئیل بمیان آتش رفت در حالی که روی خود راه بسته بود و او را بیرون آورد پس خدای عز و جل فرمود ای بنده من چه مدت در میان آتش ماندی و مرا سوگند میدادی؟ عرض کرد: پروردگارا شمارش نتوانم کرد فرمود بعزتم سوگند اگر بحق محمد و خاندانش مرا نخوانده بودی مدت عذاب و خواریت را در آتش طولانی تر میکردم ولی من بر خود لازم کرده ام که هیچ بنده ای مرا بحق محمد و خاندان او نخواند مگر اینکه هر گناهی که میان من و او است بیامرزم و من امروز گناه تو را آمرزیدم.

(امت هفتاد دو فرقه خواهند شد)

اشاره

۱۰- رسول خدا (ص) فرمود: بنی اسرائیل بر دین عیسی هفتاد و یک فرقه شدند که هفتاد فرقه

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۰۷

هلاک شدند و یک فرقه نجات یافت و براستی که امت من بهمین زودی بهفتاد و دو فرقه متفرق خواهند شد که هفتاد و یک فرقه شان بهلاکت برسند و یک فرقه شان بهلاکت برسند و یک فرقه نجات یابد عرض کردند یا رسول اللّه آن یک فرقه کیست؟

فرمود: جماعت، جماعت، جماعت

(مصنف) این کتاب رضی اللّه عنه گوید:

مقصود از جماعت اهل حق است هر چند اندک باشند که از پیغمبر روایت شده است که فرمود مؤمن بتنهائی حجت است و مؤمن بتنهائی جماعت است.

(کسی که روایت نموده که امت هفتاد و سه فرقه خواهد شد)

۱۱- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شنیدم رسول خدا میفرمود که امت موسی پس از او هفتاد و یک فرقه شد و یک فرقه اش نجات یابنده و هفتاد فرقه اش در آتشند و امت عیسی پس از او به هفتاد و دو دسته شده اند که یک دسته نجات یابنده و هفتاد و یک دسته در آتشند و همانا امت من به زودی پس از من هفتاد و سه گروه خواهند شد که یک گروه نجات یابنده و هفتاد و دو گروه در آتشند.

(هفتاد و سه خصلت در آداب زنان و فرق میان احکام آنان و مردان)

۱۲- جابر بن یزید گوید: شنیدم امام باقر میفرمود: بر زنان نه اذان گفتن لازم است و نه

اقامه و نه جمعه و نه جماعت و نه عیادت بیماران و نه دنبال جنازه ها رفتن و نه لبیک های احرام را بلند گفتن و نه در میان صفا و مروه دویدن و نه حجر الاسود را بوسیدن و نه میان خانه کعبه داخل شدن و نه سر تراشیدن بلکه از موهایشان میچینند و زن نباید متصدی قضاوت شود و متصدی فرمانداری نگردد و طرف مشورت قرار نگیرد و قربانی را سر نبرد مگر در حال ناچاری و زن هنگام وضوء گرفتن از باطن ذراع آغاز شستن میکند و مرد از ظاهرش و مانند مردان مسح نمیکشد بلکه بر او لازم است که در نماز صبح و مغرب چادر خود را از سرش که جای مسح است بردارد و مسح بکشد و در باقی نمازها انگشتش را بزیر چادر داخل کند و بدون آنکه چادر خود را بیفکند بر سر خود مسح بکشد و چون بر نماز بایستد هر دو پا

را بهم چسبانده و بازوهـای خود را بسـینه اش می چسـباند دسـتش را در حال رکوع بر دو ران خود می نهـد و چون خواسـت بسـجده رود می نشـیند و در سـجده خود را بزمین بچسـباند و چون سـر از سجده برداشت بنشیند و سپس از جا برخیزد و چون برای تشهد نشیند دو پای خود را بلند کند و دو ران خود را بهم بچسباند و چون تسبیح بگوید انگشتان خود را بر بندد زیرا که از آنان سؤال خواهـد شـد و چون نیازی بخـدای عز و جل داشـته باشـد بر بام خانه خود رفته و دو رکعت نماز بخواند و سـر را برهنه نموده بسوی آسـمان بلنـد کنـد که چون چنین کند خداوند دعای او را مسـتجاب فرموده و ناامیدش نگرداند و بر زن در سفر غسل جمعه لازم نیست ولی در شهر خود نباید آن را ترک کند و زنان را گواهی دادن در هیچ یک از حدود روا نیست و گواهی آنـان در بـاره طلاـق روا نیست و نه در دیـدن مـاه نو و گواهی آنان در آنچه برای مرد نگاه کردن بآن جایز نیست روا است و زنهـا نبایـد از وسـط جـاده راه برونـد بلکه از دو طرف آن عبور کننـد و نبایـد در بالاـ خانه ها بنشـینند و نه نویسـندگی بیاموزند و مستحب است که نویسندگی و سوره نور را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۰۹

بیاموزند و مکروه است برای زنان آموختن سوره یوسف و چون زن از اسـلام مرتد شود پیشـنهاد توبه باو میگردد پس اگر توبه کرد که رها می شود و اگر نه بزندان ابد محکوم میگردد و زن را نکشند مانند

مرد که اگر از دین برگردد بایـد کشـته شود بلکه کارهـای دشوار بـاو تحمیـل می کننـد و بجز از غـذا و از خوراک ناگوار باو ندهند و بجز پوشاک زبر باو نپوشانند و او را بزنند تا نماز بخواند و روزه بگیرد و جزیه بر زنان نیست و چون هنگام زاییدن فرا رسـد لازم است که هر که از زنان خارج در خانه است بیرون کنند تا نخست بر عورت او نگاه نکنند و زنی که در حال حیض است و یـا جنب است نبایـد بهنگـام تلقین در نزد مرده حاضـر شود زیرا فرشـتگان از زن حـائض و جنب در آزارنـد و برای زن حائض و جنب روا نیست که مرده را در میان قبر بگذار و چون زن از مجلسـی برخاست برای مرد روا نیست که بجای او نشیند تـا آنگـاه که جایگـاهش سـرد شود و جهاد زن این است که نیکو شوهر داری کننـد و حق شوهر بر زن از همه کس سـزاوارتر است که بر او نمـاز گـذارد و زن را روا نیست که در میـان زنـان یهـودی و نصـرانی برهنه شـود زیرا آنـان برای شـوهران خـود توصـیف خواهنـد کرد و زن را روا نیست که چـون از خـانه بیرون رود بر خـود عطر بزنـد و او را روا نیست که خود را بمردان شبیه کنـد زیرا رسول خـدا مردانی را که خود را بزنان شبیه می کنند و زنانی را که خود را بمردان شبیه می کنند لعن فرموده و زن را روا نیست که خود را بی شوهر بگذارد اگر چه رشته ای بجای شوهر بگردن خود بیندازد و

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۱۰

روا

نیست که انگشتان او سفید دیده شود گرچه با اندکی حنا رنگین بسازد زیرا بیم آن میرود که شیطان باو آزار برساند و چون زن را در حال نماز نیازی پیش بیاید دستهای خود را به هم زند ولی مرد در حال نماز با سر و دست اشاره می کند و تسبیح را بلندتر میگوید و زن را روا نیست که بی چادر نماز بخواند مگر اینکه کنیز باشد که او بی چادر و سرباز نماز میخواند و برای زن جایز است که در غیر حال نماز و احرام جامه ابریشم و حریر بپوشد و بر مردان این چنین جامه حرام است مگر در حال جهاد و زن را روا است که انگشتر طلا بدست کرده و با آن نماز بخواند ولی این بر مردان حرام است مگر در حال جهاد که پیغمبر فرمود یا علی انگشتر طلاـ بدست نکن که آن زیور تست در بهشت و جامه حریر نپوش که آن جامه تست در بهشت و زن را روا نیست که از مال خود بنده ای آزاد کند و نه احسانی نماید مگر با اجازه شوهرش و او را روا نیست که روزه مستحبی بگیرد مگر با اجازه شوهرش و او را روا نیست که با نامحرم دست بدهد مگر از پشت جامه اش و روا نیست که بیعت کند مگر از پشت جامه اش و روا نیست که بحج مستحبی برود مگر با اجازه شوهرش و او را روا نیست که بحمام برود که این کار بر او حرام است و زن را روا نیست که سوار بر زین شود مگر در حال ناچاری یا در سفر و ارثی

که زن میبرد باندازه نصف ارث مرد است و دیه اش نصف دیه مرد است و زن با مرد در دیه زخم ها مساوی است تا اینکه باندازه نصف ارث مرد است و دیه اش نصف دیه مرد است و زن با مرد در دیه زخم ها مساوی است تا اینکه باندازه یک سوم دیه کامل باشد و چون دیه زخم از یک سوم دیه کامل گذشت دیه مرد بالا میرود و دیه زن کم میگردد و چون زن بتنهائی با مرد نماز بخواند باید در پشت سر مرد بایستد و در کنار او نه ایستد و چون زن بمیرد آنکه بر او

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۱۱

نماز میخواند در نزد سرش می ایستد و چون زن را در میان گور نهند شوهرش در جایی می ایستد که بتواند ران او را گرفته و بقبر بگذارد و برای زن در نزد پروردگارش هیچ شفاعت کننده ای از رضایت شوهرش بهتر نیست و چون فاطمه (ع) از دنیا رفت امیر المؤمنین کنار جنازه او ایستاد و عرض کرد بار الها من از او که دختر پیغمبر است راضی هستم بار الها او را وحشت گرفته تو آرام دلش باش بار الها او از ما دور شد تو با او بپیوند بار الها بر او ستم رفت تو بر سود او حکم فرما که تو بهترین حکم فرمایانی.

(خدای عز و جل خرد را هفتاد و پنج لشکر عطا فرمود و نادانی را هفتاد و پنج لشکر)

۱۳- سماعه بن مهران گوید: در خدمت امام صادق بودم و گروهی از دوستان هم در محضرش بودند صحبت خرد و نادانی پیش آمد امام صادق علیه السّلام فرمود: خرد و لشکر او و نادانی و لشکر او را بشناسید تا هدایت شوید سماعه گوید عرض

کردم قربانت شوم ما جز آنچه تو بما معرفی کنی نمی شناسیم امام صادق فرمود بدرستی که خدای بزرگوار خرد را آفرید و او نخستین آفریده ای است که خداوند او را از روحانیین آفرید که از نور خود در سمت راست عرش بود پس باو فرمود روی بمن آر پس او روی آورد سپس باو فرمود روی از من بگردان پس او روی بگردانید پس خدای تبارک و تعالی فرمود من ترا آفریده بزرگی آفریدم و تو را بر همه آفریدگانم گرامی داشتم حضرت فرمود سپس نادانی را از دریای تلخ و تاریک آفرید و باو فرمود روی از من بگردان او روی بگردانید سپس باو فرمود روی بمن کن پس او روی نکرد پس خداوند باو فرمود

گردن فرازی کردی پس او را لعنت کرد.

سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد چون جهل این بزرگداشتی را که خداوند از عقل نمود و لشکری را که بدو داد دید کینه او را بدل گرفت و عرض کرد پروردگارا این هم آفریده ایست مانند من تو او را آفریدی و گرامیش داشتی و نیرو باو دادی و من که ضد او هستم نیروئی در برابر او ندارم بمن هم لشکری مانند آنچه باو دادی عطا فرما خدا فرمود آری میدهم ولی اگر پس از این نافرمانی کردی تو را و لشکر تو را از رحمتم بیرون میکنم عرض کرد موافقم پس خداوند باو هم هفتاد و پنج لشکر داد از هفتاد و پنج لشکری که بعقل عطا فرمود یکی خیر است که وزیر عقل میباشد و شر را ضد او

قرار داد که وزیر جهل شد و دیگر ایمان است که ضـدش کفر است و تصـدیق است که ضـدش انکار است و امیـد است که ضدش ناامیدی است و داد است که ضدش ستم است و خشنودی است که ضدش خشم است و سپاسگزاری است که ضدش ناسپاسی است و طمع است که ضدش ناامیدش است و توکل که ضدش حرص است و مهربانی است که ضدش غضب است و دانائی است که ضـدش نادانی است و فهم است که ضـدش نفهمی است و پاکـدامنی است که ضـدش پرده دری است و بی میلی از دنیاست که ضـدش میل به آن است و مـدارا کردن است که ضـدش کـج خلقی است و ترس از خـدا است که ضدش جرات بر او است و فروتنی است که ضـدش گردن فرازی است و آرامی است که ضدش شـتابزدگی است و بردباری است که ضدش سفاهت است و خاموشی است که ضدش یاوه گویی است و بفرمان خدا سر نهادن است که ضدش گردن فرازی است و دستورات پیشوایان حق را گردن نهادن است که ضدش گردن کشی است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۱۳

و گـذشت است که ضـدش کینه است و دلسوزی است که ضـدش سـنگدلی است و یقین است که ضـدش شک است و صبر است که ضـدش بیتابی است و چشم پوشـی است که ضـدش انتقام گرفتن است و بی نیازی است که ضـدش نیازمندی است و فکر نمودن است که ضدش سهو کردن است و بیاد داشتن است که ضدش فراموشی است و اظهار میل نمودن است که ضدش بریدن است و قناعت است که ضدش

حرص است و همراهی است که ضـدش دریغ است و دوستی است که ضـدش دشـمنی است و وفا است که ضدش حیله گری است و فرمـانبرداری است که ضـدش نافرمـانی است و فروتنی است که ضـدش گردن کشـی است و رهـائی است که ضـدش گرفتـاری اسـت و مهرورزی اسـت کـه ضـدش کینه تـوزی است و راسـتی است که ضـدش دروغ گفتن است و حق است که ضـدش باطل است و امانت است که ضـدش خیانت است و اخلاص است که ضدش ناصافی است و شـهامت است که ضدش کنـدفهمی است و شـناختن است که ضـدش افکـارورزی است و خوش رفتاری است که ضـدش پرده دری است و حفظ غیب است که ضـدش حیله گری است و نهـان داشـتن است که ضـدش فاش کردن است و نماز است که ضـدش بی نمازی است و روزه است که ضـدش روزه خوری است و جهاد است که ضـدش سـرپیچی از آن است و حـج است که ضـدش پیمان شـکنی است و راست گویی است که ضدش سـخن چینی است و نیکویی بپدر و مادر است که ضدش ناسپاسـی است و حقیقت است که ضـدش ریـا است و کـار شایسـته است که ضـدش کار ناشایست است و خود پوشـی است که ضـدش بی پرده گی است و خودداری است که ضدش فاش نمودن اسـرار است و انصاف است که ضدش طرفداری بر خلاف حقیقت است و سازش است که ضـدش سـتمگری است و پاکیزگی است که ضـدش پلیـدی است و حیا است که ضدش چشم دریدگی است و میانه روی است که ضدش تجاوز کاری است و آسایش است که ضدش ناراحتی است و آسانی است که

ضدش سختی است و برکت است که ضدش نابودی است و عافیت است که ضدش گرفتاری است

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۱۴

و وسایل زندگی به قدر نیاز فراهم کردن است که ضدش زیاده روی است و حکمت است که ضدش هوا است و سنگینی است که ضدش سبکی است و خوشبختی است که ضدش بدبختی است و توبه است که ضدش اصرار بگناه است و طلب آمرزش است که ضدش فریب نفس خوردن است و محافظه کاری است که ضدش سهل انگاری است و دعا کردن است که ضدش خودداری از دعا است و نشاط است که ضدش کسالت است و شادمانی است که ضدش اندوه است و انس گرفتن است که ضدش جدائی است و سخاوت است که ضدش بخل ورزی است پس همه این صفتها که لشکر عقل اند یک جا جمع نشوند مگر در پیغمبر یا جانشین او یا مؤمنی که خدا دل او را برای ایمان خالص کرده باشد و اما دوستان دیگر ما هیچ کدام خالی از این نیستند که پاره ای از این لشکر در وجود او باشد تا آنکه کامل گردیده و از لشکر جهل پاک شود و چون چنین شد در درجه بلندی با پیغمبران و جانشینان پیغمبران خواهد بود و همانا رسیدن باین مقام با شناختن عقل و لشکریانش و دوی از جهل و و لشکریانش می باشد خداوند ما و شما را بطاعت و کارهائی که رضایت او را فراهم کند موفق بدارد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۱۵

(باب های هشتاد و بالاتر)

(در باره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب هشتاد آیه نازل شد که هیچ کس در آن شریک نبود)

۱- عبد الرحمن بن ابی لیلی گوید در باره علی هشتاد آیه خالص در قرآن نازل شده که هیچ

کس از امت در آنها با علی شرکت نداشت.

(پیغمبر در مورد شرابخواری هشتاد تازیانه زد)

۲- امیر المؤمنین فرماید که رسول خدا در مورد شرابخواری هشتاد تازیانه حد زد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۱۶

(تکبیرهای نماز نود و پنج تکبیر است)

۳- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود تکبیرات نمازها در شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم جزو آنهاست.

(برای خدای تبارک و تعالی نود و نه نام است)

۴- رسول خدا فرمود بدرستی که برای خدای عز و جل نود و نه نام است (از صد یکی کم) هر کس آنها را بشمارد به بهشت داخل می شود و آن نام ها عبارت اند از اللّه: ذاتی که صفات کمال در او جمع است الواحد: یکتا، الاحد: یگانه، الصمد: مهتر و آنکه آهنگ وی کنند در مهمات الاول نخستین الآخر: پایان السمیع: شنوا، البصیر: بینا، القدیر: توانا، القاهر: چیره، العلی: والا، الاعلی: والاتر، الباقی:

پاینده، البدیع: نوساز، الباری: آفریدگار، الاکرم: بزرگوارتر، الظاهر: آشکار، الباطن: پنهان، الحی: زنده، الحکیم: خداوند حکمت، العلیم: دانشمند، الحلیم: بردبار، الحفیظ: نگهدار، الحق، خداوند حقیقت، الحسیب: حسابگر، الحمید: پسندیده، الحفی: مهربان، الرب: پروردگار الرحمن: بخشاینده، الرحیم: مهربان، الذاری: آفریدگار، الرزاق: روزی دهنده، الرقیب: پاسدار، الرؤف: مهربان، السلام: آشتی کننده: المؤمن: ایمنی بخش، المهیمن: فراگیرنده، العزیز:

ارجمند، الجبار: شکسته بند، المتکبر: بزرگ منش: السید: آقا، السبوح: پاک و منزه الشهید:

حاضر و گواه، الصادق: راستگو، الصانع: سازنده، الطاهر: پاکیزه، العدل: دادگر، العفو:

بخشنده، الغفور: آمرزنده: الغنی: بی نیاز، الغیاث: فریادرس، الفاطر: شکافنده نیستی، الفرد:

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۱۷

طاق، الفتاح: گشاینده، الفالق: شکافنده تاریکی، القدیم: دیرینه، الملک: پادشاه، القدوس: پاک و مبارک، القوی: نیرومند، القریب: نزدیک، القیوم: بر پا دارنده، القابض: گیرنده، الباسط: گستراننده، قاضی الحاجات: بر آورنده نیازمندیها، المجید: بزرگوار، المولی: خداوند، المنان: منت گذارنده، المحیط: احاطه کننده المبین: آشکارا، المقیت: نگهبان، المصور: صورتگر، الکریم:

خداوند بخشش، الکبیر: بزرگ، الکافی: بسنده، کاشف الضر: بر طرف کننده آزردگی، الوتر:

تنها، النور: روشن و روشنی بخش، الوهاب: بسیار بخشش کننده، الناصر: یاری

دهنـده، الواسع: وسـعت بخش، الودود: بسـيار دوست دارنـده، الهـادی: راهنمـا، الوفی: وفادار، الوكيل: آنكه كارها باو واگـذار شده، الوارث: ارث بر، البر: نيكوكار، الباعث: فرستنده، التواب: توبه پذير، الجليل:

بزرگ و آزموده كار، الجواد: صاحب جود و بخشـش، الخبير: آگاه، الخالق: آفريننده، خير- الناصرين: بهترين يارى دهندگان، الديان: جزا دهنده، الشـكور: سپاسـگزار، العظيم: با عظمت، اللطيف: خداوند لطف و مدارا، الشافی: شفابخش، و من تفسير اين نامها را در كتاب توحيد نوشته ام و اين روايت از راويان مختلف بمن رسيده است.

الخصال / ترجمه فهرى، ج ۲، ص: ۷۱۸

(ثواب صد لا اله الا اللَّه گفتن و ثواب صد بار استغفار كردن.)

۵- امام صادق عليه السّلام فرمود: كسى كه صد بار

لا اله الا اللَّه

بگويد عمل آن روزش از همه مردم بهتر باشد مگر از كسى كه بيشتر از صد بار گفته باشد.

۶- امام صادق عليه السّلام فرمود: كسى كه بهنگام رفتن بميان بستر خوابش صد بار

لا اله الا اللَّه

بگويـد خداونـد براى او خانه اى در بهشت بسازد و كسـى كه بهنگام رفتن بميان بسترش صد بار اسـتغفار كند گناهش ميريزد هم چون برگ كه از درخت فرو ميريزد.

الخصال / ترجمه فهرى، ج ۲، ص: ۷۱۹

(باب يک تا صد)

[پرسشهاى يهود از ابى بكر]

۱- عبـد اللَّه بن عبـاس گويـد دو برادر يهودى كه از رؤسـاى يهود بودنـد به مـدينه آمدنـد و گفتنـد اى مردم از پيغمبر ما به ما رسـيده است كه در مكه پيغمبرى پديد آيد كه افكار يهود را سفيهانه ميشمارد و از دينشان انتقاد ميكند و ما مى ترسيم كه آن پيغمبر ما را از دينى كه پـدران ما داشـته انـد برگرداند كدام از شـما آن پيغمبر هستيد؟ كه اگر همان باشد كه داود مژده آن را داده است باو ايمان آورده و پيروى خواهيم نمود و اگر او نيست و فقط سـخنرانى منظم ميكنـد و شـعر ميگويد و با نيروى زبان خود بر ما چيره ميگردد با جان و مال خودمان با او مبارزه خواهيم كرد كدام يك از شما اين پيغمبر است؟

مهاجرين و انصار گفتنـد پيغمبر ما از دنيا رفته است آن دو گفتند حمد خدا را، جانشـين او كدام يک از شـماست؟ زيرا خداى عز و جل پيغمبرى را بـه قـومى نفرسـتاده مگر اينكـه او را جانشـين بـوده كـه پس از او انجـام وظيفـه كنـد و آنچه او از طرف

پروردگار مأموریت

داشته برای مردم بازگو کند پس مهاجرین و انصار به ابی بکر اشاره نموده و گفتند او وصی پیغمبر است آن دو بابی بکر گفتند ما سؤالاتی پیشنهاد خواهیم کرد که بر جانشینان پیغمبران پیشنهاد می شود و پرسش هائی از تو داریم که از اوصیاء پرسیده می شود ابی بکر به آنان گفت هر چه میخواهید پیشنهاد کنید که من پاسخ آن را به شما خواهم داد ان شاء اللّٰه یکی از آن دو

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۲۰

گفت من و تو در نزد خدای عز و جل چه مقامی داریم و چه جانداری بود که در جاندار دیگری جا داشت و میان آنها خویشی و پیوند نژادی نبود؟ و کدام قبری بود که صاحب خود را با خود میگردانید؟

و آفتاب از کجا سر می زند؟ و در کجا غروب میکند؟ و به کجا آفتاب تابید که پس از آن دیگر آنجا نتابید؟ و بهشت کجا؟ و دوزخ کجا است؟ و پروردگار تو حمل میکند یا حمل می شود؟ و روی پروردگار تو بکدام سمت است؟ و آن دو که حاضرند کدامند؟ و آن دو که غایبند کدامند؟ و آن دو که با هم دشمنند کدامند؟ و یک چیست؟ و دو چیست؟ و سه چیست؟ و چهار چیست؟ و پنج چیست؟ و شش چیست؟

و هفت چیست؟ و هشت چیست؟ و نه چیست؟ و ده چیست؟ و یازده چیست؟ و دوازده چیست؟ و بیست چیست؟ و سی چیست؟ و چهل چیست؟ و پنجاه چیست؟ و شصت چیست؟ و هفتاد چیست؟ و هشتاد چیست و نود چیست؟ و صد چیست؟

راوی گوید ابو بکر آن چنان فرو ماند که هیچ پاسخی

نمیتوانست بدهد و ما ترسیدیم که مبادا مردم از دین اسلام برگردند پس من بخانه علی بن ابی طالب آمدم و باو عرض کردم یا علی بزرگان یهود بمدینه آمدند و پرسش هائی از ابی بکر کردند که ابی بکر فرومانده و پاسخ نداده پس علی علیه السّلام لبخندی بروی من زد و سپس فرمود همان روزی است که رسول خدا بمن وعده فرمود پس پیشاپیش من براه افتاد و راه رفتنش با راه رفتن پیغمبر هیچ تفاوتی نداشت آمد تا در همان جایی که رسول خدا می نشست بنشست سپس روی بآن دو یهودی کرد و فرمود هر دو نزدیک من آئید و سؤالاتی که از این پیرمرد داشتید از من بپرسید آن دو گفتند شما که هستید؟ فرمود من علی ابن ابی طالب فرزند عبد المطلب و برادر پیغمبر و شوهر دخترش فاطمه و پدر حسن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۲۱

و حسین و جانشین او و هستم در تمام حالات و دارای همه منقبت ها و عزت ها و رازدار پیغمبرم پس یکی از آن دو یهودی گفت من و تو نزد خدا چه مقامی داریم فرمود من از روزی که خود را شناخته ام مؤمن بودم و تو از روزی که خود را شناختی کافر بودی و از این پس نمیدانم خدا با تو چه خواهد کرد یهودی گفت کدام جانداری است که در میان جانداری دیگر بوده و در میان آن دو خویشی و پیوند نژادی نبوده است؟ فرمود آن یونس بود که در شکم ماهی جا داشت گفت کدام قبری است که صاحب خود را میگردانید؟ فرمود یونس بود هنگامی که ماهی او را در

هفت دریا گردانید عرض کرد آفتاب از کجا بر می آید؟ فرمود از میان دو شاخ شیطان عرض کرد کجا غروب میکند؟ فرمود در چشمه ای گرم که دوست من رسول خدا فرمود که هنگام بر آمدن آفتاب و هنگام غروبش نماز نخوان تا آنکه باندازه یک نیزه و یا دو نیزه بشود عرض کرد کجا بود که آفتاب بر آنجا تابیده و دیگر بآنجا نتابید؟ فرمود در همان دریائی که خداوند برای بنی اسرائیل و قوم موسی شکافت عرض کرد پروردگار تو حمل میکند تا حمل می شود فرمود پروردگار من عز و جل با قدرت و نیروی خود همه چیز را حمل میکند و هیچ چیز نتواند او را حمل نماید عرض کرد پس معنی آیه که میفرماید عرش پروردگار تو را در این روز هشت تن حمل میکنند چیست؟ فرمود ای یهودی آیا ندانسته ای که آنچه در آسمانهاست و آنچه که در زمین است و آنچه که در میان آن دو است و آنچه که در زیر خاک است همه از آن خداست پس همه چیز بر روی خاک است و خاک بر قدرت استوار است و قدرت همه چیز را حمل میکند عرض کرد بهشت کجا است و دوزخ کجا؟ اما بهشت در آسمان است و اما

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۲۲

دوزخ بر روی زمین عرض کرد روی پروردگار تو بچه سو است علی علیه السّلام بمن فرمود ای پسر عباس آتشی و هیزمی برای من بیاور من آتش و هیزم به نزد او آوردم پس آن حضرت هیزم را آتش زد و گفت ای یهودی روی این آتش بکدام سو است یهودی

گفت من روئی برای آن نمی بینم فرمود پروردگار من عز و جل بدین گونه است و مشرق و مغرب از آن اوست هر جا رو کنید همان جا مورد توجه خداست عرض کرد آن دو که شاهدند چیست؟ فرمود آسمانها و زمین که یک ساعت از نظر غایب نمیشوند گفت آن دو که غایبند چیست فرمود مرگ و زندگی که آن دو را نمیشود دید عرض کرد آن دو که با هم دشمنند چیست؟ فرمود شب و روز عرض کرد یک چیست؟ فرمود خدای عز و جل عرض کرد و چیست؟ فرمود آدم و حوا عرض کرد سه چیست؟ فرمود دروغی که نصاری بر خدای عز و جل بستند و گفتند خدا سومین از سه تا است با اینکه خداوند همسر و فرزندی ندارد عرض کرد چهار چیست؟ فرمود قرآن و زبور و تورات و انجیل عرض کرد پنج چیست فرمود پنج نمازی که واجب شده است. عرض کرد شش چیست؟ فرمود خداوند آسمان ها و زمین را و آنچه که در میان آن است در شش روز آفرید عرض کرد هفت چیست؟ فرمود هفت در دوزخ که بر روی هم بسته می شود عرض کرد هشت چیست؟ فرمود هشت در بهشت عرض کرد نه چیست؟ فرمود نه خانواده (قوم صالح) در روی زمین که فساد میکردند و اصلاح نمی کردند. عرض کرد ده چیست؟ فرمود ده روز از ده عرض کرد یازده چیست؟ فرمود گفتار یوسف بپدرش که ای پدر یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که بر من

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۲۳

سجده میکردند عرض کرد دوازده چیست؟ فرمود ماههای سال عرض کرد

بیست چیست فرمود فروش یوسف به بیست درهم عرض کرد سی چیست؟ فرمود سی روز ماه رمضان که روزه اش واجب است بر هر مؤمنی مگر اینکه بیمار باشد یا مسافر عرض کرد چهل چیست؟ فرمود میقات موسی که سی شب بود که خداوند ده روز بآن افزود و چهل شب تمام شد عرض کرد پنجاه چیست؟ فرمود نوح در میان قومش هزار سال ماند بجز پنجاه سال عرض کرد شصت چیست؟ فرمود گفتار خدای عز و جل در کفاره ظهار که میفرماید هر کس نتواند پس باید بشصت مسکین طعام بدهد یعنی اگر دو ماه روزه پی در پی نتواند بگیرد عرض کرد هفتاد چیست؟

فرمود موسی از قوم خودش هفتاد نفر انتخاب کرد برای میقات خدای عز و جل عرض کرد هشتاد چیست؟

فرمود نام دهی است در جزیره که نوح از آنجا سوار کشتی شد و کشتی بر جودی نشست و خداوند قوم نوح را برق نمود عرض کرد نود چیست فرمود همانا کشتی نوح است که پر بود و نوح در آن برای جانوران خانه نود ساخت عرض کرد صد چیست؟ فرمود عمر داود شصت سال بود و آدم چهل سال از عمر خود را به او بخشید و چون هنگام مرگ آدم فرا رسید بخشش خود را انکار کرد و نژاد او نیز انکار کردن را به ارث بردند پس یهودی عرض کرد ای جوان محمد را برای من توصیف کن همچنان که گویی بچشم می بینم تا هم اکنون باو ایمان بیاورم امیر المؤمنین گریه کرد سپس فرمود ای یهودی اندوههای مرا بر انگیختی دوست من رسول خدا شخصی بود پیشانی بلند ابروان

پیوسته سیاه چشم گونه های صورتش بدون برآمدگی بینیش کشیده نازک لب پر ریش دندانهای جلو درخشان گردنش هم چون تنگ نقره بود خط موئی از سینه تا ناف کشیده

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۲۴

شده بود همچون شاخه کافور و جز آن در بدنش موئی نبود نه زیاد بلند بالا بود و نه کوتاه قد چون با مردم راه میرفت نورش آنان را فرا می گرفت و چون قدم بر میداشت گوئی پا از سنگ می کند و یا از شیبی سرازیر میگردد دو کعبش کرد بود و دو قدمش نازک بود میان باریک بود عمامه اش صحاب نام داشت و شمشیر از ذو الفقار و استر سواریش دلدل و دراز گوشش رونده مانند آهو و شترش ماده شتر رام نشده و اسبش لزاز و تازیانه اش ممشوق و حضرتش از همه کس بمردم مهربان تر بود و از همه کس بمردم دلسوزتر میان دو شانه اش مهر نبوت بود که بر آن مهر دو سطر نوشته شده بود اما سطر اول

لا اله الا اللَّه

و سطر دوم

محمد رسول اللَّه

این بود صفت پیغمبر ای یهودی پس آن دو یهودی گفتند شهادت میدهیم ما که خدائی جز خدای یکتا نیست و اینکه محمد فرستاده اوست و تو جانشین بر حق محمد هستی پس هر دو اسلام پذیرفتند و مسلمان خوبی شدند و ملازم خدمت امیر المؤمنین بودند و با آن حضرت بودند تا واقعه جمل پیش آمد در رکاب آن حضرت به بصره رفتند یکی از آن دو تن در جنگ جمل کشته شد و دیگری ماند تا در رکاب حضرت به صفین رفت و آنجا کشته شد.

۲- یکی از صادقان آل محمد

می فرماید دو تن از یهودیان خیبر که تورات را گشوده با خود داشتند بقصه ملاقات پیغمبر آمدند وقتی آمدند دیدند پیغمبر از دنیا رفته پس به نزد ابی بکر آمدند و گفتند ما آمده بودیم و مقصود ما دیدار پیغمبر بود تا از او سؤالی بکنیم اکنون می بینیم که او از دنیا رفته ابو بکر گفت سؤال شما چیست؟ گفتند ما را خبر ده از یکی و دو سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و بیست و سی و چهل و پنجاه و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و صد ابو بکر گفت در این باره چیزی نزد من

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۲۵

نیست بخدمت علی ابن ابی طالب برسید راوی گوید به نزد آن حضرت آمدند و جریان را از اول تا آخر عرض کردند و تورات را هم چنان گشاده به همراه داشته امیر المؤمنین به آنان فرمود اگر پاسخ این پرسش ها را آن چنان که خودتان میدانید بگویم اسلام را خواهید پذیرفت؟ عرض کردند آری اما یک او خدای یکتا است که شریک ندارد.

و اما دو فرموده خدای عز و جل است (سوره نحل آیه ۵۱) دو خدا برای خود نگیرید که خدا فقط یکی است.

و اما سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت فرموده خدای عز و جل است در قرآنش در باره اصحاب کهف (سوره کهف آیه ۲۲ گویند که اصحاب کهف سه نفر بودند که چهارمیشان سگ آنان است و گویند پنج نفرند ششمی آنان سگشان است و این گفتارشان سگ به تاریکی

انداختن است و میگویند که هفت نفر بودند و هشتمی آنان سگشان است.

و اما نه فرمایش خدای عز و جل است در قرآن است (سوره نمل آیه ۴۸ نه طایفه در شهر بودند که در زمین فساد میکردند و اصلاح نمی نمودند).

و اما ده فرموده خدای عز و جل است (سوره بقره آیه ۱۹۶ این ده روز تمام و او بیست فرموده خدای عز و جل است (سوره انفال آیه ۱۶۵ اگر بیست نفر از شما پایدار باشد به دویست نفر پیروز خواهد شد) و او سی و چهل فرموده خدای عز و جل است در قرآن (سوره اعراف آیه ۱۴۲ ما بموسی سی شب وعده دادیم و باده شب دیگر کاملش کردیم تا وعده پروردگارش چهل شب کامل گردید).

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۲۶

و اما پنجاه فرموده خدای عز و جل است در قرآنش (سوره معارج آیه ۴ در روزی که اندازه اش پنجاه هزار سال است).

و اما شصت فرموده خدای عز و جل است در قرآنش (سوره مجادله آیه ۴ کسی که نتواند شصت در مانده را طعام دهد).

و اما هفتاد فرمایش خدای عز و جل است در قرآنش (سوره اعراف آیه ۵۵ موسی از میان قوم خود هفتاد نفر برای وعده گاه ما برگزید).

و اما هشتاد فرموده خدای عز و جل است در قرآنش (سوره نور آیه ۴ آنان که زنان شوهر در را متهم بزنا میکننند و چهار نفر گواه بر گفتار خود ندارند هشتاد تازیانه به آنان بزنید).

و اما نود فرموده خدای عز و جل است در قرآنش (سوره ص آیه ۲۳ این برادر من است که نود و نه گوسفند دارد).

و

اما صد فرموده خدای عز و جل است در قرآنش (سوره نور آیه ۲ هر زن زناکار و مرد زنا کار را به هر یک صد تازیانه بزنید) راوی گوید هر دو یهودی بدست امیر المؤمنین اسلام پذیرفتند.

(پیغمبر یک صد و بیست بار به آسمان بالا رفت)

۳: امام صادق علیه السّلام فرموده پیغمبر یک صد و بیست بار معراج فرمود و هیچ باز نشد مگر اینکه خدای عز و جل او را به ولایت علی و امامان توصیه فرمود بیش از آنکه به واجبات توصیه می فرمود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۲۷

(میوه یک صد و بیست نوع است)

۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: چون خدای عز و جل آدم را از بهشت فرود آورد یک صد و بیست شاخه با او فرو فرستاد که چهل شاخه از آن میوه اش خوردنی است چه اندرونش و چه بیرونش و چهل شماره از آن میوه اش. اندرونش خوردنی است ولی بیرونش دور انداخته می شود و چهل شماره از آن میوه ایست که بیرونش خوردنی است و اندرونش دور انداخته می شود و همراه آدم جوالی بود که تخم هر چیزی در آن بود.

(اهل بهشت یک صد و بیست صنفند)

۵- رسول خدا (ص) فرمود: اهل بهشت یک صد و بیست صنف میباشند که هشتاد صنف آن از این امت است.

(هر کس قرآن را حفظ کند سالیانه دویست دینار از بیت المال حقوق دارد)

۶- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: کسی که بمیل خودش دین اسلام را پذیرفت و قرآن تلاوت کرد سالیانه دویست دینار از صندوق دارائی مسلمانان حقوق دریافت میکند و اگر در دنیا حقوقش پرداخت نشد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۲۸

روز قیامت که نیازمندتر است بآن حقوق خود را تماماً دریافت خواهد کرد.

(سال سیصد و شصت روز است)

۷- علی بن عبد العزیز گوید: از امام صادق سال را پرسیدم که چند روز است فرمود سیصد و شصت روز است در شش روز از آن خدای عز و جل دنیا را آفرید و آن شش روز از سال کم شد و سال سیصد پنجاه و چهار روز گردید که مستحب است کسی که مکه میرود در مدتی که در مکه است بشماره روزهای سال سیصد و شصت طواف کامل نماید و اگر آن را نتوانست سیصد و شصت شوط طواف کند.

۸- امام صادق علیه السّلام فرمود: مستحب است که سیصد و شصت طواف هفت شوطی بشماره روزهای سال بجا بیاوری و

اگر نتوانستی هر چه میتوانی طواف کن.

(خصلت هائی از قوانین دین)

۹- امام صادق فرمود: این ها دستورات دین است برای کسی که بخواهد پایبند آنها شده و خداوند هدایت او را خواسته باشد: وضوء را آن طوری که خدای عز و جل در کتاب گویای خود دستور فرموده

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۲۹

است بطور کامل بجای آورد شستن روی و هر دو دست تا آرنج و مسح سر و دو پا را تا برآمدگی استخوان پشت پا هر کدام یک بار و دو بار نیز جایز است و وضوء را باطل نمیکند مگر بول و بادی که از شخص بیرون می آید و خواب و غائط و جنابت و کسی که از روی کفش هایش مسح بکشد با خدا و رسول و قرآن او مخالفت کرده است و وضواش درست نیست و نمازش کفایت نمی کند.

از جمله غسلها غسل جنابت است و غسل حیض و غسل میت و غسل کسی که بدن میت را پس از سرد شدن

مس کند و غسل برای کسی که میت را غسل می دهد و غسل روز جمعه و غسل دو عید (فطر و قربان) و غسل داخل شدن بمکه و غسل داخل شدن به مدینه و غسل زیارت و غسل احرام بستن و غسل روز عرفه و غسل شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و غسل شب بیست و سوم ماه رمضان.

و اما غسل واجب همان غسل جنابت است و غسل جنابت و غسل حیض در حکم یکی است و نماز واجب عبارت است از ظهر چهار رکعت و عصر چهار رکعت مغرب سه رکعت عشاء چهار رکعت صبح دو رکعت پس همه نمازهای واجبین هفده رکعت است و نماز مستحب سی و چهار رکعت است که چهار رکعت آن پس از نماز مغرب است که در سفر و حضر قصر نمی شود و دو رکعت نشسته بعد از نماز عشاء است که بجای یک رکعت حساب می شود و هشت رکعت که به هنگام سحر است که همان نماز شب میباشد و نماز شفع دو رکعت است و نماز وتر یک رکعت است و دو رکعت نافله صبح پس از نماز وتر است و هشت رکعت قبل از

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۳۰

نماز ظهر و هشت رکعت قبل از نماز عصر و مستحب است نماز در اول وقت خوانده شود و فضیلت خواندن نماز بجماعت برخواندنش به تنهائی بیست و چهار مقابل است و پشت سر شخص فاجر (بدکار) نماز خواندن درست نیست و اقتداء نمودن جز بکسی که دارای ولایت است جایز نیست و در پوست میته گر چه هفتاد بار دباغی

شـده باشـد نمـاز خوانـدن صـحیح نیست و نـدر پوست درنـدگان و سـجده نمودن جایز نیست مگر بر زمین و یا آنچه از زمین میروید بغیر از خوردنی و پنبه و کتان و در اول شـروع به نماز گفته شود تعالی عرشک و نباید تعالی جدک گفت و در تشـهد اول نبایـد السـلام علینـا و علی عبـاد له الصالحین گفت زیرا بیرون آمـدن از نماز با گفتن سـلام است و چون این چنین بگویی سلام داده ای.

در هشت فرسـخی که دو منزل راه است نمـاز غصب می شود و هر جا نماز غصب شـد روزه هم افطار می شود و کسـی که در سفر نمـاز را قصـر نخوانـد نمـازش درست نیست زیرا به آنچه خـدا واجب فرمـوده افزوده است و قنوت گرفتن در همه نمـازها سنتی است ثابت که در رکعت دوم قبل از رکوع و پس از قرائت.

انجام میگیرد و نماز بر میت پنج تکبیر دارد که هر کس کمتر بگوید بر خلاف سنت پیغمبر رفتار نموده است و جنازه مرد را از پا به آرامی وارد قبر کنند و جنازه زن را سـر تا پا به پهنای بدن از سمت لحد داخل کنند و قبرها میبایست هموار ساخته شود نه پشت مـاهی و بلنـد گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ در نمـاز لازم است واجبـات نماز هفت است وقت و طهارت و نیت و قبله و رکوع و سجود و دعا و ذکاه تکلیفی است

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۳۱

واجـب در هر دویسـت درهـم پنـج درهم و در نقره کمـتر از دویست درهم زکـاتی واجب نیست و زکـاه دادن بر مـالی واجب نمیشود تا اینکه یک سال

تمام از روزی که صاحبش آن را مالک شده بگذرد و زکاه را به غیر اشخاصی که دوست اهل بیت، میباشند و در حق امامان معرفت دارند نمیتوان داد و بر طلاـ که به بیست مثقال رسید زکاه واجب است که نیم دینار زکاه آن است و واجب می شود زکاه بر گندم و جو و خرما و مویز اگر به مقدار پنج وسق برسد و زکاتش ده یک است اگر با آب جاری آب یاری می شود و اگر از آب چاه آبیاری می شود بیست یک زکاه دارد و وسق شصت صاع است و صاع چهار قد است (هر قدی یک صد و پنجاه چهار مثقال است تقریبا).

گوسفند چون به چهل عدد برسد یک گوسفند زکاه او است چون یکی از چهل عدد زیادتر شد تا یک صد و بیست یک گوسفند زکاه دارد و اگر از یک صد و بیست زیادتر شد تا دویست دو گوسفند زکاتش میباشد و اگر از دویست زیادتر شد تا سیصد سه گوسفند زکاه دارد و از سیصد به بالا هر صد گوسفند یک گوسفند زکاه دارد و گاو چون به سی عدد گاوی که از یک سال کمتر نباشد رسید یک گوساله یک ساله زکاه دارد تا به چهل عدد برسد و چون به چهل رسید یک گاو دو ساله زکاتش است تا به شصت برسد و چون به شصت رسید دو گاو دو ساله زکاتش است تا به نود برسد و در نود سه گوساله یک ساله زکاه

دارد و از نود به بالا در هر سی گاو یک گوساله یک ساله است

و در هر چهل گاو یک گاو دو ساله و زکاه شتر به پنج شتر که رسید یک گوسفند زکاتش است و چون شماره شتر به ده رسید دو گوسفند زکاتش است و چون شماره شتر به پانزده برسد سه گوسفند و چون بیست شد چهار گوسفند و چون بیست و پنج شد پنج گوسفند و اگر از بیست و پنج یکی زیادتر شد یک بچه شتر زکاه دارد و چون به سی پنج رسید و یکی بیشتر شد یک شتر که دو سالش تمام شده و به سال سوم وارد شده باشد زکاتش میباشد و چون به چهل پنج رسید و یکی بیشتر شد یک شتری که به چهار سالگی وارد شده باشد زکاتش است و چون شماره شتر به شصت رسید و از شصت یکی زیادتر شد یک شتر که به پنج سال داخل شده باشد زکاتش میباشد تا به رسد به هشتاد و چون از هشتاد یکی افزود زکاه آن یک شتر است که به شش سال وارد شده باشد تا برسد بنود و چون بنود رسید دو شتر داخل در سه سالگی زکاتش است و اگر از نود یکی بیشتر تا صد و بیست که در آن دو شتر چهار ساله که شتر نر را به خود بپذیرد زکاه دارد و چون از این زیادتر شد در هر چهل شتر یک شتر داخل در سه سال زکاه دارد و در هر پنجاه شتر یک شتر داخل در چهار سال زکاه دارد و از این شماره به بعد گوسفند داده نمیشود و باید به سال شتران رجوع شود.

و زکاه فطریه واجب است

برای هر نفری از کوچک و بزرگ آزاد و بنده مرد و زن چهار مد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۳۳

از گندم و جو و خرما و مویز که یک صاع تمام می شود و همه این زکاه را جز به اشخاصی که دوست اهل بیت بوده و معرفت در باره آنان دارند نمیتوان داده.

و روزهای حیض از ده روز بیشتر و از سه روز کمتر نمیشود و زنی که خون استحاضه می بیند غسل میکند و پنبه بخود میگیرد و نماز میخواند اما زنی که خون حیض به بیند نماز را ترک میکند و قضا ندارد و روزه را ترک میکند ولی قضای روزه را میگیرد.

و روزه ماه رمضان واجب است که با دیدن ماه روزه گرفته می شود و با دیدن ماه (شوال) روزه افطار می شود.

و نماز مستحبی را با جماعت خواندن جایز نیست که بدعت است که هر بدعت گمراهی است و هر گمراهی در آتش است.

و در هر ماه سه روز روزه گرفتن مستحب است و آن سه روز عبارت است از دو پنج شنبه با یک چهارشنبه در وسط پنج شنبه اول در ده اول و چهارشنبه در ده وسط و پنج شنبه در ده آخر ماه و روزه ماه شعبان برای کسی که بگیرد خوب است زیرا بندگان شایسته آن ماه را روزه میگرفته اند یا اظهار علاقه به روزه گرفتنش مینمودند و رسول خدا روزه شعبان را به روزه ماه رمضان می پیوست.

و کسی که روزه ماه رمضان از او فوت شده باشد اگر قضایش بطور پراکنده گرفته شود جایز است و افضل آن است که قضای روزه های ماه رمضان را پشت سر هم بگیرد و

حـج خانه خدا بر هر کسـی که اسـتطاعت رفتن داشـته باشد واجب است و اسـتطاعت آن است که توشه راه و مرکب سواری با تندرستی داشته و مخارج اهل عیال خود را تا هنگام بازگشت از مکه داشته

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۳۴

باشـد و بجز حـج تمتع جایز نیست و نباید حج قران و افراد به جا آورد مگر کسـی که اهل عیالش در مکه باشد و احرام قبل از میقـات جایز نیست و تأخیر احرام از میقات جایز نیست مگر برای بیماری و یا تقیه و خـدای عز و جل می فرمایـد حـج عمره را برای خـدا تمام به جا آورید و حج عمره تمام آن است که از عمل جنسـی و دروغ و جدال در حج اجتناب شود و برای قربانی گوسـفندی که تخم آن را کشیده باشند جایز نیست زیرا ناقص است و گوسفندی که تخم او را مالیده باشند در صورتی کافی است که غیر از آن گوسفندی جز آن پیدا نشود و واجبات حتمی حج احرام بستن است و چهار لبیک گفتن بدین ترتیب

لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النقمه لک و الملک لا شریک لک.

و طواف خـانه خـدا از واجبات حتمی عمره است با دو رکعت نمازش که در مقام ابراهیم خوانـده می شود و سـعی بین صـفا و مروه واجب حتمی است و طواف حج واجب حتمی است و دو رکعت نماز طواف در نزد مقام واجب حتمی است و پس از آن سعی بین صفا و مروه واجب حتمی است و طواف نساء واجب حتمی است و دو رکعت طواف در نزد مقام

واجب حتمی است و بعد از طواف نساء سعی بین صفا و مروه نیست و ماندن در مشعر واجب حتمی است و قربانی برای کسی که حج تمتّع به جا میاورد واجب حتمی است است اما وقوف در عرفه واجب است و سر تراشیدن سنت است و رمی سنگ ریزه ها سنت است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۳۵

و جهاد در رکاب پیشوای عادل واجب است و هر کس که در راه دفاع از مال خودش کشته شود شهید است و در کشوری که بایستی تقیه نمود کشتن هیچ یک از کفار و ناصبی ها حلال نیست مگر کسی که قاتل باشد یا در راه فساد (در روی زمین) قدم بردارد و این در صورتی است که نسبت به جان خودت و جان یارانت ترسی نداشته باشی و تقیه بکار بردن در کشور غیر شیعه واجب است و کسی که به منظور جلوگیری از ستمی که متوجه اوست از روی تقیه قسمی بخورد مخالفت آن قسم جایز است و کفاره هم ندارد و طلاق شرعی باید مطابق باشد با آنچه خدای عز و جل در کتابش یاد فرموده و در سنت پیغمبر ثابت است و طلاقی که مطابق با سنت نباشد جایز نیست و هر طلاقی که مخالف با قرآن باشد حکم طلاق ندارد همان طور که هر عقد ازدواجی که مخالف قرآن باشد ازدواج شرعی نیست و بیش از چهار زن آزاد نمیتوان به همسری گرفت و چون زنی سه بار طلاق عده دار گرفت برای شوهرش حلال نیست او را بهمسری خود بگیرد تا آنکه شوهر دیگری اختیار کند که فرمود از تزویج زنهائی که

سه بـار در یک جا طلاق داده شـده انـد بپرهیزیـد که آنان زنان شوهر دارنـد و درود فرسـتادن بر پیغمبر در همه جا لازم اسـت مخصوصـا هنگـام عطسـه کردن و وزیـدن بادهـا و غیره و دوسـتی دوسـتان خـدا و بسـتگی بـا آنـان واجـب اسـت و بیزاری از دشمنانشان لازم و از آنانی که به خاندان پیغمبر ستم کرده اند و پرده احترام آنان را دریده اند و فدک را از فاطمه علیها السلام گرفتند و او را از میراث خود باز داشـتند و حق او و همسـرش را غصب نمودند خواسـتند خانه اش را آتش بزنند و پایه سـتم را نهادند و سنت رسول خدا را تغییر دادند و بیزاری از آنان که عهد خود را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۳۶

شکستند (اصحاب جمل) و از شاهراه حقیقت برگشتند (اصحاب صفین) و هم چون تیر که از کمان بدر رود از حق جدا شدند (اصحاب نهروان) واجب است و دوری از بت ها و قمارها که پیشوایان گمراهی و رهبران ستم بودند همگی از اول تا آخرشان واجب است و بیزاری از بدبخت ترین اولین و آخرین برادر آنکه شتر قوم ثمود را پی کرد یعنی قاتل امیر المؤمنین واجب است و بیزاری از همه کشـندگان خانـدان پیغمـبر واجب است و دوسـتی بـا افراد بـا ایمـانی که پس از پیغمبرشـان تغییری نکردنـد و عوض نشدنـد واجب استماننـد سـلمان فارسـی و ابی ذر غفاری و مقـداد بن اسود کندی و عمار بن یاسـر و جابر بن عبد اللَّه انصاری و حذیفه بن یمان و ابی هیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و ابی ایوب انصاری و عبد اللَّه بن صامت

و عباده بن صامت و خزیمه بن ثابت و ذی الشهادتین و ابی سعید خدری و هر کس که رفتارش که هم چون رفتار آنان بوده و کردارش مانند کردار آنان باشد و دوستی پیروان آنان و افرادی که به آنان اقتداء کرده اند و براه آنها رفتند واجب است و نیکی به پدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند نه پدر و مادر را و نه دیگران را در گناه و نافرمانی خدا فرمان مبر زیرا برای اطاعت هیچ مخلوقی در معصیت خالق روا نیست و پیغمبران و جانشینان آنان را گناهی نباشد که آنان معصومند و پاک و دو متعه را حلال دانستن واجب است هم چنان که خدای عز و جل در قرآنش فرود فرستاده و رسول خدا آن دو را سنت قرار داده متعه حج و متعه زنان و فرائض (شاید مقصود احکام ارث باشد) به همان نحوی است که خدای تبارک و

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۳۷

تعالی نازل فرموده و در روز هفتم نوزاد چه پسر و چه دختر باید عقیقه نمود و روز هفتم فرزند نام گذاشته می شود و موی سرش را تراشیده و به وزن آن مو طلا- یا نقره صدقه میدهند و خدای عز و جل بهر کس باندازه توانائی او تکلیف میکند و بیش از توانائیش بار تکلیف بر دوشش نمیگذارد و کارهای بنده گان آفریده خدا است در مرحله تقدیر نه در عالم تکوین و خداوند آفریننده همه چیز است و نه جبر است و نه تفویض و خداوند عز و جل شخص بیگناه را به گناه دیگری مؤاخذه نمیکند و خدای عز و

جل کودکان را بخاطر گناه پدران عذاب نمیکند زیرا خود در صریح قرآنش فرموده است که بار گناه کسی بر دوش دیگری گذاشته نمیشود و فرموده است برای انسان نیست جز آنچه بکوشد و نتیجه کوشش او در آینده روشن خواهد شد و بر خدای عز و جل روا است که گذشت فرماید و تفضل نماید ولی ستم کردن بر او عز و جل روا نیست و خدای عز و جل بر بنده گانش فرمانبری از کسی را که میداند مردم را فریب داده و گمراه خواهد نمود واجب نمیفرماید و از میان بندگانش کسی را که میداند بخدا کافر خواهد شد و شیطان را بجای خدا پرستش خواهد نمود برای پیغمبری اختیار نمیکند و برای این منصبش نمیگزیند و برای خلق خود جز فرد معصومی را حجت معین نمیکند و اسلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمان مؤمن نیست و دزد در حالی که دزدی میکند ایمان ندارد و زناکار بهنگامی که عمل زنا انجام میدهد مؤمن نیست و آنان که حد گناه بر آنان جاری شده مسلمانند نه مؤمن هستند و نه کافر زیرا خدای تبارك و تعالی مؤمن را به آتش نمیبرد و باو بهشت را وعده داده است و کافری را که وعده آتش باو داده و جاوید در دوزخ است از آتش بیرون نیاورد ولی غیر از کفر از هر کس که بخواهد گناهش را می بخشد و آنان که حد گناه بگردن آنهاست فاسق اند نه مؤمنانند و نه کافران و در آتش هم جاوید نمی مانند و روزی از آن بیرون خواهند آمد و شفاعت برای

آنان و برای اشخاصی که

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۳۸

ایمانشان ضعیف است روا است اگر خدای عز و جل از دینشان راضی باشد.

و قرآن کلام خدا است نه خالق است و نه مخلوق و این کشور امروز کشور تقیه و کشور اسلامی است نه کشور کفر است و نه کشور ایمان.

و امر بمعروف و نهی از منکر دو تکلیف واجب است بر هر کس که امکان انجام آن را داشته باشد و بر جان خود و یارانش نترسد.

و ایمان عبارت است از اینکه واجبات را به جا آورده و از گناهان بزرگ دوری گزینند و ایمان آن است که آدمی دین حق را بدل بشناسد و بزبان اقرار کند و باعضای تن وظایف آن را انجام دهد و بعذاب قبر و منکر و نکیر و زنده شدن پس از مرگ و حساب و صراط و میزان اقرار داشته باشد و اگر بیزاری از دشمنان خدای عز و جل نباشد ایمانی وجود ندارد و تکبیر گفتن در دو عید (فطر و قربان) لازم است اما در فطر در پنج نماز که از نماز مغرب شب فطر شروع می شود تا نماز عصر روز فطر و تکبیر اینست که گفته شود

اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر و للّٰه الحمد اللّٰه اکبر علی ما هدانا و الحمد للّٰه علی ما ابلانا

زیرا خدای عز و جل میفرماید تا شماره روزها را کامل کنید و بر هدایتی که خداوند شما را نموده خدا را تکبیر بگوئید و در عید قربان در شهرها پس از ده نماز گفته می شود که از نماز ظهر روز قربان شروع

می شود تا نماز صبح روز سوم و در منی دنبال پانزده نماز گفته می شود که از نماز ظهر روز قربان شروع شده تا نماز صبح روز چهارم و در تکبیر عید قربان این جمله اضافه می شود

و اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام.

و زنی که خون نفاس ببیند حد اکثر تا بیست روز می نشیند (نماز و روزه را ترک می کند) مگر

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۳۹

اینکه قبل از بیست روز پاک شود و چنانچه پس از بیست روز پاک شد غسل نموده و پنبه به خود میگیرد و عمل مستحاضه بجا می آورد.

و میخوارگی حرام است پس هر چیزی که زیاد او مستی آورد حرام است چه کم باشد چه زیاد.

و از درندگان آنچه دندان درنده جلو دارد و از پرندگان آنچه چنگال دارد گوشتشان حرام است و سپرز حرام است زیرا خون است و سگ ماهی و مارماهی و طافی و زمیر حرام است و هر ماهی که فلس نداشته باشد خوردنش حرام است و از تخم ها آنچه دو سر آن با هم اختلاف دارد خوردنش جایز و آنچه دو سرش با هم برابر است حرام است و از ملخ ها آنچه بلند پرواز است حلال و ملخ های ریز حرام است زیرا بطور کامل نمیتوانند پرواز کنند و تذکیه ماهی و ملخ همان است که زنده گرفته شوند.

و گناهان کبیره حرام است و عبارتند از شریک قرار دادن برای خدای عز و جل و کشتن جانداری که خداوند کشتنش را حرام کرده و ناراضی نمودن پدر و مادر و گریختن از میدان جنگ و خوردن مال یتیم از راه ستم و ربا خوردن پس از

آنکه حرمت آن را بداند و زنان پاکدامن را تهمت زنا زدن و بعد از اینها زنا و لواط و دزدی و خوردن مردار و خون گوشت خوک و گوشت هر حیوانی که بنام غیر خدا (از بت ها) سر بریده شده باشد بجز در جایی که ناچار از خوردن باشند و خوردن مال های حرام و کم فروشی و قمار و گواهی دروغ و نومیدی از رحمت خدا و ایمنی از مکر خدا و نومیدی از رحمت خدا و ترک یاری ستمدیدگان و اعتماد به ستمکاران و قسم دروغ و بدون تنگ دستی حقوق دیگران را نگه داشتن و گردن فرازی نمودن و زورگوئی و دروغ و اسراف و بیهوده خرج کردن و خیانت و سبک شمردن حج و با دوستان خدای عز و جل جنگ نمودن و اما بازی هائی که شخص را از یاد خدای تبارک و تعالی باز میدارد ناپسند است مانند غنا

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۴۰

و تار زدن و اصرار کردن بر گناه کوچک سپس فرمود در این که گفتم برای مردمی که اهل عبادت باشند کفایت است.

مصنف این کتاب گوید گناهان کبیره هفت است و پس از آن هر گناهی نسبت بکوچک تر از خود بزرگ است و نسبت ببزرگ تر از خود کوچک و اینکه امام صادق در این روایت گناهان کبیره را از هفت بیشتر شمرده است باین معنی است و نیروئی جز بوسیله خدا نیست.

(امیر المؤمنین علیه السّلام بیاران خود در یک مجلس چهار صد باب از چیزهائی که کار دین و دنیای مسلمان را اصلاح میکند بیاموخت)

۱۰- امام صادق از پدرانش نقل میفرماید که امیر المؤمنین علیه السّلام بیاران خود در یک مجلس چهار صد باب از چیزهائی که دین و دنیای مسلمان را اصلاح میکند بیاموخت و فرمود:

حجامت کردن

بدن را سلامت و پای عقل را محکم میکند.

بشارب عطر زدن از اخلاق پیغمبر ما و باعث احترام در نزد فرشتگان نویسنده اعمال است.

مسواک کردن از کارهائی است که باعث رضای خدای عز و جل و سنت پیغمبر است و دهن را پاکیزه میکند.

روغن مالیدن پوست بدن را نرم و مغز آدمی را زیاد نموده و مجاری آب را در بدن آسان میکند و خشکی پوست را از بین میبرد و رنگ را روشن میسازد.

شستن سر چرک را میبرد و شوره سر را میزداید.

آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و پاک کننده دهان و بینی است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۴۱

انفیه در بینی کردن سر را سلامت نموده و بدن را پاکیزه میکند و هر گونه درد را از سر بیرون مینماید.

نوره کشیدن نشاط آور و پاک کننده تن است.

کفش نیکو پوشیدن بدن را نگه میدارد و بر پاکیزگی و نماز کمک است.

ناخنها را چیدن از درد بزرگ جلوگیری نموده و راه روزی را گشوده و آن را جلب میکند.

ستردن موی زیر بغل بوی بد آن را نابود میکند و پاک کننده است و از سنتهائی است که پیغمبر پاک بآن دستور فرموده.

شستن هر دو دست پیش از غذا خوردن و پس از آن روزی را زیاد نموده و از چرب شدن لباس جلوگیری میکند و دیده را روشن میسازد.

شب زنده داری بدن را سالم و پروردگار عز و جل را خشنود ساخته و آدمی را در رهگذر نسیم رحمت حق قرار میدهد و پیروی از اخلاق پیغمبران است.

خوردن سیب ملین معده است.

جویدن کندر دندانها را محکم و بلغم را نابود و بوی

بد دهان را از بین میبرد.

نشستن در مسجد پس از سپیده دم تا بر آمدن آفتاب زودتر از کار و کوشش در زمین روزی را جلب میکند.

خوردن به قلب ضعیف را تقویت نموده و معده را پاکیزه میسازد و نیروی دل را زیاد میکند و آدم ترسو را پر دل میسازد و فرزند را زیبا میکند.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۴۲

هر روز ناشتا بیست و یک دانه مویز سرخ خوردن همه بیماریها را بجز بیماری مرگ از میان میبرد.

مستحب است که مرد مسلمان در شب اول ماه مبارک رمضان با همسر خود هم بستر شود زیرا که خداوند فرموده است: هم بستر شدن با همسرهای خود در شب ماه روزه حلال است.

انگشتر غیر نقره در دست نکنید زیرا رسول خدا فرموده است. دستی که در آن انگشتر آهن است پاکیزه نمیشود.

کسی که بر انگشترش نام خدا نقش شده است باید هنگام طهارت گرفتن آن را از دستی که خود را بدان می شوید در آورد.

هر کس از شما چون در آئینه نگاه کند باید بگوید:

الحمد للّه الذی خلقنی فاحسن خلقی و صوّرنی فأحسن صورتی و زان منی ما شان من غیری و اکرمنی بالاسلام

(یعنی) سپاس خداوندی را که مرا آفرید و نیکو آفرید و صورت مرا نقش کرد و نیکو نقش کرد و آنچه که از دیگری نکوهیده بود از من بیاراست و مرا بدین اسلام گرامی داشت.

هر یک از شما چون برادر مسلمانش بدیدن او می آید خود را بیاراید همچنان که از برای بیگانه خود را می آراید و دوست دارد که بیگانه اش در بهترین قیافه به بیند.

روزه سه روز از هر ماه. (یک چهارشنبه

در میان دو پنجشنبه) و روزه ماه شعبان وسوسه دل را میزداید و پریشانی خاطر را میبرد.

(شرح:) مقصود پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه وسط ماه است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۴۳

طهارت گرفتن بآب سرد بواسیر را قطع میکند.

شستن جامه غم و اندوه را برطرف میکند، و موجب پاکیزه گی برای نماز است.

موهای سفید را نکنید که آن نور مسلمان است.

هر کس در اسلام موی خود را سپید کند بروز قیامت برای او نوری می شود.

مسلمان نباید جنب بخوابد.

مسلمان نباید بخوابد مگر با وضو و اگر آب نیابد با خاک پاک تیمم نماید زیرا روح مؤمن بسوی خدای تبارک و تعالی بالا میرود و خدا آن را پذیرفته و مبارک اش میفرماید و اگر اجلش رسیده باشد آن را در خزانه رحمت خود قرار میدهد و اگر اجلش نرسیده باشد توسط فرشتگان امین خود آن را بسوی جسدش باز میگرداند.

مؤمن بسوی قبله آب دهان نینداز و اگر از روی فراموشی این کار را کرده باشد باید از خدای عز و جل استغفار نماید مرد در جای سجده خود فوت نکند. خوردنی و آشامیدنی خود را فوت نکند در تعویذ و دعائی که دارد ندمد.

مرد در وسط جای سجده خود فوت نکند. خوردنی و آشامیدنی خود را فوت نکند در تعویذ و دعائی که دارد ندمد.

مرد در وسط جاده نخوابد. مرد از پشت بام در هوا بول نکند.

و در آب گرم بول نکند که اگر این کار کرد و آسیبی باو رسید بجز خود را ملامت نکند

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۴۴

زیرا که برای آب اهلیست و برای هوا اهلی، مرد برو نخوابد و

هر کس را دیدید برو خوابیده بیدارش کنید و بآن حالش نگذارید و هیچ کس از شما با حال کسالت و خواب آلود بنماز نایستد، و در نماز بفکر خود نباشد زیرا که در مقابل پروردگارش عز و جل میباشد، و برای بنده از نمازش همان مقداری که بدل متوجه خدا بوده است سهم میباشد.

و آنچه را از سفره میریزد بخورید که از هر دردی باذن خدای عز و جل شفا است برای کسی که از آن شفا بخواهد، هر کسی که از شما غذا بخورد و انگشتانی را که با آن غذا خورده بلیسد خدای عز و جلش میفرماید خدا ترا برکت دهد، جامه پنبه بپوشید که جامه رسول خدا و جامه ما است و جامه پشمی و موئی را نمیپوشیم مگر آنکه علتی داشته باشیم و فرمود که خدای عز و جل زیبا است و زیبائی را دوست دارد و دوست دارد که اثر نعمت خود را در بندگان خود ببیند، و با خویشاوندان پیوند کنید گر چه با سلام کردن باشد.

خدای عز و جل میفرماید: از خدائی بپرهیزید که در باره آن و خویشاوندان مسئولیت دارید براستی که خدا مراقب شما است «سوره نساء آیه ۲».

و روز خود را باینکه چنین و چنان گفتیم و چنین و چنان کردیم نگذرانید که نگهبانانی با شماست که ما و شما را نگهبانی میکنند و خدا را در همه جا بیاد آورید که او بهمراه شماست. و بر محمد (ص) و خاندانش درود بفرستید زیرا هنگامی که شما محمد را یاد کنید و برای او دعا کنید و احترام او را نگهدارید خدای عز و

جل دعای شما را می پذیرد. طعام گرم را بگذارید تا سرد شود که طعامی بنزد رسول خدا آوردند فرمود بگذاریدش تا خنک شود تا توان آن را خورد خداوند عز و جل آتش را که خوراک ما نفرموده و برکت در غذای سرد میباشد هر گاه کسی از شما خواست بول کند رو ببالا ـ و روبروی بادی که میوزد ادرار نکند بکودکانتان آنچه را که خداوند بواسطه آن سودشان میدهد بیاموزید و طائفه مرجئه عقیده خودشان را بر کودکان

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۴۵

تحمیل نکنند زبان هاتان را نگه دارید و سلامی بکنید که برای شما غنیمتی را در بر داشته باشد.

امانت را بکسی که شما را امین شمرده بازگردانید هر چند کشندگان فرزندان پیغمبران باشند چون ببازار رفتید آنجا که مردم سرگرم کارند شما بسیار بیاد خدا باشید که کفاره گناهان است و باعث افزونی حسنات و نامتان در دفتر غافلان نوشته نمیشود.

چون ماه رمضان فرا رسد هیچ بنده خدائی حق مسافرت ندارد زیرا خدای عز و جل میفرماید هر کس از شما در ماه رمضان حاضر باشد (نه مسافر) باید روزه بگیرد در مورد آشامیدن مسکرات و مسح کشیدن بر موزه تقیه ای نیست مبادا در باره ما بیش از حد عقیده مند باشید با توجه و عقیده باینکه ما بنده هائی هستیم پرورده خدا آنچه در فضل ما میخواهید بگوئید هر کس دوستدار ما باشد باید رفتار ما را داشته و از پرهیزکاری یاری بجوید که ورع و پرهیزکاری بهترین چیزی است که بوسیله آن در کار دنیا و آخرت استعانت می شود با هر کس که از ما عیب جوئی میکند همنشین نباشید و در نزد

دشـمن ما خود را با انتساب بما پسـندیده قلمـداد نکنید و دوستی با ما را آشـکار ننمائید که خود را در نزد حکومت وقت ذلیل خواهید نمود.

راستی را رها نکنیـد که باعث رسـتگاری است و بآنچه در نزد خـدای عز و جل است رغبت داشـته باشـید و بدنبال فرمانبری او باشید و در فرمانبری پایدار باشید که چه زشت است از برای مؤمن اینکه با آبروی ریخته شده ببهشت برود.

برای شفاعت خودتان برای کارهائی که از پیش فرستاده اید ما را بزحمت نیندازید بروز قیامت خود را نزد دشمنان رسوا نکنید و بخاطر دنیای بی ارزش خود را در نزد آنها دروغگو قرار ندهید نسبت بمقامی که در پیشگاه الهی برای خود پنداشته بودید و بآنچه خـدا دسـتور فرموده چنگ بزنیـد که میان شـما و آنچه مورد غبطه واقع خواهـد شـد و آنچه دوست میـدارد خواهـد دید فاصله ای نیست جز اینکه قاصد خدا (مرگ)

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۴۶

بنزد او بیاید و آنچه در نزد خدا است بهتر است و باقی تر و مژده ای از جانب خدا باو خواهد رسـید که باعث روشنی چشمش گردیده و دوستدار ملاقات خدا گردد.

ناتوانها از برادران خود را کوچک مشمارید که هر کس مؤمنی را کوچک شمارد خداوند میان آن دو جمع نمیکند مگر آنکه توبه نمایـد مؤمن که نیازمندی برادر خود را دانست نباید فرصت بدهد که او مورد نیاز خود را مطالبه کند همدست یک دیگر باشید و نسبت به هم مهربان باشید و در مورد هم بخشش کنید و همچون منافق نباشید که آنچه را که نکرده توصیف مینماید.

همسر اختیار کنید که رسول خدا بسیار میفرمود کسی که

دوست دارد از سنت من پیروی کند باید همسر بگیرد که همسر گرفتن از سنت من است.

خواستار فرزند باشید که من فردای قیامت بزیادی شما بر امتهای دیگر افتخار خواهم نمود فرزندان خود را از خوردن شیر زنان زناکار و زن دیوانه نگهداری کنید زیرا شیر خصوصیات روانی مادر را بفرزند سرایت میدهد.

از خوردن گوشت پرنده ای که سنگدان و ناخن پشت پا و چینه دان ندارد خودداری کنید و از خوردن گوشت هر درنده نیش دار و پرنده چنگال دار بپرهیزید و سپرز را نخورید که جایگاه خون فاسد شده است.

سیاه نپوشید که جامه فرعون است از غده های گوشت بپرهیزید که رگ بیماری خوره را تحریک میکند در احکام دین بقیاس عمل نکنید که جمله ای باز احکام دین قیاس بردار نیست و جمعیت هائی خواهند آمد که قیاس بکنند آنان دشمنان دینند و نخستین کسی که قیاس کرد شیطان بود.

کفش بدون پاشنه نپوشید که فرعون نخستین کسی بود که کفش بدون پاشنه پوشید.

با میخواران مخالفت کنید و خرما بخورید که در آن شفای همه دردها است گفتار رسول خدا را پیروی

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۴۷

کنید که فرمود هر کس در سؤالی بروی خود باز کند خداوند دری از فقر بروی او باز میکند زیاد استغفار کنید تا روزی را جلب کنید هر چند که بتوانید از کار خیر پیش فرستید که فردای قیامت آن را خواهید یافت مبادا جدال کنید که باعث شک و تردید می شود هر کس که بپروردگارش عز و جل حاجتی دارد در سه ساعت آن را بخواهد ساعتی در روز جمعه است و ساعتی هنگامی که ظهر می شود که بادها میوزد

و درهای آسمان باز می شود و رحمت نازل می شود و پرندگان بصدا در می آیند و ساعتی در آخر شب هنگام سپیده دم که دو فرشته ندا میکنند.

آیا توبه کننده ای هست تا توبه اش پذیرفته شود؟

آیا سئوال کننده ای هست تا مورد سؤالش باو داده شود؟

آیا استغفارکننده ای هست تا آمرزیده شود؟

آیا حاجتمندی خواستار حاجتی هست تا حاجتش برآورده شود؟

پس شما این دعوت کننده خدا را اجابت کنید در فاصله سپیده دم تا سرزدن آفتاب روزی را از خدا بخواهید که آن در طلب روزی از سفر کردن در روی زمین مؤثرتر است و آن همان ساعتی است که خداوند در همان ساعت روزی را میان بندگانش تقسیم میکند منتظر فرج باشید و از رحمت خدا نومید نباشید که دوسترین اعمال نزد خدای عز و جل انتظار فرج است مادامی که بنده مؤمن بانتظار آن چشم دوخته است صبح چون دو رکعت نماز صبح را خواندید بخدای عز و جل توکل کنید که جایزه ها به هنگام خواندن نماز صبح داده می شود با شمشیر وارد حرم نشوید.

هیچ کس از شما در حالی که شمشیر در پیشرویش گذاشته شده باشد نماز نخواند که قبله امان است

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۴۸

چون بزیارت خانه خدا رفتید حج خود را با زیارت رسول خدا کامل کنید که ترک آن ستم است و دستور همین است و با زیارت قبرهای دیگر که خدای عز و جل حق آنها را و زیارتشان را برای شما لازم نموده حج خود را کامل کنید و در نزد آن قبرها از خداوند روزی بخواهید.

گناه کم را کوچک نشمارید که همان گناه کوچک بشمار می آید و در نتیجه بزرگ میگردد سجده ها را طولانی

کنید که هیچ کاری بر شیطان دشوارتر از این نیست که فرزند آدم را در حال سجده ببیند زیرا او مأمور شد که سجده کند و نافرمانی کرد و این آدمیزاد مأمور بسجده شد و فرمان برد و نجات یافت.

بسیار بیاد مرگ باشید و بیاد روزی که از قبرهای خود بیرون میشوید و در پیشگاه خدای عز و جل می ایستید که یاد مرگ و قیامت مصیبت ها را بر شما آسان میسازد هر گاه چشم یکی از شما درد گرفت آیه الکرسی را به نیت بهبود چشم اش بخواند که ان شاء اللّٰه بهبودی مییابد.

از گناهان دوری جوئید که هر چه بلا و کمبود روزی هست از جهت گناه است حتی خراش جایی از بدن و بر زمین خوردن و مصیبت که خدای عز و جل میفرماید هر چه مصیبت بر شما میرسد نتیجه عمل کرد خودتان است و خداوند از بسیاری عفو میفرماید بر غذا خوردن که نشستید بسیار بیاد خدا باشید و سرکشی نکنید که یکی از نعمتهای خدا روزیهای او است که سپاسگزاری اش و ستایش اش بر شما واجب است پیش از اینکه نعمتی از دست شما برود با آن خوش رفتاری کنید که نعمت از دست رفته و در مورد عملی که صاحبش با او نموده علیه او گواهی میدهد هر کس که از خدای عز و جل بروزی اندک راضی گردید خداوند نیز از او بعمل کم راضی می شود مبادا کوتاهی در کار کنید که حسرت خواهید برد بهنگامی که حسرت سودی نداشته باشد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۴۹

در میدان جنگ که با دشمن روبرو شوید کمتر سخن گوئید و یاد خدای

عز و جل بسیار کنید و پشت بدشمن ننمائید که پروردگار خود را بخشم می آورید و سزاوار غضب او خواهید بود چون دیدید از برادران شما کسی در جنگ زخمی شده و یا وامانده است و یا کسی را دیدید که دشمن شما طمع در او بسته است با از خود گذشتگی باو نیرو ببخشید. هر چه توانید کار نیک انجام دهید که از مرگ های بد نگهداری مینماید هر کس از شما اگر بخواهد بداند که مقامش در نزد خداوند تا چه پایه است به بیند مقام خداوند نزد او بهنگام گناه چه قدر است که مقام او نیز نزد خداوند چنین خواهد بود.

بهترین چیزی که شخص در خانه خود برای عائله خود میگیرد گوسفند است که هر کس یک گوسفند در خانه اش باشد فرشتگان هر روز یک بار او را تقدیس میکنند و کسی که دو گوسفند داشته باشد فرشتگان هر روزی دو بار او را تقدیس میکنند و همچنین در سه گوسفند و فرشته میگوید برکت بشما داده شود چون مسلمان ناتوان گردید گوشت با شیر بخورد که خدای عز و جل نیرو را در آن دو قرار داده است.

چون قصد حج کردید در خرید حوائج پاره ای از چیزهائی را که در سفر شما را نیرومند خواهد ساخت پیش بیندازید که خدای عز و جل میفرماید اگر قصد خروج داشتند ساز و برگ آن را فراهم میکردند.

هر گاه یکی از شما در آفتاب بنشیند پشت بدان نماید که آفتاب بیماری درونی را آشکار میکند و چون بحج رفتید بخانه خدای عز و جل زیاد نگاه کنید که خدای عز و جل را یک

صـد و بیست رحمت در نزد خـانه محترم خویش هست که شـصت رحمت از آنها مخصوص طواف کننـدگان و چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت از آن نگاه کنندگان است.

در نزد ملتزم (فاصـله میـان در خـانه و رکن حجر الاـسود) بـآنچه از گناهانتـان بیاد داریـد اعتراف کنیـد و آنچه را که فراموش کردید بگوئید (آنچه نگهبانان تو بر ما حفظ کرده اند و ما آن را فراموش

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۵۰

کرده ایم بر ما بیامرز) که هر کس در این محل بگناهش اعتراف کنـد و آنها را بشـمارد و بیاد آورد و از خدا آمرزش بطلبد بر خـدای عز و جل لازم است او را بیامرزد پیش از آنکه بلا برسـد دعا کنیـد درهای آسـمان در پنج وقت برای شـما باز می شود هنگام نزول باران و هنگام جهاد و هنگام اذان و در وقت خوانـدن قرآن و بهنگام ظهر و سپیـده دم هر کس از شـما مرده ای را غسل داد پس از آنکه کفنهای او را پوشانید خود غسل کند کفنها را با بخور معطر نکنید و خوشبو نسازید و به مرده های خود جز کافور عطر دیگری نزنید که مرده بمنزله کسی است که احرام بسته است.

کسان خود را وادار کنیـد که بر سـر جنازه سـخن نیکو بگوینـد که چون پـدر فاطمه دختر محمـد از دنیا رفت همه دختران بنی هاشم با او هم ناله شدند آن حضـرت فرمود شـمردن را کنار بگذارید و دعا کنید (شـرح:) (شاید مقصود شـمردن خصوصیات میت باشد که غالبا زنان بهنگام گریه کردن آنها را می شمارند که تو چنین و چنان بودی).

مرده هایتان را زیارت کنید که آنان بزیارت شما خوشحال

میشوند و هر کس حاجت خود را در نزد قبر پدر و مادرش پس از آنکه برای آنان دعا کرد از خدا بخواهد مسلمان آیینه برادر دینی خودش میباشد پس هر گاه از برادر خود لغزشی دیدید علیه او نباشید بلکه برای او مانند خود او باشید و او را راهنمایی کنید و پند و اندرز دهید و با او مدارا کنید مبادا اختلاف کنید که رشته اجتماع شما از هم گسیخته می شود.

اقتصاد را مراعات کنید تا پیش روید و امیدوار گردید هر کس از شما که با چهار پا سفر میکند چون بمنزل رسید نخست آب و علف آن حیوان را بدهد برخ چهارپایان نزنید زیرا تسبیح پروردگار

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۵۱

خود را میگوید هر کس از شما در سفری گمشد یا بر جان خود ترسید پس بآواز بلند بگوید

یا صالح اغثنی

که در میان برادران جن شما جنی هست بنام صالح که بخاطر شما شهرها را میگردد و خود را آماده خدمت برای شما ساخته است چون صدا را بشنود جواب میدهد و گمشده شما را راهنمایی نموده و چهار پائی را که فرار نموده است نگه میدارد.

و هر کس از شما بجان خود و گوسفندانش از حمله شیر بترسد خطی بدور آنها بکشد و بگوید

اللهم رب دانیال و الجب و رب کل اسد مستأسد احفظنی و احفظ غنمی

: بار الها ای پروردگار دانیال و چاه و پروردگار هر شیر نیرومند مرا نگهداری فرما و گوسفندان مرا نگهداری فرما.

(شرح:) (دانیال یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بود که در زمان بخت نصر در چاهی او را حبس نمودند.) و هر کس از شما

که از عقرب بترسد این آیات را بخواند سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ (الصافات (۱۳- ۱۳۳) و هر کس از شما از غرق شدن بترسد. بخواند

بسم اللّٰه مجرایها و مرساها ان ربی لغفور رحیم بسم اللّٰه الملك الحق و ما قدروا اللّٰه حق قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمه و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون

، برای فرزندان خود روز هفتم (گوسفند قربانی کنید و چون سرشان را تراشیدید هم وزن موی سرشان نقره بمسلمانی صدقه بدهید که رسول خدا نسبت بحسن و حسین و دیگر فرزندانش چنین رفتار فرمود چون بدست سائل چیزی دادید از او بخواهید که در حق شما دعا کند که دعایش در باره شما مستجاب است ولی در باره خودش مستجاب نیست زیرا دروغ میگویند و آنکه دستش بدست سائل میرسد دست خود را بسوی دهانش آورده و ببوسد که صدقه را پیش از آنکه بدست

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۵۲

سائل برسد خدای عز و جل میگیرد هم چنان که فرموده است: آیا نمیدانند که همانا خود خداوند است که توبه را از بندگانش می پذیرد و صدقه ها را میگیرد (التوبه: ۱۰۵) شب هنگام صدقه بدهید که صدقه در شب آتش خشم پروردگار را خاموش میسازد. سخن گفتن خود را از جمله اعمال خود محسوب دارید تا سخن کمتر بگوئید مگر در کار خیر از آنچه خدای عز و جل بشما روزی فرموده است بذل و بخشش کنید که انفاق کننده بمنزله کسی است که در راه خدا جهاد نماید.

پس هر آن کس که یقین داشته باشد که هر چه

انفاق کند عوض دارد بخشش میکند و در انفاق نمودن سخاوت میورزد.

هر کس که یقین داشته باشد و سپس شک کند بدنبال یقین اش برود که شک یقین را نمی شکند گواهی دروغ ندهید و بر سر سفره ای که می بر آن نهاده باشند ننشینید که بنده خبر ندارد کی جانش گرفته می شود چون یکی از شما بر غذا خوردن نشست هم چون غلامان نشیند و حتما نباید یک پای خود را روی پای دیگر بیندازد و چهار زانو بنشیند که این چنین نشستن را خداوند دوست ندارد و صاحب آن را دشمن میدارد شام پیغمبران پس از نماز عشاء است و شام خوردن را ترک نکنید که ترک کردن آن باعث ویرانی تن است.

تب پیش آهنگ مرگ است و زندان خدا است در روی زمین از بندگانش هر کس را بخواهد در آن زندانی میکند و تب گناهان را میریزد همچنان که کرک از کوهان شتر فرو میریزد هر دردی از اندرون است مگر زخم و تب که این دو بتن از خارج وارد میشوند سوزش تب را با بنفشه و آب سرد بشکنید که سوزش آن از گرمای دوزخ است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۵۳

مسلمان تا آنگاه که بیماری بر سلامتی اش چیره نشود نباید بدرمان بپردازد.

(شرح:) مقصود این است که بمحض عارض شدن جزئی کسالت نباید فورا باستعمال دارو پرداخت زیرا نیروی بدن با بسیاری از بیماریهای غیر مهم بدون دارو مبارزه میکند و بر آن چیره می شود).

دعا کردن قضای حتمی الهی را باز میگرداند آن را ساز و برگ دفاع خود قرار دهید برای وضو ساختن پس از طهارت ده حسنه است خود

را پاکیزه نگه دارید مبادا تنبلی کنید که هر کس تنبلی کند حق خدای عز و جل را نمی پردازد از بوی بدی که آزار میدهد بوسیله آب خود را پاکیزه نمائید و خویشتن را بررسی کنید که خدای عز و جل از بندگانش آن را که کثیف است و هر کس بنزدش می نشیند از کثافت او متنفر میگردد دشمن میدارد مرد در نماز نباید با ریش خود بازی کند و نه با چیزی که او را از نماز خواندن مشغول کند. بکار خیر پیش از آنکه بکار دیگری سرگرم شوید پیش دستی کنید مؤمن خودش در ناراحتی بسر میبرد ولی مردم از او در آسایش اند بیشتر سخنان شما یاد خدای عز و جل باشد از گناهان بپرهیزید که بنده چون گناه کند روزیش دیرتر میرسد بیماران خود را با صدقه دادن درمان کنید و ثروت خود را با زکات دادن بیمه نمائید نماز برای هر فرد با تقوی باعث نزدیکی به پیشگاه الهی است بحج رفتن برای فرد ناتوان بجای جهاد است و جهاد زن این است که نیکو شوهرداری کند تهی دستی مرگ بزرگ است کم بودن اهل و عیال یکی از دو راه آسایش در زندگی است نیمی از کار زندگی در این است که هر کاری باندازه خود باشد اندوه نیمی از پیری را سبب است هر کس میانه روی پیشه کند فشار خرج عائله را احساس نکند و هر کس کار با مشورت انجام دهد بزحمت نیفتد کار نیک بجز در باره مردی شرافتمند و یا دیندار

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۵۴

شایسته نیست برای هر چیز میوه ای است و میوه

کار نیک شتاب در انجام آن است کسی که یقین دارد که آنچه بخشش نماید عوض دارد در عطای خویش بخشنده میگردد کسی که بهنگام مصیبت دست به ران های خود زند پاداش او ناچیز گردد بهترین کارها برای مرد این است که در انتظار فرج از جانب خدای عز و جل باشد کسی که باعث غم و اندوه پدر و مادرش گردد عاق آنان شده است روزی را با صدقه دادن جلب کنید پیش از آنکه بلا بیاید موج های بلا را با دعا از خود دور سازید که سوگند بآن خدائی که دانه را شکافته و مردم را آفریده است بلا بمؤمن زودرس تر است از ریزش سیل از بالای تپه بپائین و از دویدن استرها از خداوند عافیت از سختی بلا را بخواهید که بلاء سخت دین را میبرد نیک بخت آن کس که از دیگری پند پذیر گردد خود را باخلاق خوب پرورش دهید که بنده مسلمان بواسطه اخلاق نیک بدرجه کسی میرسد که روزها را روزه بدارد و شبها به عبادت بایستد کسی که میگساری کند و بداند که خوردن می حرام است خداوند باو از خبال فاسد: (چرک و خونی که از زنان زناکار می ریزد) بنوشاند اگر چه آمرزیده شود در مورد گناه نذر صحیح نیست. و در قطع رحم سوگند صحیح نیست آنکه بدون عمل دیگری را بکار خیر دعوت میکند بکسی ماند که بی زه تیر از گمان رها کند.

زن مسلمان باید برای شوهرش خود را خوشبو سازد کسی که در راه دفاع از مال خود کشته شود شهید است شخص مغبون نه قابل ستایش است و نه پاداشی دارد قسم

فرزنـدان بـدون اجازه پـدرانشان صـحیح نیست و نه قسم زن بـدون اجازه شوهرش یک روز تا شب را نباید زبان از سـخن فرو بست مگر آنکه بیاد خدای عز و جل مشغول باشد:

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۵۵

پس از هجرت بشـهر اسـلامی نبایـد دوباره بیابان نشـین شـد و پس از فتـح و پیروزی (اسـلام) نباید مهاجرت نمود بازرگانی را پیشه کنید که بی نیازی شما از آنچه بدست مردم است در بازرگانی است و خداوند بنده پیشه ور و درستکار را دوست میدارد هیـچ کاری نزد خدای عز و جل از نماز محبوب تر نیست. پس هیچ کاری از کارهای دنیا شـما را از نماز گزاردن در وقت اش بـاز نـدارد که خـدای عز و جـل جمعی را نکـوهش کرده و فرمـوده است آنـانی که از نمـاز خـود سـهوکنندگانند یعنی غفلت کنندگانند که اوقات نماز را سبک میشمارند.

بدانید که نیکوکار از دشمنان شما برای یک دیگر ریاکاری میکنند. ولی خدای عز و جل آنان را توفیق عمل خالص نمیدهد و جز عمل خالص را نمی پـذیرد عمل نیک کهنه نگردد و گناه فراموش نشود و خـدای بزرگوار با کسانی است که تقوا دارند و کسانی که احسان میکنند.

مؤمن برادر خود را فریب نمیدهـد و باو خیانت نمیکنـد و یاری او را از دست ندهد و او را متهم نسازد و باو نمی گوید: من از تو بیزارم (نسـبت بخطائی که از برادر دینی سـرزده است) در پی یافتن عذر واقعی او باش و اگر عذر واقعی او را نیافتی عذری برای او بتراش.

کوه ها را از جای کندن آسان تر است از کندن قدرتی که هنوز وقتش باقی است از خدا یاری بجوئید و

شکیبائی کنید زیرا زمین از آن خدا است بهر کس از بندگان خود که بخواهد میدهد و سرانجام نیک مخصوص افراد پرهیزکار است.

پیش از سر رسید کار شتاب زدگی نکنید که پشیمان میشوید. و پایان کار و زندگی بنظرتان طولانی نباید که دلهای شما سخت میگردد بناتوانان خود رحم کنید و بواسطه دلسوزی بآنان رحمت را از خدا جویا باشید مبادا بدگوئی مسلمانی بکنید که مسلمان از برادر خود بدگوئی نمیکند با اینکه خدای عز و جل این کار را

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۵۶

نهی کرده و فرموده است برخی از شما برخی را بدگویی نکنند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را در حالی که مردار است بخورد؟ (حجرات ۱۴).

مسلمان که در نماز است و در پیشگاه خدای عز و جل ایستاده است دستهای خود را روی هم نگذارد که باهل کفر خود را شبیه میسازد: یعنی مجوس هر یک از شما که بر سر غذا نشیند باید همچون بنده زر خرید بنشیند و بر روی زمین غذا بخورد و ایستاده آب ننوشد چون یکی از شما در نماز بجانور گزنده برخورد نمود آن را زیر خاک کند و آب دهن بر او بیندازد و یا در گوشه ای از جامه خود بپیچد تا از نماز فارغ شود.

روی را بطور کامل از قبله برگرداندن نماز را باطل میکند و آن کس را که چنین میکند شایسته است نماز را با اذان و اقامه و تکبیر از سر بگیرد کسی که یازده مرتبه پیش از سرزدن آفتاب سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ و به همین شماره سوره إِنَّا أَنْزَلْناهُ و بهمین قدر آیت

الکرسی بخواند ثروتش از آنچه میترسد محفوظ میماند.

و کسی که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و إِنَّا أَنْزَلْناهُ را پیش از سرزدن آفتاب بخواند آن روز گناهی از او سر نزند هر چند شیطان در باره او کوشش نماید.

بخدا پناه ببرید از کجروی در دین و از این که مردان بی دین بر شما پیروز شوند هر که از ما بازماند هلاک می شود جامه کوتاه دامن باعث پاکیزگی آن است که خدای تبارک و تعالی میفرماید جامه ات را پاکیزه کن (مدثر ۴۰) یعنی دامنت را کوتاه کن.

انگشتی از عسل خوردن شفای هر دردی است که خدای تبارک و تعالی میفرماید از شکم زنبورها شرابی بیرون می آید که برای مردم در آن شفا است (نحل آیه ۷۱) و این شفا در وقتی است که بهمراه خواندن قرآن باشد و جاویدن کندر بلغم را آب میکند، در آغاز غذا خوردن اول نمک بخورید که اگر مردم میدانستند چه خواصی در نمک است آن را بر داروئی که آزمایش

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۵۷

شده است مقدم میداشتند کسی که غذایش را با خوردن نمک شروع کند هفتاد درد از او میرود و آنچه جز خدای عز و جل نمیداند.

در تابستان بر تبدار آب خنک بریزید که سوزش تب را آرام میکند در هر ماه سه روز روزه بدارید که با روزه یک عمر برابر است.

و ما دو پنج شنبه را با یک چهارشنبه در میان آن دو روزه میداریم زیرا خدای عز و جل دوزخ را در روز چهارشنبه آفرید هر یک از شما که از پی حاجتی میرود بامداد روز پنج شنبه در پی آن باشد که رسول خدا فرمود

بامداد روز پنج شنبه برای امت من مبارک است و چون از خانه خود بیرون می آید آیه هائی را که در آخر سوره آل عمران است و آیت الکرسی و انا انزلناه و سوره حمد را بخواند که حاجت های دنیا و آخرتش روا خواهد شد.

جامه های ضخیم بپوشید زیرا هر کس جامه نازک بپوشد دینش هم نازک و ضعیف می شود هیچ یک از شما با جامه بدن نما در پیشگاه خدا جل جلاله نایستد بسوی خدای عز و جل توبه کنید و خود را در محبت او داخل سازید که خدای عز و جل توبه کنندگان را دوست میدارد و پاکیزگان را دوست میدارد و مؤمن همواره توبه میکند چون مؤمن ببرادر خود بگوید: اف، رشته برادری میان آن دو بریده می شود و چون باو بگوید تو کافر هستی یکی از آن دو کافر می شود.

(شرح:) اگر راست بگوید برادرش و اگر دروغ بگوید خودش کافر است).

چون مؤمن ببرادر خود تهمت زند هم چون نمکی که در میان آب حل می شود اسلام در دل او آب می شود در توبه برای کسی که بخواهد توبه کند باز است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۵۸

پس توبه خالص بسوی خدا بکنید شاید پروردگار اثر گناهان را از شما ببرد و چون عهد نمودید پیمان خود را بپایان برسانید که هیچ نعمتی و نشاط زندگانی زایل نشده مگر بواسطه گناهانی که مرتکب شده اند و براستی که خداوند به بندگان ستم نمیکند و اگر آنان پیش وقت دعا و توبه میکردند نعمت و زندگی از دست آنها نمیرفت و اگر آنان هنگامی که خشم خداوند بر آنها فرود آمد و نعمتها از دستشان رفت با

نیت پاک بسوی خدای عز و جل پناه میبردند و سستی نمیکردند و زیاده روی نمی نمودند هر آینه خداوند هر فسادی را برای آنان اصلاح میکرد و هر شایسته را بر آنان باز میگرداند و چون مسلمانی تنگی گرفت از پروردگار عز و جل شکایت نکند بلکه شکایت بنزد پروردگارش برد که کلیدهای گشایش کارها و تدبیر آنها بدست اوست در هر کس یکی از سه چیز هست:

فال بد زدن تکبر و آرزو چون یکی از شما فال بد زد بفال بد اعتناء نکند و دنبال کار خود را بگیرد و خدای عز و جل را بیاد آورد. و هر گاه از تکبر ترسید با غلام و نوکر خود هم غذا شود و گوسفند را خود بدوشد و چون آرزوی بیجا نمود از خدای عز و جل بخواهد و بدرگاه او زاری کند و نفسش او را بگناه نکشاند با مردم بآن مقدار که معرفت دارند معاشرت کنید و از آنچه انکارش میکنند وانهید و آنان را بروی خود و ما واندارید که امر ما دشوار و مشقت بار است و بجز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خداوند دل او را برای ایمان خالص نموده باشد کسی آن بار نتواند کشید چون شیطان در دل یکی از شماها وسوسه کرد بخدا پناه ببرد و بگوید آمنت باللّٰه و برسوله مخلصا له الدین.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۵۹

یعنی بخدا و رسولش از روی اخلاص ایمان آوردم چون خدای عز و جل بمؤمنی جامه نوی پوشاند وضوء بسازد و دو رکعت نماز بخواند که در آن دو رکعت سوره حمد و آیت الکرسی

و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و إِنَّا- أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ بخواند.

سپس ستایش کند خدائی را که عورت او را پوشاند و او را میان مردم زینت داد و بسیار بگوید

لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم

که اگر چنین کند خدا را در آن جامه گناه نکند و به هر نخی که در آن جامه است فرشته ای بر او گماشته می شود که از برای او خدا را تقدیس میکند و طلب آمرزش و رحمت برای او میکند.

بدگمانی را از میان خود بدور اندازید که خدای عز و جل از این کار نهی فرموده من در خدمت رسول خدا و خاندانم با من و دو فرزندم در کنار حوض هستیم هر کس ما را بخواهد باید گفتار ما را بگیرد و کردارش همچون کردار ما باشد که هر خاندانی افراد نجیب دارند و ما شفاعت خواهیم کرد و دوستان ما نیز شفاعت خواهند نمود در ملاقات با ما در کنار حوض بر یک دیگر سبقت جوئید که ما دشمنان خود را از خود می رانیم و دوستان و پیروان خود را از آن سیراب می کنیم و هر کس شربتی از آن بنوشد پس از آن هرگز تشنه نگردد حوض ما سرشار است و در آن دو نهر آب است که از بهشت در آن میریزد یکی از تسنیم و دیگری از معین و در دو طرف آن زعفران است و سنگریزه اش از لؤلؤ و یاقوت است و این همان حوض کوثر است کارها بدست خدا است نه در دست بندگان و اگر بدست بندگان بود هرگز دیگری را بر ما اختیار نمی کردند

الخصال / ترجمه فهری،

ولی خداوند رحمت خود را به هر کس که بخواهد مخصوص میگرداند.

پس خدا را حمد کنید بر نعمتهای نخستین که شما را مخصوص کرده و حلال زاده شدید هر دیده ای روز قیامت گریان است و هر چشم بروز قیامت بیدار است مگر چشمی که خداوند او را مخصوص کرامت خود فرموده باشد و بر هتک احترامی که از حسین و خاندان پیغمبر شد گریه کرده باشد شیعه ما بمنزله زنبور است که اگر مردم میدانستند چه در باطن آنهاست آنان را میخوردند.

چون مردی مشغول غذا خوردن است او را شتابزده نکنید تا از غذا خوردن فارغ شود و نه آن کس را که بر قضای حاجت نشسته تا کار خود را تمام کند.

هر گاه یکی از شما از خواب بیدار شد بگوید

لا اله الا اللّٰه الحلیم الکریم الحی القیوم و هو علی کل شی ء قدیر سبحان رب النبیین و اله المرسلین و سبحان رب السموات السبع و ما فیهن و رب الارضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمد للّٰه رب العالمین.

و هر گاه یکی از شما شب از خواب برخاست به اطراف آسمان نگاه کند و بخواند إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ تا آیه شریفه إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ.

بچاه زمزم سرکشیدن درد را میبرد پس از آب آن که در سمت رکن حجر الاسود است بیاشامید که در زیر حجر الاسود چهار نهر بهشتی است: فرات و نیل و دو نهر سیحان و جیحان مسلمان نباید در رکاب کسی که حکم خدا را باور نکرده و دستور خدای عز و جل را در مورد غنیمت جنگی اجراء نمیکند

بجهاد برود که اگر در چنین جنگی کشته شد دشمن ما را در حبس حقوق ما و ریختن خون های ما یاری نموده است و مرگش مرگ دوران جاهلیت است یاد ما اهل بیت از دردها و بیماریها و وسوسه های شک آلود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۶۱

شفا است و بسوی ما آمدن سبب خوشنودی پروردگار عز و جل است و کسی که بدستورات ما رفتار نماید در جایگاه قدس فردای قیامت با ما خواهد بود و کسی که به انتظار دولت ما باشد همچون کسی است که در راه خدا بخون خود غلتیده است کسی که جنگ ما را با دشمنان ببیند و یا ناله داد خواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند خداوند برو در آتشش بیفکند ما پناهگاه افراد پرهیزکار هستیم هنگامی که از هر سو راه ها بر آنان بسته شود و ما باب حطه (ریزش گناه) و باب سلامت هستیم هر کس از آن در داخل شود نجات بیابد و هر کس تخلف نماید هلاک شود خداوند بما آغاز رحمت میکند و بما بانجام میرساند و بما هر آنچه بخواهد محو میکند و بما اثبات مینماید و بواسطه ما شر دوران سخت را بر میگرداند و بخاطر ما باران میفرستد پس فریبنده شما را از خدا فریب ندهد از روزی که خدای عز و جل در رحمت آسمان را بروی این مردم بسته است یک قطره از آن فرود نیامده و روزی که قائم ما قیام بکند آسمان باران رحمت ببارد و زمین گیاه خود را برویاند و کینه ها از دلهای بندگان زدوده شود و درندگان و چهار پایان با

یـک دیگر همزیستی مسـالمت آمیز نماینـد تا آنجا که زنی از عراق تا شام راه بیفتـد و جز بر سبزه زار قـدم نگـذارد و زینت و آرایش خود را بر سـر داشـته باشـد و هیـچ درنـده ئی او را نترسانـد و او نیز از هیـچ نترسد اگر بدانید که زندگی شـما در میان دشـمن خـود و بردبـاری بر آزاری که میشـنوید چه پاداشـی برای شـما دارد هر آینه چشـمهایتان روشن می شـود و چون مرا از دست بدهیـد پس از من کارهائی خواهید دید که هر یک از شـما از آنچه از کفار و دشـمنان خود می بیند و آنان حق خدا را سبـک میشـمارند و از ترسـی که هر یـک از شـما بر جـان خـود دارد آرزوی مرگ می کنـد پس چون چنین روزی پیش آمد همگی ریسمان خدا را دستاویز خود کنید و پراکنده نشوید

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۶۲

و بردباری و نماز و تقیه را داشـته باشـید و بدانیـد خدای تبارک و تعالی از بنده هایش آن را که هر لحظه برنگی است دشـمن میدارد.

پس از راه حق و دوستی اهل حق برکنار نشوید که اگر کسی بجای ما دیگری را گزیند هلاک می شود و دنیا از دست او بدر شود و با حسرت از دنیا میرود چون یکی از شما بخانه اش داخل شد باهل خانه سلام دهد و بگوید

السلام علیکم

و اگر کسی در خانه نباشد بگوید

السلام علینا من ربنا

و هنگـام داخـل شـدن بمنزلش سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخوانـد که تهی دستی را بر طرف سازد بکودکان خود نماز یاد دهیـد و چون هشت ساله شدند آنها را بنماز نخواندن مؤاخذه کنید از نزدیک شدن به

سگها خود داری کنید کسی که بسگ برخورد کند و تر باشد خود را بشوید و اگر خشک باشد بر جامه اش آب بپاشد هر گاه از حدیث ما چیزی شنیدید که معنایش را درک نکردید آن را بخود ما بازگردانید و بخیال خود معنایش نکنید و تسلیم شوید تا حق بر شما روشن شود و سر فاش کن و کم حوصله نباشید تندروها در عقاید بایستی بتعلیمات ما بازگردند و باز مانده ها که در حق ما کوتاهی میکنند میبایست خود را بما برسانند هر کس دامن ما را بدست گیرد بمقصود میرسد و هر کس بجز در راه ما قدم بردارد غرق خواهد شد.

برای دوستان ما فوجهائی از رحمت خدا است و برای دشمنان ما فوجهائی از غضب خدا است و راه ما میانه روی است و بکار بستن دستورات ما راهیابی است در پنج مورد شک موجب بطلان است: نماز وتر و نماز جمعه و دو رکعت اول از نمازهای پنجگانه روزانه و در صبح و مغرب و بنده خدا اگر وضو نداشته باشد قرآن نخواند تا وضو بسازد هر سوره را که در نماز میخوانید رکوع و سجود آن را بجای آورید.

(شرح:) حظ سوره را (و یا حق سوره چنانچه در بعضی از نسخه ها است) در مورد سجده ادا کردن شاید باین معنی باشد که اگر سوره از سوره عزائم است و آیه سجده واجب دارد سجده کنید و چون در نماز واجب خواندن چنین سوره جائز نیست ناچار باید حمل بر نماز نافله گردد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۶۳

و اما در مورد رکوع معنای صحیحی بنظر نرسید و ممکن است کلمه

رکوع زیادی باشد و احتمال میرود مقصود توجه دادن باهمیت و موقعیت رکوع و سجود است که نماز گذار نباید توجهش فقط بقرائت باشد بلکه باید حق نماز را از رکوع و سجود نیز ادا کند که رسول خدا در باره کسی که نماز خواند و رکوع و سجود آن را کامل بجا نیاورد فرمود: نقر کنقر الغراب).

مرد در پیراهنی که حمایل وار پوشیده باشد نماز نخواند که این نحو لباس پوشیدن از کارهای قوم لوط بوده است.

برای مرد نماز خواندن در یک جامه کفایت میکند که دو طرف او را بگردنش گره بزنند و در یک پیراهن ضخیم که دکمه هایش را بیندازد نیز کفایت میکند مرد نباید بر صورت و یا فرشی که در آن صورت باشد سجده نماید ولی اگر صورت در زیر پای او باشد و یا چیزی بر آن بیندازد که آن صورت را بپوشاند نماز خواندن جایز است.

مرد نباید درهم هائی را که بر آن نقش صورت است در حال نماز در جامه خود گره زند و جایز است که درهمها در کیسه ای و یا جامه دیگری باشد که اگر میترسد بکمرش ببندد مرد نباید بر خرمن گندم و نه بر خرمن جو و نه بر هیچ نوع از خوردنیها سجده کند و بر نان نیز سجده نکند مرد تا نام خدا را بر زبان نیاورده وضو نسازد پیش از آنکه دست بر آب زند بگوید:

بسم اللّٰه و باللّٰه اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین

(بنام خدا و بیاری خدایا بار الها مرا از توبه کنندگان و از تطهیرکنندگان قرار بده) و چون از وضو فارغ شد بگوید

اشهد ان لا اله

الا اللّه وحده لا شريک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله

(گواهی میدهم که خدائی بجز خدای یکتای بی انباز نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده او است) که اگر چنین کند استحقاق آمرزش خواهد داشت.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۶۴

کسی که نماز بخواند و معرفت آن را داشته باشد آمرزیده شود مرد نباید در وقت نماز واجب نماز نافله بخواند مگر عذری داشته باشد لکن اگر بتواند پس از خواندن نماز واجب نماز نافله را قضا نماید خدای تبارک و تعالی میفرماید آنان که دائم در نمازند یعنی آنان که در روز قضا میکنند هر آنچه را که شب از آنان فوت شده است و در شب قضا میکنند هر چه را که در روز از آنان فوت شده است و در وقت نماز واجب قضای نماز نافله را نخوان بلکه نخست نماز واجب را بخوان و سپس هر چه خواستی نماز دیگر بخوان نماز در مکه و مدینه برابر هزار نماز است و یک درهم در راه حج با هزار درهم برابر است.

مرد باید در نمازش خشوع داشته باشد که هر کس دلش برای خدای عز و جل خاشع شد اعضاء تنش نیز خاشع می شود و با چیزی بازی نمیکند قنوت در نماز جمعه پیش از رکوع رکعت دوم است و در رکعت اول سوره حمد و جمعه خوانده می شود و در رکعت دوم حمد و منافقین در هر دو رکعت نماز (پس از سجده) بنشینید تا اعضای تن شما آرام گیرد سپس برخیزید که ما چنین میکنیم هنگامی که یکی از شما در پیشگاه خدای جل جلاله ایستاد دست خود

تا بمقابل سینه بلند کند (ظاهرا مقصود قنوت است) و هنگامی که یکی از شما در پیشگاه خدای جل جلاله بود سینه اش را پیش و کمرش را راست نگهدارد و خم نشود و چون یکی از شماها از نماز فارغ شد هر دو دست خود بآسمان بلند کند و آنقدر دعا کند که خسته شود.

عبد اللَّه بن سبا عرض کرد: یا امیر المؤمنین مگر خدا در همه جا نیست؟ فرمود: چرا عرض کرد پس بنده خدا چرا دستهای خود را بسوی آسمان بلند کند؟

فرمود مگر در قرآن نمیخوانی: که روزی شما و آنچه بدان وعده داده شده اید در آسمان است.

الذاریات: ۲۲).

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۶۵

پس مگر روزی بجز از جایی که برای آن تعیین شده است خواسته می شود؟ و جای تعیین شده روزی و هر چه که خدا وعده داده است آسمان است.

(شرح:) کشی روایاتی در نکوهش عبد اللَّه بن سبا آورده است و بعضی از دانشمندان عصر حاضر او را مردی افسانه ای دانسته و از مخترعات سیف بن عمر تمیمی شمرده است بکتاب عبد اللَّه سبا تالیف سید مرتضی العسکری و ترجمه آن بقلم مترجم این کتاب مراجعه شود.

بنده ای از نمازش نباید برگردد تا آنکه از خدا بهشت را بخواهد و از آتش دوزخ باو پناه ببرد و از او بخواهد که از حور العین باو همسر بدهد چون یکی از شما بنماز ایستاد باید هم چون کسی که با نماز وداع میکند نماز بخواند لبخند نماز را قطع نمیکند ولی قاه قاه خندیدن آن را میبرد چون خواب بدل راه یافت وضوء ساختن واجب می شود اگر در نماز هستی و خواب بر چشمت

چیره شـده نمـاز را ببر و بخواب زیرا نمیـدانی که برای خود دعـا میکنی یـا نفرین که شایـد بخود نفرین نمـائی کسـی که ما را بدلش دوست داشته باشد و بزبانش ما را یاری کند و در رکاب ما با دشمنان ما بدستش جنگ کند او در بهشت با ما همدرجه است و کسی که ما را بدلش دوست داشته باشد و بزبانش ما را یاری کند ولی در رکاب ما جنگ با دشمنان ما نصیبش نگردد او از کسـی که گفتم دو درجه پائین تر است و کسـی که ما را بـدلش دوست داشـته باشـد ولی نه بزبانش ما را یاری کند و نه بدستش پس او در بهشت خواهد بود و کسی که ما را بدلش دشمن بدارد و با زبان و دستش بما زیان برساند پس او با دشمن مـا در دوزخ است و کسـی که ما را بـدلش دشـمن بـدارد و با زبانش بما زیان برسانـد پس او در آتش است و کسـی که ما را بدلش دشمن بدارد ولی با زبانش و دستش بما زیان نرساند او هم در آتش است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۶۶

همانـا اهـل بهشت بخـانه هـای شـیعیان ما چشم میدوزنـد همچنان که آدمی بسـتاره های آسـمان چشم میـدوزد هنگامی که از مسبحات (سوره هائی که اول آن با تسبیح شروع می شود) آخرین سوره را خواندید (سوره اعلی) بگوئید

سبحان اللّه الاعلی

و چون آیه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِ را خواندید بر پیغمبر درود بفرستید چه در نماز باشید و چه در غیر نماز در بدن چیزی که از چشم کمتر شکر خدا کند نیست.

پس هر چه او میخواهد

ندهیـدش که شـما را از یاد خـدای عز و جل غافل میسازد چون سوره و التین را خوانديـد در پایانش بگوئید و نحن علی ذلک من الشاهدین (ما نیز بر این از گواهانیم) چون آیه قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ خواندید پس از آن بگوئید

آمنا باللّه

. تا:

مسلمون

(سوره بقره آیه ۳۱ مراجعه شود).

چون بنده در تشهد در دو رکعت آخر که نشسته است بگوید

اشـهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شـریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.

سپس اگر حدثی از او سـرزد نمازش درست است خدا بچیزی که سخت تر از پیاده رفتن بخانه او باشد پرسش نشده است خیر را از سم و گردن شتران بخواهیـد در حال رفتن و آمدنشان (شـرح:) شاید مقصود مسافرت و بارکشـی با شتر باشد که با پایش راه میپیماید و درازی گردنش در حمل بار و برخاستن از زمین هنگامی که بار دارد کمک او است.

سقـایه از این جهت بـدین نام نامیـده شـد که رسول خـدا دسـتور داد کشمشـی را که از طایف برای آن حضـرت آورده بودند خیسانده و در حوض زمزم بریزند که آبش تلخ بود و غرض آن حضـرت این بود که تلخی آن بشـکند پس اگر آب کشـمش کهنه شد از آن نیاشامید مرد هنگامی که برهنه شود شیطان باو

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۶۷

مینگرد و طمع باو میبنـدد پس خود را بپوشانید مرد نباید جامه خود را از رانش دور کرده و در میان جمعیتی بنشـیند کسـی که چیزی را که بویش آزار میدهد بخورد (مانند سیر و پیاز)

نباید بمسـجد نزدیک شود مرد در سجده نماز واجب باید قسمت اخیر بدن خود را بلند کند چون یکی از شماها بخواهد غسل کنـد از دو بازوی خود شـروع نموده و آنها را بشوید هنگامی که نماز خواندی باید خودت صدای خواندن و تکبیر و تسبیح را بشـنوی و چون پس از نماز رویت را برگرداندی بسـمت راسـتت برگردان از دنیا توشه ای برگیر که بهترین توشه ای که از آن برداری تقوی است از بنی اسـرائیل دو طایفه گم شدند یکی در دریا و دیگری در بیابان پس بجز چیزی را که حلال بودنش را میشناسید نخورید.

(شـرح:) (شاید مقصود مسخ شدن عده ای از بنی اسرائیل باشد و اینکه ممکن است حیوان دریائی و یا بیابانی که شناخته نشود از حیوانات مسـخ شـده باشد) کسـی که دردی را که باو رسـیده است سه روز از مردم پنهان کند و شـکایت بسوی خدا برد بر خـدا لازم است که او را از آن درد شـفا بخشـد دورترین حال بنـده از خـدا هنگامیست که همتش را به تأمین شـکم و شـهوت جنسـی اش بندد مرد نباید بسـفری برود که میترسد در آن بدینش و یا نمازش صدمه ای برسد چهار چیز است که گوش شـنوا دارند پیغمبر و بهشت و دوزخ و حور العین پس چون بنده از نمازش فارغ شد باید به پیغمبر درود بفرسـتد و از خداوند بهشـت را بخواهد و بخدا از آتش پناه ببرد و از او بخواهد که از حور العین باو همسر بدهد.

هر کس بر پیغمبر خدا محمد صلی اللّٰه علیه و آله درود بفرستد پیغمبر درود او را میشنود و دعایش بآسمان بالا میرود

و کسی که از خداوند بهشت بخواهد بهشت میگوید پروردگارا آنچه بنده ات خواست

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۶۸

باو عطا کن و کسی که از آتش پناه ببرد آتش میگوید پروردگارا بنده ات را از آنچه بتو پناه آورد پناه اش ده و کسی که حور العین بخواهد آنان میگویند بار الها آنچه بنده ات خواست باو عطا کن ساز و آواز نوحه سرائی شیطان است از برای بهشت چون یکی از شماها بخواهد بخوابد دست راست را بزیر گونه راست بنهد و بگوید:

بسم اللَّه وضعت جنبی لله علی مله ابراهیم و دین محمد و ولایت من افترض اللَّه طاعته ما شاء اللَّه کان و لم یشاء لم یکن.

(بنام خدا و برای خدا و بر مله ابراهیم و دین محمد و ولایت هر کس که خداوند فرمانبری او را واجب فرموده پهلوی خود را بر زمین نهادم آنچه خدا بخواهد همان می شود و آنچه نخواهد نمیشود) که هر کس این دعا را بهنگام خواب بخواند از دزد و حادثه هلاک کننده و خرابی منزل محفوظ میماند و فرشتگان برای او آمرزش می طلبند.

کسی که بهنگام رفتن بمیان بستر خود سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند خدای عز و جل پنجاه هزار فرشته بر او بگمارد که آن شب او را پاسداری کنند و چون یکی از شما خواست بخوابد پهلو بر زمین ننهد تا آنکه بگوید

اعیذ نفسی و دینی و اهلی و ولدی و مالی و خواتیم عملی و ما رزقنی ربی و خولنی بعزه اللَّه و عظمه اللَّه و جبروت اللَّه و سلطان اللَّه و رحمه اللَّه و رأفه اللَّه و غفران اللَّه و قوه اللَّه و قدره اللَّه

و جلال اللّٰه و بصنع اللّٰه و اركان اللّٰه و بجمع اللّٰه و برسول اللّٰه و بقدره اللّٰه على ما يشاء من شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما يدب فى الارض و ما يخرج منها و من شر ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و من شر كل دابه انت أخذ بناصيتها ان ربى على صراط مستقيم و هو على كل شى ء قدير و لا حول و لا قوه الا باللّٰه العلى العظيم

.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۶۹

(جان خود و دین خود و زن و فرزند و ثروت و پایانهای عمل خود و هر چه را که پروردگار من بمن روزی فرموده و در دسترس من قرار داده است به پناه عزه خدا و توانائی خدا و جبروت خدا و سلطنت خدا و رحمت خدا و مهربانی خدا و بخشایش خدا و نیروی خدا و توانائی خدا و جلال خدا و رفتار خدا و رکن های خدا و گردآوری خدا و رسول خدا (ص) و بتوانائی خدا بر هر چیز که بخواهد سپردم از شر جانور زهردار و خزنده گزنده و از شر جن و آدمی و از شر هر چیزی که بر روی زمین می جنبد و شر آن چه که از زمین بیرون می آید و از شر آنچه که از آسمان فرو می آید و آنچه بر آسمان بالا میرود و از شر هر جنبنده ای که تو زمام او را بدست داری براستی که پروردگار من بر صراط مستقیم است و او بر هر چیز توانا است و نیرو و توانائی نیست مگر بواسطه خدای

بلنـد پـایه و بزرگوار) که رسول خـدا (ص) با این دعا حسن و حسـین را به پناه خـدا می سپرد و بشـما نیز همین دسـتور را داده است.

مـا خزینه داران دین خـدائیم و ما چراغهای فروزان دانشـیم چون مهتری از ما درگـذرد مهتر دیگری پدیـدار گردد هر که از ما پیروی کنـد گمراه نگردد و هر آن کس که مـا را انکار کنـد راه رسـتگاری نیابـد و هر کس بیاری دشـمن ما بر ما زیان رساند روی نجات نبینـد و کسـی که ما را بـدست دشـمن بسپارد یاری نشود پس بخاطر طمع دنیا و مال انـدک آن که از دست شـما خواهد رفت و شـما از آن جدا خواهید شد از خدمت ما باز نایستید زیرا کسی که دنیا را بر آخرت مقدم داشت و بجای ما دنیا را برگزید فردا حسرت بزرگی باو دست خواهد داد و این است معنای آیه شریفه: (زمر ۵۶).

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۷۰

(تا کسـی بگویـد آه از این حسـرت که چرا در باره خداوند کوتاهی نمودم گرچه از مردمان خوار میباشم) کودکان خود را از چربی غـذائی که خورده انـد بشوئیـد و پاکیزه کنیـد که شـیطان ها چربی مانـده از غـذا را می بوینـد و کودک در حال خواب میترسـد و دو فرشـته نویسـندگان اعمـال از آن در آزارنـد نخستین نگـاهی که بزن می افتـد از آن شـما است ولی نگاه دیگری بـدنبال نگاه اول نکنیـد و از گرفتاری کناره گیرید میگسار دائم خدای عز و جل را همچون بت پرست ملاقات میکند حجر بن عدی عرض کرد یا امیر المؤمنین میگسار دائم چه کسی است؟ فرمود: آنکه هر وقت می در دسترس

داشته باشد بنوشد کسی که مست کننده ای بنوشد تا چهل شبانه روز نماز او پذیرفته نیست.

کسی که بمؤمنی حرفی بگوید که مقصودش کاهش قدر او باشد خدای عز و جل او را در میان چرک و خون دوزخیان زندانی میکند تا دلیلی برای خلاصی از گفتار خود بیاورد مرد نباید با مرد دیگر زیر یک رو انداز بخوابد و نه زن با زن دیگر در زیر یک رو انداز و کسی که چنین کند بایستی تادیب بشود تادیبش تعزیر است.

(شرح:) هر چند تازیانه که با نظر و تعیین حاکم شرع بمجرم بزنند تعزیرش گویند دباء: (نوعی کدو است) را بخورید که مغز را زیاد میکند و رسول خدا از کدو خوشش می آمد پیش از طعام و پس از آن ترنج بخورید که آل محمد چنین میکردند میوه گلابی و امرود دل را جلوه دهد و دردهای درونی را آرام میکند چون مرد بنماز می ایستد ابلیس از روی حسد بر او نگاه میکند چون می بیند که رحمت خدا از سر تا پای نماز گذار را فرا گرفته است. بدترین کارها بدعتها و کارهای نوظهور است و بهترین کارها

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۷۱

آن است که موجب رضای خداوند عز و جل باشد کسی که دنیا پرست باشد و آن را بر آخرت مقدم بدارد سرانجام ناگواری دارد آب را وسیله خوشبوئی خود سازید کسی که از خدای عز و جل بهمان که برایش قسمت فرموده است راضی باشد بدنش آسوده گردد آنکه زندگی و عمرش در انجام کاری که از خدای عز و جل دورش نماید بسر رفته باشد زیان کرده است.

اگر نماز گذار بداند که

چه انـدازه از جلال خداونـدی سـراپای او را فرا گرفته است خوش نمیـدارد که سـرش را از سـجده خود بردارد مبـادا در کـار آخرت امروز و فردا کنید و هر چه ممکن است پیشدستی کنید هر چه روزی شـما است هر اندازه ناتوان هم باشید بشما خواهد رسـید و هر چه بزیـان شـما در انتظـار شـما است بهیـچ راهی نتوانیـد آن را از خویشـتن دور سازیـد بکارهای خوب دیگران را وابداریـد و از کارهای بـد باز بداریـد و بآنچه بر شـما میرسـد شـکیبائی کنید نور مؤمن این است که حق ما را بشـناسد بدترین کوری ها برای کسـی است که از دیـدن برتری ما بر دیگران کور باشد و با ما دشـمنی کند بدون اینکه گناهی از ما نسـبت باو سر زده باشـد جز اینکه مـا او را بحـق دعوت کرده ایم و دیگرانش بـآشوب و دنیـا و آشوب را برگیرد و آشـکارا از مـا بیزاری جویـد و دشـمنی ورزد پرچم حق بـدست ما است هر کس بسایه آن درآیـد سایه بر او بیفکند و هر کس هر چه زودتر خود را بزیر آن برساند کامیاب گردد و هر کس از آن بازماند هلاک شود و هر کس از آن جدا شود سـرنگون گردد و هر کس بدان چنگ زند رستگار شود.

من رئیس مؤمنانم و مال رئیس ستمکاران است بخدا قسم که مرا بجز مؤمن دوست ندارد بجز منافق دشمنم ندارد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۷۲

چون برادران خود را ملاقات نمودید با هم دست بدهید و اظهار خوشروئی و خنده روئی کنید تا چون از یک دیگر جدا شوید آنچه بار گناه بر دوش شما است برداشته

شده باشد چون یکی از شما عطسه کرد برای او دعا کنید و بگوئید یرحمک اللّٰه: خدا تو را رحمت کند و او بشما بگوید: یغفر اللّٰه لکم و یرحمکم خداوند شما را بیامرزد و شما را رحمت کند که خدای تبارک و تعالی میفرماید چون تحیتی بشما گفته شد شما بهتر از آن بگوئید و یا همان تحیت را باز گردانید (نساء: ۸۶).

با دشمن خود دست بده هر چند او را ناخوش آید که این از دستورات خدای عز و جل بر بندگان خود میباشد که میفرماید با بهترین وجه دفاع کن تا کسی که میان تو و او عداوتی میباشد گوئی دوستی صمیمی است و این دستور را فرا نمیگیرد مگر کسانی که شکیبائی میورزند و فرا نمیگیرد مگر کسی که نصیبش از خوشبختی بیشتر باشد.

دشمن تو مجازاتی سخت تر از این ندارد که تو در باره او خدا را اطاعت کنی و برای تو کافی است که دشمنت را ببینی که معصیت خدای عز و جل را میکند، دنیا در گردش است بهره خود را از آن از راه نیکوتری برگیر تا نوبه تو برسد، مؤمن بیدار است و مراقب و ترسان، و یکی از دو پیش آمد خوب را منتظر است «راحتی در دنیا یا سعادت در آخرت» و ترسش از بلاء از این جهت است که مبادا مجازات گناهان او باشد برحمت پروردگارش عز و جل امیدوار است مؤمن از بیم و امید خالی نمیشود از آنچه پیش فرستاده می ترسد و از جستجوی آنچه که خدا او را وعده فرموده غفلت نمی ورزد و از آنچه خدای عز و جل او را

ترسانده آسوده خاطر ننشیند آبادکنندگان زمین شمائید که خداوند شما را در آن جای داده تا ببیند چگونه رفتار میکند خدا را در آنچه از شما می بیند بپائید از شاهراه بروید تا دیگران بجای شما از آن

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۷۳

راه نرونـد آن کس که عقلش کامل است نیکو رفتار کنـد و در دین خود نیکو بنگرد بشـتابید بسوی آمرزش پروردگار خود و بهشتی که به پهنای آسمان ها و زمین است و برای اهل تقوی آماده شده است که شما بآن دست نیابید مگر با تقوی.

کسی که زنگ گناه بگیرد از یاد خدای عز و جل نابینا گردد هر کس که دستور پیشوای الهی را ترک کند خداوند شیطانی بر او بگمـارد که همنشـین او گردد چرا کسانی که مخالف شـما هسـتند در گمراهی خودشان از شـما بیناتر و در صـرف مالی که بدست آورده اند از شـما بخشنده ترند؟ این نیست مگر از آن جهت که شما بدنیا اعتماد کردید و ستم کشیدن را راضی شدید و بمال اندک دنیا حرص ورزیدید و در باره آنچه وسـیله عزت و خوشـبختی شما بود و نیرو بخش شما بود بر کسانی که بشما ستم میکردند کوتاهی کردید نه در باره دستوری که پروردگار شما به شما داده است از او حیا میکنید و نه صلاح کار خویش را در نظر میگیرید و هر روز سـتمی تازه بر شـما میرود و شما از خوابتان بیدار نمی شوید و سستی شما بپایان نمیرسد مگر نمی بینید که شهرهای شما و دین شما هر روز پوسیده تر می شود و شما در غفلت دنیا بسر میبرید.

خدای عز و جل بشما میفرماید که بستمکاران

اعتماد نورزید که آتش بجان شما می افتد و جز خدای برای شما دوستانی نباشد و یاری نشوید.

فرزندان خود را نامگذاری کنید و اگر ندانید که پسر است یا دختر نامهائی بر آنان بگذارید که بر مرد و زن هر دو گفته می شود زیرا فرزندانی که سقط شده اند چون روز قیامت شما را ملاقات کنند و نام گذاری شان نکرده باشید فرزند سقط شده بپدرش میگوید چرا مرا نامگذاری نکردی؟ با اینکه رسول خدا (ص) محسن را پیش از آنکه زائیده شود نام گذاشت.

مبادا در حالی که سر پا ایستاده اید آب بنوشید که بدرد بی درمانی دچار میسازد یا آنکه خداوند عافیت بدهد چون بچهار پایان سوار شدید خدای عز و جل را بیاد آورید و بگوئید سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما كُنَّا

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۷۴

لَهُ مُقْرِنِينَ وَ إِنَّا إِلى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ (زخرف آیه ۱۳) منزه است خدائی که این حیوان را مسخر ما فرمود و ما توانائی آن نداشتیم و ما بسوی پروردگار خود بازگشت خواهیم نمود) چون یکی از شما بسفر رود بگوید:

اللهم انت انصاحب فی السفر و الحامل علی الظهر و الخلیفه فی الاهل و المال و الولد.

بار الها همراه در سفر و در باری که بر پشت کشیده می شود و جانشین در میان خانواده ها و مال ها و فرزندان تو میباشی) و چون در منزلی فرود آمدید بگوئید:

اللهم انزلنا منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین

بار الها ما را بمنزل با برکتی فرود آر که بهترین فرود آرندگان تو هستی).

چون چیزی از نیازمندیهای خود را از بازار خریدید هنگام وارد شدن ببازار بگوئید

اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شریک

له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم انی اعوذ بک من صفقه خاسره و یمین فاجره و اعوذ بک من بوار الایم.

(گواهی میدهم که خدایی بجز خدای یکتای بی انباز نیست و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده او است بار الها من پناه بتو می برم از سودائی که زیان آورد و از سوگند دروغ و پناه می برم بتو از کسادی و بی مشتری ماندن).

کسی که پس از نماز خواندن بانتظار فرا رسیدن نماز دیگر باشد از زیارت کنندگان خدای عز و جل محسوب میگردد و بر خدای تعالی لازم است که زائر خویش را بزرگ داشته و آنچه میخواهد عطایش فرماید.

کسی که حج و عمره بجا می آورد مهمان خدا است و خداوند آمرزش خود را بیدریغ باو ارزانی میدارد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۷۵

کسی که بکودک بی خرد نوشابه مست کننده ای بدهد خدای تعالی او را در میان چرک و خون زنان دوزخی زندانی میکند تا از کاری که کرده است عذر موجهی بیاورد.

صدقه دادن از برای مؤمن سپر بزرگی است از دوزخ و از برای کافر وسیله ای است که مالش را از تلف شدن نگهدارد عوض صدقه اش هر چه زودتر باو داده می شود و بلاها از او برگردانده شود ولی در عالم آخرت بهره ای ندارد.

دوزخیان بوسیله زبانشان دوزخی شدند و نورانیان بوسیله زبان نورانی گشتند پس زبانهای خود را نگهدارید و بیاد خدایش عز و جل مشغول سازید.

پلیدترین کارها آن است که گمراهی بار آورد و بهترین کسب ها کارهای خیر است مبادا صورت بسازید که روز قیامت از آن بازپرسی خواهید شد و چون خاشاکی از تو بوسیله کسی گرفته شد بگو خداوند

آنچه را که خوش نداری از تو دور سازد هنگامی که از حمام بیرون آمدی و برادرت بتو گفت

طاب حمامك و حميمك

(خوش باد حمامت و آب گرمت) بگو!

انعم اللّٰه بالك

(خداوند خاطرت را خنک سازد) چون برادرت بتو بگوید!

حياك اللّٰه بالسلام

(خداوند سلام بر تو فرستد) بگو:

و انت و حياك اللّٰه و اهلك دار المقام

(تو را نیز خداوند سلام بفرستد و در بهشت جاوید جایگزینت فرماید) در جاده عمومی بول ممکن و بقضای حاجت منشین.

در خواست کردن پس از ثناگوئی است پس نخست خدای را ثنا گوئید و سپس نیازمندیها را درخواست کنید پیش از آنکه نیازمندیها را درخواست کنید خدای عز و جل را ثنا گوئید و مدح نمائید.

ای کسی که دعا میکنی چیز نشدنی و غیر حلال را درخواست مکن چون خواستید در باره نوزاد پسر بکسی مبارک باد بگوئید پس بگوئید خداوند این بخشش بی عوض را برای تو مبارک کند و او را بسر حد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۷۶

رشد و تکامل برساند و احسان خود را روزی او فرماید و چون برادرت از مکه باز آمد میان دو چشمش را ببوس و دهنش را ببوس که با آن حجر الاسودی را بوسیده که پیغمبر آن را بوسیده است و چشمش را ببوس که با آن چشم بخانه خدای عز و جل نگریسته و پیشانی و صورتش را ببوس و در مبارک بادش بگوئید خداوند اعمال حج تو را بپذیرد و کوششت را مورد مرحمت فرماید و خرجی را که کرده ای عوض دهد و این سفر را آخرین سفر مکه ات قرار ندهد.

از افراد پست دوری کنید که پست آن کسی است که از

خدای عز و جل نمیترسد کشندگان پیمبران در میان آنان است و دشمنان ما در میان آنان براستی که خدای تبارک و تعالی بر زمین نظری افکند و ما را برگزید و برای ما شیعه ای برگزید که ما را یاری کنند و بشادی ما شاد باشند و بخاطر اندوه ما اندوهگین گردند و مال و جانشان را در راه ما از دست بدهند آنان از ما هستند و بسوی ما آیند از شیعیان بنده ای نیست که گناهی را مرتکب شود پس از آن بمیرد تا آنکه ببلائی دچار آید که گناهان او را پاک کند این بلا یا در مال و یا در اولاد و یا در جانش باشد تا آنکه خدا را در حالی ملاقات کند که گناهی نداشته باشد و چنانچه باقیمانده ای از گناهان داشته باشد بهنگام مرگش بر او سخت گیرند (و بدشواری بمیرد).

شیعه ما که بمیرد صدیق و شهید است زیرا امر ولایت ما را تصدیق نموده و برای خدای عز و جل در راه ما دوستی نموده و در راه ما دشمنی کرده است و مقصودش از این کار فقط رضای خدای عز و جل بوده است و بخدا و رسولش ایمان آورده است.

خدای عز و جل میفرماید کسانی که بخدا و رسولش ایمان آورده اند هم آنان در نزد پروردگارشان صدیقان و شهیدانند بمزدشان و نورشان خواهند رسید (الحدید: ۱۹) بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و بزودی این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه در بهشت است.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۷۷

کسی که راز ما را فاش کند خداوند، سختی آهن را باو

بچشاند فرزندان خود را روز هفتم ختنه کنید و گرما و سرما شما را از این کار باز ندارد که باعث پاکیزگی بدن نوزاد است و همانا زمین از بول کسی که ختنه نشده باشد بخداوند مینالد.

مستی چهار نوع است مستی می و مستی مال و مستی خواب و مستی پادشاهی چون یکی از شما خواست که بخوابد دست راست خود را بزیر گونه راست خود بنهد زیرا نمیداند از خواب خود بیدار می شود یا نه دوست دارم که مؤمن هر پانزده روز یک بار نوره بکشد.

ماهی کمتر بخورید که گوشت بدن را آب میکند و بلغم میافزاید و نفس کشیدن را دشوار میسازد کم کم آشامیدن شیر از هر دردی شفاست بجز، مرگ انار را با پیه آن بخورید که معده را دباغی میکند و هر دانه ای از انار که در معده جایگیر می شود تا چهل شب دل را زنده میکند و جان را روشن میسازد و وسوسه شیطان را ناتوان میگرداند سرکه نان خورش خوبی است که صفرا شکن است و دل را زنده میکند کاسنی بخورید که هر صبح یک قطره از قطره های بهشتی بر آن است آب باران بنوشید که بدن را پاکیزه میسازد و از بیماریها جلوگیری میکند که خداوند تبارک و تعالی میفرماید و آبی از آسمان فرود می آورد تا شما را پاکیزه نموده و پلیدی شیطان را از شما بزداید و دلهای شما را محکم سازد و پاهای شما را استوار نماید برای هر دردی در سیاه دانه درمانی است گوشت گاو درد است و شیرش درمان و روغنش شفا است برای زن باردار بهترین غذا و دوا خرما است.

خدای عز و جل بمریم فرمود تنه درخت خرما را بجنبان تا خرمای تازه برای تو بیفتد پس بخور و بیاشام و دیده خود را روشن ساز کام فرزندان خود را با خرما بردارید که رسول خدا با حسن و حسین این چنین کرد.

چون یکی از شما خواست با همسر خود آمیزش جنسی نماید او را بشتاب بیندازد که زنها را نیازمندیهائی است چون یکی از شما زنی را دید که از آن زن خوشش آمد با همسر خود هم بستر شود که مانند همان که دیده در نزد همسر خودش نیز هست و حتما نگذارد شیطان بدلش راه یابد و چشم خود را از آن زن بیگانه بگرداند و اگر همسر ندارد دو رکعت نماز بگذارد و خدا را ستایش فراوان کند و بر پیغمبر و خاندانش درود

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۷۸

بفرستد و سپس از فضل خداوندی درخواست کند که خداوند با مهربانی خود چیزی در دسترس او قرار میدهد که او را بی نیاز سازد.

و چون یکی از شما با همسر خود درآمیخت کمتر حرف بزند که حرف زدن در چنین هنگام باعث لال شدن فرزند می شود هیچ کس از شما باندرون عضو جنسی همسر خود نگاه نکند که شاید چیزی بیند که خوشش نیاید و باعث کوری فرزند نیز گردد.

چون یکی از شما بخواهد با همسرش آمیزش جنسی نماید بگوید

اللهم انی استحللت فرجها بامرک و قبلتها بامانتک فان قضیت لی منها ولدا فاجعله ذکرا سویا و لا تجعل للشیطان فیه نصیبا و لا شریکا

(بار الها من بدستور تو عضو جنسی از این زن را بر خود حلال نمودم و بامانت از

تو آن را پـذیرفتم پس اگر فرزندی از او برای من مقدر فرموده ای آن فرزند را پسـری کامل گردان و شـیطان را در او بهره ای نباشد و شریک او نگردد حقنه یکی از چهار درمان است (یا در هر یک از چهار مورد باید حقنه نمود).

رسول خـدا فرمود بهترین داروئی که بـآن درمان کرده ایـد حقنه است و آن شـکم را فربه کنـد و درد را از درون پاک کنـد و بدن را نیرومند سازد و داروی بینی را از بنفشه تهیه کنید و بر حجامت مواظب باشـید چون یکی از شـما بخواهد با همسـر خود هم بستر شود از آمیزش در اول ماه ها و نیمه های آن خودداری کند که شـیطان در این دو هنگام فرزند میجوید و شـیاطین در این دو وقت میخواهند که با فرزند شریک شوند پس می- آیند و در بسته شدن نطفه شرکت میجویند.

بروز چهارشـنبه از حجامت گرفتن و نوره کشـیدن خودداری کنید که روز چهارشـنبه روز نحس پایداری است و دوزخ در آن روز آفریده شد و در روز جمعه ساعتی است که هر کس در آن ساعت حجامت کند می میرد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۷۹

(آنچه دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین بدر بهشت نوشته شده است)

۱۱- رسول خدا (ص) فرمود: دو هزار سال پیش از آنکه خداوند آسمانها و زمین را بیافریند بدر بهشت نوشته شده است

لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه علی اخو رسول اللَّه

(خدائی بجز اللَّه نیست و محمد فرستاده خدا است علی برادر رسول خدا است)

(نماز چهار هزار باب دارد)

۱۲- زکریا بن آدم گوید: شنیدم امام صادق علیه السّلام میفرمود برای نماز چهار هزار باب است.

ابن بابویه، محمد بن علی - فهری زنجانی، احمد، الخصال / ترجمه فهری، ۲جلد، علمیه اسلامیه - تهران، چاپ: اول، بی تا.

الخصال / ترجمه فهری ؛ ج ۲ ؛ ص۷۷۹

(آنچه هفت هزار سال پیش از آفرینش آدم بر پایه عرش نوشته یافته شد)

۱۳- سـهیل بن غزوان بصـری گویـد شـنیدم امام صادق میفرمود: زنی از جنیان که عفراءاش میگفتند بخدمت پیغمبر میرسـید و سخن آن حضرت می شنید آنگاه بنزد نیکان جن می آمد و آنان بدست او مسلمان

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۸۰

میشدنـد پیغمبر این زن را مـدتی ندیـد از جبرئیـل حـالش را پرسـید جبرئیل عرض کرد: خواهری که او را در راه خـدا دوسـت میدارد بر خواهران دینی اش افزوده است «۱» پیغمبر فرمود: خوشا بحال آنان که در راه خدا یک دیگر را دوست میدارند همانا خـدای تبـارک و تعالی سـتونی از یاقوت سـرخ در بهشت آفریـده است که هفتاد هزار کاخ بر آن سـتون اسـتوار است و در هر کاخی هفتاد هزار اطاق هست و خداونـد این کاخها را ویژه کسانی آفریـده است که در راه خدا دوستی میکنند و بزیارت یک دیگر میروند ای عفراء چه دیدی؟ «۲» عرض کرد شگفتیهای فراوانی دیدم فرمود: از همه شگفت آورتر چه بود؟

عرض کرد: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگ سفیدی دیدم که هر دو دست خود بآسمان بلند کرده بود و میگفت: بار الها اگر بسوگند خود وفادار باشی و مرا بآتش دوزخ اندازی تو را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین قسم خواهم داد که مرا از آن آتش نجات بخشی و با آنان محشورم

گردانی گفتم: ای حارث این نامهائی که خدا را بدانها میخوانی چیست؟ بمن گفت: این نامها را هفت هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند بر پایه عرش نوشته دیدم پس دانستم که گرامی ترین آفریدگان نزد خداوند آنانند و اکنون از خدا بحق آنان درخواست میکنم پیغمبر فرمود: بخدا قسم اگر همه مردم روی زمین باین نامها قسم بدهند خداوند اجابت میفرماید.

---

(۱) کلمه زارت که در بعضی از نسخه ها است مناسبتر بنظر میرسد- یعنی بزیارت یکی از خواهران رفته است.

(۲) ظاهرا روایت سقطی داشته باشد.

(کسی که روایت کرده است که خدای عز و جل را دوازده هزار جهان است)

۱۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: براستی که خدای را عز و جل دوازده هزار جهان است که هر جهانی از آنها بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین است و هیچ جهانی از آن جهان ها نمیداند که خدای را عز و جل بجز او جهان دیگری هم هست و من بر همه آن جهانها حجت هستم.

(اصحاب پیغمبر دوازده هزار مرد بودند)

اشاره

۱۵- امام صادق علیه السّلام فرمود: اصحاب رسول خدا (ص) دوازده هزار مرد بودند هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادشدگان و در میان همه آنان نه یکنفر جبری مذهب بود و نه مرجئی مذهب و نه حروری مذهب و نه معتزلی مذهب و نه کسی که به رأی و قیاس عمل کند شبانه روز گریه میکردند و (بخدا) عرض میکردند جان ما را بگیر پیش از آنکه نان شب مانده ای بخوریم.

(شرح:)

مقصود این است که این مذاهب باطله همگی پس از رسول خدا پیدا شده است و مسلمانانی که در خدمت آن حضرت بودند از این بدعتها برکنار بودند و کارشان تضرع بدرگاه الهی بود و آنقدر در دنیا زاهد بودند که حاضر نبودند اندوخته ای داشته باشند و لو اینکه لقمه نانی از غذای شب باقی مانده باشد.

(بیان نوری که پیش از آفرینش آدم در پیشگاه الهی بود)

۱۶- رسول خدا (ص) فرمود: چهار هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند من و علی

یک نور بودیم در پیشگاه الهی جل جلاله و چون خداونـد آدم را آفرید این نور در پشت آدم راه یافت و همواره خدای عز و جـل این نور را از پشتی به پشت دیگر منتقـل میکرد تـا آنکه در پشت عبـد المطلب اش جای داد سـپس از پشت عبـد المطلب بیرونش آورد و بدو بخش تقسیم اش نمود یک بخش در پشت عبد اللّه و یک بخش در پشت ابی طالب نهاد پس علی از من است و من از علی هستم گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من پس هر کس مرا دوست بدارد بدوستی من او را نیز دوست میدارد و هر کس مرا دشمن بدارد بدشمنی من او را نیز دشمن خواهد داشت.

(بیان آنچه بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش آدم میان دو شانه محمود فرشته نوشته شده بود)

۱۷- علی بن جعفر گوید: شنیدم از موسی بن جعفر علیه السّلام که میفرمود در آن میان که رسول خدا نشسته بود فرشته ای که بیست و چهـار رخ داشت بخـدمتش رسـید رسول خـدا بـاو فرمود: دوست من جبرئیل، تو را بچنین صورتی ندیـده بودم فرشـته عرض کرد: من جبرئیل نیسـتم من محمودم و خدای عز و جل مرا برای آنکه نوری را بنوری همسر قرار دهم برانگیخت فرمود: کدام نور با کدام؟ عرض کرد فاطمه را بعلی و همین که آن فرشـته برگشت حضرت متوجه شد که میان دو شانه او نوشته شده است محمد فرستاده خدا است و علی جانشین او است پس رسول خدا فرمود: از چه زمانی این نوشته

میان دو شانه تو است؟ عرض

کرد بیست و دو هزار سال پیش از آنکه خدای عز و جل آدم را بیافریند.

(خدای عز و جل یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفرید و خدای عز و جل یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفرید)

۱۸- رسول خدا (ص) فرمود خدای عز و جل یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفرید که من نزد خداوند از همه آنان گرامیترم و این سخن نه از روی مباهات میگویم و خداوند عز و جل یک صد و بیست و چهار هزار جانشین برای پیغمبران آفرید و علی علیه السّلام از همه آنان نزد خداوند گرامی تر و با فضیلت تر است. و ترجمه روایت ۱۹ هم چنین است

(خدای تعالی یک صد و بیست و چهار هزار کلمه با موسی مناجات کرد)

۲۰- رسول خدا (ص) فرمود: همانا خدای عز و جل با موسی بن عمران در سه روز و سه شب یک صد

و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد که در تمام این مدت موسی نه غذائی خورد و نه چیزی آشامید و چون بسوی بنی اسرائیل بازگشت و سخن گفتن آنان را شنید بدش می آمد که هنوز شیرینی کلام خدای عز و جل در گوش جان او بود.

(رسول خدا (ص) بعلی علیه السّلام هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می شد)

۲۱- ام سلمه همسر رسول خدا گوید: رسول خدا در همان بیماری اش که جان سپرد فرمود دوست مرا نزد من بخوانید پس عایشه کس بنزد پدرش فرستاد و چون ابو بکر آمد رسول خدا روی خود را پوشانید و فرمود دوست مرا نزد من بخوانید پس ابو بکر بازگشت و حفصه کس بنزد پدرش فرستاد و چون پدرش آمد رسول خدا روی خود را پوشانید و فرمود دوست مرا نزد من بخوانید پس عمر بازگشت و فاطمه کس بنزد علی فرستاد چون علی علیه السّلام تشریف آورد رسول خدا با احترام از جا برخاست و علی علیه السّلام داخل شد و سپس رسول خدا علی را بزیر جامه خود کشید علی علیه السّلام فرماید: رسول خدا هزار حدیث بمن فرمود که هر حدیثی هزار حدیث دیگر را میگشود تا آنکه عرق بر من و رسول خدا بنشست و عرق آن حضرت برخسار من روان شد و عرق من برخسار آن حضرت جاری گشت.

۲۲- اصبغ بن نباته گوید: از امیر المؤمنین علیه السّلام شنیدم که میفرمود: همانا رسول خدا (ص) هزار باب بمن از حلال

و حرام و آنچه شده است تا روز قیامت بیاموخت که از هر بابش هزار باب گشوده میشد (این هزار هزار باب) تا آن پایه که دانش سررسید مرگها و بلاها و مطالب حق را فرا گرفتم.

۲۳- عبد اللَّه بن عمر گوید: رسول خدا (ص) در همان بیماری که از دنیا رحلت کرد فرمود برادر مرا نزد من بخوانید کس نزد علی علیه السّلام فرستادند و آن حضرت تشریف آورد رسول خدا و علی هر دو صورتهای خود را بطرف دیوار نمودند و جامه ای برخسار خویش کشیدند رسول خدا صحبتی محرمانه با علی کرد و مردم پشت در گرد هم ایستاده بودند پس علی علیه السّلام بیرون آمد از مردمان مردی بآن حضرت عرض کرد پیغمبر خدا صحبتی محرمانه با تو داشت؟ فرمود: آری هزار باب مرا محرمانه فرمود که هر باب هزار باب بود عرض کرد، همه را یاد گرفتی؟ فرمود: آری و کاملا درک کردم عرض کرد: آن سیاهی که در ماه پیدا است چیست؟ فرمود خدای عز و جل فرموده است: ما شب و روز را دو نشانه قدرت قرار دادیم و نشانه شب را محو و تاریک نموده و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم آن مرد عرض کرد ای علی خوب درک کرده ای.

(شرح:) بعضی گفته اند که مقصود از سیاهی که در ماه مورد پرسش شده است زوال او است در نیمه آخر ماه تا اوقات قران ولی این احتمال بر خلاف ظاهر است و تطبیق آیه بر مورد سؤال مشکل است و با توجه باینکه بقیه روایات باب این ذیل را ندارد رفع اشکال آسان مینماید.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲،

(۱۲۲۵) ۲۴- موسی بن بکر گوید: بامام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی که یک روز یا دو روز و سه روز و چهار روز و بیشتر غش میکند چقدر از نمازش را باید قضا نماید؟ فرمود: میخواهی چیزی بگویم که جواب این سؤال تو را و هر چه مانند آن است در برداشته باشد؟: هر چیزی که خداوند عز و جل در آن مورد بنده اش را ناچار فرموده است خداوند عذر بنده اش را بهتر می پذیرد و دیگری بیشتر از این روایت کرده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: و این از بابهائی است که هر بابی از آن هزار باب باز میکند.

۲۵- بکیر بن ایمن گوید سالم بن ابی حفصه گفت: شنیدم امام باقر علیه السّلام میفرمود: همانا رسول خدا (ص) بعلی هزار باب بیاموخت که هر بابی هزار باب میگشود بگیر گوید اصحاب ما که این شنیدند رفتند و از امام باقر این موضوع را پرسیدند دیدند سالم راست گفته است و راوی گوید کسی که این حدیث را از امام باقر شنیده بود برای من حدیث کرد و سپس گفت از آن بابها بجز یک باب و یا دو باب بدست مردم نرسیده است و آنچه بیشتر یادم است گفت یک باب.

۲۶- اصبغ بن نباته گوید: امیر المؤمنین بما دستور فرمود: تا از کوفه بمدائن برویم ما روز یک شنبه حرکت کردیم و عمرو بن حریث با هفت نفر با ما نیامدند و بجائی در حیره که نامش خورنق بود رفتند و گفتند در اینجا گردشی میکنیم و چون روز چهارشنبه فرا رسید کوچ میکنیم و پیش از آنکه علی

(ع) نماز جمعه

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۸۷

بخوانـد بعلی می پیونـدیم در آن میان که آنان غـذا میخوردنـد ناگاه سوسـماری پیدا شد آن را شـکار کردند عمرو بن حریث دست خـود را پیش آورد و گفت بـاین سوسـمار بیعت کنیـد که امیر المـؤمنین همین است آن هفت نفر بیعت کردنـد و عمرو هشـتمین نفر بـود کـه بیعت نمـود و شب چهارشـنبه حرکت کردنـد و روز جمعه بمـدائن رسـیدند و امیر المـؤمنین بخطبه نمـاز مشغول بود همگی آنان دسته جمعی بدر مسجد رسیدند و چون از در وارد شدند امیر المؤمنین نگاهی بآنان کرد و فرمود:

ای مردم همانـا رسول خـدا هزار حـدیث بطور محرمـانه بمن فرمود که هر حـدیثی هزار بـاب بود و برای بابی هزار کلیـد و من شنیدم که خداوند جل جلاله میفرماید: روزی که هر مردمی را که با پیشوایانشان میخوانیم (بنی اسرائیل: ۷۱).

و من برای شـما بخدا سوگند یاد میکنم که بطور مسلم روز قیامت هشت نفر با پیشوایشان که سوسماری است بمحشر می آیند و اگر بخواهم نام آنان را بگویم میگویم راوی گویـد: دیـدم که عمرو بن حریث همچون شاخه درخت خرما از شـرم و ملامت سر بزیر افکند ۲۷- امام باقر (ع) فرمود: همانا که رسول خدا بعلی (ع) بابی بیاموخت که هزار باب میگشود و هر بابی هزار باب میگشود.

۲۸- امام صادق (ع) فرمود: چون رسول خـدا (ص) بیمار شد همان بیماری که در آن رحلت فرمود کس بنزد علی (ع) فرسـتاد چون علی (ع) آمد خود را بر روی پیغمبر انداخت و مدتی این با او سخن میگفت

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۸۸

و او با این و

چون بیرون شد آن دو نفر علی را ملاقات کردند و باو گفتند رفیقت بتو چه گفت؟ فرمود: بابی را بیان کرد که هزار باب میگشود و هر باب آن هزار باب میگشود.

(۱۲۳۰) ۲۹- ابی اسحاق سبیعی گوید: از اصحاب امیر المؤمنین که مورد اعتماد بود شنیدم که گفت شنیدم علی (ع) میفرمود در این سینه من دانش انباشته ای هست که رسول خدا آن را بمن آموخته است و اگر کسانی را می یافتم که حافظ آن باشند و چنانچه شاید آن را رعایت میکردند و بهمان نحو که از من میشنوند باز گو میکردند برخی از آن دانش را بدست آنان می سپردم تا بسیاری از دانش با همان دانسته میشد همانا دانش کلید هر بابی است و هر بابی هزار باب میگشاید.

۳۰- اصبغ بن نباته گوید: شنیدم امیر المؤمنین (ع) میفرمود: همانا رسول خدا هزار باب از حلال و حرام و آنچه شده است و از آنچه تا روز قیامت خواهد شد بمن آموخت که از هر بابی از آن هزار باب گشوده میشد این هزار هزار باب شد تا آنجا که دانش سر رسید مرگها و بلاها و مطالب حق را فرا گرفتم.

(شرح:) عین این روایت با همین سند در شماره ۲۲ گفته شد با تفاوت در یک کلمه: از آنچه خواهد شد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۸۹

۳۱- امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) بعلی هزار باب وصیت فرمود که هر بابی هزار باب میگشود.

۳۲- امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا در همان بیماری که از دنیا رفت فرمود دوست مرا برای من بخوانید آن دو زن (عایشه و حفصه) کس بنزد

پـدرانشان فرسـتادند چون چشم حضـرت بآنان افتاد روی از آنان بگردانید و فرمود دوست مرا برای من بخوانید کس بنزد علی بن ابی طالب فرستاده شد و چون حضرت او را دید خود را بر روی او افکند و بسخن گفتن پرداخت و چون بیرون آمد آن دو نفر (ابو بکر و عمر) حضـرت را ملاقات کردند و گفتند دوستت بتو چه گفت؟ فرمود: هزار باب مرا حدیث کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشد.

۳۳- عمر بن یزیـد گویـد: بامام صادق (ع) عرض کردم: بما چنین رسـیده است که رسول خـدا (ص) بعلی هزار باب بیاموخت که هر بـابی هزار بـاب میگشود؟ فرمود: آری (پس فرمود بلکه یـک بـاب باو بیاموخت که آن یک باب هزار باب گشود و هر بابی هزار باب).

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۹۰

۳۴- امام باقر (ع) فرمود: علی (ع) فرمود: رسول خدا مرا هزار باب بیاموخت که هزار باب میگشود.

۳۵- عبـد الرحمن بن ابی عبـد اللّه گوید: شـنیدم امام صادق (ع) میفرمود: همانا رسول خدا (ص) بعلی بابی بیاموخت که هزار باب میگشود و هر باب برای او هزار باب میگشود.

۳۶- امام صادق فرمود: رسول خدا بعلی بابی بیاموخت که هزار باب میگشود و هر باب هزار باب میگشود.

۳۷- ابی بصـیر گوید: بخدمت امام صادق (ع) رسیدم و عرض کردم: جماعت شیعه حدیث میکنند که رسول خدا علی را بابی بیاموخت که از آن یک باب هزار باب میگشود و هر بابی هزار باب میگشود پس امام صادق (ع) فرمود.

ای ابا محمد بخدا قسم که رسول خدا بعلی هزار باب بیاموخت که هر بابی هزار باب میگشود

الخصال

/ ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۹۱

بحضرت عرض کردم بخدا که دانش (بمعنای واقعی) همین است فرمود: دانش این است و کسی را چنین علمی نیست و (دانش ما) فقط این نیست.

۳۸- امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) در همان بیماری که در آن از دنیا رحلت کرد فرمود: دوست مرا برای من بخوانید آن دو زن (عایشه و حفصه) کس بنزد پدرانشان فرستادند چون پیغمبر آنان را دید روی از آنان برگردانید سپس نزد علی فرستادند چون علی تشریف آورد خود را بروی پیغمبر انداخت و پیوسته با او حدیث میکرد و او با علی حدیث میکرد و چون بیرون شد آن دو نفر (ابو بکر و عمر) علی را ملاقات کردند و گفتندش: چه گفت؟ فرمود: بابی را بمن حدیث کرد که هزار باب میگشود و هر باب هزار باب میگشود.

(۱۲۴۰) ۳۹- امام صادق (ع) فرمود رسول خدا بعلی هزار باب بیاموخت که هر بابی هزار باب میگشود.

۴۰- امام صادق (ع) فرمود: چون فاطمه بخاک سپرده شد ابو بکر و عمر بنزد امیر المؤمنین آمدند حضرت (ضمن حدیثی طولانی بآنان فرمود: اما آنچه گفتید که من نگذاشتم شما دو نفر شاهد کار تجهیز

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۹۲

رسول خدا شوید برای این بود که پیغمبر فرمود: عورت مرا بجز تو هر کس ببیند چشم اش کور می شود از این رو من نخواستم بشما اجازه حضور داده باشم و اما آنچه من خود را بروی پیغمبر انداختم برای این بود که پیغمبر هزار حرف بمن آموخت که هر حرفی هزار حرف میگشود و نمیبایست من شما را به راز رسول خدا آگاه سازم.

۴۱- امام

باقر (ع) فرمود: همانا رسول خدا (ص) بعلی هزار حرف بیاموخت که از هر حرفی هزار حرف باز میشد و از هر حرف آن هزار حرف، هزار حرف دیگر باز میشد.

۴۲- ابی بصیر گوید: امام صادق (ع) فرمود: در دسته شمشیر رسول خدا صحیفه کوچکی گذاشته شده بود عرض کردم در آن صحیفه چه بود؟ فرمود همان حرفهائی که از هر حرف آن هزار حرف گشوده میشد ابو بصیر گوید: امام صادق (ع) فرمود: تا بامروز بجز دو حرف از آن حرفها بدیگران آموخته نشده است.

۴۳- ابان بن تغلب گوید: امام صادق (ع) فرمود: در آینده نزدیکی باین مسجد شما (یعنی مکه) سیصد و سیزده نفر می آیند اهل مکه آنان را میشناسند که از پدران و نیاکان مکیان متولد نشده اند شمشیرهائی

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۹۳

دارند که بهر شمشیری کلمه ای نوشته شده است که هزار کلمه از آن باز می شود.

و بادی مأمور می شود که در همه بیابان آواز دهد: این است همان مهدی که با حکم خاندان داود حکم میکند و بر حکم خویش گواهی مطالبه نمیکند.

۴۴- امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار باب وصیت فرمود که هر کلمه و هر بابی هزار کلمه و هزار باب میگشود.

۴۵- امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) جامه ای بر سر علی بینداخت و سپس هزار کلمه او را بیاموخت.

۴۶- عبد اللّٰه بن مغیره گوید: شنیدم از امام جواد که میفرمود: رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار کلمه بیاموخت که هر کلمه هزار کلمه میگشود.

۴۷- امام صادق (ع) از پدرش نقل میفرماید: که پیغمبر (ص) هزار کلمه بعلی (ع) حدیث فرمود

الخصال / ترجمه

فهری، ج ۲، ص: ۷۹۴

که هر کلمه ای هزار کلمه میگشود پس مردم چه میدانند (یا نمیدانند) که پیغمبر چه حدیثی بعلی علیه السّلام فرموده است.

۴۸- امام باقر (ع) فرمود: علی علیه السّلام بر فراز منبرش بود که مردی بخدمتش رسید و عرض کرد یا امیر المؤمنین آیا اجازه بمن میدهی که روایتی را که عمار بن یاسر از رسول خدا نقل کرد و من آن را از عمار شنیدم بگویم؟ فرمود از خداوند بپرهیزید و بر عمار بجز همان را که خود او گفته است نگوئید علی (ع) این جمله را سه بار تکرار فرمود و سپس بآن مرد فرمود: اکنون حرف بزن، او گفت شنیدم که عمار میگفت: شنیدم از رسول خدا میفرمود: من بر طبق تنزیل قرآن جنگ میکنم و علی (ع) بر طبق تاویل آن چنگ خواهد نمود حضرت فرمود: بپروردگار کعبه سوگند که عمار راست گفت و این نزد من جزو همان هزار کلمه ای است که هر کلمه ای هزار کلمه بدنبال دارد: ۴۹- محمد بن یزید محاربی گوید: شنیدم امام صادق (ع) میفرمود ما وارثان پیغمبرانیم سپس فرمود: رسول خدا جامه ای بر سر علی (ع) کشید و سپس هزار کلمه او را بیاموخت که هر کلمه ای هزار کلمه میگشود.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۹۵

۵۰- امام زین العابدین فرمود: رسول خدا (ص) بعلی (ع) هزار کلمه بیاموخت که هر کلمه ای از آنها هزار کلمه میگشود (و هر یک از آن هزار کلمه هزار کلمه دیگر را میگشود).

۵۱- اصبغ بن نباته گوید: شنیدم علی (ع) میفرمود رسول خدا هزار حدیث بمن بیان فرمود که برای هر حدیثی هزار باب است.

۵۲- امام باقر (ع)

فرمود: رسول خـدا در همان بیماری که قبض روح شد فرمود: دوست مرا برای من بخوانید عایشه و حفصه کس بنزد پدرانشان فرستادند همین که آمدنـد رسول خدا صورت و سـر خود را پوشانید و آن دو نفر که باز گشـتند رسول خدا جامه از سـر خود برداشت و سـپس فرمود: دوست مرا برای من بخوانید حفصه کسی بنزد پدرش فرستاد و عایشه کسی بنزد پدرش و چون هر دو آمدند رسول خدا (ص) صورت خود را پوشانید و آن دو نفر راه خود گرفتند و گفتند بنظر ما رسول خدا ما را نخواسـته اسـت عـایشه و حفصه گفتنـد آری فقـط فرمود: خلیـل مرا یا فرمود حبیب مرا برای من بخوانیـد و ما امیـد این داشتیم که شـما دو نفر حبیب یا خلیل آن حضرت باشید.

پس امیر المؤمنین (ع) تشریف آورد و رسول خدا سینه خود را بسینه او چسبانید و سر بگوش او نهاد

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۹۶

و هزار حدیث برای او بیان فرمود که هر حدیثی هزار باب داشت.

۵۳- امیر المؤمنین (ع) فرمود: چون هنگام وفات رسول خدا فرا رسـید مرا خواست و چون بخدمتش رسـیدم بمن فرمود: یا علی تـو جانشـین منی و نماینـده منی بر خانـدانم و امتم در زنـدگی من و پس از مرگ من دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا است و دشـمن تو دشـمن من است و دشـمن من دشـمن خدا است یا علی کسـی که پس از مرگ من ولایت تو را انکار کند مانند کسی است که در زنده بودن من پیغمبری مرا انکار نماید زیرا تو از من هستی

و من از تو سپس مرا بخودش نزدیک کرد و هزار باب از دانش را با من براز گفت که هر بابی هزار باب میگشود.

(خدای عز و جل هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است)

۵۴- جابر بن یزید گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم معنای اینکه خدای عز و جل میفرماید: آیا بآفرینش نخستین ما عاجز شدیم بلکه آنان از آفرینش تازه ای در اشتباهند (سوره ق آیه ۱۵) چیست؟

فرمود ای جابر تأویل این آیه چنین است که خدای عز و جل چون این آفریدگان و این جهان را فانی نمود و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ جای داد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۹۷

خدای عز و جل جهانی از نو می آفریند که بجز این جهان باشد و جهانی که از نو بوجود می آورد نیازی بنر و ماده نخواهد داشت آنان خدای را بپرستند و بیگانگی اش بشناسند و زمینی برای آنان بیافریند که بار سنگینی آنان را بکشد و بجز این زمین باشد و آسمانی برای آنان بیافریند که بر آنان سایه بیفکند و بجز این آسمان باشد. شاید تو را عقیده بر این است که فقط همین یک جهان را آفریده است؟ و معتقدی که خدای عز و جل بجز شما بشریرا نیافریده است؟ بلکه بخدا قسم همانا خدای تبارك و تعالی هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر آن جهان ها و آن آدمیان میباشی

با سپاس و توفیق خداوندی کتاب خصال پایان یافت.

۱۵- امام باقر (ع) فرمود تا نه سال و یا ده سال دوشیزه تمام نشده باشد نباید با او عمل جنسی انجام دهی. شرح: راوی این حدیث زراره است و ظاهرا موسی

بن بکر که این حدیث را از زراره نقل میکند میگوید که من خودم از امام باقر شنیدم که میفرمود: نه یا ده (بدون کلمه سال) و شاید تردید میان نه و ده از نظر رشد مزاجی دخترها باشد.

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۷۹۸

فهرست

فهرست جلد أوّل

کاری که مؤمن را آبرو دهد و کاری که عزتش بخشد ۸

کلید همه بدیها یک خصلت است ۹

نمونه ای از عدالت ۹

صاحب یک صفت لیاقت قضاوت در اجتماع را دارد ۱۰

کمترین حق مؤمن بر برادرش یک خصلت است ۱۰

یک وسیله تقرب بخدای عزّ و جلّ ۱۰

سخت ترین آزمایش خدا بندگان را با یک خصلت است ۱۰

میوه نهال نیکوکاری ۱۱

یک خو ایمان را استوار و خوی دیگر از دلش بیرون کند ۱۱

یک رفتار شکوه مؤمن را میبرد ۱۱

کار نیکی که برتر از آن نیست و ناسپاسی که بالاتر از آن نباشد ۱۱

تضمین بی نیازی با انجام یک کار ۱۲

جوانمردی خاندان پیمبر ۱۲

نمونه ای از جوانمردی ۱۲

کاری که از ثروتمند خوش آیند نیست ۱۲

کاری که خداوند آن را دوست میدارد و کاری که

دشمنش میدارد ۱۳

هر کس دارای یک خصلت باشد سپاسگزاری نکرده است ۱۳

شرح: ۱۳

کسی که برای یک خصلت خشمگین نگردد از یک خصلت نیز سپاسگزار نخواهد بود ۱۴

نمونه ای از فروتنی ۱۴

صفتی که نزدیک بکفر است و صفتی که نزدیک است از تقدیر جلوگیری کند ۱۴

شرح: ۱۴

کاری که پیشینیان را نابود ساخت ۱۵

کشته شدن در راه خدا کفاره همه گناهان است مگر یک چیز که کفاره اش فقط یکی از سه چیز است ۱۵

هدیه ای که خداوند فقط بر محمد و امتش فرستاد نه بر امتهای پیشین ۱۵

هر که بافزایش خیر خانه اش علاقمند است چون بر غذا می نشیند باید یک کار انجام دهد ۱۶

خدای تعالی چون بنده ای را دوست بدارد توجه خاصی باو فرماید و چون توجه فرماید یکی از سه چیز باو تحفه دهد ۱۶

روز قیامت شب وصال متقین است ۱۶

کاری که بخاطر آن مرگ ناخوش آید ۱۶

کاری که بضدش شبیه است ۱۷

شرح: ۱۷

بدترین مردم کسانی هستند که از ترس یک چیز بآنان احترام بشود ۱۷

زهد در دنیا یک چیز بیش نیست و سپاس هر نعمتی یکی بیش نه ۱۷

هیچ چیز از زبان سزاوارتر نیست که زندانش بطول انجامد ۱۸

هر کس آرزوی دراز کند بد کردار می شود ۱۸

مرد مسلمان تا خاموش است نیکوکار نوشته می شود ۱۸

هر کس یک کار انجام دهد خداوند او را از وحشت روز قیامت در امان دارد ۱۸

یک چیز در پیکر عقل بجای سر او است ۱۹

پرهیزکارتر و عابدتر و زاهدتر و کوشاترین مردم ۱۹

توبه پشیمانی است و بس ۱۹

آنکه بیش از خوراک خویش از دنیا برگیرد ۲۰

یک وصیت قابل توجه ۲۰

اثر منفی یک صفت و اثر

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۸۰۰

پس از نماز عشا بیدار بماند ۸۸

امت اسلامی بدو چیز بیشتر از هر چیز بآتش میروند و بدو چیز بیشتر به بهشت ۸۸

خدای عز و جل دو ترس و دو آسودگی خواطر را به بنده اش یک جا ندهد ۸۹

امّت اسلامی را در اول دو چیز باعث صلاح بود و در آخر دو چیز موجب هلاکتش خواهد گشت ۸۹

باب خصلتهای سه گانه

سه طایفه را خداوند بدون رسیدگی بحسابشان به بهشت میبرد و سه طایفه دیگر را بدون حساب به دوزخ ۹۰

خداوند مؤمن را در مورد سه چیز بازخواست نمیکند ۹۰

هر کس سه صفت و یا یکی از آن سه را داشته باشد در سایه عرش الهی خواهد بود ۹۱

سه کس روز قیامت از همه کس بخدا نزدیکتراند ۹۲

بهنگام پیدایش سه چیز دعا مستجاب می شود ۹۲

تا سه خصلت در کسی نباشد مؤمن نیست ۹۲

سه صفت در مؤمن دیده نمیشود ۹۳

پیغمبر سه دعا کرد که دو دعا مستجاب گردید و یکی مستجاب نشد ۹۳

سه چیز موجب بالا رفتن درجه است و سه چیز باعث کفاره گناه و سه چیز کشنده و سه چیز نجات بخش اند ۹۴

پاداش سه صفت همسری با حور العین است ۹۶

سه طایفه اند که اگر ستم بر آنان نکنی آنان بر تو ستم خواهند کرد ۹۶

سه کس نمیتواند حق خود را از سه کس بستاند ۹۷

بنده همواره با سه چیز روبرو است ۹۷

سه کس سزاوار دلسوزی هستند ۹۷

سه کس را خدای عز و جل دشمن میدارد ۹۸

در سه مورد دروغ گفتن زیبا است، و در سه مورد راست گفتن زشت است و همنشینی با سه کس دل را می میراند ۹۸

سه چیز به پاداش سه چیز ۹۹

سه چیز

داستان آن سه کس که به لات و عزی سوگند یاد کرده بودند که رسول خدا را بکشند و علی ع در برابر آنان برخاست ۱۰۶

نیکی در حق برادران دینی و کوشش در انجام احتیاجات آنان سه نتیجه دارد ۱۰۹

در هر جا نباید برای تخلی نشست ۱۱۰

رو بآفتاب بودن سه خاصیت بد دارد ۱۱۰

سه چیز نشان شخص اسراف کار است ۱۱۰

روز قیامت بجز سه چشم همه دیده ها گریان است ۱۱۱

همه خیر در سه چیز فراهم آمده است ۱۱۱

بر پشت چهار پا نباید سه نفر ردیف سوار شوند ۱۱۱

رفقای مسافر بیمار باید سه روز از حرکت خودداری کنند ۱۱۲

کفش سیاه سه اثر بد دارد و کفش زرد سه اثر پسندیده ۱۱۲

از کلاغ سه چیز را بیاموزید ۱۱۳

سه چیز با

سه کس نانجیب می شود ۱۲۴

این عیب برای مرد بس که سه صفت در او باشد ۱۲۴

هر که خاندان پیغمبر را دوست ندارد در سرشتش یکی از سه چیز هست ۱۲۴

محبوب ترین کار نزد خداوند سه چیز است ۱۲۵

روز قیامت آتش با سه کس سخن میگوید ۱۲۵

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۸۰۴

سه چیز کمر شکن ۱۲۶

خداوند بر بندگان بسه نعمت منت نهاد ۱۲۶

بجز در سه مورد شب زنده داری روا نیست ۱۲۷

اگر سه چیز در آدمیزاد نبود هیچ چیزاش سرافکنده نمی ساخت ۱۲۷

همه دستورات دین در سه چیز خلاصه می شود

سه نفر از همه سزاوارترند که آرزوی سه چیز داشته باشند ۱۷۰

کارها بر سه گونه است ۱۷۱

دزدان بر سه گونه اند ۱۷۱

فرشتگان بر سه طبقه اند ۱۷۱

جن بر سه گروه است و انسان بر سه گروه ۱۷۲

پشت سر سه کس نباید نماز جماعت خواند ۱۷۲

سه نخوردنی فربهی آورد و سه خوراکی لاغری ۱۷۳

همه قضاوتهای مسلمانان از سه مجرا است ۱۷۳

سه چیز قرین سه چیز است ۱۷۳

سه کس از خدای عز و جل خواهش میکنند و خداوند خواهش آنان را می پذیرد ۱۷۴

نخستین کسانی که

پیغمبر از دنیا سه چیز را دوست داشت ۱۸۳

امام صادق هیچ گاه فارغ از یکی از سه کار نبود ۱۸۴

زائر حضرت رضا در سه مورد بهره مند می شود ۱۸۵

امام باقر فرزندش امام صادق را سه دستور داد و از سه کار نهی فرمود ۱۸۶

هنگامی که امام قائم ظهور کند سه فرمان صادر فرماید که پیش از او هیچ کس چنین فرمانی نداده است ۱۸۷

فرمایش پیغمبر بسلمان که تو را بهنگام بیماری سه خصلت است ۱۸۷

گفتار عمر: که از سه کار پیش خدا توبه کارم ۱۸۸

گفتار ابی

ابن بابویه، محمد بن علی – فهری زنجانی، احمد، الخصال / ترجمه فهری، ۲جلد، علمیه اسلامیه – تهران، چاپ: اول، بی تا.

الخصال / ترجمه فهری ؛ ج ۲ ؛ ص۸۰۶

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۸۰۷

دوری بیش از سه روز روا نیست ۲۰۰

سه چیز اثر خوشبختی مسلمان است ۲۰۱

خدای عز و جل با سه کس سخن نگوید ۲۰۱

صدیقان سه

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۸۰۹

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۸۱۱

فهرست جلد دوّم

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۸۱۴

مؤمن کسی است که مجموعه هفت خصلت باشد ۳۹۳

مؤمن بر هفت درجه است ۳۹۴

شیرینی ایمان بهفت دل راه ندارد ۳۹۴

هفت دسته از دانشمندان در آتشند ۳۹۴

هفت چیزجاندارکه خدا آنها را آفریده ولی از شکم مادر بیرون نیامده اند ۳۹۵

هفت خصلتی که خداوند به پیغمبرش عطا فرموده است ۳۹۸

یک گاو و یک شتر قربانی از هفت نفر کافی است ۴۰۰

خورشید هفت طبقه است و ماه نیز هفت طبقه ۴۰۰

دنیا هفت کشور است ۴۰۱

هفت مورد دعای مخصوصی

الخصال / ترجمه

فهری، ج ۲، ص: ۸۱۶

الخصال / ترجمه فهری، ج ۲، ص: ۸۱۷

ابن بابویه، محمد بن علی – فهری زنجانی، احمد، الخصال / ترجمه فهری، ۲جلد، علمیه اسلامیه – تهران، چاپ: اول، بی تا.

الخصال / ترجمه فهری ؛ ج ۲ ؛ ص۸۱۷

باب های خصلت های بیست گانه و بالاتر

نماز

خدای تعالی بفرعون میان دو جمله اش چهل سال مهلت داد ۶۴۱

استغفاری که چهل گناه بزرگ بسبب آن آمرزیده شود ۶۴۲

دو رحم تا چهل پشت بهم میرسد ۶۴۲

چون حضرت قائم قیام کند خدای عز و جل نیروی هر یک مرد از شیعه را باندازه نیروی چهل مرد قرار دهد ۶۴۳

در باره کسی که چهل حدیث نگهداری کند ۶۴۳

حریم مسجد

بیان آنچه بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش آدم میان دو شانه محمود فرشته نوشته شده بود ۷۸۲

خـدای عز و جل یک صـد و بیست و چهار هزار پیغمبر آفریـد و خدای عز و جل یک صد و بیست و چهار هزار وصـی آفرید ۷۸۳

خدای تعالی یک صد و بیست و چهار هزار کلمه با موسی مناجات کرد ۷۸۳

رسول خداص بعلی علیه السّلام هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می شد ۷۸۴

خدای

عز و جل هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است ۷۹۶

استدراک

ابن بابویه، محمد بن علی - فهری زنجانی، احمد، الخصال / ترجمه فهری، ۲جلد، علمیه اسلامیه - تهران، چاپ: اول، بی تا.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹